

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح تر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرك و بت پرستی است، در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده است.

بدیهی است که هیچ یک از این مسائل به صورت یک رساله عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها، آیات نازل گشته است، مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه

به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلاً هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت؛ در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هر یک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی‌نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکو است» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است! (البته در آغاز کار، تفسیر ترتیبی، سپس تفسیر موضوعی).

تفسیر ترتیبی این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست. به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد؛ و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی، آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض، تفسیر موضوعی امتیازات مهمّ زیرا را دارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسّر بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) بر طرف می‌سازد.

۳- جهان بینی اسلام، و به طور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آنجا که در حوصله استعداد انسانها است دست یافت. بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی، بی‌نیاز از آن دو نوع تفسیر نیست. گر چه قدیم ترین ایام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتابهای «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع یک روش کاملاً تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گامهای جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمدالله از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به

همکاری و هم فکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می طلبیم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

مسأله ولایت و رهبری بطور کلی، و امامت به معنی جانشینی پیامبر اسلام ﷺ بطور خاص، از مهم ترین مباحث عقیدتی و تفسیری و روایی در تاریخ اسلام است و در طول تاریخ طولانی اسلام درباره هیچ مسأله‌ای به مقدار این مسأله سخن گفته نشده است.

متأسفانه گاه این مسأله از میدان سخن و بحث و استدلال فراتر رفته و به میدان های نبرد و جنگهای خونین کشیده شده است، و به گفته بعضی از متکلمان «ما سُئِلَ فِي الْإِسْلَامِ سَيْفٌ كَمَا سُئِلَ فِي الْإِمَامَةِ»: «شمشیری در اسلام کشیده نشده است همانند شمشیری که در مورد ولایت و امامت کشیده شد»!

به همین دلیل این بخش از عقاید اسلامی بیش از همه رشد و نمو کرده، و بیشترین کتاب درباره آن نوشته شده، و تقریباً تمام زوایای آن برای آنها که می‌خواهند مطالعات دقیق و تحقیقی داشته باشند مورد بحث قرار گرفته است، هر چند در میان آنها بحث های غیر منطقی، تفرقه‌انگیز، و تعصب‌آمیز نیز فراوان به چشم می‌خورد.

وظیفه ما در چنین مسأله مهم و حساس و گسترده انجام امور زیر است:

۱- جدا ساختن بحث های منطقی و اصولی از غیر منطقی، و بحث های مستدل

و تحقیقی از تعصب‌آمیز، و تکیه کردن بر کتاب و سنت قطعی، و دلیل عقل و سپس تنظیم آن.

۲- تطبیق مسائل مربوط به امامت بر ولایت و رهبری که از شاخه‌ها و فروع ولایت الهیه معصومین علیهم‌السلام و رهبری آنها است.

۳- با توجه به اینکه هدف اصلی ما در این بحث تفسیری، روشن ساختن این مسأله از دیدگاه قرآن است، لازم است تحقیق و تفسیر دقیق تری روی آیات مربوط به امامت بشود.

به گفته بعضی از محققان: مسأله امامت تنها مسأله دیروز ما نیست، مسأله امروز جهان اسلام و مسأله رهبری امت است که عامل بقاء و استمرار نبوت، و مسأله سرنوشت اسلام است. (۱)

البته نخست به سراغ مسأله رهبری در کل جهان هستی، و بعد در جهان انسانیت، و سپس رهبری امامان معصوم علیهم‌السلام و در نهایت مسأله حکومت و رهبری نایبان آنها می‌رویم، ولی قبلاً ذکر چند امر، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- امامت چیست؟

در مورد تعریف «امامت»، اختلاف نظر زیادی وجود دارد، و باید هم وجود داشته باشد، چرا که امامت از نظر گروهی (شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام) از اصول دین و ریشه‌های اعتقادی است، در حالی که از نظر گروه دیگر (اهل سنت) جزء فروع دین و دستورات عملی محسوب می‌شود.

بهدیهی است این دو گروه به مسأله «امامت» یکسان نمی‌نگرند و طبیعی است که تعریف واحدی نیز ندارند.

۱. امامت و رهبری تألیف آیه الله شهید مطهری، صفحه ۱۳.

به همین دلیل می‌بینیم یک دانشمند سنی امامت را چنین تعریف می‌کند:
 «الْإِمَامَةُ رِئَاسَةٌ عَامَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا، خَلَافَةٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ»: «امامت ریاست
 و سرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر اسلام ﷺ
 است».^(۱)

مطابق این تعریف، «امامت» یک مسؤولیت ظاهری در حد ریاست حکومت
 است، منتها حکومتی که شکل دینی دارد، و عنوان جانشینی پیامبر ﷺ (جانشینی
 و نیابت در امر حکومت) را به خود گرفته است و طبعاً چنین امامی می‌تواند از سوی
 مردم برگزیده شود.

بعضی نیز «امامت» را به معنی جانشینی یک شخص از پیامبر ﷺ در برپا داشتن
 احکام شرع و پاسداری از حوزه دین بطوری که اطاعت او بر همه امت واجب باشد
 دانسته‌اند.^(۲)

این تعریف تفاوت چندانی با تعریف اول ندارد، و همان مفهوم و محتوا، و همان
 آثار را، در بر دارد.

ابن خلدون در مقدمه معروفش بر تاریخ، نیز همین معنی را دنبال کرده است^(۳)
 شیخ مفید در «اوائل المقالات» در بحث عصمت چنین می‌گوید: «إِنَّ الْأَيْمَةَ الْقَائِمِينَ
 مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَحِفْظِ الشَّرَائِعِ وَتَأْدِيبِ الْأَنَامِ مَعْصُومُونَ
 كِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ»: «امامانی که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامه حدود و
 حفظ شریعت و تربیت مردم هستند معصوم (از گناه و خطا) هستند، همچون
 معصوم بودن انبیاء»^(۴)

۱. شرح تجرید قوشچی، صفحه ۴۷۲.

۲. شرح قدیم تجرید از شمس الدین اصفهانی اشعری (بنا به نقل توضیح المراد تعلیق بر شرح تجرید
 عقاید، تألیف سید هاشم حسینی تهرانی، صفحه ۶۷۲.

۳. مقدمه ابن خلدون، صفحه ۱۹۱. ۴. اوائل المقالات، صفحه ۷۴، چاپ مکتبه الداوری.

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب اهل بیت هماهنگ است امامت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می‌باشد؛ بلکه تمام وظایف انبیاء - بجز دریافت وحی و آنچه شبیه آن است - برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در انبیاء می‌باشد در امام نیز هست. (دقت کنید).

از این رو در شرح احقاق الحق، امامت در نزد شیعه چنین تعریف شده «هِيَ مَنْصَبُ إِلَهِي حَائِزٍ لِجَمِيعِ الشُّؤْنِ الْكُرِيمَةِ وَالْفَضَائِلِ إِلَّا النَّبُوَّةَ وَ مَا يُلَازِمُ تِلْكَ الْمَرْتَبَةَ السَّامِيَّةَ»: «امامت یک منصف الهی و خدادای است که تمام شئون والا و فضایل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمه آن است».^(۱)

مطابق این تعریف، امام از سوی خداوند و به وسیله پیامبر ﷺ تعیین می‌شود، و همان فضایل و امتیازات پیامبر ﷺ را (جز مقام نبوت) دارد، و کار او منحصر به حکومت دینی نیست.

به همین دلیل اعتقاد به امامت جزئی از اصول دین محسوب می‌شود، نه یکی از فروع دین و وظایف عملی.



۲- آیا امامت از اصول است یا از فروع؟

از آنچه در بحث قبل گفته شد پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا دیدگاه‌ها در مسأله «امامت» مختلف است، «فضل بن روزبهان» از علمای متعصب اهل سنت نویسنده «نهج الحق» که «الحقاق الحق» پاسخی بر آن است، چنین می‌گوید: «إِنَّ مَبْهَاطَ الْإِمَامَةِ عِنْدَ الْأَشَاعِرَةِ لَيْسَ مِنْ أُصُولِ الدِّيَانَاتِ وَالْعَقَائِدِ بَلْ هِيَ عِنْدَ الْأَشَاعِرَةِ مِنَ الْفُرُوعِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِأَفْعَالِ الْمُكَلَّفِينَ»: «مبحث «امامت» نزد اشاعره، از اصول دینی و

۱. احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۰۰ (پاورقی یک).

اعتقادی نیست، بلکه نزد آنان از فروع متعلق به افعال مکلفین است»^(۱).
 سایر فرق اهل سنت نیز این نظر تفاوتی با اشاعره ندارند؛ چرا که همه آن را یکی از وظایف عملی می‌شمرند که به خود مردم واگذار شده است.
 تنها شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و افراد کمی از اهل سنت مانند قاضی بیضاوی، و جمعی از پیروان او، آن را از اصول دین شمرده‌اند.^(۲)
 دلیل آن روشن است، زیرا «امامت» نزد آنان یک منصب الهی است که باید از سوی خدا تعیین شود، و یکی از شرایط اصلی آن معصوم بودن است که هیچ کس جز خدا از آن آگاه نیست، و اعتقاد به امامان، همانند اعتقاد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پایه گذار اصلی شریعت است، لازم است، ولی با این حال این سخن به آن معنی نیست که امامیه مخالفان خود را در «امامت» کافر بدانند؛ بلکه آنها تمام فرق مسلمین را مسلمان می‌شمرند و همچون یک برادر اسلامی به آنها نگاه می‌کنند، هر چند عقیده آنها را در مسأله «امامت» نمی‌پذیرند، از این رو گاهی اصول پنجگانه دین را به دو بخش تقسیم کرده سه اصل نخستین، یعنی اعتقاد به خدا، و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و معاد را، اصول دین، و اعتقاد به امامت و امامان، و مسأله عدل الهی را اصول مذهب می‌داند. این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که الهام بخش پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در مسأله «امامت» است پایان می‌دهیم.

إِنَّ الْأِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَنَظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعَزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْأِمَامَةَ
 أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْحَجِّ
 وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيْئِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ التُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ،
 الْإِمَامُ يَحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيَحْرُمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُوا إِلَى

۱. احقاق الحق، جلد ۲ صفحه ۲۹۴ - دلائل الصدق، جلد ۲ صفحه ۴.

۲. دلائل الصدق، جلد ۲، صفحه ۸.

سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ^(۱):

«امامت» زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است؛ امامت اساس اسلام بارور، و شاخه بلند آن است؛ با امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شود، و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می‌گردد؛ و اجرای حدود و احکام، و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله امام صورت می‌گیرد. امام، حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌شمرد (و تحقق می‌بخشد) و حدود الهی را برپا می‌دارد؛ و از دین خدا دفاع می‌کند، و به سوی پروردگارش به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می‌کند.



۳- بحث امامت از کی آغاز شد؟

بعد از پیامبر اسلام ﷺ، بر سر جانشینی آن حضرت گفتگو در گرفت، گروهی معتقد بودند پیامبر ﷺ برای خود جانشینی تعیین نکرد؛ و این امر را بر عهده امت گذاشت که آنها بنشینند و در میان خود، رهبری برگزینند؛ رهبری که امر حکومت را به دست گیرد، و به عنوان نماینده مردم بر مردم حکومت کند؛ هر چند این نمایندگی هرگز صورت نگرفت بلکه در یک مرحله تنها گروه کوچکی از صحابه خلیفه را برگزیدند؛ و در مرحله دیگر گزینش خلیفه شکل انتصابی داشت، و در مرحله سوم این گزینش تنها بر عهده یک شورای شش نفری که همگی انتصابی بودند گذارده شد؛ طرفداران این طرز فکر را اهل سنت می‌نامند.

گروه دیگری معتقد بودند امام و جانشین پیامبر ﷺ باید از سوی خدا تعیین گردد، چرا که او باید همچون خود پیامبر ﷺ معصوم از گناه و خطا، و دارای علم

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۰۰.

فوق العاده‌ای باشد تا بتواند رهبری معنوی و مادی امت را برعهده گیرد. اساس اسلام را حفظ کند، و مشکلات احکام را تبیین نماید و دقایق قرآن را شرح دهد و اسلام را تداوم بخشد. این گروه را امامیه یا شیعه می‌نامند، و این واژه از احادیث معروف پیامبر ﷺ گرفته شده است.

در تفسیر «الدر المنثور» که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل شده است که می‌گوید: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَزَلَتْ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ، قَالُوا جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»:

«ما نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی ﷺ به سوی ما آمد، پیامبر ﷺ فرمود: این و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، و در این هنگام آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق مخلوقات خدا هستند) نازل گردید». (۱)

حاکم نیشابوری که او نیز از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این مضمون را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» از طرق مختلف از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می‌کند و تعداد روایاتش از بیست روایت تجاوز می‌کند.

از جمله از ابن عباس نقل می‌کند هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمود: «هُوَ أَتَى وَشِيعَتُكَ...»: «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید!» (۲)

در حدیث دیگری از ابو برزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ این آیه را

۱. الدار المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹ (ذیل آیه ۷ سوره بینه، (۹۸)).

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷.

تلاوت کرد، فرمود: «هُمُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ»: «آنها، تو و شیعیان تو هستند». (۱)

بسیاری دیگر از علمای اسلام و دانشمندان اهل سنت مانند ابن حجر در کتاب صواعق و محمد شبلنجی در نور الابصار، این حدیث را ذکر کرده‌اند. (۲)

بنابراین به شهادت این روایات نام و عنوان شیعه را پیامبر اسلام ﷺ برای پیروان راه علی ﷺ و طرفداران او برگزیده است، آیا با این حال جای تعجب نیست که چرا بعضی از این اسم و عنوان ناراحت می‌شوند و آن را شوم و بد می‌شمرند و حرف «شین» را که در اول آن قرار گرفته تداعی کننده شر و شوم و کلمات زشت دیگری که در آغاز آن کلمه «شین» است می‌دانند؟! راستی این تعبیرها برای یک محقق که مایل است همیشه در سایه دلایل منطقی حرکت کند، شگفت آور است، در حالی که برای هر حرف از حروف تهجی بدون استثناء می‌توان، کلمات بد یا خوبی انتخاب کرد.

به هر حال تاریخچه پیدایش شیعه نه بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ بلکه به یک معنی در حیات خود آن حضرت ﷺ بوده است، و این واژه را به یاران و پیروان علی ﷺ اطلاق فرموده، و تمام کسانی که پیامبر اسلام ﷺ را به عنوان رسول خدا می‌شناسند، می‌دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی‌گفت، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. - آنچه می‌گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.» (۳) و اگر فرموده است تو و پیروانت فائزان و رستگاران در قیامت هستید. یک واقعیت است.

۱. همان مدرک، صفحه ۳۵۹.

۲. الصواعق، صفحه ۹۶ و نور الابصار، صفحه ۷۰ و ۱۰۱ - برای آگاهی بیشتر از روایان این خبر و کتابهایی که در آن ذکر شده است به جلد سوم احقاق الحق، صفحه ۲۸۷ به بعد و جلد ۱۴، صفحه ۲۵۸ مراجعه فرمایید.

۳. سوره نجم، (۵۳)، آیات ۳-۴.

واژه «امام» در لغت و قرآن

«امام» همان گونه که ارباب لغت گفته‌اند بر وزن «کتاب» اسم مصدر است سپس به هر چیز که انسان به آن توجه کند و مقصود او واقع شود اطلاق می‌شود؛ و این واژه با اختلاف موارد، و جهات و ملاحظات گوناگون، متفاوت می‌گردد. گاه گفته می‌شود: امام جمعه، امام جماعت، امام هدایت و گاه گفته می‌شود امام ضلالت.^(۱)

این واژه در اصل از ماده «أَمَّ» به معنی قصد کردن آمده است، مقایسه اللغه می‌گوید: «أَمَّ» به معنی اصل و مرجع و جماعت و دین است، و امام به معنی هر کسی است که اقتدا به او می‌شود و در کارها پیشوا است. امام به معنی جلو نیز آمده است. در لسان العرب برای واژه امام معانی زیادی ذکر شده، از جمله پیشوا، معلم، ریسمانی که بناها به هنگام بنای ساختمان از آن برای نظم کار استفاده می‌کنند، و جاده و قسمت پیش رو و مانند آن.

ولی به نظر می‌رسد همان گونه که نویسنده «التحقیق» پذیرفته است، ریشه تمام این معانی، همان قصد کردن توأم با توجه خاص است و حتی اگر مادر را أُمّ می‌گویند، یا بر اصل و اساس هر چیزی واژه «أُمّ» اطلاق می‌شود، به خاطر آن است که مقصود انسان، و مورد توجه او است؛ همچنین امام به معنی مقتدا به کسی گفته می‌شود که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ او می‌روند.

این نکته لازم به یاد آوری است که این واژه و جمع آن «أُمَّه» درست دوازده بار در قرآن مجید آمده است! (هفت بار به صورت مفرد و پنج بار به صورت جمع).

در یک مورد، به معنی لوح محفوظ است «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^(۲) و همه چیز را در کتاب آشکارکننده‌ای بر شمرده‌ایم^(۲) به خاطر اینکه در قیامت رهبر و پیشوای فرشتگان، برای سنجش ارزش اعمال انسانها است و همه از آن الهام

۱. التحقیق، ماده «أَمَّ».

۲. سوره یس، آیه ۱۲.

می‌گیرند؛ و یکبار نیز به معنی راه و جاده به کار رفته ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾: «این دو [= قوم لوط و شعیب] بر سر راه آشکار است!»^(۱)

زیرا انسان برای رسیدن به مقصود راه‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد، و دوبار بر تورات اطلاق شده که پیشوای قوم یهود بود، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آنرا بیان کرد)».^(۲)

و در پنج مورد به پیشوایان صالح و الهی اطلاق گردیده مانند: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «خداوند به ابراهیم فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»^(۳) و در جای دیگر درباره گروهی از پیامبران می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند»^(۴)

همین مفهوم کلی و جامع در آیات ۷۴ سوره «فرقان»، و ۵ سوره «قصص»، و ۲۴ سوره «سجده» نیز آمده است.

در یک مورد نیز به معنی پیشوایان کفر و ضلالت ذکر شده: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾ «با پیشوایان کفر بیکار کنید».^(۵)

و در یک مورد بر مفهوم جامعی که امامان هدایت و ضلالت را هر دو شامل می‌شود، نیز اطلاق گردیده است ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾: «روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم».^(۶)

به هر حال موارد مختلف استعمال این واژه در قرآن درست دوازده مورد است.

- | | |
|------------------------|---|
| ۱. سوره حجرات، آیه ۷۹. | ۲. سوره احقاف، آیه ۱۲ - سوره هود، آیه ۱۷. |
| ۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴. | ۴. سوره انبیاء، آیه ۷۳. |
| ۵. سوره توبه، آیه ۱۲. | ۶. سوره اسراء، آیه ۷۱. |

۴- عظمت مقام امامت در قرآن مجید

چنانکه بعداً خواهیم گفت مسأله امامت و رهبری تنها یک مسأله دینی و تشریعی نیست، بلکه مجموعه جهان آفرینش و تکوین را نیز زیر بال و پر خود گرفته و خداوند بزرگ، امام کل جهان هستی و مجموعه‌های مختلف آن است، و همه آن را رهبری و هدایت و تدبیر می‌کند.

قرآن مجید نیز اهمیت خاصی برای امامت قائل است و آن را آخرین مرحله سیر تکاملی انسان شمرده که تنها پیامبران اولو العزم به آن رسیده‌اند، چنانکه در آیه ۲۴ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَّنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مَن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ﴾ «به خاطر آورید هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها بر آمد خداوند به او فرمود: من تو را امام و «پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد.» (و تنها آن گروه دسته از فرزندان تو که پاك و معصوم باشند شایسته این مقام هستند).

در این آیه نخست به طور سربسته می‌گوید: «بیاد بیاور هنگامی که خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود». در اینکه این کلمات چه بوده در میان مفسران گفتگو بسیار است، و به گفته «روح المعانی» تا سیزده قول درباره آن ذکر کرده‌اند.^(۱) ولی آنچه صحیح تر به نظر می‌رسد این است که منظور از کلمات همان اوامر و نواهی مختلفی است که وظایف سنگین و مشکلی را بر دوش ابراهیم عليه السلام می‌گذارد، تا به خوبی در کوره امتحان آزموده شود، و آنها عبارت بودند از قیام شجاعانه در برابر بت پرستان، شکستن بتها، قرار گرفتن در دل آتش، و ثبات قدم در تمام این مراحل.

۱. روح المعانی، جلد اول، صفحه ۳۳۶.

همچنین آماده شدن برای قربانی فرزند دلبندهش، او را به قربان گاه بردن و کارد بر گلوی او نهادن، و نیز چشم پوشی از زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و سوزان مکه، در زمانی که حتی یک نفر در آنجا سکونت نداشت. و بالاخره مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به تمام زندگی برای ادای رسالت خویش، و برآستی هر یک از آنها آزمایش سخت و سنگینی بود، ولی ابراهیم با نیروی ایمان و استقامت و صبر از عهده همه اینها بر آمد.

بعضی از مفسران مواد امتحانی ابراهیم را بالغ بر سی موضوع شمرده‌اند و می‌گویند در سه سوره از قرآن این سی ماده امتحانی ذکر شده است در آیه ۱۳ سوره «توبه» (ده صفت ذکر شده) و در سوره «احزاب» آیه ۳۵ (ده صفت ذکر شده) و در آیات ۱ تا ۹ سوره «مؤمنون» نیز ده صفت آمده که مجموعاً سی صفت یا سی ماده امتحانی می‌شود^(۱) ولی با توجه به اینکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از این صفات مکرر است و شمارش دقیق آن به سی نمی‌رسد، این قول چندان قابل قبول نیست.

به هر حال ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن و پیامبر مخلص و ایثارگر، از عهده تمام آن امتحانات سخت و سنگین بر آمد، اینجا بود که قامتش موزون برای لباس امامت شد و خداوند او را به این خطاب پر افتخار مفتخر ساخت «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»: «من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم!»

این چه مقامی بود که ابراهیم بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت، و آن همه مبارزات در اواخر عمر به آن نائل گردید؟!

حتماً مقامی والاتر و بالاتر از همه آنها بود که ابراهیم علیه السلام بعد از آن همه امتحان، شایستگی دریافت آن را از سوی خداوند پیدا کرد.

۱. روح المعانی جلد ۱، صفحه ۳۳۵ (بعضی از مفسران سوره سئل سائل «معارج» را نیز بر آن افزوده‌اند و گفته‌اند این کلمات در چهار سوره از قرآن آمده است.

مفسران در تفسیر معنی «امامت» در اینجا گفتگو بسیار کرده‌اند، و چون بعضی خواسته یا نتوانسته‌اند به عمق معنی ولای این واژه برسند، گرفتار سرگردانی عجیبی شده‌اند.

از همه عجیب تر اینکه جمعی از مفسران معروف، آن را به نبوت تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که به طور قطع در آن هنگام ابراهیم علیه السلام، پیامبر بود؛ و سالها از نبوت و رسالتش می‌گذشت، و صاحب فرزندان شده بود، و در ادامه آیه تقاضای مقام امامت را برای فرزندان خویش و دودمانش نیز کرد.

بسیاری از مفسران کلماتی که خداوند ابراهیم علیه السلام را به وسیله آن آزمود، عبارت از یک سلسله از تعلیماتی که از سوی خداوند دریافت داشته بود می‌دانند، یا مبارزه با بت پرستان و بنای خانه کعبه و قربانی فرزند، ولی با این حال «امامت» را به معنی نبوت تفسیر کرده‌اند با اینکه هم آن دستورات و هم این اینارگری ها بعد از رسیدن ابراهیم علیه السلام به مقام نبوت بود و جمله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^(۱) در تفسیر آنها کاملاً نامفهوم است.

معنی دیگری که برای امامت گفته‌اند: واجب الاطاعة بودن است، در حالی که هر پیامبری واجب الاطاعة است و نیاز به حائز شدن مقام دیگری ندارد.^(۲)

بعضی تفسیر سومی برای آن ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: منظور، ریاست در امور دین و دنیا است، یا به تعبیر دیگر رئیس حکومت بودن.

این تفسر هر چند از دو تفسیر سابق بهتر است ولی باز عمق معنی امامت را مشخص نمی‌کند.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. تفسیر روح البیان ده سنت معروف ابراهیم، و کشاف و مراغی اوامر و نواهی الهی، و قرطبی و المنار مجموعه این دستورات را ذکر کرده است.

به عقیده ما با توجه به آیات دیگر قرآن که در زمینه امامت بحث می‌کند، منظور از امامت در اینجا مقامی والاتر و بالاتر از همه اینها است و آن تحقق بخشیدن به برنامه‌های الهی، اعم از حکومت و اجرای احکام الهی و تربیت و پرورش نفس انسانی در ظاهر و باطن است.

توضیح اینکه: هدف از بعثت انبیاء و ارسال رسل، هدایت جامعه بشری است، و این هدایت در دو بعد انجام می‌شود اول هدایت به معنی ارائه طریق (نشان دادن راه) یعنی: همان چیزی که وظیفه هر پیامبری از پیامبرن خدا است، دوام ایصال به مطلوب (رساندن به مقصود) است که آن نیز دو شاخه دارد:

شاخه اول هدایت تشریحی، تحقق بخشیدن به برنامه‌های دینی، خواه از طریق تشکیل حکومت و اجرای حدود و احکام الهی و عدالت اجتماعی باشد، و خواه از طریق تربیت و پرورش نفوس به طور عملی، و این هر دو سبب تحقق یافتن اهداف پیامبران می‌شود، و برنامه‌ای بسیار سخت و سنگین و نیاز به ویژگیهای فراوان از نظر علم و تقوا و شجاعت و مدیریت دارد.

شاخه دیگر، هدایت تکوینی و رساندن به مقصود از طریق تأثیر و نفوذ معنوی و روحانی و تابش شعاع هدایت در قلب انسان های آماده است، و این یک سیر معنوی و درونی است علاوه بر آن سیر ظاهری و برونی که انبیای بزرگ و پیشوایان الهی نسبت به پیروان خود داشتند و به یقین چنین برنامه‌ای صفات و ویژگی‌ها و آمادگی های بیشتری را می‌طلبد.

مجموعه این دو برنامه به اهداف مذهب و رسالت های الهی تحقق می‌بخشد، و انسانهای آماده را به تکامل مادی و معنی، ظاهری و باطنی می‌رساند؛ و منظور از امامت در آیه فوق همین است؛ و تا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام امتحان آن همه شایستگی ها و صفات ویژه را نداد لایق این مقام نگشت.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته نیز به دست آمد که مقام «امامت» با مقام نبوت در بسیاری از موارد جمع می‌شود، و پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم به مقام امامت نیز می‌رسد، و از آن روشن تر جمع مقام نبوت و رسالت و امامت در شخص پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

و نیز ممکن است مقام امامت، از نبوت و رسالت جدا شود، مانند امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام که تنها وظیفه امامت را بر عهده داشتند، بی آنکه وحی بر آنها نازل شود و رسول و نبی باشند.

به هر حال از صدر این آیه عظمت مقام امامت و منصوب بودن امام از سوی خداوند به خوبی روشن می‌شود **﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾** ^(۱).

و ذیل آیه تأکید بیشتری بر این موضوع می‌نهد، زیرا می‌گوید: هنگامی که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام منصوب به این مقام شد عرضه داشت: «خداوند! از دودمان من (نیز امامانی) قرار بده» **﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾**.

در این هنگام خطاب آمد که: «پیمان من (پیمان امامت و ولایت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد» یعنی: تنها آن گروه از فرزندان که از هر گونه ظلم، پاك و معصوم باشند شایسته این مقام هستند **﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾**.

شکی نیست که منظور از ظلم در این جمله تنها ستم به دیگران نمی‌باشد، بلکه ظلم به همان معنی وسیع که نقطه مقابل عدالت است می‌باشد؛ عدالت به مفهوم وسیعش به معنی گذرادن هر چیزی به جای خویش است؛ و ظلم گذاردن آن در جایی است که شایسته آن نیست؛ و از همین جا است که قرآن مجید از زبان لقمان نقل می‌کند که به فرزندش گفت: **﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾**: «پسر! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است» ^(۲).

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۳.

این نکته نیز روشن است که عدالت در اینجا به معنی عدالت کامل یا به تعبیر دیگر مقام عصمت است که تناسب با امامت، با آن مفهوم والا دارد، و گر نه عدالتی که قابل شکستن و آمیخته شدن با گناه است هرگز در خور مقام امامت به معنی بالا نیست، بنابراین آیه فوق برای مسأله معصوم بودن امام نیز قابل استدلال است. ولی سخن در این است که آیا عدالت به معنی ترك هر گونه گناه در تمام عمر شرط است یا در هنگام تصدی مقام امامت کافی است؟

بعضی با توجه به بحث اصولی معروف که مشتق حقیقت در «مَنْ تَلَبَّسَ بِالْمَبْدَاءِ» در حال نسبت است (یعنی: هر وصفی از اوصاف را هنگامی که به کسی نسبت می‌دهیم باید در همان حال نسبت، دارای آن وصف باشد، مثلاً قائم (ایستاده) به کسی گفته می‌شود که در حال نسبت صفت قیام را دارا باشد و به کسی که قبلاً ایستاده بود و حالا نشسته قائم نمی‌گویند) معتقدند مفهوم آیه این است که در حال امامت باید دارای صفت ظلم نباشد، نه مشرك باشد نه گناهکار، و نه آلوده به هیچ معصیت دیگر، بنابراین عدالت و عصمت از آغاز عمر را شامل نمی‌شود.

ولی در احادیث می‌خوانیم که: امامان اهل بیت علیهم‌السلام به پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این آیه برای عدالت در تمام عمر استدلال کرده‌اند: عبدالله بن مسعود از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که خداوند به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: «لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لِلظَّالِمِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ»: «من پیمان (امامت) را به آن دسته از فرزندان تو که ظالم هستند عطا نمی‌کنم».

«قَالَ يَا رَبِّ وَمَنْ الظَّالِمُ مِنْ وُلْدِي الَّذِي لَا يَبَالُ عَهْدِكَ؟»:

«ابراهیم گفت: پروردگارا! ستمکاران از فرزندان من که پیمان تو (پیمان امامت)

به آنها نمی‌رسد کیستند؟»

«قَالَ مَنْ سَجَدَ لِحَنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أُجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا وَلَا يَصْلِحُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا»:

«کسی که برای بتی سجده کرده باشد هرگز او را امام قرار نخواهم داد و شایسته

نیست که امام باشد». (۱)

همین معنی را دانشمند معروف اهل سنت ابن مغزلی در کتاب مناقب از ابن مسعود از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با کمی تفاوت نقل کرده است می‌گوید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تفسیر این آیه گفت: خداوند به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «مَنْ سَجَدَ لِحَنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا»: «کسی که بتی را (معبودی را) جز من بپرستد من او را هرگز امام قرار نمی‌دهم». سپس افزود: «سرانجام نتیجه دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به من و برادرم علی عَلَيْهِ السَّلَام رسید، هیچیک از ما هرگز برای بتی سجده نکردیم!» (۲)

و در این زمینه روایات دیگری نیز از طرق ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در کتب معتبر نقل شده است، و مجموعه این روایات در واقع نکته‌ای در بردارد و آن اینکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از آن آگاه تر و هوشیارتر بود که از خداوند تقاضای امامت برای کسانی کند که فی الحال مشرک هستند یا مشغول ظلم و ستم هستند و نیازی نبود که به او پاسخ داده شود؛ افراد ظالم مشمول این موهبت نمی‌شوند چون توضیح واضح است. بنابراین اگر در تقاضایش از خداوند چیزی خواسته است حتماً برای کسانی بوده که زمانی ظالم یا مشرک بوده‌اند، سپس توبه کرده و عادل شده‌اند و در همین زمینه بود که پاسخ شنید عهد امامت به چنین افرادی نمی‌رسد، یعنی: باید هیچ گونه سابقه شرک و ظلم نداشته باشند.

مفسر معروف علامه طباطبایی در المیزان می‌گوید: درباره چگونگی دلالت این آیه بر لزوم معصوم بودن امام (در تمام عمر) از یکی از اساتید ما سؤال شد و ایشان در پاسخ چنین گفت:

مردم مطابق یک تقسیم منطقی عقلی بر چهار گروهند:

۱. امالی شیخ مفید (مطابق نقل تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۱۵۱، حدیث ۱۳).

۲. مناقب ابن مغزلی (مطابق نقل تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۸ ذیل آیه مورد بحث).

- ۱- کسی که در تمام عمرش ظالم و ستمگر بوده.
 - ۲- کسی که در تمام عمرش پاك از هر گونه ظلم و گناه بوده.
 - ۳- کسی که در اول عمر ظالم بوده و در آخر نبوده است.
 - ۴- کسی که به عکس در آغاز عادل و معصوم بوده و سپس ظالم شده است.
- به یقین مقام ابراهیم علیه السلام از آن بالاتر است که امامت را برای گروه اول و چهارم از فرزندانش تقاضا کند، بنابراین دو گروه بیشتر باقی نمی‌ماند، خداوند یک گروه را نفی کرده (گروهی که در آغاز عمر در خط ظالمان بوده و سپس از آن خارج شده‌اند) بنابراین تنها قسم دیگر یعنی گروهی که در تمام عمر پاك بوده‌اند باقی می‌مانند (دقت کنید) ^(۱)

فخر رازی در تفسیر خود به این اندازه اعتراف می‌کند که آیه دلالت بر معصوم بودن پیامبران دارد و جالب اینکه: «این مطلب را از طریق لزوم معصوم بودن امام و اینکه هر پیامبری امام است ثابت می‌کند» (باز هم دقت کنید) ^(۲)

البته از این آیه مطالب دیگری در مورد امامت و اینکه امام باید معصوم باشد، و از سوی خدا منصوب گردد؛ و غیر آن استفاده می‌شود که فعلاً جای بحث آن نیست. از مجموع آنچه گفته شد «جلالت و عظمت امامت از دیدگاه قرآن مجید» روشن می‌شود، و هدف ما در اینجا بیان همین نکته بود.

۵- فلسفه وجود امام

گرچه در بحث گذشته با استفاده از آیه مربوط به امامت ابراهیم علیه السلام «فلسفه وجود امام» اجمالاً روشن شد، ولی این عنوان تا آن حد مهم است که لازم است بحث مستقلی برای آن گشوده شود.

۱. المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۴.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۳.

به طور کلی بسیاری از امور که به عنوان اهداف بعثت پیامبران یا فلسفه وجودی آنان گفته می‌شود، در مورد «وجود امام» نیز صادق است.

خواجه نصیر الدین طوسی (قدس سره) در فصل نبوت از کتاب «تجرید الاعتقاد» به بیان فلسفه‌های بعثت انبیاء پرداخته، و علامه بزرگوار علامه حلی در شرح آن کلام، مجموعاً به نه فلسفه اشاره کرده است که فهرست وار در اینجا از نظر خواننده محترم می‌گذرد، و چنان که خواهیم دید بسیاری از آنها در مورد نصب امامان معصوم نیز صادق است:

۱- تقویت شناخت عقلی به وسیله بیان نقلی، به این ترتیب که انسان با نیروی عقل، بسیاری از حقایق را چه در اصول و چه در فروع دین درک می‌کند، ولی گاه در اعماق دلش وسوسه‌هایی وجود دارد، و همین تزلزل مانع از اعتماد بر آن و انجام آن می‌گردد؛ اما هنگامی که این احکام عقلی با بیان پیشوایان معصوم الهی تأیید و تقویت شود هر گونه ابهام و تزلزل زدوده خواهد شد، و انسان با قوت قلب به سراغ انجام آن می‌رود.

۲- گاه انسان از انجام کارهایی بیم دارد، چرا که می‌ترسد بر خلاف رضای خدا تصرف در قلمرو حاکمیت او کرده باشد، بیان پیشوایان الهی این بیم و ترس را زایل می‌کند.

۳- تمام اعمال انسان در محدوده حسن و قبح عقلی جمع نمی‌شوند، و چه بسیار هستند اموری که عقل انسان حسن و قبح آن را درک نمی‌کند، در اینجا باید دست به دامان پیشوایان الهی شود، و خوبی و بدی آنها را درک کند.

۴- بعضی از اشیاء مفید، و بعضی زیان بخش هستند، و انسان تنها با فکر خود و بدون راهنمایی پیشوایان الهی قادر به درک سود و زیان همه آنها نیست، اینجا است که احساس نیاز به آنها می‌کند.

۵- انسان یک موجود اجتماعی است، یعنی: بدون همکاری و تعاون با دیگران قادر بر حل مشکلات زندگی خود نمی‌باشد، این نکته نیز مسلم است که اجتماع، بدون داشتن قوانینی که حقوق همه افراد را حفظ کند و آنها را در مسیر صحیح پیش ببرد، سامان نخواهد یافت، و به کمال مطلوب نخواهد رسید، تشخیص این قوانین به طور صحیح و سپس اجرای آنها جز به وسیله رهبران آگاه و پاک و معصوم الهی صورت نخواهد گرفت.

۶- انسانها در درك کمالات و تحصیل علوم و معارف و کسب فضایل متفاوت هستند. بعضی توانایی بر حرکت در این مسیر را دارند، و بعضی عاجز و ناتوانند. رهبران الهی گروه اول را تقویت می‌کنند، و گروه دوم را مدد می‌دهند تا هر دو گروه به کمال ممکن برسند.

۷- نوع انسان نیازمند به وسایل و صنایع و علمی است، رهبران الهی می‌توانند بنیان‌گذار و محرك انسانها در وصول به این هدف گردند.

۸- مراتب اخلاق در انسانها متفاوت است، و برای پرورش این فضایل تنها راه، رهبران پاک و معصوم الهی هستند.

۹- پیشوایان الهی از ثواب و عقاب و پاداش و کیفر الهی در برابر طاعت و گناه، آگاهی کامل دارند و هنگامی که دیگران از این امور آگاه‌کنند انگیزه نیرومندی برای انجام وظایف در آنان پیدا می‌شود. (۱)

با توجه به اینکه امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نیست، غالب این فلسفه‌ها در مورد امامان معصوم علیهم‌السلام نیز ثابت است.

در قرآن مجید تمام این امور و حتی فراتر از آن در سه عنوان خلاصه شده است: تعلیم و تربیت و قیام به قسط که در آیات متعددی به آن اشاره شده، در یک جا

۱. ر. ک: شرح تجرید، صفحه ۲۷۱ (با کمی تلخیص و اقتباس).

درباره فلسفه قیام پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان، و حکمت و کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد و مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».^(۱)

در اینجا به مسأله تعلیم و تربیت که اهم مقاصد انبیاء و امامان معصوم است اشاره شده.

و در جای دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».^(۲)

در اینجا به مسأله عدالت اجتماعی و قیام به قسط که زمینه ساز تعلیم و تربیت صحیح است اشاره شده است.

آری رهبران معمولی دنیا اولاً در فکر حفظ موقعیت خویش و منافع شخصی و یا گروهی خود هستند، و به همین دلیل منافع جوامع انسانی را همیشه فدای منافع خویش می‌کنند. تنها رهبران پاک و معصومین الهی و رهروان راه آنها هستند که می‌توانند حقوق بشر و منافع کل جوامع انسانی را آن چنان که لازم است حفظ کنند.

ثانیاً به فرض اینکه رهبران غیر الهی بخواهند حافظ عدل و داد باشند و جوامع بشری را به سوی کمال مطلوب پیش برند، تشخیص این امور برای آنها در بسیاری از موارد غیر ممکن است. آنها فقط می‌توانند تشخیص ناقصی در این امور داشته

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

باشند که هرگز کارساز نیست؛ تنها برای پیشوایان الهی که متکی به دریای بی پایان علم پروردگار هستند، این امر ممکن است.

تجربه هفتاد سال حکومت مارکسیسم بر نیمی از مردم کره زمین این حقیقت را به وضوح ثابت کرد:

آنها در طول این هفتاد سال وسیع ترین و عظیم ترین دستگاه تبلیغاتی را برای تحکیم پایه‌های مارکسیسم به کار گرفتند، و صدها میلیون کتاب و جزوه و مقاله و سخنرانی و خطابه در این زمینه ارائه نمودند، و از مارکسیسم به عنوان تنها راه حل مشکلات جوامع انسانی، و تأمین عدالت اجتماعی، و تکامل نوع انسان، و بهترین وسیله برای تفسیر صحیح تاریخ و علوم اجتماعی نام بردند، و تمام مخالفین خود را با طرق مختلف در هم کوبیدند. ولی دیدیم محصولی جز بدبختی و عقب ماندگی و خشونت و دیکتاتوری بار نیاورد، و سرانجام همه متفکران آنها ناگزیر اعتراف کردند که آنچه را شاه راه اصلی سعادت می‌پنداشتند، بیراهه وحشتناکی پیش نبود! در طول تاریخ شاید این مسأله نظیر نداشته باشد که این گونه گروه عظیمی از متفکران و دانشمندان و دانشگاه‌ها از مکتبی دفاع کنند و سرانجام این چنین توخالی و بی محتوا از آب درآید.

راستی چه تضمینی وجود دارد که درآینده نیز چنین نشود، و مکاتب عقیدتی و اجتماعی زاینده فکر سایر انسانها به چنین سرنوشتی دچار نگردد.

اینجا است که ضرورت بهره‌گیری از مکتب انبیاء و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام که مصونیت آنان از خطا و اشتباه از سوی خدا تضمین شده است ظاهر می‌گردد. کوتاه سخن اینک:

خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده، همان گونه که باید برای ارائه طریق، و ایصال به مطلوب پیامبرانی را که متکی به نیروی وحی، و

دارای مقام عصمت هستند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران، جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعه انسانیت را در مسألهٔ ارائهٔ طریق، و ایصال به مطلوب کمک کند، و به یقین بدون آن، این هدف ناتمام خواهد ماند. زیرا:

اولاً: عقول انسانی به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل اسباب پیشرفت و کمال، قطعاً کافی نیست؛ و گاه قشری از اقشار آن را تشخیص نمی‌دهند. ثانیاً: آئین انبیاء بعد از رحلت آنان ممکن است دست خوش انواع تحریفات گردد پاسدارانی معصوم و الهی لازم است که از آن پاسداری کنند؛ و آیین خدا را از تحریف باطل گرایان، دخالت های جاهلان و تفسیرهای صاحبان هوی و هوس برکنار دارند.

این همان چیزی است که در حدیث معروف اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَتَّبِعُونَ عَنْهُ تَحْرِيفُ الْغَالِينَ، وَانْتِحَالُ الْمُبْطِلِينَ، وَتَأْوِيلُ الْجَاهِلِينَ!»:

«در میان ما اهل بیت علیهم السلام در هر نسلی افراد عادل است که تحریف غلوکنندگان را از آن (اسلام) نفی می‌کنند، و دست بدعت گذاری و دین سازان و اهل باطل را کوتاه، و تأویل و تفسیر ناردست جاهلان را کنار می‌زنند» (اشاره به امام معصوم علیه السلام است).^(۱) و نیز همان است که علی علیه السلام در یکی از کلمات بسیار پر محتوای خود به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُّ اللَّهِ وَبَيْتَاتِهِ»: «خداوندا! آری، هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که به حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر و آشکار باشد،

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲ (باب صفة العلم، حدیث ۲).

و یا ترسان و پنهان؛ تا دلایل الهی و نشانه‌های او باطل نگردد».^(۱)

ثالثاً: تشکیل حکومت الهی که انسان را به اهدافی که برای آن آفریده شده است برساند، جز از طریق معصومین علیهم‌السلام امکان پذیر نیست. زیرا حکومت های انسانی بنابه شهادت تاریخ، همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاصی سیر کرده و تمام تلاشهای آنها در همین راستا بوده است، و همان گونه که بارها آزموده‌ایم عناوینی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم یا حقوق بشر و مانند آن پوششی است برای رسیدن به اهداف شیطانی خود از طرق سهل تر. آنها با استفاده از همین منطق و همین ابزار مقاصدشان را به شکل مرموزی بر مردم تحمیل کردند.

این سه اصل ارائه طریق در آنجا که عقل از تشخیص آن عاجز است، و حفظ میراثهای انبیاء و اقامه حکومت عدل در واقع پایه‌های اصلی فلسفه وجود امام معصوم علیه‌السلام را تشکیل می‌دهد.

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که از جامع ترین بیانیها درباره فلسفه امامت است و حدیثی از نهج البلاغه مولی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پایان می‌دهیم:

حدیث اول در مرو در مسجد جامع روز جمعه در حضور جمعی از مردم از سوی آن حضرت ایراد شد، مسائل زیادی را بازگو می‌کند، و در اینجا تنها به یک بخشی از آن اشاره می‌شود، فرمود:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ... الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسِّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى ... الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَالدُّالُّ عَلَى الْهُدَى، وَالْمُنْجِي مِنَ

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

الرَّدى ... أَلِإِمَامُ السَّحَابِ الْمَاطِرِ، وَالغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ ... أَلِإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... أَلِإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... نِظَامُ الدِّينِ، وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَغَيْضُ الْمُنَافِقِينَ، وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ... نِظَامُ الدِّينِ، وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَغَيْضُ الْمُنَافِقِينَ، وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ»:

«امامت، مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است؛ امامت نمایندگی و جانشینی خدا و جانشینی پیامبر ﷺ است؛ ... امام ماه درخشان، و چراغ پرفروغ، و نور تابان، و ستاره هدایت در ظلمت و تاریکی است و رهایی بخش از سقوط و مرگ ... امام، ابر بارنده و پر برکت و باران پی در پی (و حیات بخش) و خورشید درخشان است ... امام امین خدا در میان خلق، و حجت او بر بندگان، و جانشین او در سرزمین های الهی است، و دعوت کننده به سوی او، و دفاع کننده از حرمتش می باشد ... مایه نظام دین و عزت مسلمین، و خشم منافقین و هلاک کافران است.»^(۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یک جمله کوتاه، روح امامت را مجسم فرموده، می فرماید: «وَمَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النُّظَامِ مِنَ الْخَزَنِ، يَجْمَعُهُ وَيُضْمُهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ النُّظَامُ، تَفَرَّقَ الْخَزْرُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَائِرِهِ أَبَدًا»:

«موقعیت امام عهدار دار امور مسلمین، موقعیت ریسمانی است که مهره ها را به نظم می کشد، و آنها را جمع کرده و در کنار یکدیگر قرار میدهد؛ اگر ریسمان از هم بگسلد مهره ها پراکنده می شود و هر کدام به جایی خواهد افتاد. سپس هرگز نمی توان آنها را جمع آوری کرد و نظام بخشید (همچنین اگر امام در میان مردم نباشد شیرازه جامعه از هم می پاشد)».^(۲)

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۰۰ حدیث ۱ (باب نادر جامع فی فضل الامام).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۶.

ولایت و امامت عامه در قرآن مجید

در مبحث ولایت دو بحث جداگانه است:

۱- «ولایت عامه» یعنی: همیشه و در هر عصر و زمان باید، امام و پیشوایی در میان مردم از سوی خدا باشد؛ خواه مقام نبوت و رسالت هم دارا باشد و یا تنها مقام ولایت را داشته باشد.

۲- «ولایت و امامت خاصه» است که بعد از پیامبر اسلام ﷺ چه کسی باید عهده دار این منصب و مقام الهی باشد.

به تعبیر دیگر همان گونه که نبوت به دو شاخه نبوت خاصه و عامه تقسیم می‌شود، امامت نیز دارای این دو شاخه است.

در بعد ولایت عامه اشاراتی در قرآن مجید آمده است که ذیلاً از نظر می‌گذرد:

۱- «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^(۱)

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^(۲)

۳- «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۳)

ترجمه:

۱- تو فقط بیم دهنده ای؛ و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و باصادقان و راستگویان باشید.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را.



آیه انذار و هدایت

در نخستین آیه، پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب ساخته می‌فرماید: «تو تنها انذار کننده و بیم دهنده‌ای، و برای هر قوم و ملتی، هدایت کننده‌ای است» ﴿أَنْمَّا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾

فخر رازی در تفسیر این آیه سه قول نقل می‌کند:

نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی است، بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده هر قوم هستی».

دوم: انذار کننده پیامبر ﷺ و هدایت کننده خدا است.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام ﷺ و هدایت کننده علی علیه السلام است، زیرا ابن عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «أَنَا الْمُنْذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود: «أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ! بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي!»: «تو هدایت کننده‌ای ای علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می‌شوند».^(۱)

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده‌اند و بعضی از مفسران اهل سنت اصرار دارند که تفسیر آیه یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴.

سوم مناسب طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام ﷺ باشد باید بفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِّكُلِّ قَوْمٍ»، و به تعبیر دیگر نباید «لِكُلِّ قَوْمٍ» که جار و مجرور است مقدم بر «هادٍ» شود، و اگر مقدم شود باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «إِنَّمَا أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُنذِرٌ وَ هَادٍ»، کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لِكُلِّ قَوْمٍ» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی‌رسد یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است، زیرا درهادی بودن خدا شک و تردیدی نیست که نیاز به بیان داشته باشد. به علاوه ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایت گر خاصی است در حالی که خداوند یگانه و یکتا است؛ این یگانگی با تعددی از جمله «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» استفاده می‌شود، سازگار نیست. بنابراین تنها تفسیری که برای آیه قابل قبول است، این است که پیامبر ﷺ انذار کننده است؛ و برای هر قوم در هر عصر و زمان هدایت گری است.

آیا این هدایت گر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟ پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایت گر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایت گر مسلمین در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر پیامبر ﷺ بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می‌شود و اگر به سراغ روایاتی که از طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن تر می‌شود.

در تفسیر الدر المنثور که از معروف ترین تفاسیر اهل نست است - نوشته جلال الدین سیوطی متوفای سال ۹۱۰ هـ ق و بر اساس تفسیر آیات و روایات بنا شده است - روایات متعددی در تفسیر این آیه از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کند:

۱- از ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار نقل می‌کند «لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ أَنَا الْمُنذِرُ وَ أَوْ مَا بَيَدِهِ إِلَى مِنْكَ عَلِيُّ ﷺ فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي»:

«هنگامی که آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^(۱) نازل شد پیامبر ﷺ دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «منذر منم»، و با دستش اشاره به شانه علی ﷺ کرد و فرمود: «هادی تویی ای علی» بعد از من هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌شوند».^(۲)

۲- ابوبرزه اسلمی می‌گوید از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که درباره این آیه - در حالی که دستش را بر سینه خود گذاشته بود - فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ»، و در حالی که بر سینه علی ﷺ گذارده بود فرمود: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».^(۳)

۳- در همان کتاب از عبدالله بن احمد و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر از علی ﷺ نقل می‌کند که در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَا الْهَادِي»، «رسول خدا ﷺ منذر است و من هادی هستم!»^(۴)

۴- در حدیث دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي، وَ بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ!»: «منذر منم و علی ﷺ هادی است، ای

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲ و ۳. دارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

۴. دارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

علی هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌یابند!»!

این حدیث را جمعی از حفاظ معروف اهل سنت از جمله حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، فخر رازی و ابن کثیر در تفسیر خود، و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و گنجی شافعی در کفایة الطالب و علامه طبری در تفسیر خود، و ابن حیان اندلسی در بحر المحيط و نیشابوری در تفسیر خویش، و حموی در فرائد السمطین و گروه دیگری در کتابهای تفسیر خود آن را آورده‌اند. (۱)

۵- نویسنده کتاب حبیب السیر میرغیث الدین چنین می‌گوید: «قَدْ تَبَّتْ بِطُرُقٍ مَبْتَدَّةٌ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ ﷺ: لِعَلِّي ﷺ أَنَا الْمُنذِرُ، وَأَنْتَ الْهَادِي، بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي!»: «به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود "منذر منم، و هادی تویی ای علی" بعد از من هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌شوند». (۲) ۶- این حدیث را حموی نیز از ابهریره از علی ﷺ نقل کرده است ۷- در مستدرک حاکم این حدیث از ابوبریده اسلمی به شکل گسترده‌تری نقل شده است فرمود: «دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالطُّهُورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَآخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَالْصَّقَهَا بِصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» وَيَعْنِي نَفْسَهُ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنْتَ مَنَارُ الْإِنَامِ وَغَايَةَ الْهُدَى وَ أَمِيرُ الْقُرَاءِ أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكِ إِنَّكَ كَذَلِكَ»:

«رسول خدا ﷺ در حالی که علی ﷺ نزدش بود آب برای وضو طلب کرد و بعد از آنکه وضو گرفت دست علی ﷺ را گرفته به سینه خود چسبانید سپس فرمود: منذر تویی - و منظور نفس مبارك خودش بود - سپس دست او را بر سینه علی ﷺ گذاشت

۱. برای آگاهی از منابع این حدیث و مدارک آن به کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳، صفحه ۸۸ - ۹۲ مراجعه

۲. حبیب السیر، جلد ۲، صفحه ۱۲.

فرمائیید.

سپس فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (یعنی علی علیه السلام)، و بعد افزود تو چراغ فروزان مردم، و منتهای هدایت، و امیر قاریان قرآن (و آگاهان از این کتاب آسمانی) هستی، من براین گواهی می‌دهم که تو چنین هستی». (۱)

بعید نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در موارد متعدد و با بیانات مختلفی بیان کرده باشد و تعبیرات مختلف احادیث بالا شاهد گویای این مطلب است.

در منابع پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز احادیث متعددی در این زمینه آمده است که در این مختصر امکان نقل همه آنها نیست تنها به اشاره کوتاهی قناعت می‌کنیم: در تفسیر نورالثقلین حدود پانزده حدیث، در این زمینه نقل شده (۲)، از جمله از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «كُلُّ إِمَامٍ هَادِيٌّ كُلُّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِ» و در تعبیر دیگری: «كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ»: «هر امام (معصومی) هدایت‌گر برای زمان خود است» یا «هدایت‌گر اقوامی است که در زمان او زندگی می‌کنند». (۳)

عجب اینکه بعضی از مفسران تمام این احادیث را به دست فراموشی سپرده و به اتکای اقوال بعضی از صحابه که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نشده برای آیه فوق، معانی دیگری ذکر کرده‌اند از جمله تفسیری است که از مجاهد نقل شده که می‌گوید: منظور از منذر، محمد صلی الله علیه و آله و منظور از «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» این است که هر قومی پیامبری دارند که آنها را به سوی خدا دعوت می‌کند! تفسیری که بسیار بعید به نظر می‌رسد.

تفسیر دیگری از سعید بن جبیر نقل شده که می‌گوید: «منذر محمد صلی الله علیه و آله است و هادی خدا است!» در حالی که ظاهر آیه این است که هدایت‌گر هر قومی غیر از هدایت‌گر دیگری است، با اینکه خداوند یگانه هدایت‌گر همه اقوام است و نظیر این

۱. تفسیر المیزان. جلد ۱۱، صفحه ۳۲۷ ذیل آیه فوق.

۲. نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۴۸۲ - ۴۸۵

۳. همان مدرک، صفحه ۴۸۳، حدیث ۱۹ و ۲۰.

تفسیرهای نامناسب.

آیا سزاوار است روایات متظافر، رسول الله ﷺ را رها کرده و از ترس اینکه مبدا مدرکی برای شیعه درست بشود به دنبال این تفسیرهای نادرست برویم؟

آیه صادقین

در دوّمین آیه مؤمنان را مخاطب ساخته و بعد از دعوت به تقوا، به آنها دستور می‌دهد که (همواره) با صادقان و راستگویان باشید (تا گرفتار انحراف نشوید) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید»^(۱) در اینکه منظور از «صادقین» چه کسانی است، باز تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

بعضی احتمال داده‌اند: منظور از «صادقین»، شخص پیامبر ﷺ است، و این آیه منحصر به زمان او است، در حالی که واضح است آیه مانند سایر خطابات قرآن، عام است و تمام مؤمنان را در هر عصر و زمان و مکان فرا می‌گیرد.

بعضی دیگر گفته‌اند: که «مَعَ» در اینجا به معنی «مِن» می‌باشد، یعنی: شما از جمله صادقان و راستگویان باشید!، در حالی که هیچ ضرورتی برای این گونه تأویل‌ها و توجیه‌ها وجود ندارد، و اصولاً معلوم نیست در ادبیات عرب و کلمات ادباء «مع» به معنی «من» به کار رفته باشد.

طبق ظاهر آیه همه مسلمانان موظفند که در هر عصر و زمانی در خط صادقان و همراه آنان باشند، و از آن معلوم می‌شود که در هر عصر و زمان صادق یا صادقانی وجود دارند که مردم باید برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری با آنان باشند.

بهتر این است برای فهم معنی صادقان به خود قرآن بازگردیم ببینیم چه

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹

اوصافی برای صادقان بیان کرده است، در یکجا می‌فرماید: ﴿أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾: «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آن هاراس‌گویان هستند».^(۱)

در این آیه، صدق به صورت مجموعه‌ای از ایمان و عمل که خالی از هر گونه شک و تردید و تخلف باشد معرفی شده است.

در آیه ۱۷۷ سوره «بقره» بعد از آن که حقیقت نیکوکاری را در ایمان به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق مال در راه خدا و در طریق نجات مستضعفان و بردگان و نیز بر پاداشتن نماز و دادن زکات و وفای به عهد و صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات، و در هنگام جهاد ذکر می‌کند، می‌افزاید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند».

به این ترتیب نشانه اصلی صادقان ایمان کامل به همه مقدسات و اطاعت فرمان خدا در تمام زمینه‌ها، مخصوصاً نماز و زکات و انفاق و استقامت در جهاد و در مقابل مشکلات ذکر کرده است، نظیر همین معنی در آیه ۸ سوره «حشر» نیز آمده است. از مجموع این آیات و همچنین از اطلاق آیه مورد بحث که بودن با صادقان را بدون هیچ قید و شرط ذکر می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که مسلمانان موظفند با کسانی باشند که از نظر ایمان و تقوا در اعلا درجه، از نظر علم و عمل و استقامت و جهاد در بالاترین سطح باشند - دقت کنید، آیه نمی‌گوید در زمره صادقان باشید بلکه می‌گوید همراه آنها باشید در حالی که می‌گوید از پرهیزکاران باشید - این نشان می‌دهد که منظور مرحله‌ای بالاتر از مراحل اولیه است که مردم به آن می‌رسند، و روشن‌ترین

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵.

مصدق این معنی همان معصومان‌اند)، این از یک سو.
 از سوی دیگر، دستور به همراه بودن با صادقان به طور مطلق، و جدا نشدن از آنان بدون هیچ قید و شرط، قرینه دیگری بر معصوم بودن آنها است، زیرا پیروی بی قید و شرط جز در مورد معصومان معنی ندارد. (دقت کنید)
 جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر مقدماتی در مورد آیه، و اشاره به این نکته که آیه می‌گوید: کسی که ممکن الخطا است واجب است اقتدا به کسی کند که معصوم است، و معصومین کسانی هستند که خداوند متعال آنان را «صادقان» شمرده، پس این آیه دلالت می‌کند بر اینکه بر افراد جایز الخطا واجب است که با معصومان از خطا باشند، تا معصومان از خطا، مانع خطای ممکن الخطاها شوند، و این معنی در هر زمانی ثابت است. بنابراین در هر زمانی باید معصومی وجود داشته باشد!
 سپس می‌افزاید: ما قبول داریم که در هر زمانی باید معصومی باشد ولی می‌گوییم معصوم، مجموع اُمت‌اند! در حالی که شما (شیعیان) می‌گویید: معصوم تنها یکی است.^(۱)

فخر رازی با توجه به مضمون روشن آیه نتوانسته است دلالت آن را بر وجود معصوم در هر عصر و زمانی انکار کند، ولی برای اینکه عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را نپذیرد، سخن از معصوم بودن جمیع امت، یا به تعبیر دیگر اجماع امت به میان آورده است، در حالی که اولاً مسائل اجماعی که جمیع امت در آن متفق‌اند، مسائل محدودی است؛ و حال آنکه همراه با صادقان بودن یک وظیفه عام و در همه جا و همه چیز است. (دقت کنید)

ثانیاً هیچ عرب زبانی به هنگام نزول این آیه از کلمه «صادقین» مجموع اُمت را نمی‌فهمیده است، پس چگونه می‌توان آن را بر این معنی حمل کرد، چه بهتر که

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۱.

اعتراف کنیم در هر عصر و زمانی صادقی که هیچ خطا و خلاف و اشتباهی در سخنان او نیست وجود دارد و ما باید پیرو آنها باشیم!

سؤال: در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه «صادقین» جمع است پس باید در هر عصر و زمانی چند معصوم وجود داشته باشد، و این با عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز سازگار نیست.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه این جمع می‌تواند اشاره به مجموع زمان‌ها بوده باشد، زیرا صادقان در مجموع زمان‌ها جماعتی را تشکیل می‌دهند، درست مثل اینکه گفته شود مردم هر زمان باید پیرو انبیاء و پیامبران الهی باشند، مفهوم این سخن آن نیست که در هر زمان پیامبران متعددی وجود دارند، بلکه منظور این است که هر گروهی پیرو پیامبر زمان خود گردند، یا گفته شود مردم باید تکالیف خود را از علماء و مراجع تقلید بگیرند، یعنی: هر کس پیرو عالم و مرجع تقلید زمان خود باشد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جز او کسی که واجب اطاعه باشد وجود نداشت، در حالی که آیه فوق به طور قطع شامل زمان او می‌شود، بنابراین روشن است که منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه منظور در مجموعه زمان‌ها است، این تحلیلی بود روی خود آیه.



اما از نظر روایات اسلامی، بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که آیه فوق درباره علی بن ابیطالب رضی‌الله‌تعالی‌عنه است.

از جمله علامه ثعلبی در تفسیر خود نقل می‌کند که ابن عباس در تفسیر این آیه گفت: «مَعَ الصَّادِقِينَ يَعْنِي: مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَأَصْحَابِهِ».^(۱)

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

همچنین علامه گنجی در کفایة الطالب و علامه سبط بن الجوزی در تذکره از گروهی از علماء چنین نقل می‌کند: «قَالَ عُلَمَاءُ السِّيَرِ، مَعْنَاهُ كُونُوا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ الصَّادِقِينَ»: «علمای سیره (علمای تاریخ پیامبر) گفته‌اند: معنای این آیه آن است که با علی علیه السلام و خاندانش بوده باشید، ابن عباس می‌افزاید: علی علیه السلام سید و سرور صادقان است.»^(۱)

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت به ما رسیده نیز بر این معنی تأکید شده است.

از جمله در روایتی از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: که در تفسیر آیه «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» فرمود: «ای آلِ مُحَمَّدٍ».^(۲)

و در روایات دیگری که برید بن معاویه از همان امام علیه السلام نقل کرده است در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «إِيَّانَا عَنِي»: «مقصود ما ئیم».^(۳)

در تفسیر برهان از کتاب نهج البیان نقل می‌کند: «رُويَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِينَ فَقَالَ هُمْ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ ذُرِّيَّتُهُمُ الطَّاهِرُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «روایت شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ صادقین سؤال شد، فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فرزندان معصوم آنها تا قیامت‌اند».^(۴)

بدیهی است تمام این روایات در واقع بیان مصداق است، و با کلیت مفهوم آیه منافات ندارد چرا که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را درجهٔ اول شامل می‌شود، و بعد امامان معصوم علیهم السلام را در هر عصر و زمان.

به این ترتیب آیه فوق هم مسألهٔ ولایت عامه را ثابت می‌کند و هم ولایت خاصه

۱. همان مدرک.

۲ و ۳. نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰ حدیث ۳۹۲ و ۳۹۳.

۴. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۱۷۰.

را.

آیه اولی الامر

در سومین آیه سخن از وجوب اطاعت خدا و رسول و اولوالامر است می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱)

واجب بودن اطاعت خداوند و پیامبر ﷺ معلوم و روشن است، اما اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند که اطاعت آن‌ها هم ردیف اطاعت خدا و پیامبر ﷺ شمرده شده است در میان مفسران گفتگو است.

مفسران و علمای شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همگی اتفاق نظر دارند که منظور از «اولی الامر» امامان معصوم است که رهبران معنوی و مادی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی و حیات‌اند، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، چرا که اطاعت بی قید و شرط که در آیه شریفه آمده و هم ردیف اطاعت خدا و پیامبر ﷺ شمرده شده است تنها درباره معصومان تصور می‌شود، و اما کسان دیگری که اطاعت آنها لازم است همواره محدود به حدود و مقید به قیودی است، و هرگز اطاعت مطلق در مورد آنها وجود ندارد، و این مسأله واضح است.

این در حالی است که مفسران و علمای اهل سنت در معنی «اولی الامر» اختلاف زیادی دارند، بعضی آن را به معنی صحابه، و بعضی به فرماندهان لشکر و بعضی به خلفای چهارگانه تفسیر کرده‌اند.

آنها هیچ دلیل روشنی برای این تفسیرهای سه‌گانه بیان نکرده‌اند.

جمع دیگری اولی‌الامر را به معنی علما و دانشمندان شمرده، و به آیه شریفه ۸۳ سوره «نساء» استناد نموده‌اند: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعُوا بِهِ وَكَوْ

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ: «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد (بدون تحقیق) آن را شایع می‌سازند، در حالی که اگر آن رابه پیامبر ﷺ و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - باز گردانند از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد».

ولی با توجه به اینکه آیه مورد بحث درباره اطاعت بدون قید و شرط است، و آیه ۸۳ سوره «نساء» درباره سؤال و تحقیق است، دو مطلب مختلف را بیان می‌کند و هرگز نمی‌توان هر دو را به یک معنی دانست، تحقیقی از عالم، مطلبی است و اطاعت بی‌قید و شرط از اولی‌الامر مطلبی دیگر، دومی جز درباره معصومان تصور نمی‌شود، ولی اولی مفهومی گسترده دارد.

بعضی از مفسران اهل سنت احتمال پنجمی در اینجا داده‌اند که منظور از اولوالامر مجموع نمایندگان عموم قشرهای مردم و حکام و زمامداران و علماء و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند. و به تعبیر دیگر منظور جماعت اهل حل و عقد است که هر گاه آنها بر چیزی اتفاق کنند اطاعت آنها بی‌قید و شرط واجب است (مشروط به اینکه آنها از ما باشند چون «منکم» در آیه شریفه چنین شرطی را ذکر کرده، و مخالفت با سنت رسول اکرم ﷺ ننمایند، و نیز در بحث‌های خود تحت فشار اجبار نباشند، و اتفاق نظر داشته باشند و آن مسأله از مسائل عامه باشد).

این مجموعه در مسائلی که نصی از طرف شارع مقدس در آن نرسیده است واجب‌الاطاعه‌اند و می‌توان گفت مجموعه آنها معصوم هستند، و لذا امر به اطاعت آنها بی‌قید و شرط از آنها شده است. (۱)

به این ترتیب نامبرده اولی‌الامر را مجموعه‌ای در علما و دانشمندان و اهل حل و

عقد می‌داند که پنج شرط در آن جمع باشد:

۱- مسلمان بودن ۲- عدم مخالفت با سنت ۳- عدم اجبار در اظهار عقیده ۴- اظهار نظر در خصوص مالانص فیه ۵- اتفاق نظر داشتن، و چنین مجموعه‌ای را معصوم می‌شمرد.

آیا به راستی منظور از «اولی الامر» در آیه شریفه همین است؟ و آیا به راستی اهل عرف و اصحاب پیامبر ﷺ هنگامی که این آیه را می‌شنیدند چنین معنایی استفاده می‌کردند؟! و یا این معنی با تکلف فراوان بر آیه تحمیل شده، تا مبدا تفسیر آیه از مسأله امامان معصوم ﷺ که شیعه به آن معتقد است سر درآورد؟! ظاهر آیه ریشه سخن المنار از کلام فخررازی گرفته شده است که می‌گوید: این آیه

تعبیر «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نزد ما دلالت بر این دارد که اجماع امت حجت است! چرا که خداوند متعال امر به اطاعت اولی الامر به طور قطع (بی قید و شرط) فرموده است، و هر کس که خداوند این گونه امر به اطاعتش کند باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم نباشد احیاناً خطا می‌کند؛ و در این صورت از یک سو عمل کردن به فرمان او واجب است، و از سوی دیگر به خاطر خطا بودن، حرام؛ و لازمه آن اجتماع امر و نهی است در فعل واحد؛ و به عنوان واحد، و این محال است، پس از اینجا روشن می‌شود که امر مطلق به اطاعت اولوالامر دلیل بر معصوم بودن او است.

سپس می‌افزاید: این معصوم یا مجموع امت است یا بعضی از امت اسلامی، احتمال دوم قابل قبول نیست؛ زیرا ما باید آن بعض را بشناسیم، و به او دسترسی داشته باشیم و از وی استفاده کنیم؛ در حالی که در این زمان از شناخت امام معصوم و دسترسی به او استفاده از وی عاجزیم، بنابراین معصومی که امر به اطاعت بی قید

و شرط او شده فرد یا گروه خاصی نیست و طبعاً باید منظور اجماع امت باشد. (۱)

آنچه فخر رازی نویسنده المنار و امثال آنها را در تنگنا قرار داده که آیه را چنین تفسیر کنند، تفسیری که به یقین هیچ یک از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ به هنگام نزول آیه از آن نمی فهمیدند همان پیش داوری هایی است که مانع می شود از اینکه مفهوم آیه را در امامان معصوم اهل بیت ﷺ جستجو کنند، از یک سو دلالت آیه بر معصوم بودن «اولی الامر» معلوم است و از سوی دیگر بنا نیست شخصی را به عنوان امام معصوم بپذیرند، لذا به سراغ تفسیری می روند که هیچگاه صحابه پیامبر ﷺ به هنگام شنیدن آیه چنان چیزی را از آن نمی فهمیدند.

و از همه تفسیرها عجیب تر تفسیری است که بعضی از مفسران اهل سنت برگزیده اند و می گویند: «منظور از "اولی الامر" حکام و امراء و شاهانند! و هر حاکمی بر مسلمانان حکومت کند، عادل باشد یا ظالم، در مسیر صحیح باشد یا منحرف، دستور به اطاعت خدا دهد، یا معصیت و نافرمانی او، باید از او پیروی کرد». چنانکه در تفسیر المنار در اشاره سربسته ای می گوید: «وَبَعْضُهُمْ أَطْلَقَ فِي الْحُكْمِ فَأَوْجِبُوا طَاعَةَ كُلِّ حَاكِمٍ»: «بعضی آیه را ناظر به اطاعت تمام حاکمان می دانند و اطاعت آنها را واجب می شمردند». (۲)

و باز از آن هم عجیب تر روایات مشکوک و مجعولی است که برای اثبات این تفسیر به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده اند. مثل اینکه حضرت در جواب سؤال یزید جعفی که عرض کرد: «یا نبی الله اَرَأَيْتَ اِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا اُمَرَاءٌ يَسْئَلُونَا حَقَّهُمْ وَ يَمْنَعُونَا حَقَّنَا فَمَا تَأْمُرُنَا»: «ای پیامبر خدا اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حق خود را از ما بگیرند و حق ما را به ما ندهند چه کنیم؟ ...»

پیامبر ﷺ فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا!»: «گوش به فرمان آنها باشید و اطاعت

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۴. ۲. تفسیر المنار، جلد ۵، صفحه ۱۸۱.

کنید»^(۱)!

در حدیث دیگری در همان کتاب از ابوذر نقل شده که گفت: «إِنَّ خَلِيلِي أَوْصَانِي أَنْ أَسْمَعَ وَأَطِيعَ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا مُجَدَّعُ الْأَطْرَافِ»: «دوست من (رسول خدا) به من سفارش کرده است که بشنوم و اطاعت کنم (فرمان امیران و حاکمان را) هر چند برده دست و پا بریده‌ای باشد!»^(۲) (بعضی مُجَدَّعُ الْأَطْرَافِ را به معنی کسی که در خانوادهٔ پست و آلوده‌ای متولد شده تفسیر کرده‌اند).

به یقین ساحت مقدس پیامبر بزرگ اسلام ﷺ پاک تر از آن است که چنین دستوری بر خلاف منطق عقل و شرع بدهد در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و بهترین دلیل بر ساختگی بودن این گونه احادیث آن است که خود ابوذر که این حدیث از او نقل شده به گواهی تاریخ در زندگیش هرگز چنین نکرد و حتی در راه مبارزه با انحراف امیران و حاکمان وقت جان خود را از دست داد! بهر حال پرواضح است که مقام پیامبر ﷺ بالاتر از این گفتگوها است، هیچ انسان عاقل نمی‌تواند چنین سخنی بر زبان براند که حاکم، واجب‌الاطاعة است در هر کاری که کند و هر سخنی بگوید و هر کسی که باشد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این حدیث در میان همه علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت معروف است که: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»: «اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست».^(۳)

«وَلَا طَاعَةَ لِبَشَرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»^(۴)

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که روشن‌ترین تفسیر برای آیه همان اطاعت

۱. صحیح مسلم، جلد سوم، کتاب الاماره، (باب طاعة الامراء وان منعوا الحقوق، صفحه ۴۷۴).

۲. همان مدرک، باب وجوب طاعة الامراء ...، صفحه ۱۴۶۷.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۶۵. ۴. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۷۷.

امامان معصوم علیهم السلام است.



در اینجا دو سؤال باقی می‌ماند که باید به تحلیل آن پرداخت:

۱- اگر مفهوم «اولی الامر»، امام معصوم است با کلمه «أولی» که به معنی جمع است سازگار نیست. زیرا به اعتقاد شیعه امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نیست.

پاسخ این سؤال از بحث‌های گذشته به خوبی روشن شد، زیرا درست است که امام معصوم در هر زمان یک نفر است، ولی با توجه به عمومیت آیه نسبت به تمام زمان‌ها امامان معصوم علیهم السلام در مجموع، گروهی را تشکیل می‌دهند، شبیه این معنی در کلمات عرب فراوان است. مثلاً وقتی می‌گوئیم: «السلام علیکم وعلی آرواحکم و أجسادکم» «سلام بر شما و بر ارواح و بر اجساد شما» هرگز بر این سلام نمی‌توان ایراد گرفت که هر انسانی یک روح و یک جسم بیشتر ندارد چرا که در اینجا ارواح و اجساد به صورت جمع گفته شده، زیرا در جواب گفته می‌شود این جمع ناظر به مجموع است.

بنابراین گر چه پیامبر صلی الله علیه و آله در هر زمان یک جانشین معصوم داشته ولی مجموعه‌ی زمان‌ها، وجود آن‌ها متعدد است و باید واژه جمع در آن به کار رود.

۲- سؤال دیگر اینکه امام معصوم در زمان پیامبر ۹ وجود نداشته چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است.

پاسخ این سؤال نیز همان چیزی است که در بالا گفته شد و آن اینکه اگر این آیه تنها ناظر به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود چنین مشکلی پیش می‌آمد ولی با توجه به اینکه یک دستور کلی برای همه مسلمانان تا دامنۀ قیامت است مشکلی پیش نمی‌آید، اولی در عصر رسول الله، خود او بود، و در اعصار دیگر امامان معصوم هستند مثل

اینکه گفته شود وظیفه مسلمانان است که از پیامبر ﷺ و جانشینان او اطاعت کنند مفهوم این سخن آن است که جانشینان او باید در عصر او باشند.

این سخن را با اشاره فشرده‌ای به احادیثی که در کتب شیعه و اهل سنت در ذیل این آیه آمده و آن را به علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر کرده است پایان می‌دهیم:

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة از تفسیر مجاهد نقل می‌کند که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را. ^(۱) درباره امام علی علیه السلام نازل شد، در آن هنگام که پیامبر ﷺ او را (در جنگ تبوک) جانشین خود در مدینه قرار داد.

و نیز از علی علیه السلام نقل می‌کند که در گفتگویی که با مهاجران و انصار داشت، با این آیه در برابر آنان استدلال کرد؛ و مهاجران و انصار، ایرادی بر او نگرفتند ^(۲)

در شواهد التنزیل از حاکم حسکانی در ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نقل شده است که من (علی علیه السلام) از پیامبر ﷺ پرسیدم: «یا نَبِیَّ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ أَنْتَ أَوْلُهُمْ»: «ای پیامبر خدا! آنها کیستند؟ فرمود: «تو نخستین آنها هستی» ^(۳)

روایات زیاد دیگری از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز در تفسیر این آیه به امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که بالغ بر دهها روایت می‌شود، و در همه آنها آمده است که «اولی الامر» امامان معصوم هستند. ^(۴)

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. ینابیع المودة، صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۴۸، طبع بیروت.

۴. برای اطلاع بیشتر به تفسیر برهان، جلد اول صفحه ۳۸۱ - ۳۸۷ و تفسیر کنز الدقائق جلد سوم صفحه

۴۳۷ - ۴۵۲ مراجعه کنید.

ولایت و امامت عامه در سنت

این بخش از گسترده‌ترین بخش‌های سنت و روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، و در این زمینه روایات فراوانی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در معروف‌ترین و مهم‌ترین منابع اسلامی آمده است که سزاوار است با دقت و بی‌طرفی کامل مورد توجه قرار گیرد، تا پرده‌هایی که سالیان دراز بر این مسأله فرو افتاده است در پرتو نور علم و اخلاص و بحث منصفانه برگرفته شود، و دور از تعصب‌ها چهره واقعی این مسأله علمی روشن گردد، و وظیفه الهی ما در برابر این امر مهم اسلامی آشکار شود.

در اینجا تنها به بخشی از احادیث معروف که مسأله امامت و ولایت را به طور عام مطرح می‌سازد، با شرح کوتاهی از محتوا و مفهوم آن اکتفا می‌کنیم، و از همه خوانندگان، مخلصانه می‌خواهیم مرور مجددی بر این احادیث و مدارک و منابع، و سپس محتوای آن داشته باشند؛ و نتیجه‌گیری و استنباط نهایی را به خود آنها واگذار می‌نماییم.

ما معتقدیم بی‌تفاوت ماندن در برابر این همه احادیث گویا، و به سادگی از کنار آنها گذشتن، یا چشم به روی حقایق بستن، چیزی از مسؤلیت ما نمی‌کاهد، بلکه آن را افزایش می‌دهد.

۱- حدیث ثقلین

این حدیث را از آن جهت «حدیث ثقلین» نامیده‌اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن

فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...»^(۱)

این حدیث به طور بسیار گسترده از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتابهای معروف شیعه و اهل سنت (و در منابع معروف دست اول) نقل شده است، به طوری که تردیدی در صدر این حدیث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باقی نمی‌ماند، و از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این حدیث را تنها یکبار بیان نفرموده، که حدیث یکی، و راویان بسیار باشند؛ بلکه در موارد مختلف بیان فرموده و روایات کاملاً متعدد است.

در اینجا به قسمتی از راویان حدیث و کتب معروف اسلامی که این حدیث در آن آمده است اشاره می‌شود.

۱- در صحیح مسلم که از معروف ترین منابع دست اول اهل سنت می‌باشد تا آنجا که مهمترین صحاح ششگانه محسوب می‌ود، از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَنْتَنِي عَلَيْهِ، وَ وَعَظَ وَ ذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَ التُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ، فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَعَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلِيَّتِي، أَدَّكَرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِيَّتِي، أَدَّكَرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِيَّتِي، أَدَّكَرُّكُمْ فِي أَهْلِيَّتِي...»^(۲)

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در میان ما برخاست و خطبه خواند؛ در محلی که آبی بود که حُمّ

۱. واژه «ثَقَلَيْنِ» دو گونه خوانده شده، گاه بر وزن «حَرَمَيْنِ» که مفرد آن «ثَقْلٌ» (بر وزن حَرَم) است به معنی چیز گرانبهایه و پر ارزش و به معنی متاع مسافر نیز آمده است. و گاه «ثَقَلَيْنِ» (بر وزن سِبْطَيْنِ) خوانده شده که آن هم به معنی شیئی سنگین وزن است. نویسنده کتاب التحقیق معتقد است که اولی به معنی گرانبهایه معنوی است، و دومی اعم است ضمناً باید توجه داشت که «ثَقْلٌ» (به وزن حَرَم) صفت مشبهه، و «ثَقْلٌ» (بر وزن

۲. صحیح مسلم جلد ۴، صفحه ۱۸۷۳.

سیط) اسم مصدر است.

نامیده می‌شد (غدیر خم) و در میان مکه و مدینه قرار داشت^(۱) پس حمد خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و موعظه کرد و پند و اندرز داد؛ سپس فرمود: «اما بعد ای مردم من بشری هستم و نزدیک است فرستادهٔ پروردگارم بیاید و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبه به یادگار می‌گذارم نخست کتاب خدا؛ که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید، و به آن تمسک جوئید - پیامبر ﷺ تشویق و ترغیب فراوانی دربارهٔ قرآن کرد - سپس فرمود: و اهل بیتم را به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید (اشاره به اینکه مسئولیت الهی خود را در مورد اهل بیت ﷺ فراموش نکنید)».

قرار دادن اهل بیت ﷺ در کنار قرآن، به عنوان دو چیز گرانبه، و سه بار تأکید کردن بر یادآوردن مسئولیت الهی در مورد آنان، نشان می‌دهد که این امر، با سرنوشت مسلمین و هدایت آنها و حفظ اصول اسلام، پیوند و ارتباط داشته و دارد، و گرنه در کنار هم قرار نمی‌گرفت.

۲- در همان کتاب از همان راوی روایت دیگری با کمی تفاوت نقل می‌کند.^(۲)

جالب اینکه در ذیل این حدیث هنگامی که از زید بن ارقم سؤال می‌شود که آیا منظور از اهل بیت ﷺ او همسران او هستند؟ می‌گوید: نه، منظور از اهل بیت، ﷺ اهل و بستگان نسبی او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.

۳- در کتاب معروف سنن ترمذی که به صحیح ترمذی نیز معروف است، در بحث

مناقب اهل بیت ﷺ از قول جابر بن عبدالله می‌خوانیم که می‌گوید: «رسول خدا ﷺ

۱. در پاورقی صحیح مسلم آمده است که غدیر خم سه میل تا جحفه فاصله دارد.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۸۷۴.

را هنگام حج روز عرفه دیدم که بر شتر مخصوص خود سوار بود و خطبه می خواند، شنیدم که می فرمود: «یا ایُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، أَهْلَبَيْتِي:»

«ای مردم من در میان شما دو چیز گذاردم که اگر آنها را بگیرید (و دست به دامن آنان زنید) هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم اهل بیت». (۱)

سپس ترمذی می افزاید: همین معنی را ابوذر، و ابو سعید (خدری)، و زید بن ارقم، و حدیفه نیز نقل کرده اند.

۴- در همین کتاب، کمی بعد از آن از ابوسعید و زید بن ارقم نقل می کند که هر دو گفتند «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: أَخَذَهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَبَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تُخْلِفُونِي فِيهِمَا»: «رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما چیزی به یادگار می گذارم که اگر به آن تسمک جویید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و (دیگر) عترتم، اهل بیتم، و اینها هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض (کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من چگونه درباره آنها رفتار خواهید کرد!» (۲)

۵- در سنن دارمی که آن نیز از کتب بسیار معروف است؛ شبیه روایت زید بن ارقم از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است و با تصریح به نام ثقلین و تصریح به نام «کتاب الله و اهل بیت»، مطلب را به پایان می برد. (۳)

۱. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، باب مناقب اهل بیت النبی حدیث ۳۷۸۶.

۲. همان مدرک صفحه ۶۶۳، حدیث ۳۷۸۸.

۳. سنن دارمی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲ (طبع دارالفکر بیروت).

فراموش نکنید که دارمی بنا به تصریح بعضی از آگاهان، استاد مسلم و ابوداود و ترمذی می‌باشد، و کتاب سنن دارمی یکی از شش کتاب معتبر معروف نزد اهل سنت است (هر چند بعضی به جای آن سنن ابن ماجه را ذکر کرده‌اند).

۶- در مسند احمد که از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت است، در حدیثی از زید بن ثابت می‌خوانیم که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»: «من دو خلیفه (جانشین) در میان شما از خود یادگار می‌گذارم، کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین و عترتم، اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند». (۱)

توجه داشته باید که در بعضی از این روایات، تعبیر «ثقلین» آمده (مانند روایت صحیح مسلم) و در بعضی «خلیفتین» (مانند روایت اخیر که از سنن احمد نقل شد) و در بعضی دیگر هیچ یک از این دو نیست، اما مفهوم و محتوای این دو است، و در واقع همه به یک چیز باز می‌گردد.

۷- احمد بن شعیب نسائی که او نیز از بزرگان اهل سنت محسوب می‌شود، و کتاب سنن او نیز یکی از صحاح سته (کتب ششگانه معروف) است در کتاب خصائص از زید بن ارقم نقل می‌کند که می‌گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ از حجة الوداع باز می‌گشت و به غدیر خم وارد شد دستور داد سایبان هایی درست کنند و زیر آنها را پاک و پاکیزه نمایند»، سپس فرمود: «كَأَنِّي دُعِيْتُ فَاجَبْتُ وَإِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تُخَلِّفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ

۱. مسند امام احمد، جلد ۵، صفحه ۱۸۲، چاپ دارالصادر بیروت.

السَّلَامُ، فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اَللّٰهُمَّ وَاِلٍ مَنْ وَّلَاةٌ وَّعَادٍ مَنْ عَادَاهُ»:

«گویی من (از سوی خدا) دعوت شده‌ام و اجابت کرده‌ام - و به زودی از میان شما میروم - و من دو چیز گرانبایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم یکی از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم، پس بنگیرید چگونه بعد از من با آنها رفتار خواهید کرد؛ چرا که آنها از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. سپس فرمود: «خداوند مولا (وسرپرست) من است؛ و من ولی هر مؤمنی هستم؛ سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من ولی اویم، این ولی او است. خداوند! دوست بدار هر کس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس که با او دشمنی کند».

در پایان حدیث آمده است که راوی دوم حدیث، ابوظفیل می‌گوید به زید بن ارقم گفتم تو خود این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟
گفت: هر کسی در زیر آن سایبانها بود این صحنه را با دو چشم خود شاهد کرد و با دو گوش خود این سخنان را شنید!^(۱)

این حدیث به خوبی نشام می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در ملاعام و در حضور گروه کثیری در غدیر خم بیان فرموده، و همه با گوش خود شنیده‌اند.

۸- حاکم نیشابوری از علمای قرن چهارم هجری در کتاب مستدرک الصحیحین که از منابع معروف اهل سنت و متضمن احادیثی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده در حالی که از نظر وزن و ارزش در حد آنها بوده است این حدیث را از «ابن واصله» نقل می‌کند که او می‌گوید من از زید بن ارقم شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مکه و مدینه به درختانی رسید که پنج سایبان در آنجا بود، در آنجا پیاده شد و مردم زیر درختان را جارو کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز

۱. خصائص نسایی، صفحه ۲۰ (طبع التقدّم در مصر) (مطابق نقل فضائل الخمسه) جلد ۲، صفحه ۵۴.

عصر، خطبه خواند و حمد و ثنای خدا بجا آورد و موعظه فراوان کرد (سپس فرمود) *أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا: وَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي*: «ای مردم من در میان شما دو چیز وا می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهلبیتم عترتم را». (۱)

سپس حاکم می‌افزاید: این حدیث مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح است. (۲)
 ۹- ابن حجر هیثمی مفتی حجاز که از مخالفین سرسخت شیعه بوده است در کتاب «الصواعق المحرقة» می‌گوید: «فی رِوَايَةٍ صَحِيحَةٍ كَانِي قَدْ دُعِيْتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا آكِدٌ مِنَ الْآخَرِ؛ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِزَّتِي فَأَنْظَرُوا كَيْ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا فَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»:

«گوئی من دعوت شده‌ام و دعوت الهی را پذیرفته‌ام، و من دو چیز گرانبه در میان شما می‌گذارم کتاب خداوند بزرگ و عترتم را، پس بنگرید چگونه بعد از من حق آن‌ها را بجا می‌آورند؛ این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس می‌افزاید: در روایت دیگری این اضافه نیز وارد شده است: «سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لُهُمَا، فَلَا تَتَقَدَّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعْلِمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!»: «من این مقام را برای آنها از پروردگارم تقاضا کردم، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید؛ و از آنها نیز عقب نمانید که هلاک خواهید شد؛ چیزی به

۱. مستدرک الصحيحین جلد ۳، صفحه ۱۰۹ (مطابق همان مدرک).

۲. منظور از شرط آن دو نفر این است که آنها تنها احادیثی را نقل می‌کردند که سلسله سندش متصل به پیامبر اسلام ﷺ بوده، و روایانش از نظر آنها مورد اعتماد و غیر متهم بوده‌اند و از آنجا که آنها تمام احادیثی را که دارای این شرط بوده نقل نکرده‌اند، حاکم نیشابوری احادیثی را که واجد شرایط بوده و در آن دو کتاب نیامده در کتاب خودش مستدرک جمع آوری نموده و به این ترتیب کتاب مستدرک را می‌توان هم ردیف کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم شمرد.

آنها تعلیم ندهید، چرا که آنها از شما داناتر اند!»!

بعد اضافه می‌کند که این حدیث طرق و راویان بسیاری دارد که از بیست و چند روای تشکیل می‌شود، و نیازی به شرح و بسط آن نیست. (۱)

این اعتراف صریح به گسترش دامنه این حدیث (تا سر حد تواتر) از کسی که شدیدترین حملات را در مسأله «امامت» به شیعه داشته است بسیار قابل توجه است.

۱۰- ابن اثیر (محمد بن محمد بن عبدالکریم) صاحب کتاب های معروف از جمله کتاب «اسد الغابه فی معرفة الصحابة»، در حالات عبدالله بن حنطب نقل می‌کند که می‌گوید: «خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجُحْفَةِ فَقَالَ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ اثْنَيْنِ عَنِ الْقُرْآنِ وَعَنْ عِثْرَتِي: «رسول خدا ﷺ در سرزمین جحفه (منزل گاهی میان مکه و مدینه) برای ما خطبه‌ای خواند و فرمود، آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟ عرض کرده‌اند آری ای رسول خدا! فرمود: من از شما (در قیامت) از دو چیز سؤال خواهم کرد، از قرآن و عترتم!» (۲)

۱۱- جلال الدین عبدالرحمن سیوطی که او نیز از علمای معروف و صاحب تألیفات فراوانی است (۳) در کتاب احياء المیت همان چیزی را که ابن اثیر در اسدالغابه آورده است ذکر نموده. (۴)

۱۲- بیهقی (ابوبکر احمد بن الحسین) که زمخشری درباره او می‌گوید: «شافعی امام مذهب شافعیه، برگردن تمام شافعی‌ها منت دارد، ولی بیهقی به خاطر نوشته

۱. صواعق، صفحه ۲۲۶، طبع عبدالطیف مصر.

۲. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، جلد ۳، صفحه ۴۷، (طبع مصر و طبع بیروت).

۳. گفته شده او بیش از پانصد کتاب تألیف کرده است (الکنی و الالقاب، جلد ۱، صفحه ۲۰۷).

۴. احياء المیت که در حاشیه الاتحاف، صفحه ۱۱۶ به طبع رسیده است.

هایش هم بر خود شافعی، و هم بر تمام شافعی مذهبها منت دارد»^(۱).
این حدیث را در کتاب «السنن الکبری» که از مهم ترین کتابهای او است، آورده
است (شبییه همان چیزی که در صحیح مسلم آمده بود که مخصوصاً سه بار اهل بیت
در آن تکرار شده است)^(۲).

۱۳- حافظ طبرانی که او نیز از محدثان معروف اهل سنت است، و - در قرن سوم
و چهارم هجری می زیسته - به گفته بعضی بیش از هزار استاد در حدیث دیده است؛
در کتاب معروف خود، به نام «المعجم الکبیر» با سند خود از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل
می کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم رابه پیروی از تقلین دعوت کرد، مردی برخاست و عرض
کرد ای رسول خدا! تقلین کدام است؟

فرمود: «الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبَ طَرْفُهُ بَيْنَ اللَّهِ، وَ طَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا
وَ لَا تَضَلُّوا، وَ الْأَصْغَرُ عَثْرَتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»: «ثقل اکبر:
کتاب خدا است، وسیله ای است که یک طرف آن به دست قدرت خدا است و طرف
دیگرش به دست شما است؛ پس به آن تمسک جوئید که هرگز از بین نخواهید رفت
و گمراه نخواهید شد، و ثقل اصغر: عثرتم می باشد و آنها هرگز از هم جدا نخواهند
شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افزود: «من این را برای آن دو از پروردگارم تقاضا کرده ام، پس
بر آنها پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و بر آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما
داناتر اند!»^(۳)

۱۴- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حنبی (متوفای ۷۲۸) پایه گذار مذهب
وهابیت در کتاب منهاج السنه، این حدیث را همانند آن چه در صحیح مسلم آمده

۱. الکتی و الالقاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۴. ۲. سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

۳. المعجم الکبیر، صفحه ۱۳۷ (طبق نقل احقاق الحق ج ۹، صفحه ۳۲۲).

است نقل کرده است.^(۱)

گروه کثیر دیگری نیز از دانشمندان بنام و مشهور و معروف اهل سنت نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند:

۱۵- ابن مغزلی - علی بن محمد فقیه شافعی که از دانشمندان قرن پنجم هجری است - حدیث ثقلین را با تفصیل تمام از زید بن ارقم نقل کرده است.^(۲)

۱۶- خوارزمی از علمای مشهور قرن ششم که از فقها و محدثین و خطباء و شاعران بوده است نیز در کتاب خود به نام مناقب آن را آورده است.^(۳)

۱۷- ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان دمشقی شافعی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، و مشهور به تعصب در مذهبی خویش است، و تاج الدین سبکی در کتاب طبقات الشافعیه در حق او می‌گوید: او محدث نامی عصر و خاتمه حفاظ و پرچمدار مذهب الهی سنت و جماعت و پیشوای مردم زمان ما بود، و نیز این حدیث را در کتاب تلخیص المستدرک ذکر کرده است.^(۴)

۱۸- مورخ مشهور علی بن برهان، «حلبی» شافعی از علمای قرن یازدهم در کتاب خود «انسان العیون» که به سیره حلبی مشهور است حدیث ثقلین را ضمن بیان حدیث غدیر با عبارات صریحی شبیه آنچه قبلاً آوردیم ذکر کرده است، و بعد از ذکر این حدیث، با صراحت می‌گوید: «این حدیث صحیحی است که با سندهای صحیح و حسن نقل شده است».^(۵)

۱۹- ابن حیان مالکی در کتاب «المقتبس فی احوال الاندلس»، شبیه چیزی که

۱. منهاج السنه، جلد ۴، صفحه ۱۰۴ (طبع قاره).

۲. احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۴۳۸ (بنا به نقل از کتاب خطی او).

۳. مناقب صفحه ۹۳.

۴. این کتاب در حاشیه کتاب مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ چاپ حیدر آباد دکن آمده است.

۵. سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۲۷۴، طبع قاره.

در صحیح مسلم آمده است ذکر کرده، ولی مکانی را که پیامبر ﷺ در آن خطبه خواند و در میان مکه و مدینه قرار داشت به عنوان حصائن ذکر کرده که به معنی «دژها» است. (۱)

۲۰- علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن از علمای قرن هشتم هجری در تفسیر خود همان چیزی که در صحیح مسلم و صحیح ترمذی آمده، آورده است. (۲)

۲۱- ابن ابی الحدید معتزلی (عزالدین عبدالحمید) از علمای معروف قرن هفتم هجری، نیز این روایت را در شرح نهج البلاغه خود آورده است او می‌گوید: «قَدْ بَيَّنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِثْرَتَهُ مَنْ هِيَ؟ لَمَّا قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، فَقَالَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي»: «پیامبر ﷺ عترتش را شرح داده است؛ فرموده است من در میان شما دو چیز گران‌مایه می‌گذارم»، سپس فرمود: «عترتم، یعنی اهل بیتم».

سپس می‌افزاید در جای دیگری پیامبر ﷺ اهل بیت را نیز تبیین فرمود در آنجا که کساء بر آنها افکند؛ و هنگامی که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...» نازل شد، عرضه داشت: «خداوندا اینها اهل بیت من اند، پلیدی را از آنها دور بدار». (۳)

۲۲- ذینی دحلان شافعی (سید احمد) مفتی مکه از علمای قرن سیزدهم است تألیفات فراوانی دارد. در کتاب سیره نبویه که در حاشیه سیره حلبی به چاپ رسیده است این حدیث را عیناً همانند صحیح مسلم نقل کرده؛ و همچنین آنچه را که مسند احمد حنبل از ابو سعید خدری روایت کرده است. (۴)



۱. المقتبس صفحه ۱۶۷، طبع پاریس. ۲. تفسیر خازن جلد ۱، صفحه ۴، طبع قاهره.

۳. شرح نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۷، طبع قاهره، و جلد ۶، صفحه ۳۷۵، طبع حلبی بیروت خطبه ۸۶.

۴. سیره نبویه، جلد ۲، صفحه ۳۰۰، در حاشیه جلد ۳، سیره حلبی، صفحه ۳۳، طبع مصر نیز آمده است.

جمع بندی فشرده

اینها گروهی از دانشمندان سرشناس از قرون نخستین اسلام تا قرون اخیر بوده‌اند؛ که روایت ثقلین را با صراحت در کتب معروف خود آورده‌اند ولی نباید فراموش کرد که اینها از نظر عدد، گروه کوچکی از مجموعه ناقلان این حدیث اند. مرحوم میرحامد حسین هندی مطابق آن چه در خلاصه عبقات الانوار آمده است از یکصد و بیست و شش کتاب معروف نام می‌برد و عین عبارت هر کدام را با قید جلد و صفحه کتاب در این اثر شریف خود آورده است.^(۱)

شایان توجه است که این حدیث تنها از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خُدَری و زید بن ارقم نقل نشده است؛ بلکه حداقل بیست و سه نفر از صحابه پیامبر آن را از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون واسطه نقل کرده‌اند، که نام آنها به شرح زیر است:

۱- زید بن ارقم ۲- ابوسعید خُدَری ۳- جابر بن عبدالله انصاری ۴- حُدیفه بن اُسَید
۵- خُزَیمه بن ثابت ۶- زید بن ثابت ۷- سَهیل بن سعد ۸- صَمُرَة الاسلمی ۹- عامر بن لیلی ۱۰- عبدالرحمن بن عوف ۱۱- عبدالله بن عباس ۱۲- عبدالله بن عمر ۱۳- عدی بن حاتم ۱۴- عقبه بن عامر ۱۵- علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۶- ابور غفاری ۱۷- ابورافع ۱۸- ابی شریح خزاعی ۱۹- ابوقدامه انصاری ۲۰- ابوهریره ۲۱- ابی هیثم بن تیهان ۲۲- اُمّ سَلَمَه ۲۳- اُمّ هانی.

تکرار حدیث ثقلین بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

این نیز قابل توجه است که این حدیث را تنها پیامبر صلی الله علیه و آله در یک مورد نفرموده است - مانند حدیث غدیر که یک با پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و افراد زیادی آن را شنیدند و

۱. نقل از خلاصه عبقات الانوار ج ۲، صفحه ۱۰۵ - ۲۴۲. طبع مؤسسه البعثه.

نقل کردند - بلکه «حدیث ثقلین» در موارد مختلف و به مناسبت‌های گوناگون بیان شده است.

مواردی که این حدیث در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده عبارت است از:

۱- در غدیر خم هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حجة الوداع برمی گشت برخواست و ضمن بیانات مفصل خود حدیث ثقلین را بیان فرمود. این همان چیزی است که قبلاً از صحیح مسلم و خصائص نسائی با ذکر اسناد و مدارك نقل کردیم.

۲- در ایام حج، روز عرفه هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر شتر خود سوار بود و خطبه می خواند، این حدیث را ایراد فرمود. این همان چیزی است که ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، و قبلاً در شماره ۳ بیان شد.

۳- در جحفه که یکی از میقات‌های حج است و محلی است میان مکه و مدینه این حدیث را ایراد فرمود؛ همان گونه که ابن اثیر در اسد الغابه در حالات عبدالله بن حنطب آورده است؛ و قبلاً در شماره ۸ از این سلسله احادیث ذکر شد.

۴- در بیماری وفات، هنگامی که آخرین وصایای خود را بیان می فرمود، توصیه به ثقلین کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أُقْبَضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيُنْطَلَقُ بِي، وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ إِلَّا أَنِّي مُخْلِيفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ هَذَا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْتُلُوهُمَا مَا خَلَقْتُ فِيهِمَا»: «ای مردم من به زودی از میان شما خواهم رفت و من نسبت به همه شما اتمام حجت کردم؛ آگاه باشید من در میان شما کتاب پروردگار بزرگم، و عترتم، اهل بیتم را به یادگار می گذارم». سپس دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و بلند کرد و فرمود: «این علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با قرآن است و قرآن با علی است؛ و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند پس از آن دو سؤال

کنید، از آن چه در آنها به یادگار گذاشتم»^(۱) در این حدیث دقایق و ظرائفی است که بر اهل معنی پوشیده نیست.

۵- در حجة الوداع در مسجد خیف فرمود: «أَلَا وَآئِي سَأَلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الثَّقَلَيْنِ؟! قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، طَرَفُ بَيْدِ اللَّهِ وَطَرَفُ بَأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضَلُّوا وَلَنْ تَزُولُوا وَعَثْرَتِي وَاهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ تَبَّانِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، كَأَصْبَعِي هَاتَيْنِ!»: «آگاه باشید من از شما از ثقلین سؤال می‌کنم!، عرض کردند: ای رسول خدا ثقلین چیست؟! فرمود: ثقل اکبر قرآن مجید است که یک سوی آن در دست (قدرت) خدا و سوی دیگرش در دست شما است؛ پس به آن تمسک جوئید که هرگز گمراه نخواهید شد، و هرگز لغزش نخواهید داشت و «ثقل دیگر» عترتم و اهلبیتم هستند، زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند؛ مانند این دو انگشت من که در کنار هم قرار دارند!»^(۲)

۶- هنگام بازگشت از طائف بعد از فتح مکه پیامبر ﷺ برخواست و خطبه‌ای خواند و این حدیث را بیان فرمود، و همین نکات مهم را یادآور شد.^(۳)

این همه تکرار و تأکید در مقامهای مختلف: در مدینه، در ایام حج، در روز عرفه، و مسجد خیف (در ایام منی) و در وسط راه مکه و مدینه و در موارد دیگر دلیلی است روشن و برهانی است قوی و گویا بر اینکه مسأله تمسک به این دو شیء گرانمایه مسأله‌ای سرنوشت ساز و پراهمیت بوده است که پیامبر ﷺ می‌خواست مسلمانان را به اهمیت آن دو آگاه سازد تا مسلمانان گمراه نشوند؛ و عجیب است که

۱. صواعق المحرقة، صفحه ۷۵.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۹ حدیث ۶۱.

۳. صواعق ابن حجر، فصل اول، باب ۱۱، آخر صفحه ۸۹.

اگر ما با این همه تکرار و تأکید دست از دامن آنها برداریم، و خود را به گمراهی بیفکنیم، و یا باتوجه‌های نادرست از اهمیت آنها بکاهیم. چگونه می‌توان به سادگی از کنار حدیثی گذشت که بیست و چند نفر از یاران پیامبر ﷺ آن را نقل کرده؛ و در منابع معروف و دست اول آمده، و در حدود دویست کتاب معروف اسلامی نقل شده؛ نه در سندش شک و تردیدی است، و نه در دلالتش ابهامی وجود دارد؛ ساده گذشتن از کنار چنین روایتی قطعاً مسئولیت سنگینی دارد.

کسی که پیامبر ﷺ را به عنوان رسول خدا ﷺ و خاتم پیامبران و امین وحی الهی می‌شناسد، و تأکید او را در تمسک به این دو چیز گرانمایه آشکارا می‌بیند و عدم گمراهی را در پیروی از آن دو می‌شمرد؛ باید بداند که راز مهمی در این امر نهفته و اصل مهمی از اصول اسلامی در آن جای گرفته است. (دقت کنید)



نکات مهمی که از حدیث ثقلین استفاده می‌شود

این حدیث شریف خطوط مهمی را در برابر مسلمانان ترسیم می‌کند که به قسمتی از آن ذیلاً به طور فشرده اشاره می‌شود:

۱- قرآن و اهل بیت ﷺ همیشه همراه یکدیگرند و جدایی ناپذیرند؛ و آنها که طالب حقایق قرآن هستند باید دست به دامن اهل بیت ﷺ بزنند.

۲- همان گونه که پیروی از قرآن بدون هیچ گونه قید و شرط بر همه مسلمین واجب است پیروی از اهل بیت ﷺ نیز بدون قید و شرط واجب است.

۳- اهل بیت ﷺ معصوم اند زیرا جدایی ناپذیر بودن آنها از قرآن از یک سو، و لزوم پیروی بی قید و شرط از آنان از سوی دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آنها از خطا و اشتباه و گناه است. چرا که اگر آنها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا

می‌شدند؛ و پیروی از آنان، مسلمانان را از ضلالت و گمراهی بیمه نمی‌کرد؛ و اینکه می‌فرماید: با پیروی از آنان در برابر گمراهی‌ها مصونیت دارید، دلیل روشنی بر عصمت آنها است.

۴- از همه مهم تر اینکه پیامبر ﷺ این برنامه را برای تمام ادوار تاریخ مسلمین تا روز قیامت تنظیم کرده؛ می‌فرماید: «این دو همیشه با هم هستند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند». این به خوبی نشان می‌دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان پیشوای معصوم علیه‌السلام وجود دارد؛ و همان گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آنها نیز همیشه چراغ هدایت اند؛ پس باید کاوش کنیم و در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم.

۵- از این حدیث شریف استاده می‌شود که جدا شدن یا پیشی گرفتن از اهل بیت علیهم‌السلام مایه گمراهی است؛ و هیچ انتخابی را نباید بر انتخاب آنها مقدم داشت.

۶- آنها از همه افضل و اعلم و برتر اند.

آری هیچ ابهامی در استفاده این امور از حدیث فوق وجود ندارد.

جالب اینکه سمهودی شافعی ^(۱) از علمای معروف قرن نهم و دهم هجری صاحب کتاب «وفاء الوفاء» در یکی از نوشته‌های خود به نام «جواهر العقدين» که درباره حدیث ثقلین نگاشته می‌گوید: «إِنَّ ذَلِكَ يُفْهِمُ وَجُودَ مَنْ يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّمَسُّكِ بِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَجُدُوا فِيهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، حَتَّى يَتَوَجَّهَ الْحَثُّ الْمَذْكُورُ إِلَى التَّمَسُّكِ بِهِ كَمَا أَنَّ الْكِتَابَ الْعَزِيزَ كَذَلِكَ»:

«این حدیث می‌فهماند که در هر زمانی تا روز قیامت در میان اهل بیت علیهم‌السلام کسی وجود دارد که شایستگی تسمک و پیروی دارد؛ همان گونه که قرآن مجید نیز چنین است». ^(۲)

۱. سمهود، قریه بزرگی در کنار نیل مصر است. ۲. خلاصه عبقات الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۸۵.

تنها یک سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که در بعضی از روایات - هر چند بسیار کم - به جای «و عترتی اهل بیتی» تعبیر، «و سنتی» شده است؛ که بر دو مورد آن در سنن بیهقی دست یافتیم. در یک مورد ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود: «چیزی در میان شما گذارده‌ام که اگر چنگ به آن زنید هرگز گمراه نمی‌شوید.» سپس فرمود: «کِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ.»^(۱) و در سند دیگری از ابوهریره نیز همین مضمون نقل شده است.^(۲)

ولی روشن است که این حدیث در برابر آن همه احادیث که تصریح به اهل بیت و عترت می‌کند؛ و حتی در بعضی از آنها سه بار اهل بیت تکرار، و نسبت به آنها تأکید شده؛ و در بعضی صریحاً نام علی علیه السلام آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و معرفی کرده است نمی‌تواند قابل استناد باشد؛ و به نظر می‌رسد که زمامداران وقت برای اینکه از ایرادهای مردم در برابر این حدیث مصون باشند دست به چنین تغییری در حدیث زده‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند آنرا جا بیندازند.

از این گذشته این دو حدیث - به فرض صحت حدیث «و سنتی» - با هم منافاتی ندارند؛ در یک جا پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه به کتاب و سنت کرده، و در جای دیگر به کتاب و عترت. زیرا چنان که گفتیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سخن را در چندین جا - طبق روایات مختلف که در منابع معروف اهل سنت وارد شده - بیان فرموده است؛ گاه در حجة الوداع، گاه در مسجد خیف، گاه در عرفه، گاه در جحفه، گاه در غدیر خم، گاه به هنگام بازگشت از طائف، گاه در مدینه بر فراز منبر، و گاه در بستر بیماری وفات.^(۳)

۱ و ۲. سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

۳. قبلاً به این موارد اشاره شد، گفتنی است که مرحوم سید شرف الدین نیز در مراجعات در نامه هشتم به

چه مانعی دارد که چندین بار گفته باشد «و عترتی» و در یک مورد هم فرموده باشد:

«كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي»

اصولاً مگر کسی منکر است که سنت پیامبر ﷺ از یادگارهای مهم او است؛ و باید به آن عمل کرد؟ مگر ممکن است کسی مسلمان باشد و سنت پیامبر ﷺ را که قرآن نسبت به آن تأکید کرده و فرموده: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»: «هر آنچه را پیامبر ﷺ برای شما آورده بگیرید، (و اطاعت کنید)، و از آنچه شما را نهی کرده خودداری نمایید»^(۱) نادیده بگیرید و نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ این معنی هیچ منافاتی با تأکید بر پیروی از عترت و تمسک به آن در موارد دیگر ندارد.

به تعبیر دیگر انتخاب کردن یکی از دو روایت در جایی است که با هم تعارضی و تضادی داشته باشند؛ در حالی که تضادی در میان این دو مطلق نیست. اصولاً تمسک به ذیل هدایت های اهل بیت نیز یکی از مصادیق بارز عمل به سنت پیامبر ﷺ است؛ آن کسی که اطاعت اهل بیت کند عمل به سنت پیامبر ﷺ کرده است؛ و آن کس که نپذیرد و پشت به آن نماید و انتخاب خود را به انتخاب پیامبر ﷺ مقدم دارد؛ از اطاعت رسول خدا ﷺ سرباز زده است.

به هر حال با این بهانه‌ها نمی‌توان از زیر بار مسئولیت مهمی که احادیث ثقلین بر دوش ما می‌گذارد شانه خالی کرد؛ احادیثی که بدون شک از احادیث متواتره است، و از نظر سند و دلالت قابل چشم پوشی نیست.

این سخن را با اشعاری که امام شافعی در این زمینه آورده است به پایان

می‌بریم:

وَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ مَذَاهِبُهُمْ فِي أَبْحَرِ الْعَيِّ وَالْجَهْلِ
رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سُفْنِ النِّجَاةِ وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرَّسُلِ

۱. سوره حشر، آیه ۷.

این موارد اشاره کرده است.

وَ أَمْسَكْتُ حَبْلَ اللَّهِ وَ هُوَ لِأَتْهُمْ كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ فِي الْحَبْلِ

: «هنگامی که مردم را دیدم که مذاهب و طریق هایشان آنها را در دریاهاى گمراهی و جهل فرو برده است؛ من به نم خدا بر کشتی‌های نجات سوار شدم - و به آنها پناه بردم - و آنها اهل بیت مصطفی خاتم رسولان اند.

من به ريسمان الهی که ولایت آنها است چنگ زدم؛ آن گونه که مأمور شده‌ایم به حبل الله (قرآن) چنگ زنیم.

و چه خوب است همه آنها را در همه چیز پناه گاه خود ببینند و حق را از آنها جستجو کنند». (۱)

این که در بسیاری از روایات گذشته تکیه بر مسأله حوض کوثر شده است ظاهراً به این دلیل است که حوض کوثر در دروازه بهشت قرار گرفته و نخستین گام ورودی بر آنجا است، و صالحان پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ را در آنجا دیدار می‌کنند.

۱. کتاب ذخیره الآمال (مطابق نقل خلاصة العیقات، جلد ۲، صفحه ۲۷۷).

۲- حدیث سفینه نوح

از احادیث معروف درباره اهل بیت علیهم السلام و امامان معصومین علیهم السلام «حدیث سفینه» است که به طور گسترده در کتب معروف شیعه و اهل سنت آمده است و در این جا به طور بسیار فشرده به سراغ متن و اسناد و منابع این حدیث شریف می‌رویم:

این حدیث را حداقل هشت نفر از صحابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند (ابوذر، ابوسعید خدری، ابن عباس، انس، عبدالله بن زبیر، عامرین وائله، سلمة بن الاکوع و علی رضی الله عنه). (۱)

احادیث فوق در دهها کتاب از کتب معروف اهل سنت آمده است که ذیلاً به قسمتی از آنها اشاره می‌شود، و توضیح بیشتر را به کتابهای شریف احقاق الحق جلد نهم، و خلاصه عباقت جلد ۴ و کتب دیگر وا می‌گذاریم.

۱- ابوذر در کنار خانه کعبه دست ردر حلقه در خانه کرده و می‌گفت: کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَثَلُ أَهْلِيَّتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» و در روایتی آمده است «وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»:

۱. بنا بر نقل اسد الغابه، عبدالله بن زبیر در اوائل هجرت از مادر متولد شد، پدرش زبیر هنگامی که او هفت یا هشت ساله بود، وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و با حضرت بیعت کرد و از آن حضرت روایاتی را (در باقیمانده عمر پیامبر صلی الله علیه و آله) شنید و نقل نمود (اسد الغابه، جلد ۳، صفحه ۱۶۲).

«از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح اند هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کسی از آن جدا شود، هلاک می گردد (و در روایتی غرق می شود).^(۱)»

به این ترتیب در دریای طوفان زده زندگی، کشتی نجات آنها هستند.

۲- ابن عباس و همچنین سلمة بن الاکوع - مطابق نقل ابوالحسن علی بن محمد شافعی، مشهور به ابن مغزلی، در کتاب مناقب - از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کنند که فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». این عبارتی است که از ابن عباس نقل شده، ولی عبارت ابن اکوع از این فشرده تر است: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى».

شیخ محمد امین انطاکی نویسنده کتاب «لماذا اخترت مذهب اهل البيت» «چرا مذهب اهل بیت ﷺ را برگزیدم» در بحث حدیث سفینه می گوید: تمام علمای اسلام اتفاق نظر دارند که این حدیث شریف از احادیث صحیحه و مستفیضه نزدیک به حد تواتر است و تعداد زیادی از حافظان و ائمه حدیث و اهل سیره و تواریخ در مؤلفات و مجامع حدیث خود، آن را نقل کرده اند که عدد آنها بالغ بر یکصد نفر می شود؛ و همگی آن را به عنوان حدیثی مورد قبول پذیرفته اند. سپس می افزاید «غیر مسلمانان نیز این حدیث را به عنوان یک حدیث اسلامی نقل کرده اند».^(۲)

در کتاب عباقات الانوار این حدیث را از نود و دو کتاب که به وسیله نود و دو نفر از دانشمندان معروف اهل نست تألیف یافته به طور مشروح و با تمام مشخصات نقل

۱. این حدیث را حافظ طبرانی در المعجم الكبير و المعجم الصغير (صفحه ۷۸ طبع دهلی) و ابن قتیبه دینوری در عیون الأخبار (جلد ۱، صفحه ۲۱۲ طبع مصر) و حاکم نیشابوری در مستدرک (جلد ۳ صفحه ۱۵۰) و ذهبی در میزان الاعتدال (جلد ۱ صفحه ۲۲۴) و سیوطی در تاریخ الخلفاء (صفحه ۵۷۳) و گروه کثیر دیگری نقل کرده اند.

۲. کتاب لماذا اخترت مذهب اهل البيت، صفحه ۱۶۶.

می‌کند:

در ملحقاتی که نویسنده خلاصهٔ عباقات الانوار ذکر کرده است، این حدیث را از هشت نفر از صحابه و هشت نفر از تابعین، سه نفر از علمای قرن دوم، هشت نفر از علمای قرن سوم، چهارده نفر از علمای قرن چهارم، و به همین ترتیب قرن به قرن، تا قرن معاصر پیش رفته و همه را با نام و نشان بر شمرده است. (۱)



مفاد حدیث سفینه

برای درک معنی دقیق این حدیث لازم است یک نظر اجمالی به موقعیت کشتی نوح علیه السلام بیندازیم.

قرآن مجید می‌فرماید: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ - وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»: «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بوقفه گشودیم؛ - و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدر شده بود درآمیختند (و دریای وحشتناکی تشکیل شد)» (۲)

این طوفان و سیلاب عالم گیر همه چیز را در هم نوردید و در خود فرو برد؛ تنها یک نقطهٔ نجات در برابر آن وجود داشت و آن کشتی نوح علیه السلام بود که خداوند سرنشینانش را از غرقاب بیمه کرده بود، تا آنجا که وقتی فرزند نوح با غرور و خیره سری گفت: «سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»: «بزودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می‌کند!». (زیرا هیچ سیلابی از کوههای بلند نمی‌گذرد) با جواب قاطع و کبنده پدر خود مواجه شد که گفت: «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»: (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او

۱. خلاصهٔ عباقات، جلد ۲، صفحه ۱۲۶ - ۱۹۵. ۲. سورهٔ قمر، آیات ۱۱ و ۱۲.

رحم کند.»! - اشاره به مؤمنانی که سوار بر کشتی نجات شده بودند - و بلافاصله صدق این گفتار نوح نمایان گشت زیرا: «وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ»: «در این هنگام؛ موجی در میان آن دو جدایی افکند؛ و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت!»^(۱) تشبیه اهل بیت علیهم السلام به چنان کشتی در چنان شرائط، بسیار پر معنی است؛ و حقایق زیادی را می‌تواند به ما بیاموزد؛ از جمله:

۱- بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طوفان‌هایی امت اسلامی را فرا می‌گیرد و بسیاری را با خود می‌برد و در میان امواج خود غرق می‌کند!

۲- برای رهایی از چنگال خطرانی که دین و ایمان و روح و جان مردم را تهدید می‌کند تنها یک نقطه امید وجود دارد و آن کشتی نجات اهل بیت علیهم السلام است؛ که تخلف و جدایی از آن به یقین مایه هلاکت است!

۳- جدا ماندن از یک وسیله نقلیه در یک بیابان ممکن است همیشه با مرگ همراه نباشد؛ بلکه انسان را شدیداً به زحمت بیفکند؛ ولی جدا شدن از کشتی نجات در یک دریای طوفانی اثری جز هلاکت و مرگ ندارد.

۴- شرط قرار گرفتن در کشتی نوح علیها السلام ایمان و عمل صالح بود و به همین دلیل نوح به فرزندش پیشنهاد کرد که ایمان بیاورد و از کافران جدا شود و همراه او و یارانش بر کشتی سوار شود «إِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» بنابراین شرط نجات این امت از طوفان بلاها و انحراف‌ها ایمان و یقین به موقعیت این کشتی نجات است.

۵- آن چه مایه نجات است تنها محبت و دوستی آنها نیست که بعضی از دانشمندان اسلامی آن را مطرح کرده‌اند و می‌گویند: همه مسلمین اهل بیت علیهم السلام را دوست می‌دارند و بزرگ می‌شمردند، بنابراین همه اهل نجات‌اند.

بلکه سخن از پیروی آنها (در مقابل تخلف) است، که در روایت آمده است، فرزند نوح به پدر محبت داشت، ولی از او پیروی نمی‌کرد؛ و هرگز محبت او مایهٔ نجاتش نشد. (دقت کنید).

۶- همان گونه که در بحث گذشته آمد حدیث ثقلین استفاده می‌شد که تمسک به دامن اهل بیت علیهم‌السلام تا پایان جهان ادامه دارد و قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام همیشه همراه یکدیگر اند تا در آستانهٔ بهشت (کنار حوض کوثر) بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شوند، هم چنین از حدیث سفیه نیز استفاده می‌شود که این خط تا پایان جهان ادامه دارد؛ چرا که دنیا همیشه مرکز طوفانها است؛ یعنی در هر عصر و زمان شیاطین و منادیان ظلالت و یا گمشدگان وادی حیرت وجود دارند؛ این طوفانها آرام نمی‌گیرد تا قیامت برپاگردد و خداوند در میان بندگان داوری کند و به گفتهٔ قرآن، اختلافها بر چینند.^(۱) بنابراین همیشه وجود این کشتی نجات ضروری است و تخلف از آن مایهٔ هلاکت است.

۷- تمسک بی قید و شرط به اهل بیت علیهم‌السلام (در برابر تخلف از آنان) می‌تواند شاهد خوبی بر وجود امام معصومی در هر زمان در میان اهل بیت علیهم‌السلام باشد که پیروی از او مایه نجات و تخلف از او مایه هلاکت است.

۸- این حدیث تفسیری است بر حدیث معروف (سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ).^(۲)

۱. قرآن در آیات متعددی تصریح می‌کند که روز قیامت روزی است که اختلافات برچیده می‌شود و خداوند در میان امتها داوی می‌کند.

۲. این روایت را گروه کثیری از دانشمندان شیعه و اهل سنت، نقل کرده‌اند و در بعضی از طرق حدیث آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پاسخ سؤال علی علیه‌السلام که پرسید: این فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: «المتمسک بما انت و شیعتک و اصحابک»: «کسی که به آنچه که تو بر آن هستی و شیعیان و اصحاب تو هستند تمسک جوید» (احقاق الحق، جلد ۷، صفحه ۱۸۵).

و نشان می‌دهد «فرقه ناجیه»: «گروهی که اهل نجات اند» گروهی هستند که تمسک به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام کنند و در اصول و فروع اسلام در پرتو نور هدایت آنها قرار گیرند.

از مجموع آن چه گفته شد در ضمن می‌توان این استفاده را نیز از این حدیث معروف کرد که مسأله اهل بیت علیهم‌السلام در امت اسلامی باید یکی از اصلی‌ترین مسائل باشد، نه یک مسأله کوچک و در حاشیه که مسلمانان همه چیزشان را از دیگران بگیرند و تنها به محبت ساده‌ای درباره اهل بیت علیهم‌السلام قناعت کنند.

۳- حدیث نجوم

حدیث دیگری که به طور وسیع و گسترده درباره اهل بیت پیامبر ﷺ در منابع اسلامی وارد شده و نشان می‌دهد آنها در هر عصر و زمانی هادی و راهنمای مردم اند «حدیث نجوم» است که جمع کثیری از اصحاب پیامبر ﷺ (حداقل هفت نفر، علی رضی الله عنه جابر بن عبدالله، و ابوسعید خدری، و انس بن مالک و منکدر^(۱) و سلمه بن اکوع و ابن عباس) از آن حضرت نقل کرده‌اند، و در دهها کتاب از سوی حفاظ و محدثان اهل سنت به آن اشاره شده است که بخشی از آن را در ذیل می‌آوریم، و به بقیه مدارک آن - برای آگاهی بیشتر خوانندگان - به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

۱- حاکم نیشابوری در مستدرک از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «أَنْجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْفَرْقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ!»:

«ستارگان برای اهل زمین مایه امنیت و نجات از غرق شدن در دریا است - زیرا در زمان های گذشته که قطب نما اختراع نشده بود؛ بهترین راه برای پیدا کردن مقصد در سفرهای دریایی ستارگان آسمان بودند - و اهل بیت من امان و مایه نجات امتم از اختلافات اند، پس هنگامی که قبیله‌ای از عرب با آنها مخلفت کنند، اختلاف در میان امت ظاهر می‌شود و آنها حزب شیطان خواهند شد!»

۱. منکدر ابن عبدالله پدر محمد بن منکدر - طبق گفته ابن اثیر در اسد الغابه - از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ بود.

حاکم بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ»: «این حدیثی است که اسنادش صحیح است». (۱)

علامه حمزاوی در مشارق الانوار می‌گوید: در روایتی که آن را حاکم نیشابوری صحیح دانسته (۲) چنین آمده است: «الْتُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَزْقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ ..»

از کسانی که این حدیث را در کتابش آورده، ابن حجر در صواعق و علامه علی متقی در منتخب کنیز العمال، بدخشی در مفتاح النجاح و شیخ محمد صبان مالکی در اسغاف الراغبین، علامه بنهانی اشرف المؤید و جواهر البحار می‌باشند. (۳)

اینها همه مربوط به روایتی است که ابن عباس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده و همان گونه که اشاره کردیم راویان متعدد دیگری نیز این حدیث را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که احادیث آنها نیز در کتب معروف اهل سنت و شیعه آمده است البته در میان عبارات این روایات تفاوت‌های کمی وجود دارد که در آن چه هدف اصلی را تشکیل می‌دهد، تأثیر نمی‌گذارد.

مثلاً در روایت سلمه بن اکوع می‌خوانیم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْتُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي»: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود ستارگان مایه امنیت و آرامش اهل آسمان، و اهل بیت من امان امت من هستند!» (۴)

۱. حاکم نیشابوری در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۴۹ (طبع حیدرآباد دکن مطابق نقل احقاق الحق جلد ۹، صفحه ۲۹۴).

۲. عبرت حمزاوی چنین است: صححها الحاکم علی شرط الشيخین (اشاره به اینکه با همان معیارهایی که بخاری و مسلم احادیث را صحیح می‌دانستند، این حدیث صحیح است (مشارق الانوار، صفحه ۹۰ طبع شرقیه مصر).

۳. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق جلد ۹ صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شود.

۴. ابن حدیث را سیوطی در الجامع الصغیر (صفحه ۵۸۷ طبع مصر) و محب الدین طبری در دوائر العقبی،

همین مضمون را با تفاوت مختصری جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم چنین منکدر و انس و ابوسعید خدری از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند. در حدیث دیگری که از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در این زمینه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده چنین می‌خوانیم: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ!»: «ستارگان مایه امانند برای اهل آسمان، هنگامی که ستارگان از میان بروند، اهل آسمان نیز از بین می‌روند؛ و اهل بیت من امان برای اهل زمین‌اند هنگامی که اهل بیت من از میان بروند؛ اهل زمین از میان می‌روند!» این حدیث را محب الدین طبری در ذخائر العقبی از مناقب احمد حنبل نقل کرده است. ^(۱)

گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند، مانند «موینی در فرائد السمطین، ابن حجر در صواعق، محمد صبان در اسغاف الراغبین و خوارزمی در مقتل الحسین، و نبهانی در الشرف المؤبد



محتوای حدیث نجوم

«حدیث یا احادیث نجوم» به امور مختلفی اشاره می‌کند:

- ۱- این حدیث در واقع اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که برای ستارگان آسمان دو اثر مهم می‌شمرد:
- نخست اینکه می‌فرماید: ﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾: «آنها به وسیله ستارگان راه

و ابن حجر در صواعق، و گروه دیگری در کتابهای خود آورده‌اند.

۱. ذخائر العقبی، صفحه ۷، طبع قدس قاهره.

(خود را) می‌یابند»^(۱).

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾: «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکی های صحرا و دریا، بوسیله آنها راه یابید.»^(۲)

این در واقع اشاره به یکی از فوائد مهم ستارگان است؛ زیرا پیش از آنکه قطب نما اختراع شود، وسیله پیدا کردن راهها به ویژه در سفرهای دریایی که از کوهها و درختان و سایر نشانه‌ها اثری نبود؛ جز به وسیله ستارگان ممکن نمی‌شد. به همین دلیل شبهایی که ابر آسمان را می‌پوشانید کشتی‌ها از حرکت باز می‌ماندند، و اگر به راه خود ادامه می‌دادند خطر مرگ آنها را تهدید می‌کرد.

این به خاطر آن است که جز پنج ستاره معروف سیارات (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل) بقیه ستارگان آسمان به صورت مجموعه‌هایی هستند که جای خود را تغییر نمی‌دهند؛ گویی آنها همانند مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده باشند؛ و این پارچه را از یک سو کشیده، به سوی دیگر ببرند، به همین دلیل آنها را ثوابت می‌نامیدند و این وضع سبب می‌شد که علاوه بر ستاره قطبی که جای آن دائماً ثابت است و طلوع و غروب هم چون ستارگان دیگر ندارد، بقیه ستارگان را بشناسند و در فصول مختلف سال جای آن را بدانند و با نقشه‌هایی که در دست داشتند راه خود را به سوی مقصد باز یابند.

فایده دیگر اینکه با گفته قرآن بخشی از ستارگان «رجوم» شیاطین اند، یعنی به منزله تیرهایی هستند که به سوی شیاطین پرتاب می‌گردد و آنها را از نفوذ به آسمان‌ها باز می‌دارد، قرآن می‌فرماید ﴿إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرِيَّةِ الْكَوَاكِبِ - وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ - لَا يَسْتَمِعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ - دُحُورًا وَ

۱. سوره نحل، آیه ۱۶.

۲. سوره انعام، آیه ۹۷.

لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ»:

«ما آسمان نزدیک (پایین) را با زیور ستارگان آراستیم، تا آن را از هر شیطان متمردی حفظ کنیم... آنها نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هر گاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می گیرند... آنها بشدت به عقب رانده می شوند؛ و برای آنان مجازاتی دائم است.»^(۱)

از این آیات و آیات دیگر قرآن، مفهوم امان بودن ستارگان را برای اهل آسمان ها می توان درك کرد.

چگونه ستارگان (یا شهب) راه را بر شیاطین می بندند، و آنها را از نفوذ به آسمان ها حفظ می کنند؟ این مسأله ای است که جداگانه باید از آن بحث کرد و ما شرح آن را در ذیل همین آیات در تفسیر نمونه آورده ایم؛ آن چه در اینجا توجه به آن لازم است همان مفهوم اجمالی آیات است که ستارگان سبب عقب راندن شیاطین از ملاء اعلی، و حوزه پاك فرشتگان و کروبیان می باشد؛ و همین مقدار برای تفسیر «حدیث نجوم» کافی است.

آری اهل بیت پیامبر ﷺ از یک سو هم چون ستارگان آسمان، مردم را از گمراهی در ظلمات کفر و فساد و گناه نجات می بخشند؛ و طریق وصول به مقصد را به آنها نشان می دهند و رهروان راه خدا را از غرق شدن در میان امواج ضلالت حفظ می کنند.

از سوی دیگر هنگامی که شیاطین جن و انس، قصد نفوذ در حوزه اسلام و تحریف احکام قرآن و سنت را می کنند هم چون تیرهای شهاب آنان را به عقب می رانند؛ و دست غیبی بر سینه این نامحرمان می زنند و آنها را از تماشاگر باز می دارند.

۱. سوره صافات، آیات ۹۶.

این نکته نیز قابل توجه است که مخصوصاً اهل بیت را امان امت در برابر اختلافات بیان می‌کند؛ اختلافاتی که اگر ادامه پیدا کند مردم جزء حزب ابلیس می‌شوند (اِخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ ابْلِيسَ) و این تعبیر بسیار پرمعنا است.

۲- از این حدیث استفاده می‌شود که خط هدایت اهل بیت علیهم‌السلام تا پایان جهان ادامه دارد؛ همان گونه که امان بودن ستارگان برای آسمان ها یا اهل زمین ادامه دارد.

۳- و نیز معصوم بودن آنها را از خطا و گناه ثابت می‌کند؛ چرا که اگر امکان صدور خطا و گناه از آنان باشد نمی‌توانند امان - به طور کامل و مطلق - برای اهل زمین در برابر اختلاف و گمراهی گردند. (دقت کنید)

۴- همان گونه که ستارگان آسمان هر گاه یکی از آنها غروب کند، ستاره دیگری طلوع می‌کند؛ و هر گاه مجموعه‌ای در افق پنهان می‌شوند، مجموعه دیگری سر از افق بر می‌دارد، اهل بیت و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز چنین هستند.

علی علیه‌السلام این مطلب را با صراحت در نهج البلاغه بیان فرموده است:

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا هَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»: «آگاه باشید آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم چون ستارگان آسمان اند هنگامی که یکی از آنها غروب کند، ستاره دیگری طلوع می‌کند.»^(۱)

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که اهل بیت علیهم‌السلام را در این روایات نمی‌توان به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تفسیر کرد؛ چرا که سخن از کسانی می‌گوید که در هر عصر و زمان مایه هدایت امت و نجات آنها از غرقاب ضلالت و جلوگیری از اختلافات اند، و می‌دانیم همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عصر خاصی می‌زیستند، به علاوه آنها نقش خاصی در جلوگیری از اختلافات نداشتند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.



سؤال

ممکن است گفته شود در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب مختلف نقل شده است می‌خوانیم: «أَصْحَابِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ فَأَيُّمَا أَخَذْتُمْ بِهِ اهْتَدَيْتُمْ»: «اصحاب من به منزله ستارگان آسمان اند؛ هر کدام را بگیرید به وسیله آن هدایت می‌شوید».

(۱)

آیا این حدیث با احادیث فوق که درباره اهل بیت علیهم السلام وارد شده بود تضادی ندارند؟!

در پاسخ این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

۱- به فرض که حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ» حدیث معتبری باشد هیچ منافاتی با آن چه درباره اهل بیت علیهم السلام وارد شده است ندارد؛ زیرا وجود یک مرجع در بیان حقایق اسلام تضادی با وجود مراجع دیگر نخواهد داشت به خصوص اینکه در حدیث «أَهْلُ بَيْتِي كَالنُّجُومِ» سحنی از قرآن مجید به میان نیامده در حالی که قرآن مجید مهم ترین تکیه گاه مسلمین است.

۲- این حدیث را از نظر سند نزد بسیاری از بزرگان اهل سنت، موضوع و مکذوب (ساخته شده دست دروغ پردازان و نادرست) یا لااقل مشکوک خوانده شده است. از کسانی که تصریح به این معنی کرده‌اند، احمد حنبل یکی از ائمه اربعه اهل سنت، و ابن حزم و ابوالبراهیم مزنی (یکی از یاران شافعی) و حافظ بزاز و دارقطنی و ذهبی و گروهی دیگرند که نقل کلام هر یک از آنها ما را از طرزی بحث تفسیری خارج می‌کند، ولی شما می‌توانید برای اطلاع بیشتر از تمام این گفته‌ها به خلاصه کتاب

عبقات الانوار مراجعه فرمائید. (۱)

۳- محتوای این حدیث با موازین منطقی سازگار نیست زیرا ما می‌دانیم که در میان اصحاب پیامبر ﷺ - اصحاب به معنی وسیع کلمه یعنی: تمام کسانی که آن حضرت را درک کرده و در کنار او بودند - اختلافات عظیمی پدیدار گشت؛ و بر سر این اختلافات، خون‌های زیادی ریخته شد و جنگ‌های وحشتناکی به وقوع پیوست، کدام منطق می‌پذیرد که ما دو گروه متضاد را که تشنه خون هم بودند مایه هدایت بدانیم و افراد را مخیر کنیم که برای شما تفاوت نمی‌کند مثلاً می‌خواهید به لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام بپیوندید و یا به لشکر معاویه؛ جز یاران علی علیه السلام در جنگ جمل باشید یا همراهان طلحه و زبیر! تمام اینها عین هدایت است و شما را به بهشت برین می‌رساند.

هیچ عقلی چنین منطقی را نمی‌پذیرد؛ و مقام پیامبری خدا صلی الله علیه و آله؛ برتر و بالاتر است از اینکه چنین نسبتی به او داده شود.

قرائن نشان می‌دهد که حاکمان بنی امیه و مانند آنان برای تثبیت مواضع خود و بی‌رنگ ساختن حدیث نجوم و کم اهمیت جلوه دادن مقام اهل بیت علیهم السلام چنین حدیثی را ساخته و پرداخته و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند تا به شامیان و غیر آنها بفهمانند اگر حکومت علی علیه السلام حق است و مایه هدایت؛ حکومت معاویه نیز به حکم آنکه در زمره اصحاب بوده نیز حق است و مایه هدایت؛ هیچ تفاوتی نمی‌کند که با این باشید یا آن و الله العالم بحقایق الامور.

۱. خلاصه عبقات جلد ۳، صفحه ۱۲۴ - ۱۶۷ (در این کتاب ضعف سند این حدیث را بیش از سی نفر از علماء و دانشمندان اهل سنت با شرح حالات آنان نقل کرده است.

حدیث امامان اثنا عشر

حدیث دیگری که موقعیت اهل بیت علیهم السلام را در مسأله ولایت و امامت به طور عام آشکار می‌سازد؛ و می‌تواند بسیاری از سؤالات را که در این زمینه است پاسخ گوید، «حدیث ائمه اثنا عشر» است که از معروف ترین و مشهورترین احادیث اسلامی است و در اکثر کتب صحاح نقل شده؛ و در واقع قولی است که جملگی بر آن اند! نخست به طور خلاصه به سراغ اسناد حدیث می‌رویم، سپس به طور فشرده به محتوای آن می‌پردازیم:

این حدیث از گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که بیشترین اسناد آن به جابر بن سمره می‌رسد، و سپس به عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالملک بن عمیر و ابی الجلد و ابی جحیفه و - حداقل هفت نفرند - ولی حفاظ و ناقلان حدیث که آن را در کتاب های خود نقل کرده‌اند بالغ بر دهها کتاب می‌شود، اکنون به قسمتی از آن توجه فرمائید.

۱- در صحیح مسلم از جابر بن سمره نقل شده که می‌گوید: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً - ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا! فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ؟ فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ!»:

«اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم - که در آنجا حاضر و از من به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود - گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود: «تمام آنها از

قریش اند». (۱)

در همین کتاب باسند دیگری از جابر تعبیر دیگری نقل می‌کند و به جای «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا»، «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ» آمده است؛ و در تعبیر سومی با سند دیگری «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا» آمده است؛ و در تعبیر چهارمی از عامر بن سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که به جابرین سمره نامه‌ای نوشتیم که بعضی از اخباری را که خودت از پیامبر ﷺ شنیده‌ای برای من بنویس؛ او چنین نوشت که من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»:

«دین اسلام برپا است تا قیام قیامت، تا اینکه بر شما دوازده خلیفه حکومت می‌کنند که همه از قریش اند».

و نیز شنیدم فرمود: «عُصْبِيَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ بَيْتَ ابْيَضَ، بَيْتَ كَسْرِيٍّ أَوْ آلِ كَسْرِيٍّ»: «گروه کوچکی از مسلمانان کاخ سفید، کاخ کسری یا خاندان کسری را فتح می‌کنند». و نیز شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَابِينَ فَاحْذَرُوا هُمْ»: «قبل از قیامت دروغ‌گویانی آشکار می‌شوند از آنها دوری کنید». (۲)

و در طریق دیگری در همان صحیح مسلم از جابر آمده است: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا أَلِيَّ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً»: «این دین قدرت‌مند و شکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند» و در آخر این حدیث نیز همان جمله «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» دیده می‌شود. (۳)

۲- همین حدیث در صحیح بخاری با عبارت مشابهی آمده است؛ جابر می‌گوید از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «يَكُونُ اثْنِي عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ

۱. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳، طبع بیروت (داراحیاء التراث العربی).

۲. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳. ۳. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳.

ابی اِنَّهٗ قَالَ كُلُّهُم مِّنْ قُرَيْشٍ»: «بعد از من دوازده امیر خواهند بود»؛ سپس سخنی فرمود که آنرا نشنیدم، پدرم گفت که فرمود: «همه آنها از قریش اند»^(۱)

۳- همین معنی در صحیح ترمذی نیز با تفاوت جزئی ذکر شده و ترمذی بعد از نقل آن می‌گوید: «هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ» «این حدیث نیکو، صحیح است».^(۲)

۴- در صحیح ابی داود نیز همین معنی با تفاوت مختصری آمده است؛ و لحن حدیث نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ آن را در حضور جمعیت فرموده زیرا در آن وارد شده است وقتی پیامبر ﷺ فرمود: «همواره این دین، نیرومند و عزیز است تا دوازده خلیفه» مردم با صدای بلند تکبیر گفتند.^(۳)

۵- در مسند احمد حنبل نیز در چندین مورد این حدیث ذکر شده است که بعضی از محققان شماره طرق آن را در این کتاب به جابر، سی و چهار طریق ذکر کرده‌اند!^(۴) در یک مورد می‌خوانیم که مسروق می‌گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم، و او برای ما قرآن می‌خواند؛ کسی از او سؤال کرد آیا از رسول خدا ﷺ هرگز سؤال کردید که چند خلیفه بر این امت حکومت می‌کنند؟ عبدالله بن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام، قبل از تو کسی این سؤال را از من نکرده است! سپس افزود: آری ما از رسول خدا ﷺ سؤال کردیم فرمود: «اِثْنَى عَشَرَ كَعِدَّةِ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: «دوازده نفر به تعداد نقبا و رؤسای بنی اسرائیل»!^(۵)

۱. صحیح بخاری، جلد ۳، جزء نهم، صفحه ۱۰۱ (در بابتی که آنرا قبل از باب اخراج الخُصوم و اهل ریب، آورده است) طبع دار الجبل بیروت.

۲. صحیح ترمذی، جلد ۴، صفحه ۵۰۱، طبع داراحیاء التراث العربی بیروت - باب ماجاء فی الخلفاء، حدیث ۲۲۲۲۳.

۳. صحیح ابی داود جلد ۴، طبع بیروت داراحیاء السنة النبویه (کتاب المهدی).

۴. به کتاب منتخب الاثر، صفحه ۱۲ و احقاق الحق جلد ۱۳ مراجعه شود.

۵. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، طبع دارالصادق بیروت.

آن چه در بالا نقل کردیم مربوط به معروف ترین و معتبرترین کتب اهل سنت است که این حدیث از طرق مختلف در آن نقل شده و بعد از اینها در کتاب های متعدد دیگری نیز آمده است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام به قسمتی از نام های آنها اشاره می‌کنیم و شرح بیشتر را می‌توانید از کتابهای احقاق الحق، فضائل الخمسة، منتخب الاثر و مانند آنها به دست آورید.



محتوای حدیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام

تعبیراتی که در این روایات آمده، متفاوت است، در بعضی تعبیر به «ائنی عشر خلیفه»! (دوازده جانشین)، شده و در بعضی «ائنی عشر امیراً» آمده، و در بعضی سخن از ولایت و حکومت دوازده مرد است «ما ولّاهم اثنی عشر رجلاً» ولی غالباً تعبیر به خلیفه شده است، و در بعضی نیز تنها عدد «ائنی عشر کعدّة نُقباءِ بنی اسرائیل»: «یعنی دوازده نفر مانند رؤسای قبائل بنی اسرائیل آمده»، و در بعضی نیز تعبیر به دوازده قیم شده است.

ولی روشن است که همه اینها از یک سو اشاره به مسأله خلافت و ولایت و حکومت است، و در نتیجه یکسان اند؛

از سوی دیگر در بعضی «لا یرزال هذا الدین عزیزاً منیعاً» «پیوسته این دین قدرتمند و شکست‌ناپذیر است ...» آمده؛

و در بعضی «لا یرزال أمر ائمتی صالحاً»: «پیوسته کار امت من بر صلاح است اگر ...» و در بعضی «لا یرزال أمر هذه الأمة ظاهراً»: «پیوسته کار این امت غالب و پیروز است ...»؛ و در بعضی «ما ضیاً» «رو به راه است»؛

و در بعضی «لا یضُرُّهم حدّ لهم» «کسی نمی‌تواند به آنها زیان برساند و آنان را خوار

کند».

و تعبیرات دیگری از این قبیل که باز همه اشاره به یک واقعیت دارد و آن صلاح امر امت و قدرت و پیروزی و نجات آنها است.

از سوی سوم در غالب این روایات که به طرق مختلف نقل شده جمله «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» «همه از قریشند» دیده می‌شود، تنها در بعضی از روایات، مانند روایتی که قندوزی حنفی در ینابیع الموده نقل کرده؛ در ذیل همان روایت جابر بن سمره از کتاب مودة القربی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»: «همه از بنی هاشم اند!»^(۱)

در غالب این احادیث آمده که پیامبر ﷺ به هنگام بیان جمله اخیر صدای خود را آهسته کرد، و جمله فوق را مخفیانه گفت؛ و این به خوبی نشان می‌دهد که افرادی با بودن دوازده جانشین پیامبر ﷺ در قریش با بنی هاشم مخالف بودند که تا آنجا که پیامبر ﷺ به طور مخفی این را بیان فرمود!

به هر حال تفسیر این حدیث شریف که در منابع معروف و دست اول آمده و همه علمای اسلام به آن معترفند، برای پیروان مکتب اهل بیت ﷺ روشن است، و آنها مفهوم آن را چیزی جز دوازده امام معصوم ﷺ نمی‌دانند؛ ولی تفسیر آن برای پیروان مذاهب دیگر اسلامی به صورت یک مسأله بغرنج و بسیار پیچیده و معضل در آمده است، به طوری که با اطمینان و یقین می‌توان گفت هیچ یک از آنان تفسیر روشنی برای آن بیان نکرده‌اند؛ دلیل آن هم معلوم است: خلفای نخستین چهار نفر بودند.

حکام بنی امیه چهارده نفر بوده‌اند.^(۲) و حکام بنی عباس بالغ بر سی و هفت نفر.

۱. ینابیع الموده، صفحه ۴۴۵، باب ۷۷.

۲. آنها عبارتند از ۱- معاویه اول، ۲- یزید اول، ۳- معاویه دوم، ۴- مروان اول، ۵- عبدالملک، ۶- ولید اول، ۷-

و هی چکدام از اینها بر «اٹمه اثنی عشر» تطبیق نمی‌کند. همان گونه که جمع و تفریق آنان نسبت به یکدیگر نیز مشکلی را حل نخواهد کرد؛ مگر آنکه پیش خود بنشینیم و بعضی را به میل خویش حذف کنیم و بعضی را بپذیریم، و با تکلف، عدد دوازده را زنده کنیم که آن هم با هیچ منطقی سازگار نیست.

بهتر است در اینجا زمام سخن را به دست حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی بسپاریم، او در کتاب معروف ینابیع الموده می‌گوید:

بعضی از محققین گفته‌اند احادیثی که دلالت می‌کند خلفاء بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند؛ از طرق کثیره مشهوره نقل شده است و باگذشت زمان دانسته می‌شود مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حدیث امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند؛ زیرا این حدیث را نمی‌توان بر خلفای نخستین بعد از او تطبیق نمود؛ زیرا عددشان کمتر از دوازده نفر می‌باشد و نیز نمی‌توان آنرا منطبق بر پادشاهان بنی امیه دانست زیرا از یک سو بیش از دوازده نفراند، و از سوی دیگر همه آنها مرتکب ظلم و ستم های آشکاری شدند، جز عمر بن عبدالعزیز و از سوی سوم آنها از بنی هاشم نیستند (در حالی که در بعضی از طرق حدیث آمده آنها همه از بنی هاشمند) این روایت مخصوصاً با آهسته گفتن این جمله از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار تر است؛ زیرا گروهی از آنها خلافت بنی هاشم را دوست نداشتند؛ و نیز نمی‌توان آنها را بر پادشاهان بنی عباس تطبیق کرد، چرا که تعداد آنها از دوازده نفر بیشتر است، و به علاوه هرگز رعایت آیه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾** ^(۱) و همچنین حدیث کساء را رعایت نکردند، بنابراین راهی جز این نمی‌ماند که این حدیث را بر

سلیمان بن عبدالملک، ۸- عمر بن عبدالعزیز، ۹- یزید دوم، ۱۰- هشام بن عبدالملک، ۱۱- ولید دوم، ۱۲- یزید سوم، ۱۳- ابراهیم بن ولید، ۱۴- مروان دوم و امویین اندلس، تعداد آنها از این هم بیشتر است (دائرة المعارف دهخدا).
۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

امامان دوازده گانه اهل بیت پیامبر ﷺ و عترتش منطبق بدانیم؛ زیرا آنها آگاهترین مردم زمان خود و بزرگوارترین و باتقواترین آنها بودند و حسب و نسب آنها از همه برتر بود.^(۱)

دکتر محمد تیجانی سماوی که نخست در زمره اهل سنت بوده و سپس تشیع را انتخاب کرده، و در کتابی که به عنوان دلیل تشیع خود نگاشته و آن را به نام «لَاكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ» نامیده است، در چند جمله کوتاه و پر معنی در این زمینه می‌گوید: این احادیث «احادیث ائمه اثنی عشر» به هیچ وجه قابل تصحیح و تفسیر نیست، جز هنگامی که آن را به دوازده گانه اهل بیت ﷺ که شیعه امامیه به آن معتقداند تفسیر کنیم، بزرگان و پیشوایان اهل سنت باید این معما را حل کنند، زیرا عدد ائمه اثنی عشر که روایت آن را در کتب صحاح خود نوشته‌اند تا امروز به صورت سؤال و معمائی باقی مانده است که هیچ جوابی برای آن نیافته‌اند.^(۲)

عجب اینکه بعضی خواسته‌اند این حدیث شریف را تفسیر کنند بی آنکه اعتقاد پیروان اهل بیت ﷺ را در این زمینه بپذیرند گرفتار تکلفات شگفت آوری شده‌اند؛ از یک سو یزید و مانند او را در زمره دوازده نفر شمرده‌اند که اسلام به وسیله آنها سربلند و عزیز و قدرتمند شده! و از سوی دیگر تعدادی از خلفا را به میل خود حذف کرده‌اند.

به عقیده ما حداقل اگر سوت می‌کردند از این توجیهاات آبرومندانه‌تر بود. و از همه شگفت‌انگیزتر تفسیری بود که در یکی از سفرهای زیارت بیت الله الحرام از یکی از علمای مکه در مسجد الحرام شنیدیم و آن اینکه: امامان دوازده گانه چهار نفرشان، همان خلفاء چهارگانه نخستین بودند، و هشت نفر در زمانهای آینده ظهور خواهند کرد!

۱. ینابیع الموده، صفحه ۴۴۶، دنباله باب ۷۷. ۲. لاکون مع الصادقین، صفحه ۱۴۶.

در حالی که هر کس این حدیث را بخواند می‌داند که منظور وجود دوازده جانشین پی در پی است؛ و تعبیرهایی هم چون «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ، مَنِيْعًا، عَزِيْزًا» یا تعبیر «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُوْمَ السَّاعَةُ»، به وضوح و با صراحت این معنی را می‌فهماند که سلسله خلفای دوازدهگانه پیامبر ﷺ تا پایان جهان تداوم خواهد یافت. این بحث را با حدیثی از حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء پایان می‌دهیم او با سندش از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَخِيْبَ حَيَاتِيْ وَ يَمُوْتَ مَمَاتِيْ، وَيَسْكُنُ جَنَّةَ عَدْنٍ عَرَسَهَا رَبِّيْ، فَلْيُوَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي، وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيَقْتَدِ بِالْاِئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِيْ»:

«کسی که دوست دارد همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در جنات عدن که پروردگارم درختان آنها را نشانده است ساکن شود بعد از من علی ﷺ را دوست بدارد و هم چنین ولی او را به دوستی برگزیند و به امامانی که بعد از من اند اقتدا کند که آنها عترت من هستند». (۱)

نکته:

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که با یک اشاره از آن گذشته، شرح آن را به مباحث آینده موکول می‌کنیم؛ و آن اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده نام امامان دوازده گانه - به همین گونه که پیروان مکتب اهل بیت معتقد اند - آمده است، و در بعضی طرق این روایات تنها به نام اولین آنها علی ﷺ و آخرین آنها مهدی (عج) به عنوان «أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ»، و در بعضی از آنها اشاره به سومین آنها یعنی امام حسین ﷺ شده است به این صورت که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که اشاره به او کرد و فرمود:

۱. حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۶ (مطابق نقل فضائل الخمسة من الصحاح الستة، جلد ۲، صفحه ۳۴).

«هذا ابني امام، ابن امام، ابوا ائمة تسعة»: «این فرزندم امام است، و فرزند امام، و برادر امام، و پدر امامان نهگانه»^(۱) و به این ترتیب به همه امامان دوازده گانه اشاره شده است.



زمین از حجت الهی خالی نمی ماند

از مسائل مهمی که در روایات اسلامی روی آن تکیه شده این است که زمین از نماینده الهی خالی نمی شود؛ و در روایات فراوانی که از منابع اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، این مضمون به طور مکرر آمده که صفحه روی زمین از امام (یا پیامبر) یا به طور کلی حجت الهی، خالی نمی ماند؛ و در کتاب شریف کافی دو باب در این زمینه منعقد شده است. و در یک باب تحت عنوان «ان الارض لا تخلو من حجة» سیزده روایت از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بعضی از ائمه دیگر نقل شده؛ و در باب دیگر تحت عنوان «انه لو لم يبق في الارض رجلان لكان احدهما الحجة»: «اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بماند یکی از آنها حجت الهی است»، و در آن پنج روایت به همین مضمون آمده است^(۲) که ذیلآ به بعضی از روایات هر دو باب اشاره می شود.

در یکی از این احادیث از امام صادق علیه السلام می خوانیم که: «ان الارض لا تخلوا الا وفيها امام كيما ان زاد المؤمنون شيئا ردهم وان نقصوا شيئا اتمه لهم»: «زمین هرگز خالی نمی شود مگر اینکه در آن امامی است تا اگر مؤمنان چیزی (نا

۱. مرحوم علامه در کشف المراد (شرح تجرید العقاید) می گوید: این حدیث به طور متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است (کشف المراد، صفحه ۳۱۴) طبع مکتبه المصطفوی قم.
 ۲. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹.

آگاهانه بر تعلیمات الهی) بیفزایند آن‌ها را بازگرداند و اگر چیزی کم کنند آن را تکمیل نماید». (۱)

باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بَعْدَ إِيمَانِ عَادِلٍ»: «خداوند بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها سازد» (۲) حتی در بعضی از این احادیث آمده است که اگر امام و حجت الهی ساعتی در زمین نباشد؛ زمین متزلزل می‌شود، و اهلش را فرو می‌برد. (۳) و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: «لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامُ»: «اگر مردم (جهان) تنها دو نفر باشند یکی از آن‌ها امام است»، و در ذیل همین حدیث آمده است: «وَإِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ»: «آخرین کسی که در جهان از دنیا می‌رود امام است». (۴)

علاوه بر هیجده حدیث بالا در نهج البلاغه نیز با صراحت به این معنی اشاره شده است، در بیانات مهمی که علی علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود، چنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لِيَلَّا تَبْطَلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»:

«آری هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که با حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر باشد و آشکار و یا ترسان و پنهان، تا دلائل خداوند و نشانه‌های روشن او از میان نرود». (۵)

مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد ۲۳ بحار الانوار در باب «الاضطرار الی الحجة» (باب «نیاز به وجود حجت الهی») نیز ۱۱۸ حدیث در این زمینه نقل کرده که قسمتی از آن همان احادیث اصول کافی است و قسمت‌های زیادتری از کتب دیگر

۱ و ۲. همان مدرک حدیث ۲ و ۶ از باب اول. ۳. همان مدرک، حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳.

۴. همان مدرک، حدیث ۳، (باب انه لو لم یبق الارجلین احدهما الامام).

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

بر آن افزوده است.^(۱)

به این ترتیب مسأله وجود یک حجت الهی در هر عصر و زمانی در روی زمین یکی از مسائل مسلم در مکتب اهل بیت علیهم السلام است، تا آن جا که در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که زمین حتی برای یک چشم بر هم زدن از حجت خدا خالی نمی شود یا ظاهر است و یا پنهان «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّةٍ طَرَفَةً عَيْنٍ، إِمَّا ظَاهِرٌ وَ إِمَّا بَاطِنٌ.»^(۲)



اشارات قرآنی و منطقی بر لزوم حجت الهی

آن چه در روایات فوق آمده است با دلیل عقلی نیز قابل تطبیق است؛ زیرا برهان لطف که در آغاز بحث درباره لزوم وجود امام یا پیامبر الهی در هر عصر و زمان ذکر شد، و هم چنین مفاسدی که بر نبودن آن ظاهر می شود، در همه جا صادق است حتی در آنجا که در کره زمین تنها یک جامعه دو نفری باشد.

قاعده لطف می گوید: کسی که انسان را برای سعادت و تکامل آفریده، و تکالیفی بر دوش او افکنده، لازم است مقدمات هدایت و تربیت انسان را فراهم سازد و وسائل کافی برای رسیدن به این هدف در اختیار او بگذارد، زیرا اگر چنین نکند نقض غرض کرده است، و خداوند حکیم هرگز چنین کاری می کند.

شک نیست که وجود عقل برای انسان، یا وجود رهبران عادی به تنهایی او را از خطاها و اشتباهات و گناهان حفظ نمی کند، و به تعبیر دیگر علم انسان به تنهایی نمی تواند وصول او را به سر منزل مقصود یعنی اطاعت الهی و سعادت همیشگی رهنمون شود بلکه علاوه بر این نیاز به وجود کسی دارد که با علم الهی ارتباط داشته

۲. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۱.

۱. بحار الانوار، جلد ۲۳، از صفحه ۱ - ۵۶.

باشد و از خطا و اشتباه و گناه مصون باشد، تا بتواند به خوبی اتمام حجت کند و راه را بی کم و کاست به انسان ها نشان دهد.

این دلیل در هر عصر و زمان و برای هر جامعه بزرگ و کوچک حتی یک جامعه دو نفری نیز صادق است. بنابراین اگر در روی زمین جز دو نفر نباشد باید یکی از آن دو پیامبر الهی یا امام معصوم باشد.

به هر حال همان گونه که در احادیث قبل خواندیم خداوند بزرگوارتر از این است که انسان هایی را موظف به وصول سرمنزل سعادت بنماید و راه صحیح و خالی از خطا رابه آنها نشان ندهد.

در پاره‌ای از آیات قرآنی نیز اشاراتی به این معنی دیده می‌شود.

آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «و برای هر گروهی هدایت کننده ای است؛ (و اینها همه بهانه است)»^(۱) نشان می‌دهد که هر قومی در هر عصر و زمانی هدایت گری دارند - هدایت گر به معنوی واقعی کلمه که هدایت کامل و خالی و از هر گونه خطا رارائه می‌دهد - به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «... وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِّنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»:

«در هر زمانی امامی از ما است که مردم را هدایت می‌کند به سوی چیزی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده است.»^(۲) تعبیری که در روایت نهج البلاغه آمده بود نیز یک دلیل منطقی در بر دارد و آن اینکه یکی از وظائف امام حفظ آثار نبوت و تعلیمات الهی از هر گونه تحریف است؛ و به تعبیر دیگر اگر فرضاً تمام مردم روی زمین کافر شوند باز باید کسی باشد که تعلیمات و آثار نبوت را حفظ کند و به اقوام آینده که می‌خواهند راه هدایت را بپیوندند منتقل سازد، در غیر این صورت حجت های الهی

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۵، حدیث ۹.

محو و نابود می‌شوند، و دلائل روشن و بینات او از میان می‌رود (لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ).

و در اینجا می‌رسیم به پایان بحث‌های مربوط به ولایت عامه، و هم‌اکنون به سراغ شرایط و ویژگی‌های آن می‌رویم.

شرائط و صفات ویژه امام

اشاره

با توجه به مسئولیت های سنگینی که بر دوش امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده شده؛ طبعاً شرایط سنگینی باید برای او وجود داشته باشد. شرائطی که کم و بیش شبیه به شرائط و صفات ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا هر دو در یک مسیر گام بر می دارند، و یک نوع مسئولیت را بر دوش دارند، پیامبر صلی الله علیه و آله در مرحله اول قرار گرفته و امامان پشت سر او در مراحل بعد

همان گونه که در بحث نبوت داشتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم مسئولیت مهم و عظیمی که بر دوش دارد باید از یک سو دارای علم و دانشی بسیار وسیع و گسترده باشد، تا بتواند انسان ها را از خطرات گمراهی برهاند، و در مسائل عقیدتی و اخلاقی و احکام و نظام اجتماعی به آن چه خیر و سعادت و کمال آنها است رهنمون شود، و احکام الهی را بی کم و کاست تبیین کند.

علاوه بر این باید اطلاع وسیعی از روح و جسم انسان و مسائل روانی و اجتماعی و تایخ جامعه بشری، و خلاصه آن چه به شناخت انسان هایی که مورد تربیت اند کمک می کند داشته باشد؛ و حتی در بحث علم انبیاء توضیح داده شد که آنها باید از حوادث آینده نیز کم و بیش آگاه باشند تا بتوانند برای آن برنامه ریزی دقیقی کنند چون رسالت آنها عام است (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد هفتم پیام قرآن بحث مقام علمی انبیاء صفحه ۲۰۱ - ۲۶۶ مراجعه فرمائید).

همین مسائل با تفاوت مختصری درباره امامان راستین و جانشینان انبیاء نیز صادق است، چراکه آنها تداوم بخش راه و خط انبیاء هستند و آن چه را آنان شروع می‌کنند اینان دنبال می‌نمایند؛ و آن چه را انبیاء پایه گذاری کرده‌اند امامان علیهم‌السلام پاسداری و تکمیل می‌کنند. نهال هایی که به دست ما کفایت و توانای انبیاء غرس شده است با دست پر قدرت امامان علیهم‌السلام آبیاری می‌شوند.

از سوی دیگر امامان راستین هم چون پیامبران الهی باید آن چه را می‌دانند خالی از هر گونه خطا و اشتباه و انحراف به مردم برسانند؛ و اگر معصوم از خطا و گناه نباشند اهداف وجودی آنها تحقق نمی‌یابد.

و از سوی سوم پیامبران به حکم مقام رهبری در دین و دنیا باید از تمام خلق خوفا و صفات ظاهری و باطنی که موجب نفرت مردم می‌شوند پاک باشند تا اهداف بعثت آنها عقیم نماند و مسأله نقض غرض پیش نیاید.

همین مطلب دقیقاً درباره امامان راستی علیهم‌السلام نیز صادق است آنها نه تنها باید از آن چه اسباب تنفر است خالی باشند بلکه باید جاذبه‌های اخلاقی به مقدار کافی برای جذب قلوب افکار در وجودشان باشد؛ در اینجا نخست باید به سراغ علم امام رفت.

علم امام

قرآن مجید اشاراتی به این مسأله در آیات متعدد دارد:

در یکجا می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهٖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ الْأَقْلِيَاءَ﴾:

«و هنگامی که خبری امید بخش یا نگران کننده به آنها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایانشان باز گردانند، کسانی که قدرت تشخیص کافی دارند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. (و به آنها اطلاع خواهند داد) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی، جز عده کمی، از شیطان پیروی می‌کردید (و گمراه می‌شدید)»^(۱)

و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید»^(۲)



آیه نخست نشان می‌دهد که افرادی از میان مسلمانان ناآگاهانه در مسیر پخش شایعات که احیاناً به وسیله دشمنان اسلام و منافقان ساخته و پرداخته می‌شد قرار می‌گرفتند، گاه شایعه پیروزی، و گاه شایعه شکست، و گاه شایعات دیگر و این امر،

۲. سوره نحل، آیه ۴۳ - سوره انبیاء، آیه ۷.

۱. سوره نساء، آیه ۸۳.

مایه غفلت و بی خبری و گاه سبب تضعیف روحیه مسلمانان می‌شد، قرآن می‌فرماید: «مسلمانان باید در این گونه مسائل مهم اجتماعی که از آن آگاهی ندارند به پیامبر اسلام ﷺ یا اولی الامر مراجعه کنند».

اولی الامر یعنی صاحبان فرمان، به یقین در اینجا به معنی فرماندهان جنگی نیست، چرا که به دنبال آن می‌گوید: آنهایی که استنباط امور می‌کنند - یعنی مسائل را از ریشه مورد بررسی قرار می‌دهند - از این گونه امور آگاه اند، و مردم نا آگاه باید به آنها مراجعه کنند (توجه داشته باشید «یَسْتَنْبِطُونَهُ» از ماده «نَبَط» - بر وزن «فقط» - در اصل به معنی نخستین آبی است که از چاه می‌کشند و از ریشه‌های زمین خارج میشود، و از همین رو به دست آوردن هر حقیقتی را از دلائل و شواهد مختلف استنباط می‌گویند).

این تعبیر تنها درباره عالمان صادق است نه فرماندهان جنگی و نه امرا. به این ترتیب مسلمانان را موظف می‌کند که در مسائل حساس و سرنوشت ساز به آگاهان و صاحبان امر مراجعه کنند.

در اینکه منظور از «اولی الامر» در اینجا چه کسانی هستند؟ باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی چنان چه گفته شد آن را به معنی امیران لشکر - مخصوصاً لشکریانی که پیامبر در آن حضور نداشت - تفسیر کرده‌اند و بعضی به معنی علماء و فقهاء، و بعضی به معنی خلفای چهارگانه نخستین و بعضی به معنی اهل عقد و حل (سرمداران جامعه) و گروهی به معنی امامان معصوم علیهم‌السلام دانسته‌اند.

از میان این پنج تفسیر، تفسیر آخر از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در ذیل آیه دو ویژگی برای اولی الامر ذکر شده که نمی‌تواند درباره غیر معصوم صادق باشد.

نخست اینکه بطور قاطع می‌گوید: «اگر مراجعه به اولوالامر کنند، آنان که از ریشه

مسائل آگاه اند راهنمائیشان می‌کنند» و ظاهراً این تعبیر آن است که علم آنها هرگز آمیخته به جهل و شک و خطا نیست، و این در مورد غیر معصومین صدق نمی‌کند. دیگر اینکه وجود اولوالامر را نوعی فضل و رحمت الهی می‌شمرد که اطاعت آنها مردم را از متابعت شیطان باز می‌دارد ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

روشن است که تنها متابعت و پیروی معصومین می‌تواند انسان را از گمراهی و متابعت شیاطین به طور قطع باز دارد؛ چرا که افراد غیرمعصوم خود ممکن است لغزش پیدا کنند و گرفتار خطا و گناه شوند و بازیچه دست شیطان گردند! به همین دلیل در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت به ما رسیده، اولی الامر در این آیه به معنی امامان معصوم علیهم‌السلام تفسیر شده است. در حدیثی مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: «هُمُ الْأَئِمَّةُ الْمَعْصُومُونَ»: «آنان امامان معصوم اند». (۱)

و در حدیثی که در تفسیر عیاشی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل شده می‌خوانیم: «يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ، وَهُمْ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ وَيَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»:

«منظور آل محمد اند علیهم‌السلام و آنها کسانی هستند که از قرآن استنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسند و آنها حجت خدا بر خلق او هستند». (۲)

و در حدیث دیگری که در کمال الدین صدوق از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: «وَمَنْ وَضَعَ وَلايَةَ اللَّهِ وَ أَهْلَ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللَّهِ فِي غَيْرِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ مِنْ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ!»: «کسی که ولایت خدا و اهل استنباط علم الهی را در غیر برگزیدگان از اهل

۱. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۸۲.

۲. تفسیر کنز الدقائق، جلد ۳، صفحه ۴۸۶.

بیت انبیاء قرار دهد با اوامر الهی مخالفت کرده است.^(۱)

در مورد آیه دوم یعنی «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» که در دو سوره قرآن مجید (نحل - ۴۳ و انبیاء ۷) آمده است، به همگان دستور می‌دهد که اموری را که نمی‌دانند از اهل ذکر سؤال کنند.

بدون شک، «ذکر» در اینجا به معنی آگاهی و اطلاع است، و «أهل ذکر» آگاهان و مطلعان را به طور کلی شامل می‌شود، به همین دلیل به این آیه در مورد مسأله تقلید، و رجوع جاهل به عالم، استدلال شده است، ولی مصداق اتم و اکمل آن، کسانی هستند که علم آنها از علم پیامبر ﷺ و خدا سرچشمه می‌گیرد، علم آنها علمی است خالی از خطا و اشتباه، علمی است توأم با مقام عصمت به همین دلیل این آیه در مورد اهل بیت ﷺ به امامان معصومین ﷺ تفسیر شده است از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ﷺ می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه بالا فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُورُونَ»: «اهل ذکر مائیم و از ما باید سؤال کرد!»^(۲) قابل توجه این است که همین مطلب یا نزدیک به آن از تفاسیر دوازده گانه اهل سنت نقل شده است (منظور از تفاسیر دوازده گانه تفسیر ابویوسف و ابن حجر و مقاتل بن سلیمان و تفسیر وکیع بن جراح و تفسیر یوسف بن موسی القطان و تفسیر قتاده و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد، و تفسیر مقاتل بن حیان، و تفسیر ابی صالح، و تفسیر محمد بن موسی شیرازی است).

در این تفاسیر از ابن عباس نقل شده است که منظور از آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ هُوَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ ﷺ هُمْ، أَهْلُ الذِّكْرِ وَالعِلْمِ وَالعَقْلِ وَالبَيَانِ، وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ...»: «آنها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ اند آنها

۱. همان مدرک، صفحه ۴۸۶.

۲. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۳۶۹.

اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و آنها اهل بیت نبوت اند.^(۱) کوتاه سخن اینکه: مفهوم آیه هر چند وسیع و گسترده است، ولی نمونه کامل و جامع آن در امامان معصوم تصور می‌شود که علمشان خالی از خطا و هرگونه اشتباه است؛ و از اینجا روشن می‌شود که نزول آیه در مورد نشانه‌های انبیای پیشین و تورات و انجیل و سؤال از علمای یهود و نصاری منافی با آن چه در معنی آیه گفته شد ندارد.

یادآوری

همانگونه که در بحث علمی مقام انبیاء در جلد هفتم این مجموعه آوردیم، پیامبران الهی که مأموریت هدایت انسان‌ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی را دارند و قلمرو مأموریتشان جسم و جان، و دنیا و آخرت، است، باید سهم بسیار بزرگی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند به خوبی این مأموریت را انجام دهند. امامانی که جانشینان پیامبر اند نیز همین حکم را دارند، آنها باید علم و دانشی در خور مأموریت عظیمشان داشته باشند تا مردم به آنها اعتماد کنند و دین و آیین خود را در اختیار آنان بگذارند.

این علم و دانش باید خالی از خطا و نقص و اشتباه باشد و گرنه جلب اعتماد نمی‌کند و مردم به خود اجازه می‌دهند که پاره‌ای از نظرات خود را بر نظرات پیامبر و امام مقدم بشمارند. به این عنوان که پیامبر و امام هم خطا می‌کند و نباید صد در صد تسلیم او بود، پس اعتماد مطلق در گرو مقام عصمت آنها است.

قرآن مجید در مورد پیشوای بنی اسرائیل «طالوت» می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در دانش و

توانایی جسمانی، فزونی بخشیده است.»^(۱)

به این ترتیب در برابر بهانه جویان بنی اسرائیل که می‌گفتند طالوت از یک خانواده فقیر و ناشناخته و دستش از مال دنیا تهی است، فرمود رکن اصلی حاکمیت الهی «علم» و «قدرت» است که خدا به او بهره کافی از آن داده است.

در مورد حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که خود را شایسته عهده دار شدن بخشی از حکومت مصر، یعنی اداره بیت المال، معرفی می‌کند، روی مسأله علم و آگاهی و امانتداری تکیه می‌نماید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»: «(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که من نگاهبانی آگاهم»^(۲)

حتی همانگونه که در مورد علم انبیاء گفتیم که آنها حداقل باید از بخشی از جهان غیب آگاه باشند تا بتوانند مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، درباره امامان نیز صادق است.

مأموریت آنها نیز جهانی است، باید از اسرار جهان آگاه باشند، مأموریت آنها به گذشته و آینده پیوند خورده است، چگونه ممکن است از گذشته و آینده آگاه نباشند و مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، و برای همه برنامه ریزی کنند.

قلمرو مأموریت آنها ظاهر و باطن اجتماع، و درون و برون مردم را شامل می‌شود. انجام این امور مهم بدون آگاهی از علم غیب ممکن نیست؛ این همان چیزی است که در حدیث امام صادق علیه السلام با تعبیر بسیار جالبی آمده است:

می‌فرماید: «مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَخْتَجُّ بِعَبْدٍ فِي بِلَادِهِ ثُمَّ يَسْتُرُّ عَنْهُ جَمِيعَ مَا يَخْتَجُّ إِلَيْهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ»: «کسی که گمان کند خدا بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده، سپس تمام آنچه را او به آن نیاز دارد از وی پنهان می‌کند بر خدا افترا زده

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۵.

است»^(۱)

آری آگاهی از اسرار نهان در حال و گذشته و آینده در واقع ابزاری است برای انجام مأموریت مهم هدایت انسان ها و حجت الهی بودن. کوتاه سخن اینکه نخستین شرط برای تصدی مقام امامت علم و آگاهی و دانش است نسبت به تمام معارف دینی، و نیازهای مردم، و آن چه در امر تعلیم و تربیت و هدایت و اداره جوامع انسانی لازم است؛ و بدون چنان علمی این مسئولیت هرگز به انجام نمی‌رسد.

۱. بصائر الدرجات مطابق نقل بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۳۷.

منابع علمی امامان!

از مسائل مهمتی که در مورد «علم امامان معصوم علیهم‌السلام» شایان دقت و توجه است «منابع علمی امامان علیهم‌السلام» است که این آگاهی وسیع آنها بر امور دین و دنیا از کجا پیدا می‌شود، و با این که؛ مسلم است وحی آسمانی بر آنان نازل نمی‌گردد و درهای وحی بعد از وفات خاتم انبیاء برای همیشه بسته شد چگونه آنها از مسائل شریعت و مصالح اسلام و مسلمین و حقایق مربوط به گذشته و آینده در امر هدایت امت ضروری است آگاه می‌شوند؟

از اشاراتی که در آیات قرآن، و بیانات مشروح و گسترده‌ای که در روایات اسلامی آمده به خوبی می‌توان از این منابع آگاه شد.

این منابع بسیار متنوع و به شرح زیر می‌باشد:

۱- آگاهی کامل از کتاب الله و قرآن مجید به گونه‌ای که تفسیر و تأویل، و ظاهر و

باطن، و محکم و متشابه آن، را به خوبی می‌دانند.

قرآن مجید می‌فرماید: **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ:**

«آنها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و

کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند»^(۱)

از این آیه به خوبی روشن می‌شود کسی وجود دارد که تمام علم کتاب نزد او است

توجه داشته باشید که علم الکتاب به صورت مطلق آمده است؛ و شامل تمام علوم مربوط به کتاب الهی می‌شود. بر خلاف آن چه در آیه ۴۰ سوره «نمل» آمده: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾: «(اما) کسی که دانشی از کتاب (اسمانی) داشت گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!».

به یقین کتاب الله سرچشمه فیاض علوم و دانش‌ها است؛ و آگاهی بر آن رهگشای تمام امور است. جایی که آصف بن برخیا وزیر سلیمان به خاطر آگاهی به بخشی از کتاب آسمانی قادر به انجام چنان کار مهمی باشد؛ و تخت ملکه سبأ را در یک چشم بر هم زدن از جنوبی‌ترین بخش جزیره العرب (یمن) به شمالی‌ترین بخش آن (شامات) مرکز حکومت سلیمان برساند، مسلماً کسی که به تمام علم کتاب آگاه است. کارهایی بسیار مهم‌تر از آن می‌تواند انجام دهد؛ اما چه کسی علم الکتاب نزد او است؟، قرآن تنها اشاره سربسته‌ای به آن دارد. بعضی گفته‌اند منظور خداوند است - بنابراین عطف جمله ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ عطف تفسیری خواهد بود که بر خلاف ظاهر کلام است - .

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند: منظور از آن دانشمندان اهل کتاب و افرادی هم چون سلمان و عبدالله بن سلام است که نشانه‌های پیامبر ﷺ را در کتب آسمانی پیشین دیده بودند و گواه بر حقایق او می‌شدند.

ولی بسیاری از مفسران در کتب خود نقل کرده‌اند که این آیه اشاره به علی بن ابیطالب عليه السلام و ائمه هدی عليهم السلام است.

مفسر معروف قرطبی در تفسیر این آیه از عبدالله بن عطا نقل می‌کند که به ابوجعفر بن علی بن الحسین گفتیم: مردم گمان می‌کند ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ عبدالله بن سلام است، گفت: «إِنَّمَا ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» در او فقط، علی بن ابیطالب است «و كذلك قال محمد بن حنيفة»: «محمد بن حنيفة نیز همین

را گفته است».^(۱)

جالب توجه اینکه این سوره (سوره رعد) در مکه نازل شده در حالی که عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و سایر علمای اهل کتاب همه در مدینه به اسلام پیوستند. این سخن از سعید بن جبیر نیز نقل شده که وقتی از او سؤال کردند «آیا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، عبدالله بن سلام است؟ گفت چگونه می‌تواند او باشد در حالی که این سوره مکی است».^(۲)

و نیز شیخ سلیمان قندوزی حنفی^(۳) در ینابیع المودّة از ثعلبی و ابن مغزلی از عبدالله بن عطا نقل می‌کند که «با امام محمد باقر علیه السلام در مسجد بودم فرزند عبدالله بن سلام را دیدم، گفتم این فرزند کسی است که علم الکتاب نزد او است، فرمود: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است».^(۴)

در همان کتاب در روایات دیگری از عطیه عوفی از ابو سعید خدری نقل شده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آیه «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»^(۵) سؤال کردم، فرمود: «او وزیر برادرم سلیمان بن داود بود»؛ سپس از آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» پرسیدم، فرمود: «ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «او برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است».^(۶)

و نیز در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که گفت: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِنَّمَا هُوَ عَلِيُّ لَقَدْ كَانَ عَالِمًا بِالتَّفْسِيرِ وَ التَّأْوِيلِ وَ النَّاسِخِ وَ الْمَنسُوخِ»: «کسی که علم کتاب نزد او است فقط علی علیه السلام است؛ او عالم به تفسیر قرآن و تأویل آن و ناسخ و منسوخ آن است».^(۷)

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۵۶۵. ۲. دارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۶۹.

۳. قندوز شهری است در شمال افغانستان و این عالم اهل سنت منسوب به آنجا است.

۴. ینابیع الموده، صفحه ۱۰۲. ۵. سوره نمل، آیه ۴۰.

۶. همان مدرک، صفحه ۱۰۳. ۷. همان مدرک، صفحه ۱۰۴.

کوتاه سخن اینکه: آیه فوق را هرگز به علمای اهل کتاب نمی‌توان تفسیر کرد؛ زیرا این سوره در مکه نازل شده و آنها بعد از هجرت در مدینه به مسلمانان پیوستند و طبق روایات بالا درباره‌ی علی علیه السلام است (و از او به سایر امامان معصوم علیهم السلام می‌رسد). آری این آگاهی وسیع نسبت به قرآن مجید، و اسرار دقائق و ظاهر و باطن آن یکی از منابع اصلی علم امامان معصوم علیهم السلام است. ^(۱)

از شواهد این معنی، آیه شریفه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند.» ^(۲)

توضیح اینکه: در میان مفسران گفتگو است که آیا «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر «اللَّهُ» است؛ یعنی تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند؛ یا آغاز جمله مستقلی است. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود تأویل قرآن را فقط خدا می‌داند. اما راسخان در علم می‌گویند: «گر چه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم؛ اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم.»

آن چه معنی اول را تأیید می‌کند آن است که اولاً بسیار بعید است در قرآن اسراری باشد که جز خداوند نداند؛ چرا که قرآن برای تربیت و هدایت مردم نازل شده؛ و معنی ندارد که در چنین کتابی آیات و جمله‌هایی باشد که جز خداوند مقصود آن را نداند.

ثانیاً: همان گونه که مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: هرگز در میان مفسران قرآن دیده نشده است که بگویند فلان آیه از آیاتی است که جز خدا کسی معنی آن را نمی‌داند؛ بلکه دائماً برای کشف اسرار آیات از طرق مختلف از جمله

۱. در این زمینه روایات متعدد جالبی نیز از طریق ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب تفسیر کنز الدقائق، جلد ۶، صفحه ۴۸۰، و تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.
۲. سورة ال عمران، آیه ۷.

روایات معصومین علیهم السلام تلاش می‌کنند. در واقع این سخن بر خلاف اجماع مفسران است.

ثالثاً: اگر منظور تسلیم بودن بدون آگاهی است باید راسخان در ایمان گفته شود، نه راسخان در علم؛ کسی که چیزی را نمی‌داند چگونه می‌توان نام راسخان در علم بر او گذاشت.

رابعاً: در روایات متعددی آمده است که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می‌دانند و این دلیل بر آن است که این عبارت عطف بر «الله» می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ»: «راسخان در علم امیر مؤمنان و امامان بعد از او هستند».

(۱)

در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»: «ما راسخان در علم هستیم؛ و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

(۲)

و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام (یا امام صادق علیه السلام) در تفسیر آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، فرمود: «فَرَسَوْهُ اللَّهُ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنَزِّلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ، وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ»:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم بود؛ خداوند عزوجل تمام آن چه را بر او نازل کرد از تنزیل و تأویل به او تعلیم داد، و ممکن نیست خداوند چیزی بر او نازل کند و تأویل و تفسیرش را به او نیاموزد؛ و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او تمام آن را می‌دانند».

(۳)

در این زمینه احادیث متعدد دیگری وجود دارد که همین معنی و مفهوم را تأیید

می‌کند. (۱)

با دلائل چهارگانه‌ای که در بالا گفتیم - و هر یک به تنهایی برای اثبات مقصود کافی بود - تردیدی باقی نمی‌ماند که عبارت «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، عطف بر «الله» است، و مفهومش آگاهی آنان بر تأویل و عمق قرآن است.

نکته دیگری که شایان توجه است اینکه تعبیر به «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، دو بار در قرآن مجید آمده است؛ یک بار در آیه مورد بحث آیه ۷ سوره «آل عمران» و یک بار هم در آیه ۱۶۲ سوره «نساء»، آن جا که بعد از اشاره به کارهای زشت و نادرست اهل کتاب (یهود و نصاری) از جمله رباخواری و غارتگری اموال مردم است، می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ»: «ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده».

چنین به نظر می‌رسد کسانی که نام عبدالله بن سلام و امثال او را از علمای اهل کتاب که اسلام را پذیرفته‌اند، در تفسیر راسخان در علم ذکر کرده‌اند مربوط به این آیه است (آیه ۱۶۲ سوره «نساء») نه آیه ۷ سوره آل «عمران»، زیرا آن چه درباره علمای اهل کتاب سخن می‌گوید: آیه اول است؛ اما آیه مورد بحث ما (۷) - «آل عمران» هیچ ارتباطی به مسأله اهل کتاب ندارد (دقت کنید).

ضمناً از اینجا نکته مهم دیگری نیز روشن می‌شود و آن اینکه آن چه در خطبه اشباح در نهج البلاغه آمده است و می‌گوید: «وَ اعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ لِاقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغُيُوبِ الْمَحْجُوبِ...» «بدان راسخان در علم، کسانی هستند که خداوند آنان را با اقرار

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب جامع الاحادیث جلد اول، صفحه ۲۷ و تفسیر کنز الدقائق صفحه ۴۲ تا ۴۵، و اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۵ مراجعه شود.

اجمالی به تمام آن چه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند از فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته است.^(۱)

نیز ممکن است اشاره به آیه سوره «نساء» باشد که سخن از تسلیم بی‌قید و شرط جمعی از علمای اهل کتاب و مؤمنان در برابر قرآن و سایر کتب آسمانی می‌گوید، نه آیه سوره «آل عمران» (باز هم دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه ظاهر آیه ۷ سوره آل عمران این است که می‌گوید تأویل قرآن را خداوند و راسخان در علم می‌دانند، و با توجه به اینکه منظور از راسخان در علم در درجه اول پیامبر ﷺ و امامان معصوم  هستند یکی از مهم ترین منابع علمی آنها شناخته می‌شود و آن قرآن مجید و تأویل و تفسیر و ظاهر و بطون آن است.

این سخن را با اشاره دیگری به آیات قرآن به پایان می‌رسانیم:

در آیه ۴۹ سوره عنکبوت می‌خوانیم: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾: «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آنها داده شده است جای دارد»، و در منابع اهل بیت  روایات بسیاری دیده می‌شود که عنوان الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ در این آیه به امامان معصوم  (بعد از پیامبر ﷺ) تفسیر شده است.

برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار و تفسیر برهان مراجعه فرمائید.^(۲)

۲- وراثت از پیامبر

دومین منابع از منابع علوم امامان معصوم  وراثت از پیامبر ﷺ است به این

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱، (خطبه اشباح).

۲. بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۸۸-۲۰۸ و تفسیر برهان جلد ۳، صفحه ۲۵۴-۲۵۶ (در این دو کتاب حدود

بیست حدیث در این زمینه نقل شده است).

معنی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام معارف و شرایع اسلام را به علی عَلِيٌّ آموخت، و طبق بعضی از روایات علی عَلِيٌّ با خط خود در کتابی نوشت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان علی عَلِيٌّ یعنی امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام رسید.

یا به تعبیر دیگر- آن گونه که در روایات اسلامی وارد شده است - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هزار باب علم به علی عَلِيٌّ آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

در کتاب کافی روایات متعددی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله در حدیثی که از ابوبصیر می‌خوانیم: می‌گوید از امام صادق عَلِيٌّ پرسیدم که پیروان شما می‌گویند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک باب از علم به علی عَلِيٌّ آموخت که از آن هزار باب گشوده شد؛ امام فرمود: «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا أَلْفَ بَابٍ، يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ»: «رسول خدا به علی عَلِيٌّ هزار باب از علم آموخت (نه فقط یک باب) که از هر بابی هزار باب گشوده شد».

سپس فرمود: ابی بصیر! «إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ ... قُلْتُ وَ مَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ إِمْلَائِهِ، مِنْ فُلُقٍ فِيهِ، وَ حَطَّ عَلَيَّ بِيَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَخْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضِ فِي الْخُدْشِ»:

فرمود: «جامعه» در نزد ما است ... عرض کردم: جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است که طول آن هفتاد ذراع است به ذراع رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، او از دهان مبارکش املاء کرد و علی عَلِيٌّ به دست خودش نوشت. هر حلال و حرامی در آن است و هر چیزی که مردم (تا دامنه قیامت) به آن نیاز دارند در آن وجود دارد، حتی دیه یک خراش بر بدن! ^(۱)

شایان توجه است که در مورد حدیث معروف «مدینه العلم» روایات بی شماری در معروف ترین کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، از جمله راویان این حدیث ابن

عباس و جابرین عبدالله و عبدالله بن عمر و علی علیه السلام هستند.

از جمله کسانی که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند حاکم نیشابوری در مستدرک، ابوبکر نیشابوری در تاریخ بغداد در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، گنجی در کفایة الطالب، حموی در فرائد السمطین، ذهبی در میزان الاعتدال، قندوزی در ینابیع الموده و نبهانی در الفتح الکبیر و گروه دیگر.^(۱)

در روایات متعددی نیز با صراحت می‌خوانیم که امامان اهل بیت علیهم السلام می‌فرمودند: «آنچه ما نقل می‌کنیم همه را می‌توانید از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنید، چرا که ما همه اینها را به وسیله اجداد خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم!» (دقت کنید).

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: ما گاهی حدیثی را از شما می‌شنویم، سپس شک می‌کنیم که از شما شنیده بودیم یا از پدرتان؟

فرمود: «ما سَمِعْتَهُ مِنِّي فَأَرَوْهُ عَنْ أَبِي، وَ مَا سَمِعْتَهُ مِنِّي فَأَرَوْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»: «آنچه را از من شنیده‌ای از پدرم روایت کن، و آنچه را از من شنیده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کن!»^(۲)

در جای دیگر نیز می‌فرماید: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»:

«حدیث من حدیث پدر من، و حدیث پدرم حدیث جد من، و حدیث جد من حدیث حسین علیه السلام، و حدیث حسین علیه السلام حدیث حسن علیه السلام، و حدیث حسن علیه السلام»

۱. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۸ - ۵۰۱ و برای آگاهی به منابع این حدیث در کتب شیعه به کتاب شریف جامع الاحادیث طبع قدیم صفحه ۱۶ به بعد مراجعه فرمائید.

۲. جامع الاحادیث، جلد ۱، صفحه ۱۷، حدیث ۴ باب حجیة فتوی الاثمه.

حدیث امیرمؤمنان علیه السلام، و حدیث امیرمؤمنان علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث خداوند متعال است»^(۱).
و در حدیث سومی از آن حضرت می‌خوانیم که صریحاً فرمود: «مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»: «هر گاه پاسخی درباره چیزی به تو دادم آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله است ما به رأی خودمان چیزی نمی‌گوئیم!»^(۲)

۳- ارتباط با فرشتگان

از منابع «علم امامان» «ارتباط» آنها با «فرشتگان» است. البته نه به این معنی که آنها در زمره انبیاء و پیامبران بودند؛ چرا که می‌دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبران و رسولان الهی بود و با وفات او وحی الهی پایان یافت. بلکه آنان هم چون خضر نبی علیه السلام و ذوالقرنین علیه السلام و مریم علیه السلام بودند که مطابق ظاهر آیات قرآن با فرشتگان الهی ارتباط داشتند، و حقایقی از عالم غیب به قلب آنها الهام می‌شد.
در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا كَانَ مُحَدَّثًا»: «علی علیه السلام محدث بود - سخنان به او گفته می‌شد»، و هنگامی که از آن حضرت توضیح خواستند که چه کسی با او سخن می‌گفت، فرمود: «يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ»: «فرشته با او سخن می‌گفت»، و هنگامی که سؤال کردند آیا او پیامبر بود، دست خود را به علامت نفی و انکار تکان داد، سپس افزود: «كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ، أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى، أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ»: «او همانند دوست سلیمان (أصف بن برخیا) یا دوست موسی (یوشع یا خضر) یا ذی القرنین^(۳) (در این زمینه روایات متعددی نیز وجود دارد)».^(۴)

۴- القای روح القدس

۱. همان مدرک، حدیث ۱.

۲. همان مدرک، حدیث ۷ (در این زمینه در همان کتاب احادیث دیگری نیز وجود دارد)

۳. اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۷۱. ۴. همان مدرک.

چهارمین منبع «علم امامان» فیض «روح القدس» است. توضیح اینکه در آیات قرآن کراراً سخن از تأیید «روح القدس» به میان آمده که در سه مورد درباره حضرت مسیح علیه السلام (۱) و در یک مورد درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. (۲) در اینکه «روح القدس» کیست؟ یا چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است، گروهی از مسفران، آن را به جبرئیل تفسیر کرده‌اند، و در مورد حضرت مسیح علیه السلام به آن روح مقدس و پاکی که در او بوده، یا به معنی انجیلی که بر او فرستاده شده است، تفسیر شده، و گاه گفته‌اند منظور اسم اعظم خداوند است که مسیح با آن مردگان را زنده می‌کرد. (۳)

ولی از تعبیرات قرآن مجید و هم چنین روایات مختلف اسلامی چنین استفاده می‌شود که روح القدس، معانی متعددی دارد و در هر جا ممکن است معنی خاص خود را ببخشد: در یک آیه از قرآن مجید که می‌فرماید: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»؛ «بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده» (۴)، ظاهراً به معنی جبرئیل است که قرآن را از سوی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌کرد. ولی در سه مورد دیگر در قرآن مجید که همه درباره حضرت مسیح علیه السلام است به نظر می‌رسد که مفهوم دیگری دارد، زیرا تعبیر اِذْ اُنزِلَتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ - یا - وَ اَنْزَلْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۵) نشان می‌دهد که اشاره به روحی است که همواره با مسیح علیه السلام بوده و او را تأیید و تقویت می‌کرده است.

۱. سوره بقره، آیات ۸۷ و ۲۵۳، و سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۰.

۳. این چهار معنی در تفسیر کنزالدقائق، جلد ۲، صفحه ۷۸ آمده، ولی در بعضی از تفاسیر معروف فقط معنی اول ذکر شده است، و در تفسیر فخر رازی به سه معنی قناعت شده است: جبرئیل و انجیل و اسم

اعظم (تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۱۷۷). ۴. سوره نحل، آیه ۱۰۲.

۵. سوره مائده، آیه ۱۱۰ و سوره بقره، آیه ۸۷.

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام وارد شده به خوبی بر می آید که روح القدس، روح مقدسی بوده که با همه پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم السلام بوده است؛ و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می ساخته. حتی از روایات متعددی که در منابع اهل سنت نیز وارد شده است استفاده می شود که گاه که در کارهای مهم یا سخنان و اشعار پر مغز از کسی صادر می شد؛ می فرمودند: «این به کمک روح القدس بوده است».

از جمله در حدیثی که در تفسیر الدر المنثور آمده است می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شاعر معروف اسلامی حسان بن ثابت فرمود: «اللَّهُمَّ اِيْدٌ حَسَانًا بِرُوحِ الْقُدُسِ كَمَا نَفَعَ عَن نَبِيِّهِ»: «خداوندا «حسان» را به روح القدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد». (۱)

درباره شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام کمیت بن زید اسدی می خوانیم که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «برای تو همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود: «لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذُبَيْتَ عَنَّا»: «همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می کنی». (۲)

در حدیث دیگری آمده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که دعبل خزاعی شاعر با شهادت بعضی از اشعار قصیده معروف مدارس آیات را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: «نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَدْيَيْنِ الْبَيْتَيْنِ»: «روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت». (۳)

۱. الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۸۷ (ذیل آیه ۸۷ سوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضمون در صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹ و ۳۲ باب فضائل حسان بن ثابت آمده است.

۲. سفینة البحار، ج ۲، صفحه ۴۹۵۴.

۳. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۸.

اعلام البوری، صفحه ۳۳۱، آن دو شعر عبارت است از :

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که «روح القدس» یک روح امدادگر است که انسان را به هنگام انجام کارهای مهم معنوی و الهی یاری می‌دهد، و البته به تفاوت مراتب اشخاص متفاوت است. در پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام به گونه فوق العاده‌ای قوی‌تر و بارزتر عمل می‌کند؛ و در دیگران به اندازه خودشان هر چند از ماهیت و جزئیات آن اطلاع زیادی در دست ما نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که در تفسیر «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلِيكَ الْمُتَرَبِّونَ»^(۱) می‌فرماید: «فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ خَاصَّةً اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ، أَيَدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ...»:

«پیش‌گامان همان رسولان الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاصان خداوند از خلق‌اند، در آنها پنج روح قرار داده (از جمله اینکه) آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیله آن اشیاء را می‌شناسند...»^(۲)

در حدیث دیگری در همین رابطه از امام باقر علیه‌السلام آمده است که بعد از برشمردن ارواح پنج‌گانه که در انبیاء و اوصیاء وجود دارد می‌فرماید: «فَبِرُوحِ الْقُدُسِ ... عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى»: «به وسیله روح القدس، آنچه را در زیر عرش و آنچه را در زمین است می‌دانند».^(۳)

احادیث فراوان دیگری در این زمینه در اصول کافی و سایر کتب دیده می‌شود که شرح همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

آری امدادهای الهی از طریق «روح القدس» یکی دیگر از منابع علمی معصومان است.

۱. یقوم علی اسم الله و البرکات

و یجزی علی النعماء و النعمات

۲. اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۷۱.

خروج امام لا محالة خارج

یمیز فینا کل حق و باطل

۱. سوره واقعه، آیات ۱۰-۱۱.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۷۲.

۵- نور الهی

پنجمین منبعی که برای علوم امامان می‌توان ذکر کرد همان چیزی است که در روایات متعددی در اصول کافی آمده است، از جمله: حسن بن راشد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٍ مِنْ نُورٍ، يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فِيهِذَا يَخْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»:

«هنگامی که امام پیشین از دنیا می‌رود، خداوند برای امام بعد از او ستونی از نور بر می‌افزاید که به وسیله آن اعمال مردم را می‌بیند، و از این طریق خداوند، حجت را بر خلق خود تمام می‌کند.»^(۱)

در بعضی از روایات نیز تعبیر به «عَمُودٍ مِنْ نُورٍ» (ستونی از نور) شده^(۲) ولی غالباً تعبیر «منار من نور» آمده است، البته تفاوت چندانی میان این دو تعبیر نیست. برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۱۳۲ مراجعه فرمائید. مرحوم علامه مجلسی شانزده حدیث در این زمینه نقل می‌کند و همچنین در باب عرض اعمال (جلد ۲۳، صفحه ۳۳۳ به بعد) روایات متعددی در این زمینه آمده است.



از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که منابع علم امامان. معصوم متعدد و متنوع است، در درجه اول مسأله آگاهی آنها به تمام معانی قرآن مجید است؛ و در درجه دوم علومی است که از رسول خدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها رسیده؛ و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است. و مجموع این جهات به امام معصوم علوم و آگاهی فراوانی می‌بخشد تا بتواند در انجام مأموریت خود، که همان حفظ اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۸۷، حدیث ۲. ۲. همان مدرک، حدیث ۴.

هدایت خلق به سوی خالق، و تربیت نفوس، و اقامه حدود، و تدبیر امور می‌باشد؛ به خوبی انجام دهد.

نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که در هر شب جمعه روح امامان علیهم‌السلام، علوم و دانش‌های تازه‌ای را (برای مسائل تازه) از سوی خداوند دریافت می‌دارند. (تا خود را با تمام نیازمندی‌های امت اسلامی تطبیق دهند)

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ سُورًا»: «ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه‌ای داریم».

راوی می‌گوید گفتیم: «زَادَكَ اللَّهُ وَ مَا ذَاكَ»: «خداوند بر سرور شما بیفزاید، منظورتان از این خوشحالی چیست؟!»

فرمود: «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ الْعَرْشَ وَ وَافَى الْأَيُّمَةَ مَعَهُ وَ مَعَهُمْ، فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَأْتَقَدْنَا»: «هنگامی که شب جمعه می‌شود (روح مقدس) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عرش (الهی) می‌رود؛ و ارواح ائمه نیز با او ملاقات می‌کنند و (روح) من نیز با آنها به آنجا می‌رود؛ سپس روح ما به بدن ما باز نمی‌گردد مگر با علم و دانش جدیدی، و اگر چنین نبود دانش ما پایان می‌گرفت!»^(۱) در همان باب روایات متعدد دیگری در این زمینه نیز دیده می‌شود که شرح همه آنها به طول می‌انجامد.

با توجه به آنچه در این فصل آوردیم روشن می‌شود که مسئله منابع علمی امامان مسئله ساده‌ای نیست، منابعی در اختیار آن بزرگواران است که آنها را از سایر مردم ممتاز می‌سازد و به انجام وظائف مهمی که در مورد حفظ اسلام و تعلیمات قرآن و هدایت بندگان بر عهده دارند به آنان کمک می‌کند.

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۵۴ (باب فی ان الائمه علیهم‌السلام یزادون فی لیلة الجمعة).

معصوم بودن امامان:

اشاره

مصونیت از خطا و فراموش‌کاری و گناه، یکی دیگر از شرائط عمومی امامان راستین است، و در واقع تمام دلائلی که دلالت بر «معصوم بودن پیامبران الهی» دارد دلالت بر «عصمت امامان علیهم‌السلام» نیز دارد، چرا که مسئولیت آنان تا حد زیادی شباهت به یکدیگر دارد.

درست است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنیانگذار شریعت است و با عالم وحی در ارتباط می‌باشد؛ ولی امامان علیهم‌السلام نیز حافظ شریعت‌اند، هر چند هیچگونه وحی بر آنان نازل نمی‌شود، ولی در امر هدایت مردم، و حفظ احکام و حدود الهی، و نشر کامل آیات آسمانی به دنبال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گام بر می‌دارند و به همین دلیل در بسیاری از صفات مشترک‌اند و با هم شباهت دارند.

بنابراین تمام دلایل عمده‌ای که در بحث عصمت انبیاء آورده‌ایم^(۱) در مورد امامان راستین نیز صادق است.



با این اشاره به بعضی از آیات قرآنی که در این زمینه است باز می‌گردیم و سخن را از قرآن شروع می‌کنیم:

۱- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»: «خداوند

۱. در جلد هفتم صفحه ۱۸۱ تا ۱۹۹.

فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»^(۱) در بحث‌های پیشین در مورد عظمت مقام امامت و ولایت به هنگام تفسیر آیه ۱۲۴ سوره «بقره» در داستان ابرهیم علیه السلام خواندیم که خداوند این پیامبر بزرگ را مورد آزمایش‌های مهم متعددی قرار داد و هنگامی که از عهده همه آن آزمایش‌های مهم برآمد، فرمود: «إِنِّي جَائِلٌ لِّنَّاسٍ إِمَامًا»: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» (امامت به معنی حکومت بر جسم و جان و روح و تن و تربیت نفوس و جوامع بشری).

و هنگامی که ابراهیم علیه السلام این مقام را برای بعضی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد با اجابت مشروط الهی روبرو شد، فرمود: «لَا تِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»: «بیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد، مگر آنها که شایسته‌اند (تنها آن گروه از فرزندان تو که پاک و معصوم‌اند شایسته این مقام هستند).»

در بحث‌های آنجا روشن شد که چگونه این جمله از آیه، دلیل «بر معصوم بودن امامان» و پیشوایان الهی است، و کسانی که در طول عمر خود یا از نظر اعتقادات راه شرك و كفر را پوئیده‌اند، و یا در اعمال خود، ظلم و ستمی بر خویش یا دیگران مرتکب شده‌اند، شایسته این مقام نیستند. چرا که ظلم به معنی وسیع کلمه، هم ظلم و شرك و كفر و انحرافات عقیدتی را شامل می‌شود و هم هر گونه تعدی به دیگران و ظلم بر خویشان از طریق ارتکاب گناه.

و از آنجا که این بحث‌ها به طور مشروح و مستوفی در آنجا آمده نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم؛ بنابراین پایه اصلی شرط بودن «عصمت در امامان» و پیشوایان الهی قرآن مجید در همان آیه گذارده است.

اکنون به آیه تطهیر باز می‌گردیم و مسأله عصمت را در این آیه بررسی می‌کنیم:

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

درست است که این آیه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ است ولی آیه تطهیر که در لابلای آنها نازل شده لحن جداگانه‌ای دارد و نشان می‌دهد هدف دیگری را دنبال می‌کند، چرا که آیات قبل و بعد همه با ضمیرهای جمع مؤنث است، ولی آیه مورد بحث با ضمائر جمع مذکر آمده است!

در آغاز این آیه همسران پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته و به آنها دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانید و هم چون دوران جاهلیت نخستین در (میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^(۱).

تمام شش ضمیری که در این بخش از آیه آمده است همه به صورت جمع مؤنث است. (دقت کنید)

سپس لحن آیه طور دیگری می‌شود، و می‌فرماید: «خداوند فقط» می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما هل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد» ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

در این بخش از آیه دو ضمیر جمع به کار رفته است که هر دو به صورت جمع مذکر آمده است.

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولاً یک مطلب را دنبال می‌کند ولی این سخن در جایی است که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن، یعنی تفاوت ضمیرها، گفته‌اند.

از این گذشته در مورد این آیه دسترسی به روایات متعددی داریم که علمای

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

بزرگ اسلام اعم از اهل تسنن و شیعه، آن را از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و در معروف تیرن منابع فریقین که مورد قبول آنها است این روایات به وفور و کثرت آمده است.

این روایات همگی حاکی از آن است که مخاطب در این آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند (نه همسران پیامبر) که بعداً به طور مشروح خواهد آمد.

ولی قبل از ورود در بحث روایات لازم است به تفسیر تعبیرات آیه بپردازیم: تعبیر به «انما» که عمولاً برای حصر است و در فارسی امروز به جای آن فقط یا تنها گفته می‌شود دلیل بر این است که موهبتی که در این آیه آمده ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و شامل دیگران نمی‌شود.

جمله «یرید» - خداوند اراده دارد و می‌خواهد ... - اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، یعنی خداوند با یک فرمان تکوینی اراده کرده است که شما را از هر گونه آلودگی پاک و مصون دارد، نه اراده تشریحی. زیرا اراده تشریحی، به معنی مکلف ساختن آنها به حفظ پاکی خویش است و می‌دانیم این تکلیف منحصر به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست همه مسلمانان مکلف و موظفاند که خود را پاک نگهدارند.

ممکن است تصور شود که اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است و در این صورت معصوم بودن، فضیلت و افتخاری نخواهد بود؟

پاسخ این سخن در جلد هفتم در بحث معصوم بودن پیامبران بطور مشروح آوردیم، و در اینجا به طور خلاصه باید گفت: معصومان دارای دو نوع شایستگی هستند، شایستگی ذاتی و موهبتی و شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش و ملکات درونی؛ و از مجموعه این دو شایستگی که حداقل یکی از آن جنبه اختیاری دارد آن مقام والا حاصل می‌شود. به تعبیر دیگر اراده الهی زمینه‌های الهی

زمینه‌های توفیق را برای وصول به این مقام والا فراهم می‌سازد؛ و بهره‌گیری از این توفیق به اراده خود آنان بستگی دارد. (دقت کنید)

ترك کردن گناه برای آنها محال عادی است نه محال عقلی؛ فی المثل، محال عادی است که یک شخص عالم و با ایمان شراب را با خود به مسجد ببرد و در صف جماعت بنوشد ولی مسلماً این امر یک محال عقلی نیست، و با اختیاری بودن این کار منافات ندارد. یا در مثال دیگر یک آدم عاقل هرگز لخت مادر زاد در کوچه و خیابان ظاهر نمی‌شود، انجام این کار برای او محال نیست، بلکه سطح فکر و معرفت او اجازه نمی‌دهد چنین کاری را انجام دهد با اینکه فعل و ترك آن در اختیار او است.

انجام گناهان برای پیامبران و امامان همین گونه است. درست است که معصوم بودن از امدادهای الهی است ولی امدادهای الهی نیز بی حساب نیست، همانگونه که قرآن درباره ابراهیم خلیل علیه السلام می‌فرماید: و(یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزموده؛ و او به طور کامل از عهده آنها بر آمد.^(۱) و اما «رجس» در لغت به معنی شیء ناپاک است خواه از نظر طبع آدمی آلوده و منفور باشد یا به حکم عقل یا شرع، و یا همه اینها. به همین جهت راغب در مفردات بعد از آنکه رجس را به معای شیء قَدِر (آلوده) معنی می‌کند؛ چهار صورت برای آن ذکر می‌نماید (همان چهار صورتی که در بالا گفته شد آلوده از نظر طبعی آدمی، یا عقل، یا شرع، و یا همه اینها) و اگر در بعضی از کلمات بزرگان «رجس» به معنی گناه یا شرك یا اعتقاد باطل یا بخل و حسد تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از انی مفهوم وسیع و گسترده است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴ و توضیح بیشتر در زمینه این مسأله که معصوم بودن با اختیاری بودن اعمال معصومان منافات ندارد در جلد هفتم پیام قرآن، صفحه ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمائید.

به هر حال با توجه به «الف و لام جنس» که بر سر این کله آمده «الرَّجْسُ» و در اینجا معنی عموم را می‌رساند مفهوم آیه چنین است که خداوند اراده کرده هر گونه و هر نوع از انواع آلودگی را از آنان دور سازد.

جمله «وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» با توجه به اینکه معنی «تطهیر»، پاک ساختن است؛ تأیید مجددی است بر مسأله نفی «رجس» و نفی همه پلیدی‌ها که در جمله قبل آمده است؛ و واژه «تطهیراً» که به اصطلاح مفعول مطلق است باز هم تأکید دیگری بر این معنی است.

نتیجه اینکه خداوند با انواع تأکیدها اراده فرموده است که اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ را از هر گونه پلیدی مسلم و آلودگی پاک و مبرا سازد.

مسلم است که در درجه اول شخص پیامبر ﷺ را که صاحب اصلی خانه است شامل می‌شود و بعد بقیه را، حال ببینیم بقیه اهل بیت چه کسانی هستند؟



اهل بیت چه کسانی هستند؟

جمعی از مفسران هل سنت آن را به معنی همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند. ولی همان گونه که گفتیم تغییر سیاق آیه، و تبدیل ضمیرهای جمیع مؤنت در ما قبل و ما بعد این آیه، به جمع مذکر دلیل روشنی بر این است که این جمله محتوای جداگانه دارد و منظور از آن چیزی دیگری است، مگر نه این است که خداوند حکیم است و قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت و همه تعبیرات آن روی حساب است. گروهی دیگر از مفسران آن را مخصوص به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام دانسته‌اند؛ و روایات فراوانی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده و در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم گواه بر این معنی است.

و شاید به دلیل وجود همین روایات است که حتی کسانی که آیه را مخصوص به این بزرگواران ندانسته‌اند؛ معنی وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر ﷺ را، و این تفسیر سومی در آیه است. اما روایاتی که دلیل اختصاص آیه به پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و دو فرزندشان حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد - همان گونه که اشاره شد - بسیار زیاد است، از جمله هیجده روایت تنها در تفسیر «الدر المنثور» نقل شده است؛ که پنج روایت از ام سلمه، سه روایت از ابو سعید خردی، یک روایت از عایشه، یک روایت از انس، دو روایت از ابن عباس، دو روایت از ابی الحمراء، یک روایت از واثله بن اسقع، یک روایت از سعد، یک روایت از ضحاک بن مزاحم و یک روایت از زید بن ارقم است! (۱)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان روایاتی را که در این باره وارد شده بیش از هفتاد روایت می‌شمرد و می‌فرماید: «آنچه از طرق اهل سنت، در این زمینه نقل شده بیش از آن است که از طریق شیعه وارد شده است؛ و راویان دیگری را غیر از افرادی که در بالا نام بردیم نیز بر آنها می‌افزاید (روایانی که روایت آنها در غیر تفسیر الدر المنثور آمده است).

بعضی نیز تعداد روایات و کتبی که این روایات در آن نقل شده بالغ بر صدها ذکر کرده‌اند و بعید نیست چنین باشد.

در اینجا تنها قسمتی از آن روایات را با ذکر منابع آنها می‌آوریم تا روشن شود آنچه، واحدی در اسباب النزول می‌گوید: «إِنَّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام خَاصَّةً يُشَارِكُهُمْ فِيهَا غَيْرُهُمْ»:

«این آیه در خصوص پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی و فاطمه و حسنین عَلَيْهِمُ السَّلَام نازل شده و

۱. دارالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۹.

کس دیگری در آن با آنها مشارکت ندارد»^(۱) یک واقعیت است.

این احادیث را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:



۱- روایاتی که از بعضی از همسران پیامبر ﷺ نقل شده و با صراحت می‌گوید، هنگامی که پیامبر ﷺ سخن از این آیه شریفه می‌گفت، از حضرتش سؤال کردیم که آیا ما هم جزء این آیه هستیم؟ فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!

از جمله ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه همسر گرامی پیامبر ﷺ نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه رضی الله عنها غذایی نزد آن حضرت آورد، پیامبر ﷺ فرمود: «همسر و دو فرزندت حسن و حسین رضی الله عنهما را صدا کن»، آنها آمدند، سپس غذا خوردند بعد پیامبر ﷺ عباپی بر آنها افکند و گفت: «اللَّهُمَّ! هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعِثْرَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ «خداوندا اینها اهل بیت من و عتر منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر گونه آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا بود که آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ ... نازل شده ... من گفتم ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟! فرمود: «إِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرٍ»: «تو بر نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی).^(۲)

و نیز ثعلبی از علمای معروف اهل سنت که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می‌زیسته؛ و تفسیر کبیر او معروف است از عایشه همسر پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالتش در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (باتأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که درباره علی رضی الله عنه سؤال کردند، چنین گفت:

۱. المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱.

۲. طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث، و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۵۶، حدیث فوق را آورده‌اند.

«تَسْأَلُنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَزَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَوْبٍ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ قَالَ تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»:

«آیا از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر ﷺ بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ بود، من با چشم خود دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیامبر ﷺ آنها را در زیر پارچه‌ای جمع کرده بود، و فرمود: خداوند! اینها خاندان من‌اند و حامیان من؛ رجس و پلیدی را از آنها ببر؛ و از آلودگی‌ها پاکشان فرما؛ من گفتم ای رسول خدا آیا من نیز از آنها هستم فرمود: دور باش تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی)».^(۱)

این گونه احادیث با صراحت می‌گویند که همسران پیامبر ﷺ جزء اهل بیت در این آیه نبودند.

۴۵۴

۲- داستان حدیث کساء در روایات فوق العاده فراوانی با تعبیرات مختلف وارد شده و قدر مشترك همه آنها این است که پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند - و یا به خدمت او آمدند - پیامبر ﷺ عبا - یا پارچه‌ای و ... ببر آنها افکند و گفت: خداوند! اینها خاندان من‌اند رجس و آلودگی را از آنها دور کن؛ و در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» نازل گردید. قابل توجه اینکه این حدیث، در صحیح مسلم از قول عایشه و هم چنین حاکم در مستدرک و بیهقی در سنن، و ابن جریر در تفسیرش و سیوطی در الدر المنثور

۱. مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

نقل شده است. (۱)

حاکم حسکانی نیز در شواهد التنزیل آن را آورده است (۲) در صحیح «ترمذی» نیز
کراراً این حدیث نقل شده، در یک جا از عمرو بن ابی سلمه و در جای دیگر از ام
سلمه. (۳)

نکته دیگر اینکه فخر رازی به مناسبتی در ذیل آیه مباهله (آیه ۶۱ «سوره آل
عمران») بعد از نقل این حدیث (حدیث کساء) می افزاید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ صِحَّتُهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَالْحَدِيثِ»:

«بدان که این روایت هم چون روایتی است که صحتش مورد اتفاق در میان
علمای تفسیر و حدیث است». (۴)

این نکته نیز قابل توجه است که امام احمد حنبل در مسند خود، این حدیث را
از طرق مختلف آورده است. (۵)



۳- در بخش دیگری از روایات که آن نیز متعدد و فراوان است می خوانیم که بعد
از نزول آیه تطهیر، پیامبر ﷺ چندین ماه - در بعضی شش ماه، و در بعضی هشت یا
نه ماه آمده است - هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه رضی الله عنها می گذشت
صدا می زد: «الصَّلَاةُ! يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴ (باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله)

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۳، حدیث ۳۷۶.

۳. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۹۹، حدیث ۳۸۷۱ (باب فضل فاطمه) - چاپ احیاء التراث.

۴. تفسیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۰.

۵. مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳۳۰، جلد ۴، صفحه ۱۰۷ و جلد ۶، صفحه ۲۹۲ (به نقل از فضائل الخمسه،

جلد ۱، صفحه ۲۷۶ به بعد).

يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»: «هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد!»

این حدیث در شواهد التنزیل نوشته مفسر معروف حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل شده است. (۱)

و در همان کتاب حدیث دیگری به عنوان هفت ماه از ابی‌الحرء آمده است. و نیز در همان کتاب این جریان به عنوان هشت ماه از ابو سعید خدری نقل شده است. (۲)

تفاوت این تعبیرات، طبیعی است، زیرا ممکن است انس شش ماه این مطلب را دیده باشد، و ابوسعید خدری هشت ماه، و ابی‌الحرء هفت ماه، و ابن عباس نه ماه. (۳)

هر کس آن چه را دیده نقل کرده است، بی آنکه تضادی در میان سخنان آنها باشد.

به هر حال ادامه این برنامه و تکرار این سخن در آن مدت طولانی از سوی پیامبر اکرم ﷺ یک مسأله حساب شده بوده است؛ او می‌خواست به وضوح و با تأکید پی در پی روشن سازد منظور از «اهل بیت» تنها اهل این خانه‌اند، تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند؛ و همه بدانند این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است و عجب اینکه با این همه تکرار و تأکید باز مسأله برای بعضی مفهوم نشده است؛ راستی چرت‌انگیز است.

به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن به مسجد پیامبر ﷺ باز می‌شد

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۱ و ۱۵ و ۹۲ (توجه داشته باشید که شواهد التنزیل این روایت را به طرق متعددی نقل کرده است).

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۸ و احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۵۰۳ تا ۵۴۸.

۳. الدر المنثور، جلد ۵، صفحه ۱۹۹.

در خانه پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بود، (زیرا پیامبر ﷺ دستور داد تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شد ببندند جز این دو در).
 پیدا است همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز، این سخن را در آنجا از پیامبر ﷺ می شنیدند، با این حال شگفت آور نیست که بعضی از مفسران اصرار دارند مفهوم آیه را توسعه دهند تا همسران پیامبر ﷺ را نیز شامل گردد، با اینکه همانگونه که گفتیم عایشه همسر پیامبر ﷺ که طبق گواهی تاریخ در بازگو کردن فضائل خود و تمام جزئیات ارتباطش با پیامبر ﷺ چیزی فروگذار نمی کرد، نه تنها خود را مشمول این آیه نمی دانست بلکه می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: «تو جزء آن نیستی»!



۴- روایات متعددی که از ابوسعید خدری صحابه معروف نقل شده و اشاره به آیه تطهیر کرده، با صراحت می گوید:
 «نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»:
 «این آیه درباره رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است»^(۱).

کوتاه سخن اینکه: روایاتی که درباره آیه تطهیر و اختصاص آنها به پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در منابع معروف اسلامی آمده به قدری زیاد است که آن را در ردیف روایات متواتره قرار می دهد؛ و از این نظر جای تردیدی در آن باقی نمی ماند. تا آنجا که در شرح احقاق الحق آن را از بیش از هفتاد

۱. در شواهد التنزیل، چهار حدیث در این زمینه آمده است؛ جلد ۲، از صفحه ۲۴-۲۷ (حدیث ۶۵۹ و ۶۶۱ و ۶۶۴).

منبع از منابع معروف اهل سنت (علاوه بر منابع معروف پیروان اهل بیت) نقل می‌کند و می‌گوید: «اگر همه این منابع را احصاء کنیم از هزار هم می‌گذرد!»^(۱)

پاسخ به چند سؤال

از آنجا که آیه فوق مخصوصاً با توجه به روایات متواتری که در تفسیر آن در منابع معروف اسلامی آمده فضیلت بزرگی برای امامان اهل بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود می‌توان آن را دلیلی بر حقانیت مسیر آنها دانست، بعضی از دانشمندان به دست و پا افتاده، و مطابق معمول به سراغ اشکالاتی رفته‌اند که به بهانه جویی شبیه‌تر است تا به اشکال علمی؛ در حالی که گروهی دیگر شجاعانه این آیه و روایات را پذیرفته‌اند و هر چند از نظر اصولی پیرو طریقه اهل سنت باقی مانده‌اند، قسمتی از اشکالات به شرح زیر است:

۱- منظور از اهل بیت ساکنان خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، زیرا بیت به معنی خانه مسکونی است، و ساکنان خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان همسران پیامبراند، و دیگری را شامل نمی‌شود، و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذكر آمده به خاطر آن است که لفظ «اهل» مذكر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده، نه به صورت جمع با اینکه همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خانه‌های متعدد سکنی داشتند، به خاطر آن است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرد واحدی بود، و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است، خلاصه اینکه آیه تنها نظر به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد.

پاسخ این ایراد یا بهانه جویی از بحث‌های گذشته به خوبی روشن شد، و آثار تکلف به هنگام دفاع از این نظر کاملاً نمایان است، زیرا اگر منظور از اهل، همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد ظاهر لفظ مفرد مذكر و معنای آن جمع مؤنث است در حای که در

۱. اقتباس از جلد دوم احقاق الحق، از صفحه ۵۰۲ - ۵۶۳.

آیه نه مفرد مذکر شده نه جمع مؤنث، بلکه به صورت جمع مذکر آمده است. هم چنین تعبیر به «بیت» به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه که به صورت جمع آمده، «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» نمی‌تواند به خاطر شخص پیامبر ﷺ باشد زیرا پیامبر ﷺ خانه مستقلی برای خود نداشت، خانه او خانه‌هایی بود که با همسرانش در آنها زندگی می‌کرد.

بنابراین راهی جز این نیست که منظور از بیت در اینجا بیت قرابت و نزدیکی و ارتباط نسبی با پیامبر اکرم ﷺ بوده باشد، نه بیت سکونت، تعبیری که بسیار معمول و متداول است.

گذشته از همه اینها به فرض که تمام این تکلفات را بپذیریم، آن همه روایات را چه کنیم؟ آیا می‌شود از روایاتی با آن وسعت و کثرت و صراحت که اهل بیت علیهم‌السلام را منحصر در پنج نفر می‌کند صرف نظر کرد؟ یا آنها را حدیث ضعیف شمرد؟ اگر این احادث متواتر و قوی نباشند اصلاً حدیث متواتر و صحیحی نخواهیم داشت، اگر این روایات صراحت ندارد کدام روایت در ادای مضمون‌اش صرحی است؟! از همه شگفت‌انگیزتر سخنی است که از عکرمه نقل شده است، می‌گوید: «مَنْ

شَاءَ بَاهَلْتُهُ أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي نِسَاءِ النَّبِيِّ»! ﷺ: «هر کس بخواهد من حاضرم با او مباحله کنم که این آیه درباره همسران پیامبر ﷺ نازل شده است!»^(۱) و در عبارت دیگری از او نقل شده «إِنَّ عَكْرَمَةَ كَانَتْ يُنَادِي فِي السُّوقِ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ... نَزَلَ فِي نِسَاءِ النَّبِيِّ»؛ «او در بازار صدا می‌زد که آیه‌انما یریدالله... در باره همسران پیامبر ﷺ نازل شده است!»^(۲)

راستی شگفت‌آور است؛ مگر مسائل علمی و استدلالی را می‌توان با مباحله و فریا در سر بازارها اثبات کرد؛ آن هم مباحثی که این همه دلائل و شواهد و قرائن دارد.

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۲. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۳.

پیامبر ﷺ به دور پنج نفر عبا می‌کشد که آنها را دقیقاً مشخص کند و مخاطب سازد و حتی ام سلمه و عایشه را در آن محدوده راه نمی‌دهد، و شش ماه یا هشت ماه و نه ماه، مرتب پشت خانه فاطمه علیها السلام این جمله را تکرار می‌کند که منظور از این آیه شماست،

و واژه «انما» که دلیل بر حصر است در آغاز آیه کاملاً چشم‌گیر است.

و پیامبر ﷺ با این همه تأکیدات پیاپی هر گونه شبهه را زایل کند، ولی عکرمه با اگیزه‌هایی که خودش بهتر می‌داند می‌خواهد با مباحثه غیر آن را ثابت کند و در بازارها فریاد بر ضد آن بلند نماید!

اصولاً جوش و خروش عکرمه و رفتن به سراغ مباحثه که در مباحث علمی نادر و کم نظیر است، و همچنین فریاد زدن بر سر بازارها که آن هم در مسائل علمی بی نظیر است، خود دلیل روشنی است بر این که زیر این کاسه نیم کاسه‌ای است، و در پشت این قال و غوغا اسرار دیگری نهفته است، آیا او مأموریت داشت که این فضیلت بزرگ الهی را به نفع حاکمان وقت انکار کند و با احادیث پیامبر ﷺ با این رسوائی به مقابله برخیزد؟!

۲- سؤال دیگر این که: اگر منظور شما آن پنج نور مقدسند، پس سایر امامان

اهل بیت علیهم السلام چه می‌شوند؟

پاسخ این سؤال این است که: آنها که در آن زمان در حیات بودند همان پنج نفر بودند، و بقیه بعداً به وجود آمدند، و همان صفات را از پیامبر ﷺ و پدران خود به ارث بردند.

۳- همان گونه که قبلاً اشاره شد منظور از اراده در ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ﴾ اراده تکوینی است، نه تشریحی؛ و به تعبیر دیگر منظور این نیست که خدا به شما دستور داده است که گرد گناهان نگردید، چرا که این دستور الهی درباره همه

مسلمانان بدون استثناء است، نه خصوص اصحاب کساء. بنابراین معلوم می‌شود که منظور این است که اراده تکوینی و مشیت الهی بر این قرار گرفته که آنها را پاک سازد؛ و از هر گونه گناه حفظ کند؛ و از شر شیطان و هوای نفس نگاه دارد؛ و می‌دانیم اراده خدا تخلف‌ناپذیر است. و اینکه بعضی گفته‌اند اراده الهی قابل تخلف است، نهایت نادانی و بی‌خبری است، چه چیز در عالم می‌تواند مانع اراده الهی شود، مگر اینکه اراده الهی مشروط به شرطی باشد و شرط آن حاصل نشود، و می‌دانیم که اراده در آیه فوق، مطلق است و مشروط به هیچ شرطی نیست. و اینکه بعضی گفته‌اند لازمه این سخن این است که صحابه پیامبر ﷺ مخصوصاً حاضران میدان بدر، همه معصوم باشند چون خدا در حق آنها فرموده:

﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾: «بلکه می‌خواهد شما را

پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر به جا آورید». (۱)

راستی تأسف آور است هنگامی که کوره تعصب داغ می‌شود همه چیز را می‌بلعد و خاکستر می‌کند، اساساً ما چنان آیه‌ای در قرآن مجید درباره جنگ بدر نداریم، آنچه در مورد جنگ بدر نازل شده این است: ﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾: (۲) «و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما بر طرف سازد» واضح است این آیه مربوط به نزول باران (در میدان بدر) و استفاده کردن مسلمانان از آن برای شستشوی خود، و غسل و وضو است و هیچ گونه ارتباطی با بحث ما ندارد؛ ولی این برادر متعصب آغاز آیه را حذف کرده و تنها جمله ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ را آورده است، و آن را دلیلی بر پاکی و قداست همه اصحاب شمرده است.

۱. سوره مائده، آیه ۶ و تفسیر روح المعانی نوشته آلوسی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷ (ذیل آیه ۳۳ احزاب).

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.

البته جمله «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَليُؤْتِيَكُمْ نِعْمَةً عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» نه درباره جنگ جویان بدر، بلکه در ذیل آیه وضو و غسل و تیمم آمده است، و پر واضح است که اشاره به پاکیزگی حاصل از این سه طهارت اسلامی می‌کند، حال چگونه این مفسر معروف آیه را از آنجا به میدان بدر برده و چیزی که مربوط به غسل و تیمم است به بحث عصمت کشانده، روشن نیست.

در اینجا سؤال دیگری مطرح شده است، و آن اینکه: اگر آیه دلیل بر عصمت این بزرگواران است پس چرا «یُرِيدُ» به صورت فعل مضارع آمده است؟ اگر آنها معصومانند چرا می‌فرماید: «خدا می‌خواهد چنین شود» آیا تحصیل حاصل ممکن است، چرا نفرموده «أَرَادَ اللَّهُ» (خدا خواست که از آغاز چنین باشد).^(۱)

اگر گوینده این سخن تعبیر به «یُرِيدُ» را در آیات قرآن مجید دقیقاً بررسی می‌کرد هرگز چنین سخنی نمی‌گفت؛ زیرا این واژه در بسیاری از آیات قرآن در مورد اموری به کار رفته است که اراده مستمری از گذشته تا حال و از حال تا آینده به آن تعلق گرفته است؛ و به تعبیر دیگر این جمله غالباً برای نشان دادن استمرار و ثبات اراده چیزی در گذشته و حال و آینده به کار می‌رود. صدق این سخن را در آیات زیر می‌توان ملاحظه کرد:

وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۲).

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (۳).

يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنْكُمْ (۴).

بدیهی است مفهوم این آیات این نیست که خداوند در گذشته اراده ظلمی کرده؛

-
- | | | | | | |
|----|----------------|-----|------|------|------|
| ۱. | روح المعانی، | جلد | ۲۲، | صفحه | ۱۷. |
| ۲. | سوره آل عمران، | آیه | ۱۰۸. | | |
| ۳. | سوره بقره، | آیه | | | ۱۸۵. |
| ۴. | سوره نساء، | آیه | | | ۲۸. |

پیش از این خواهان مشکلات و عُسر برای شما بوده، یا قبلاً نمی خواسته بارها شما را سبک کند و از امروز چنین کرده است؛ بلکه مفهوم تمام اینها این است که چنین اراده‌ای را از گذشته تا حال، و در آینده، داشته و دارد.

هم چنین درباره شیطان می فرماید: **يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا**^(۱)
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ^(۲)
بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ^(۳)

بدیهی است در این آیات نیز منظور بیان اراده مستمر شیطان در گذشته و حال و آینده برای گمراه ساختن بشر، یا ایجاد عداوت و دشمنی به وسیله شراب و قمار است؛ و همچنین مفهوم آیه سوم این است که انسان ناسپاس همیشه می خواسته آزاد باشد و گناه کند و به همین دلیل منکر قیامت می شود.

غیر از شش آیه بالا که استعمال «یرید» را در فعل استمراری که هر سه زمان را در بر می گیرد نشان می دهد، آیات فراوانی دیگری در قرآن وجود دارد که دقیقاً همین موضوع را تعقیب می کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ اللَّهُ عَنْكُمْ الرِّجْسَ**» تعلق اراده مستمر خداوند بر پاکی و قداست و عصمت اصحاب کساء است.



خرده‌گیری‌ها بر مسئله عصمت

درباره مسئله «عصمت انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام» سؤالاتی مطرح می شود که

-
- | | | |
|---------|-------------|--------|
| ۱. | سوره نساء، | آیه ۶۰ |
| ۲. | سوره مائده، | آیه ۹ |
| ۳. سوره | قیامت، | آیه ۵. |

مهم ترین آنها این سؤال است که: آیا معصوم بودن جنبه جبری ندارد؟ اگر مقام عصمت موهبت الهی است که تنها به این بزرگواران داده شده، و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نمی‌توانند گناهی انجام دهند یا خداوند جلو عوامل گناه را به طور الزام می‌گیرد این چه فضیلت و افتخاری ممکن است بوده باشد؟

پاسخ این سؤال مشروحاً در جلد هفتم پیام، در بحث بِسْمِ اللَّهِ بیان شد، و بطور خلاصه و عصاره چنین است:

طرح این اشکال به خاطر عدم توجه به ریشه‌های عصمت معصومان علیهم السلام است، آنها توجه به این نکته ندارند که این تقوای شکست‌ناپذیر الهی از ایمان قوی و علم و آگاهی فوق العاده آنان سرچشمه می‌گیرد که بخشی از هر دو اکتسابی و قسمتی موهبتی است. فی المثل آدم باهوشی که در پزشکی به سطح بالای این علم می‌رسد؛ هرگز حاضر نیست آبی را که با آزمایش‌های متعدد مملو از انواع میکرب‌های مهلک و کشنده شناخته شده بنوشد؛ در حالی که یک آدم بی سواد ممکن است چنین کاری را بکند. پرهیز آن طبیب از آن آب آلوده در عین اینکه قطعی و شکست‌ناپذیر است کاملاً جنبه اختیاری دارد زیرا او می‌تواند آن آب را بنوشد، ولی ایمان و آگاهی او نسبت به پی آمدهای این امر مانع می‌شود؛ او در عین آزادی اراده، در برابر انجام خصوص این کار شبیه معصوم است. (۱)



سؤال دیگر اینکه امامان خودشان در لابه‌لای کلمات شان اعتراف به خطا و گناه کرده‌اند؛ چگونه می‌توان آن را معصوم دانست؟ آنها در دعاهایشان از خدا طلب عفو و بخشش از گناه می‌کنند که این خود دلیل بر عدم معصوم بودن آنها است. امام

۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۷، پیام قرآن، صفحه ۱۹۳ - ۱۹۷ مراجعه فرمائید.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«إِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطَىٰ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مَنْ فَعَلِيَ إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»:

«من (خودم به عنوان یک انسان) خویشتن را بالاتر از آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم؛

و از خطا در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند».^(۱)

شبهه این ایراد در مورد بسیاری از آیات مربوط به سرگذشت انبیاء در قرآن مجید نیز مطرح می‌شود؛ که ما همه آنها را به طور مبسوط در همان جلد هفتم پیام قرآن تحت عنوان تنزیه انبیاء ذکر کردیم؛ و پاسخ به آنها داده شده است، و با اشاره به یک یک از تاریخ انبیاء و آنچه در آن ممکن است مورد این خرده‌گیری واقع شود، مسائل را دنبال کردیم.

و به طور خلاصه و فشرده به چند نکته باید اشاره کرد:

۱- در بسیاری از موارد، معصومان به عنوان یک سرمشق برای مردم سخن می‌گفتند و گفته‌های آنها جنبه تعلیمی داشته است. جالب اینکه در تفسیر روح المعانی که بعد از طرح اشکال در مورد علی علیه السلام، همین پاسخ را آورده سپس می‌گوید: قصد تعلیم آن گونه که در بعضی از دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله است در کلام علی علیه السلام بعید است.^(۲)

معلوم نیست چرا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بعید نیست اما در کلام علی علیه السلام بعید است؛ این یک بام و دو هوا دلیلی جز تعصب عمیق این مفسر معروف ندارد.

۲- در بعضی از موارد هدف این بوده که بگویند ما بدون تکیه بر لطف خداوند از

۱. آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه تطهیر اصرار عجیبی دارد که مفهوم آیه را در مورد معصوم بودن اهل بیت علیهم السلام انکار کند و از جمله اشکال بالا را مطرح می‌نماید (روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷).

۲. روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷.

خود چیزی نداریم؛ و این مواهب و امدادها و توفیقات او است که ما را معصوم می‌دارد؛ و به تعبیر دیگر جمله‌ای که از علی علیه السلام نقل شده، درست بر عکس آنچه خرده‌گیران گفته‌اند. دلالت بر معصوم بودن او به کمک الطاف الهی دارد. زیرا امام می‌گوید من شخصاً (بدون پروردگار) از خطا مصون نیستم؛ و این موهبت جز به امداد پروردگار نیست؛ و یا به تعبیری که در سوره «یوسف» آمده جز برهان رب نیست.

۳- بسیاری از اموری که به عنوان گناه در آیات یا دعاها آمده، چیزی جز ترك اولی محسوب نمی‌شود؛ و مطابق تعبیر معروف، مصداق «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» است که می‌گوید: «حسنت‌نیکان، گناهان مقربان محسوب می‌شود».

این نکته نیز لازم به ذکر است که منظور از ترك اولی، این نیست که کار واجبی را ترك کرده باشند یا گناه و حتی مکروهی را انجام داده باشند؛ بلکه منظور انجام فعل مباح و حتی مستحب است در برابر کاری که از آن مستحب‌تر بوده است. واضح است رها کردن یک مستحب اولی و رفتن به سوی مستحب دیگر به هیچ وجه کار خلافی نیست؛ ولی عنوان ترك اولی دارد. اما همین کار که درباره دیگران نه تنها خلاف نیست بلکه انجام مستحب در حدّ خود یک فضیلت است درباره مقربان درگاه خدا گاه مایه عتاب می‌گردد.

نمازی که از یک فرد عادی شایسته و مقبول است؛ برای یک عالم بزرگ ترك اولی است. و نماز آن عالم بزرگ برای معصوم شایسته نیست. (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم پیام قرآن مراجعه فرمائید.)^(۱)

ویژگی‌های امامان:

همان گونه که بارها اشاره شد؛ رسالت امامان معصوم علیهم‌السلام در بسیاری از جهات هماهنگ و همانند رسالت انبیاء است؛ جز آنکه وحی بر آنها نازل نمی‌شود و پایه گذار اصلی دین نیستند بلکه ادامه دهنده همان راه پیامبران هستند، و به همین دلیل بیشتر صفاتی که در آنها معتبر است با صفات انبیاء همانند است، و از آنجا که این صفات را مشروحاً با تکیه بر آیات قرآنی در بحث ویژگی‌های عمومی پیامبران در جلد هفتم آوردیم در اینجا ضرورتی بر شرح گسترده آن نمی‌بینیم ولی برای یادآوری، لازم است مرور مجددی بر آن داشته باشیم. توجه داشته باشید همه این ویژگیها در آیات قرآن در مورد پیامبران مطرح شده است - رهبران الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام باید علاوه بر مقام علم و عصمت ویژگی‌های زیر را داشته باشند:

۱- «صدق گفتار»: چرا که اگر این وصف در آنان نباشد اعتماد و اطمینانی که

برای پیوند معنوی پیروان و پیشوایان لازم است حاصل نمی‌شود.

۲- «پایبند بودن به پیمان‌ها و وعده‌ها»: زیرا بخش مهمی از دعوت آنان بر اساس وعده‌هایی است که به مردم می‌دهند؛ اگر صادق الوعد نباشند ارکان اعتماد عمومی نسبت به آنها متزلزل می‌شود.

۳- «امانت» در حفظ ودایع و احکام الهی و ابلاغ آنها که آن نیز یکی از ارکان اعتماد و اطمینان است.

۴- «علاقه و دلسوزی» فوق العاده نسبت به مردم که اگر این ویژگی نباشد هرگز

تن به زحمات و مشقت های طاقت فرسای رهبری مردم - مخصوصاً افراد نادان و متعصب و لجوج را - نخواهند داد.

۵- «اخلاص» و بی نظری کامل، و عدم انتظار هر گونه پاداش مادی که اگر آن نباشد جاذبه دعوت و رهبری آنها از میان خواهد رفت.

۶- «نیکوکاری و احسان» دربارهٔ دوستان و حتی دشمنان که از مظاهر صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند است و سبب پیوند معنوی پیروان و پیشوایان می‌گردد.

۷- «شجاعت» فوق العاده و نداشتن ترس از غیر خدا که در قرآن مجید به عنوان ویژگی اصلی مبلغین رسالات الله شمرده شده؛ چرا که رمز اصلی موفقیت همین است و بدون آن کاری در مسألهٔ رهبری پیش نمی‌رود.

۸- «توکل مطلق بر خداوند» چرا که بسیار می‌شود که رهبر الهی تنهای تنها می‌ماند و فساد فوق العادهٔ محیط او را از همگان جدا می‌سازد؛ اگر تکیه بر توکل الهی نداشته باشد، ادامهٔ راه برای او ممکن نیست.

۹- «نرمش و حسن خلق» ویژگی دیگری است که در آیات قرآن در مورد پیامبر اسلام ﷺ آمده و در حقیقت هر رهبر الهی (خواه پیامبر ﷺ یا امام معصوم) باید واجد آن باشد. در غیر این صورت خشونت و تندخویی و غلیظ القلب بودن سبب پراکندگی مردم و عقیم ماندن هدف رهبران الهی می‌گردد.

۱۰- «پیروزی در آزمایش های سخت» که قرآن مجید اعطای منصب امامت را به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، متکی به آن می‌شمرد.

در حقیقت رهبران معصوم باید از کوره‌های امتحانات سخت سالم به در آیند؛ و شایستگی رهبری جسم و جان و ظاهر و باطن همهٔ مؤمنان را داشته باشند.

این بحث ها به طور مشروح و متکی به آیات قرآنی در مبحث ویژگی های عمومی

پیامبران در جلد هفتم آمد. (۱)



تعیین امام تنها از سوی خداست

از مجموع بحث‌هایی که در مورد ویژگی‌های امام، و شباهت او در بسیاری از جهات با پیامبران آمد؛ چنین نتیجه گرفته می‌شود که «امامان معصوم» (جانشینان پیامبران) «باید از سوی خدا تعیین شوند». به تعبیر دیگر، نه انتخاب مردم در این زمینه نقشی دارد، و نه اجماع امت یا انتصاب از سوی افراد عادی، چرا که ویژگی‌هایی در امام معتبر است که جز خدا از آن آگاه نیست، و مهمترین آنها همان مقام عصمت و علم مخصوص است که امام بدون این دو بال و پر قادر بر پرواز در فضای امامت و پیشوایی خلق نیست!

چه کسی می‌داند فلان شخص، از گناه و خطا، مصونیت دارد؟ و سیطره آگاهی او بر تمام مسائل تشریح، و زندگانی انسان‌ها ثابت و مسلم است.

حتی تشخیص سایر صفات ویژه‌ای که برای امام در بالا شمرده؛ برای بسیاری از مردم، و گاه همه آنها مشکل است. بنابراین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که: راهی برای «تعیین امام» جز از طریق انتصاب الهی نیست.

این «انتصاب» از سه راه به ثبوت می‌رسد.

نخست: از طریق پیامبر ﷺ یا امام معصوم پیشین که جانشین الهی خود را به فرمان حق تعیین کند؛ و او را به همه مردم معرفی نماید؛ و در واقع او هم در این مسأله واسطه انتقال فرمان خدا به مردم است.

دوم: از طریق مشاهده معجزات آن گونه که در بحث نبوت گذشت، یعنی: انجام

خارق عاداتی که از طاقت بشر بیرون است؛ آن هم توأم با تحدی و دعوت دیگران به معارضه که اگر قبول ندارند همانند آن را بیاورند.

منتها تحدی در مسأله نبوت در زمینه نبوت است، و در مسأله امامت در زمینه امامت. و یا به تعبیر ساده‌تر، شخص مدعی امامت دست به انجام خارق عاداتی که از هیچ انسانی ساخته نیست می‌زند و آن را با دعوی امامت همراه می‌سازد.

مسلم است چنین خارق عاداتی از سوی خدا به او اعطا شده و خداوند حکیم و عالم و آگاه هرگز این وسیله را در اختیار مدعی دروغین قرار نخواهد داد.

راه سومی نیز در اینجا وجود دارد همانند آنچه در بحث نبوت گذشت و آن جمع آوری قرائن است، یعنی مجموعه صفات و اعمال و ویژگی‌هایی در کسی دیده شود که انسان از ملاحظه آنها، یقین پیدا می‌کند که او امام معصوم و پیشوای الهی است؛ علم و آگاهی او، به ضمیمه ویژگی‌های اخلاقی و صفات انسانی و سوابق و اعمال و سخنان و برنامه‌ها، دست به دست هم می‌دهند و به یقین ثابت می‌کنند که او امام معصوم و جانشین پیامبر ﷺ است.

شرح مبسوط این مسأله را در جلد هفتم در مباحث نبوت و قرآن مطالعه فرمائید. (۱)

ولایت تکوینی پیامبران و امامان:

اشاره

می‌دانیم ولایت بر دو گونه است:

۱- ولایت تشریحی

۲- ولایت تکوینی

منظور از «ولایت تشریحی» همان حاکمیت و سرپرستی قانونی و الهی است که گاه در مقیاس محدودی است مانند ولایت پدر وجد بر طفل صغیر، و گاه در مقیاس بسیار وسیع و گسترده است، مانند ولایت حاکم اسلامی بر تمام مسائل مربوط به حکومت و اداره کشور اسلامی که بحث آن رابه طور مشروح در جلد دهم پیام قرآن به خواست خدا خواهد آمد.

اما منظور از «ولایت تکوینی» آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی عالم اسباب، حوادثی را به وجود آورد، مثلاً بیمار غیر قابل‌علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد، و یا مردگان را زنده کند؛ و کارهای دیگری از این قبیل؛ و هر گونه تصرف معنوی غیر مادی در نفوس و اجسام انسان‌ها، و جهان طبیعت داخل در این نوع است.

«ولایت تکوینی» چهار صورت می‌تواند داشته باشد که بعضی قابل قبول و بعضی

غیر قابل قبول است:

۱- «ولایت در امر خلقت و آفرینش جهان»: به این معنا که خداوند به بنده‌ای از بندگان یا فرشته‌ای از فرشتگان خود توانایی دهد که عوالمی را بیافریند؛ یا از صفحه هستی محو کند؛ به یقین این امر محالی نیست؛ چرا که خداوند قادر بر همه چیز است و هر گونه توانایی را می‌تواند به هر کس بدهد. ولی آیات قرآن در همه جا نشان می‌دهد که آفرینش عالم هستی و سماوات و ارضین و جن و انس و فرشته و ملک و گیاه و حیوان و کوه‌ها و دریاها همه به قدرت پروردگار انجام گرفته، نه به وسیله بندگان خاصی یا فرشتگانش، و لذا همه جا نسبت خلقت به او داده شده؛ و در هیچ موردی این نست (به طور گسترده) به غیر او داده نشده است. بنابراین خالق آسمان ها و زمین ها و گیاه و حیوان و انسان ها تنها خدا است.

۲- «ولایت تکوینی به معنی واسطه فیض بودن»: به این معنی که هر گونه امداد و رحمت و برکت و قدرتی از سوی خداوند به بندگان یا سایر موجودات جهان هستی می‌رسد از طریق اولیاء الله و بندگان خاص او است. همانند آبهای آشامیدنی خانه‌های یک شهر که همه از طریق شاه لوله اصلی می‌گذرد؛ این لوله عظیم آبها را از منبع اصلی دریافت می‌داد و به همه جا می‌رساند، و از آن تعبیر به «واسطه در فیض» می‌نمایند.

این معنی نیز از نظر عقلی محال نیست، و نمونه آن در عالم صغیر و در ساختار وجود انسان و تقسیم مواد حیاتی به تمام سلول‌ها از طریق شاه‌رگ قلب دیده می‌شود، چه مانعی دارد که در عالم کبیر نیز چنین باشد؟ ولی بدون شک اثبات آن نیاز به دلیل کافی دارد، و اگر هم ثابت شود باز به اذن الله است.

۳- «ولایت تکوینی در مقیاس معین»: مانند احیای مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و امثال آن.

نمونه هایی از این نوع ولایت درباره بعضی از پیامبران در قرآن مجید با صراحت آمده که بعداً به آن اشاره خواهد شد. روایات اسلامی نیز شاهد و گواه بر آن است؛ از این رو این شاخه از ولایت تکوینی نه تنها از نظر عقل امکان پذیر است؛ بلکه دلایل نقلی متعدد نیز دارد.

۴- «ولایت به معنی دعا کردن برای تحقق امور مطلوب»؛ و انجام آن به وسیله قدرت خداوند، به این ترتیب که پیامبر ﷺ یا امام معصوم دعا می کند و آنچه او از خدا خواسته است تحقق می یابد.

این معنی نیز هیچگونه مشکل عقلی و نقلی ندارد و آیات و روایات مملو از نمونه های آن است؛ بلکه شاید از یک نظر نتوان نام ولایت تکوینی بر آن گذاشت چرا که استجاب دعا از سوی خدا است.

در بسیاری از روایات اشارتی به اسم اعظم دیده می شود که در اختیار پیامبران یا امامان یا بعضی از اولیاء الله (غیر از پیامبران و امامان) بوده است و به وسیله آن می توانستند تصرفاتی در عالم تکوین کنند.

قطع نظر از اینکه منظور از اسم اعظم چیست - که در بحث صفات خدا مشروحاً از آن بحث کرده ایم - این گونه روایات نیز می تواند ناظر به همان قسم سوم از ولایت تکوینی باشد و بطور کامل بر آن انطباق دارد.

با این اشاره به بعضی از آیات قرآن در زمینه «ولایت تکوینی» باز می گردیم:

۱- وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ - وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرُهُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْتِنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱)

۱. سورة آل عمران، آیات ۴۸ و ۴۹.

۲- فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابُ (۱)

۳- قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۲)

۱- «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت. - و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید): من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و به شما خبر می‌دهم از آنچه می‌خورید، و آنچه را در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

۲- ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی به هر جا او می‌خواهد برود.
۳- (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت: «گفت من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند است و هر کس کفران نماید (به خودش زبان رساند)، چرا که پروردگار من، بی‌نیاز و بخشنده است.»

در نخستین آیه، ابتدا از عنایات خاص الهی نسبت به حضرت مسیح عليه السلام سخن می‌گوید که «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.» (وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ).

سپس «و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد» (وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ).
سپس سخنان حضرت مسیح علیه السلام را در اثبات حقانیت خود و بیان معجزاتش
شرح می‌دهد که در پنج قسمت بیان شده است.

نخست می‌گوید: «من نشانه‌ای از طرف پرودگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گل
چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپی در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای
می‌گردد.»! (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ
فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ).

دوم و سوم اینکه: «و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پسی را بهبود
می‌بخشم!» (وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ)

چهارم اینکه: «و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم!» (وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ).
پنجم: «و به شما خبر می‌دهم از آن چه می‌خورید، و آن چه را در خانه‌های خود
ذخیره می‌کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه‌ای برای شما است، اگر ایمان
داشته باشید.» (وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرْنَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

دقت در محتوای این آیه و تفاوت تعبیرهایی که در آن بکار رفته، این نکته را
روشن می‌سازد که حضرت مسیح علیه السلام آفرینش پرنده را به خدا نسبت می‌دهد، در
حالی که در سه قسمت دیگر (شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به برص، و احیای
مردگان) به خودش نسبت می‌دهد؛ اما به اذن و فرمان خدا. و منظور از «ولایت
تکوینی» همین است که گاه خداوند چنان قدرتی به انسان می‌دهد که بتواند به
فرمان او در عالم آفرینش و طبیعت تأثیر بگذارد؛ و اسباب عادی را بر هم زند،
مرده‌ای را زنده کند و بیماران غیر قابل‌علاجی را بهبودی بخشد.

این یک نمونه از ولایت تکوینی است که خدا به بنده‌اش حضرت مسیح علیه السلام عطا

فرمود؛ و دادن شبیه آن به سایر انبیاء یا امامان معصوم علیهم السلام هیچ مانع و رادعی ندارد.

و اگر کسی بگوید: منظور این است که حضرت مسیح علیه السلام دعا می‌کرد و خداوند آن بیمار را شفا می‌داد، یا آن مرده را زنده می‌کرد، سخنی بر خلاف ظاهر آیه گفته است، چرا که آیه به وضوح می‌گوید: «من این کار را به فرمان خدا می‌کنم» یعنی خودم انجام می‌دهم اما باذن الله؛ و دلیلی ندارد که این ظاهر را رها سازیم و سراغ معنی خلاف ظاهر برویم.

بلکه در مرحله آفرینش پرنده نیز مانعی ندارد خداوند این اثر را به دم حضرت مسیح علیه السلام بخشیده باشد، که بتواند به اذن خدا چنین کاری را انجام دهد، هر چند بسیاری از مفسران این معنا را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند آفرینش پرنده به طور مستقیم مستند به خداوند متعال بوده و شاید این تعبیر به خاطر آن است که افراد نا آگاه دعوی الوهیت و خدایی مسیح را نکنند، چرا که امر خلقت تنها مربوط به او است.

شبیه همین معنی در سوره «مائده» آیه - ۱۱۰ نیز آمده است، منتها به صورت خطاب خداوند به مسیح علیه السلام، نه از زبان مسیح، می‌فرماید:

وَ اذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَ تَبْرِءُ الْاَكْمَهَ
وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِي وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِاِذْنِي:

«و هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به اذن من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من، شفا می‌دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می‌کردی؛».

جالب توجه اینکه اختلاف تعبیری که در سوره «آل عمران» بود، دقیقاً در اینجا نیز به چشم می‌خورد، یعنی مسأله آفرینش و خلقت پرنده، به حضرت مسیح علیه السلام

نسبت داده نشده است، ولی احیاء مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و کور مادرزاد، به او نسبت داده شده است، هر چند تصریح به اذن خداوند در همه آنها آمده است.

کوتاه سخن اینکه این آیات به روشنی مسأله «ولایت تکوینی» را محدوده خاصی برای حضرت مسیح علیه السلام اثبات می‌کند؛ و هیچ دلیلی بر انحصار آن به حضرت مسیح نیست؛ و به مقتضای «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ» در مورد سایر پیامبران یا امامان معصوم علیهم السلام، نیز می‌تواند صادق باشد.



در دومین آیه سخن از فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان است، می‌فرماید: «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به هر جا می‌خواهد برود» فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. (۱)

از این آیه و آیات بعد از آن به خوبی استفاده می‌شود همان گونه که شیاطین به فرمان سلیمان بودند و کارهای مهمی برای او در خشکی و دریا انجام می‌دادند؛ باد نیز سر بر فرمان او بود؛ و به هر جا دستور می‌داد حرکت می‌کرد و این چیزی جز مصداق «ولایت تکوینی» در این بخش از موجودات نمی‌باشد.

شبهه همین معنی در آیه ۸۱ سوره «انبیاء» نیز آمده است، می‌فرماید:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا:

«و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم، حرکت می‌کرد».

در اینجا نیز سخن از فرمانروایی سلیمان بر تند بادهای است.

این احتمال نیز وجود دارد که در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، زدن عصا بر صخره و بیرون آمدن چشمه جوشان از آن به اذن خدا (سوره بقره آیه ۶۰) و هم چنین زدن عصا بر دریا که می‌گوید: به موسی وحی فرستادیم که با عصای خود به دریا زن، و دریا از هم شکافته شد (شعرا - ۶۳) نیز از قبیل «ولایت تکوینی» بوده باشد.

کوتاه سخن اینکه: در تمام مواردی که خداوند به یکی از بندگان خاصش قدرت و توانایی برای نفوذ در عالم خلقت و طبیعت می‌دهد نوعی از ولایت تکوینی برای آن بنده خاص خدا به وجود می‌آید.



در سوّمین آیه، سخن از تصرف تکوینی کسی است که از نزدیکان و خاصان حضرت سلیمان بوده است؛ ولی نامی از او در قرآن به میان نیامده جز با توصیف «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) نزد او بود هنگامی که سلیمان به اصحاب و خاصان خود خطاب کرد و گفت: «کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ).^(۱)

فرد نیرومندی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از جایگاهت برخیزی». «قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ»^(۲).

سپس می‌افزاید: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد»!!! (وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ

۱. سوره نمل، آیه ۳۸.

۲. سوره نمل، آیه ۳۹.

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ).^(۱)

البته این فقط یک ادعا نبود، بلکه او به گفته خود عمل کرد، زیرا در ادامه آیه می‌خوانیم: «فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»^(۲): «و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است.» (که به بعضی از یارانم چنین توانایی داده است).

در اینجا بحث‌های فراوانی است:

نخست اینکه: آن کس که علم کتاب نزد او بوده، که بوده است؟ معروف و مشهور این است که وزیر سلیمان، آصف بن برخیا بوده که گفته می‌شود خواهر زاده او بوه است، و آصف طبق آنچه در روایات تفسیر عیاشی در پاسخ سؤال یحیی بن اکثم از امام علی بن محمد بن النقی علیه السلام آمده، جانشین و وصی سلیمان بود، و مقام نبوت داشت، و سلیمان با این عمل می‌خواست، موقعیت و مقام او را بر همگان آشنا سازد؛ و گر نه خودش توانایی این کار را به طریق اولی داشت.^(۳)

بعضی نیز احتمال داده‌اند که این شخص خود سلیمان بوده^(۴) که با ظاهر آیه بسیار ناسازگار است.

بعضی احتمال داده‌اند که مردی از بنی اسرائیل بود، پیدا است که این تفسیر منافاتی با تفسیری که می‌گوید آصف بن برخیا بوده است، ندارد.

چرا که او هم ظاهراً از بنی اسرائیل بود، به هر حال آن چه در اینجا مورد توجه

۱. سورة نمل، آیه ۴۰.

۲. سورة نمل، آیه ۴۰.

۳. تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۱، حدیث ۷۷ - در تفسیر الدر المنثور نیز با صراحت این معنا از ابن عباس و بعضی دیگر نقل شده که گوینده این سخن آصف بن برخیا بود که نام دیگرش «تملیخا» است (الدر المنثور، جلد ۵، صفحه ۱۰۹).

۴. المیزان، این احتمال در جلد ۱۵، صفحه ۳۶۳ نقل کرده و خرده گرفته است.

ما است شخص نیست، هدف این است که یکی از اولیاء الله به واسطه داشتن علم کتاب، یا آگاهی براسم اعظم، و یا هر چیز دیگر، توانایی داشته است که در جهان تکوین و عالم اسباب تصرف کند، و تخت ملکه سبا را از جنوب جزیره العرب در یک چشم بر هم زدن به شمالی‌ترین نقطه آن برساند، ناگفته پیدا است که این امر در مورد سایر اولیاء الله و پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام امکان دارد.

به خصوص اینکه در بعضی از روایات از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف (۷۳ نام) است، نزد آصف تنها یک حرف بود که با آن سخن گفت، و زمین در میان او و تخت بلقیس فرو نشست و تخت او را به دست خود برگرفت، سپس به حال نخست بازگشت، و این در کمتر از یک چشم برهم زدن واقع شد و در نزد ما از آن اسم، هفتاد و دو حرف است، و یک حرف آن نزد خداوند متعال، و مخصوص به ذات پاک او در علم غیب است و هیچ حول و قدرتی جز به اذن خدا نیست. (۱)

همین مضمون در روایات دیگری از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام و بعضی دیگر از امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است.

از مجموع آیاتی که گذشت به روشنی استفاده می‌شود که «ولایت تکوینی» از دیدگاه قرآن مجید امری است ممکن و قابل قبول.



ولایت تکوینی در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی به موارد فراوانی از معجزات برخوردار می‌کنیم که در شکل «ولایت تکوینی» انجام شده است، توضیح اینکه معجزات انواع و اقسامی دارد:

۱. کافی بنا به نقل تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰۳، حدیث ۱.

بعضی صرفاً با دعای پیامبر ﷺ و یا امام معصوم ﷺ انجام می‌شده، و بعضی مقارن مطالبه مردم از آنها به فرمان خدا و بعضی به وسیله خود آنها و به فعل آنها انجام می‌گرفته است؛ یعنی با تصرف و نفوذ روحانی و معنوی آنان به اذن الله صورت می‌گرفته که چیزی جز «ولایت تکوینی» که ما اکنون از آن سخن می‌گوئیم نیست. این موارد بسیار است و در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

۱- نمونه جالبی از آن در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ ﷺ كَمَا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنَ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ...»:

«من همراه او بودم هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند، گفتند: ای محمد ﷺ تو ادعای بزرگی کرده‌ای ادعایی که هیچ کدام از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکرده‌اند ما از تو یک معجزه می‌خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می‌دانیم تو پیامبر هستی، و اگر انجام ندهی بر ما روشن می‌شود که ساحر و دروغگویی!»

پیامبر ﷺ پرسید: «خواستہ شما چیست؟» گفتند: این درخت را صدا بزن که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد فرمود: «خداوند بر همه چیز توانا است اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می‌آورید؟ گواهی به حق می‌دهید؟ گفتند: آری، فرمود «به زودی آنچه را می‌خواهید به شما ارائه خواهم داد و می‌دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت؛ و در میان شما کسی است که در درون چاه (بدر) افکنده خواهد شد، و نیز کسی است که لشکر احزاب را به راه خواهد انداخت! سپس صدا زد «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من پیامبر ﷺ خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی، و به فرمان خداوند پیش من بایست!»

سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخته، درخت با ریشه هایش از زمین

کنده شد، پیش آمد و به شدت صدا می‌کرد، همچون پرندگان به هنگامی که بال می‌زنند، و صدائی از به هم خوردن شاخه هایش در هوا پراکنده می‌شد، و در جلوی رسول خدا ﷺ ایستاد! و شاخه هایش هم چون بال های پرندگان به هم خورد، بعضی از شاخه های بلند خود را بر روی پیامبر، و بعضی از آنها را بر دوش من افکند، و من در جانب راست آن حضرت بودم.

اما قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده نصفش پیشتر آید، و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند»

پیامبر ﷺ فرمان دد نیمی از آن با وضعی شگفت آور و صدایی شدید به پیامبر ﷺ نزدیک شد، آن چنان که نزدیک بود به آن حضرت بیچد!

باز از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور بده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود! و به صورت نخستین در آید؛ پیامبر ﷺ دستور داد و چنین شد؛ من گفتم لا اله الا الله! ای پیامبر ﷺ من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم؛ نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم «درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوت آنچه را تو خواستی انجام داد».

اما آنها گفتند: «نه، او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد؛ و در سحر خویش بسیار ماهر است. ایا نبوت تو را کسی جز امثال این (منظورشان من بودم!) تصدیق می‌کند؟!».

اما من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان، و سخنانشان سخنان نیکان است.

شب زنده دارانند و روشنی بخش روز، به دامن قرآن تمسک جسته‌اند و سنت‌های خدا و رسولش را احیا کرده‌اند، نه تکبر می‌ورزند و نه برتری جوئی دارند، نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند، دل هایشان در بهشت و پیکرشان در

دنیا در حال انجام وظیفه و عمل است.^(۱)

کمی به تعبیرات این خطبه دقت کنید، این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که این امر خارق العاده با نفوذ و تصرف پیامبر ﷺ در تکوین صورت گرفت. بنابراین آنچه در ذیل این عبارات آمده: «إِنَّ الشَّجَرَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى»: «درخت آنچه را انجام داد به فرمان خدا بود» اذن و اجازه خدا است و قوت و قدرتی است که خداوند به پیامبرش برای این گونه تصرفات داده بود؛ همان گونه که در آغاز این عبارت تعبیر به اذن الله آمده است.

بنابراین تعبیراتی، هم چون، فرمان بده، دستور بده تا چنین و چنان شود، و کلام پیامبر ﷺ ای درخت! چنین و چنان کن همه و همه دلیل بر ولایت و نفوذ تکوینی پیامبر اسلام ﷺ است.



۲- مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از سلمان فارسی چنین نقل کرده است، هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه آمد مردم به زمام شتر پیامبر ﷺ چسبیدند - و هر کدام تقاضا داشت پیامبر ﷺ به خانه او وارد شود) پیامبر ﷺ فرمود: شتر را رها کنید که او مأموریتی دارد و بر در خانه هر کس بر زمین بنشینند من نزد او خواهم بود (و این بهترین راه برای حل هر گونه اختلاف و تبعیض بود).

ناقه را رها کردند و او هم چنان به سیر خود ادامه داد تا وارد کوچه‌های مدینه شد و بر در خانه ابو ایوب انصاری نشست؛ و در مدینه کسی از او فقیرتر نبود؛ مردم نزدیک بود دل‌هایشان از حسرت پاره شود، که چرا از پیامبر ﷺ جدا می‌شوند (و این سعادت بزرگ نصیب آنها نشد).

۱. نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

ابو ایوب صدا زد ای مادر، در را باز کن «فَقَدْ قَدِمَ سَيِّدُ الْبَشَرِ، وَ أَكْرَمُ رَيْبَعَةٍ وَ مُضَرٍ، مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى ﷺ وَ الرَّسُولِ الْمُجْتَبَى!»! «آقای انسان ها و گرامی ترین فرد قبیله بزرگ ربیعیه و مضر، محمد مصطفی ﷺ و رسول مجتبی تشریف فرما شده است».

مادرش در را گشود و بیرون آمد ولی نابینا بود، گفت ای کاش چشم داشتم و به صورت مولایم رسول الله می نگریستم؛ پیامبر ﷺ دست بر صورت مادر ام ایوب گذاشت؛ چشمانش گشوده شد و این نخستین معجزه‌ای بود که از آن حضرت ظاهر گشت (ممکن است منظور از دست گذاشتن اشاره کردن با دست، یا گذاردن دست از روی لباس باشد).^(۱)



۳- این حدیث نیز در کتب شیعه و اهل سنت معروف است که در جنگ خیبر هنگامی که پیروزی به وسیله بعضی از فرماندهان لشکر میسر نشد؛ پیامبر ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خداوند بر دست او پیروزی فراهم می کند؛ سپس به سراغ علی عَلِيٌّ فرستاد، و در حالی که چشمش به شدت درد می کرد؛ خدمت حضرت آمد، پیامبر ﷺ آب دهان به چشم او کشید و از آن به بعد هیچ گونه دردی احساس نکرد؛ سپس پرچم را به دست او داد (و خیبر را فتح کرد)». ^(۲)

این حدیث معروف نشان می دهد که پیامبر ﷺ با نفوذ تکوینی خود - باذن الله - چشم علی عَلِيٌّ را شفا داد.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۲۱.

۲. این حدیث را ابن اثیر در کامل به طور مشروح آورده است (جلد ۲، صفحه ۲۱۹) و هم چنین ابن هشام، در سیره نبویه جلد ۳، صفحه ۳۴۹ و علامه مجلسی در بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۹۸، حدیث ۳۰.



۴- در تاریخ زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است که: در عصر آن حضرت، رود فرات طغیان کرد به طوری که مردم کوفه به وحشت افتادند؛ به سراغ آن حضرت آمدند و عرض کردند ما از غرق شدن می ترسیم، زیرا آن قدر آب فرات بالا آمده که سابقه نداشته است؛ و تمام شطّ مملوّ از آب است، خدا را خدا را به فریاد ما برس! امیرمؤمنان علی علیه السلام سوار بر مرکب شد و مردم همراه او چپ و راست در حرکت بودند ... تا به فرات رسیدند در حالی که امواج خروشانش همه جا را فرا گرفته بود: علی علیه السلام ایستاد و مردم به آن نگاه می کردند؛ سخنی به زبان عبرانی فرمود. «ناگهان آب فرات یک ذراع فرو نشست رو به مردم کرد و گفت: کافی است؟ عرض کردند: بیشتر بفرمائید. حضرت با چوب دستی که با خود داشت بر آب زد، آب بیشتر فرو نشست (مردم خوشحال از کنار فرات بازگشتند).^(۱)

آیا این کار چیزی جز تصرف در تکوین به فرمان خدا می باشد؟



۵- باز در تاریخ آن حضرت می خوانیم که به هنگام عبور از نزدیکی کوفه گروهی از یهود نزد او آمدند، و گفتند؛ تو امام علی بن ابیطالب هستی؟ فرمود: آری منم؛ عرض کردند: در کتاب های ما سخن از صخره ای به میان آمده که نام شش نفر از انبیاء روی آن نوشته شده؛ هر چه دنبال آن می گردیم، نمی یابیم؛ اگر تو امامی آن را برای ما پیدا کن.

فرمود: به دنبال من بیائید. جمعیت به دنبال آن حضرت حرکت کردند؛ هنگامی

۱. بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷ (با تلخیص).

که به صحرا رسید تپه بزرگی از شن در آنجا بود، امام فرمود: «أَيُّهَا الرِّيحُ اِنْسِفِي الرَّمْلَ عَنِ الصَّخْرَةِ بِحَقِّ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ»: «ای باد شن‌ها را از روی صخره کنار بزن به حق اسم اعظم خدا!» چیزی نگذشت باد وزیدن گرفت و شن‌ها کنار رفت و صخره آشکار شد. (۱)

این نیز نمونه دیگری از نفوذ و تأثیر گذاری بر جهان تکوین است. نمونه‌های فراوان دیگری در کتب تاریخی و تفسیر و حدیث و منابع مختلف اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که ذکر همه آنها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

این آیات و روایات به خوبی نشان می‌دهد که اولیاء الله اعم از پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام به فرمان و اذن الهی دارای قدرتی بودند که می‌توانستند در مواردی که خدا به آنها اذن داده بود؛ در جهان تکوین تصرف کنند؛ نه فقط از طریق دعا و درخواست از خداوند، بلکه از طریق نفوذ و قدرت شخصی خدا داد که برای این تأثیر گذاری به آنها داده شده بود؛ و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان «ولایت تکوینی» یاد می‌کنیم.

البته «ولایت تکوینی» شاخه‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله تأثیر گذاری در قلوب آماده پذیرش حق از طریق امدادهای معنوی و روحانی، و تربیت و هدایت غیر آشکار نفوس لایق و شایسته از طریق نفوذ روحانی در آنان که آن نیز نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام دارد.

افرادی بودند که خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام معصوم علیه‌السلام می‌رسیدند؛ در یک لحظه انقلاب و دگرگونی عجیبی در آنها پیدا می‌شد به گونه‌ای که با موازین و مقیاس‌های عادی سازگار نبود؛ و به دنبال آن برنامه زندگی آنها به کلی دگرگون می‌شد.

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷ (با تلخیص).

این تحوّل و دگرگونی سریع و خارق العاده نیز از آثار «ولایت تکوینی» و تأثیر گذاری در نفوس قابل و لایق صورت می‌گرفت.

ولایت و امامت خاصه

اشاره

با پایان گرفتن بحث های کلی در امامت عامه وارد بحث «امامت خاصه» می شویم؛ و به سراغ شناخت امام معصوم و جانشین الهی بعد از پیامبر ﷺ می رویم، و از منابع مختلف اسلامی و نصوصی که در قرآن و روایات وارد شده است در این راه مدد می گیریم.

از روش جمع قرائن که یکی از بهترین روش ها برای شناخته شدن پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام است نیز کمک می گیریم و از خدا می خواهیم آنچه حق و واقعیت است بر فکر و قلم و بیان ما جاری سازد؛ و از هر گونه خلاف و انحراف باز دارد. نخست به سراغ آیات قرآن می رویم و آنچه را در زمینه امامت خاصه وارد شده است، مورد بررسی قرار می دهیم.

این آیات را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- آیاتی که به طور مستقیم، مسأله امامت را مورد توجه قرار می دهد و به وضوح از آن بحث می کند.

۲- آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می کند.

گرچه آیات در هر دو قسمت فراوان است؛ ولی بنابراین است که آنچه روشن تر در هر دو بخش است گزینش شود و مورد بحث قرار گیرد.

در بخش اول به سراغ آیات زیر می رویم:

۱- آیه تبلیغ و داستان غدیر

۲- آیه ولایت

۳- آیه اولی الامر

۴- آیه صادقین

۵- آیه قربی

بخش دوم آیات فضایل است. در این بخش به سراغ آیاتی می‌رویم که مستقیماً مسأله خلافت و ولایت را مطرح نمی‌کند؛ اما فضائلی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می‌کند که او را برترین امت محمد صلی الله علیه و آله و والاترین شخصیت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند که با ضمیمه کردن یک مقدمه واضح عقلی - ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است - نتیجه می‌گیریم: کسی شایسته‌تر از او برای رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. این آیات بسیار وسیع است که از میان آنها به ۲۵ آیه اشاره می‌شود.

۱- آیه مباحله

۲- آیه خیر البریه

۳- آیه لیلۃ المبیت

۴- آیه حکمت

۵- آیات سوره هل اتی

۶- آیات آغاز سوره براءت

۷- آیه سقایۃ الحاج

۸- آیه صالح المؤمنین

۹- آیه وزارت

۱۰ و ۱۱- آیات سوره احزاب

- ۱۲- آیه بیّنہ و شاهد
- ۱۳- آیه صدیقون
- ۱۴- آیه نور
- ۱۵- آیه انذار
- ۱۶- آیه مرج البحرين
- ۱۷- آیه نجوى
- ۱۸- آیه سابقون
- ۱۹- آیه اذن و اعیة
- ۲۰- آیه مودّت
- ۲۱- آیه منافقون
- ۲۲- آیه ایذاء
- ۲۳- آیه انفاق
- ۲۴- آیه محبت
- ۲۵- آیه مسئولون

آیه تبیلغ

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^(۱)

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از

(خطرات احتمالی) مردم، حفظ می‌کند؛ و خداوند، گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».



شأن نزول

در کتابهای بسیاری از دانشمندان اهل تسنن (و همه کتب معروف شیعه) اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ آمده است که آیه فوق در شأن علی علیه السلام نازل شده است. این روایات را گروه زیادی از صحابه، از جمله ابوسعید خدری، زیدبن ارقم، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، براء بن عازب، حذیفه، ابوهریره، ابن مسعود و عامر بن لیلی نقل کرده‌اند؛ و در روایات آنها آمده است که این آیه درباره علی علیه السلام و داستان روز غدیر نازل شده است.

جالب اینکه بعضی از این روایات از طرق متعدد نقل شده از جمله: حدیث ابو سعید خردی از یازده طریق حدیث ابن عباس نیز از یازده طریق .
و حدیث براء بن عازم از سه طریق نقل شده است.
از جمله کسانی که این احادیث را (به طور وسیع یا به اجمال) در کتاب های خود آورده‌اند، دانشمندان معروف زیراند:
حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ بِه نقل از الخصائص،
صفحة ۲۹.

ابوالحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

ابن عساکر شافعی به نقل از الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

فخر رازی در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه ۶۳۶.

ابو اسحاق حموی در فرائد السمطين، مخطوط.

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، صفحه ۲۷.
 جلال الدین سیوطی در الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.
 قاضی شوکانی در فتح القدير، جلد سوم، صفحه ۵۷.
 شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی، جلد ششم، صفحه ۱۷۲.
 شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، صفحه ۱۲۰.
 بدرالدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، جلد هشتم،
 صفحه ۵۸۴.

شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار، جلد ششم، صفحه ۴۶۳.
 حافظ ابن مردویه (متوفی ۴۱۸ هـ ق) بنا به نقل سیوطی در الدر المنثور و جمع
 کثیری دیگر.

البته نباید فراموش کرد که بعضی از دانشمندان فوق در عین اینکه روایت و شأن
 نزول را نقل کرده‌اند به دلائلی که بعداً اشاره خواهیم کرد به سادگی از کنار آن
 گذشته؛ یا به نقد آن پرداخته‌اند که ضمن بحث‌های آینده به خواست خدا سخنان
 آنها را بطور دقیق مورد بررسی قرار خواهیم داد.

جریان غدیر

از بحث گذشته به طور اجمال استفاده شد که این آیه مطابق شواهد بی‌شمار
 دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است؛ و روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل
 سنت - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده بیش از آن است که کسی بتواند آنها را
 انکار کند.

علاوه بر روایات فوق، روایات فراوان دیگری داریم که با صراحت می‌گوید: این
 آیه در جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و ولی

نقل شده است؛ و عدد آنها به مراتب بیش از روایات گذشته است. تا آنجا که محقق بزرگ علامه امینی در کتاب الغدیر، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر ﷺ با اسناد و مدارک زنده نقل می‌کند؛ و همچنین از ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ دانشمند و مؤلف معروف اسلامی.

هر شخص بی نظری نگاهی به مجموعه این اسناد و مدارک بیندازد یقین پیدا می‌کند که حدیث غدیر از قطعی‌ترین روایات اسلامی و مصداق روشنی از حدیث متواتر است و به راستی اگر کسی در تواتر آن شک کند، باید به هیچ حدیث متواتری اعتقاد نداشته باشد.

و از آنجا که ورود در این بحث به طور گسترده ما را از طرز نوشتن تفسیر موضوعی خارج می‌کند؛ در مورد اسناد حدیث و شأن نزول آیه به همین مقدار قناعت کرده، به سراغ محتوای حدیث می‌رویم و کسانی را که می‌خواهند مطالعه وسیع‌تری روی اسناد حدیث داشته باشند به کتاب‌های زیر ارجاع می‌دهیم:

- ۱- کتاب نفیس الغدیر، جلد اول.
- ۲- احقاق الحق نوشته علامه بزرگوار قاضی نورالله شوشتری با شروح مبسوط آیت الله نجفی، جلد دوم و سوم و چهاردهم و بیستم.
- ۳- المراجعات مرحوم سید شرف الدین عاملی.
- ۴- عبقات الانوار نوشته عالم بزرگوار میرحامد حسینی هندی (بهتر این است که به خلاصه عبقات جلد ۷ و ۸ و ۹ مراجعه شود).
- ۵- دلائل الصدق نوشته عالم بزرگوار مرحوم مظفر، جلد دوم.

محتوای روایات غدیر

در اینجا فشرده جریان غدیر را که از مجموعه روایات فوق استفاده می‌شود

می آوریم: - البته در بعضی از روایات، این داستان به طور مفصل و طولانی و بعضی مختصر و کوتاه آمده و در بعضی تنها به گوشه‌ای از داستان و بعضی به گوشه دیگر اشاره شده - و از مجموع چنین استفاده می شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمام تر در حضور پیامبر ﷺ به پایان رسید؛ قلبها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر ﷺ که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درك این فضل و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند. (۱)

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبر ﷺ را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر ﷺ بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و درهها می پاشید؛ اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابانهای خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند؛ راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد؛ و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایان در مأموریت های موفقیت آمیز پیامبر ﷺ بود از هم جدا شوند.

۱. تعدد همراهان پیامبر ﷺ را بعضی ۹۰ هزار و بعضی ۱۱۲ هزار و بعضی ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته اند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت؛ ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر ﷺ به همراهان داده شد. مسلمانان با صدای بلند آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند؛ و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر ﷺ با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد؛ مردم به سرعت آماده نماز می‌شدند، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند؛ در غیر این صورت ریگ‌های داغ بیابان و اشعه آفتاب پا و سر آنها را ناراحت می‌کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می‌خورد و نه سبزه و گیاه و درختی؛ جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما با سر سختی مبارزه می‌کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند؛ پارچه‌ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر ﷺ ترتیب دادند؛ ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می‌خزید و گرمای سوزان آفتاب را زیر آن پخش می‌کرد. نماز ظهر تمام شد. مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند؛ ولی پیامبر ﷺ به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر ﷺ فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابه‌لای جمعیت نمی‌توانستند مشاهده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ﷺ بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد؛ سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

«من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم. من مسئولم، شما هم مسئولید. شما درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟»

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا»: «ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی؛ خداوند تو را جزای خیر دهد».

سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید؟! همه گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم» فرمود: «خداوندا گواه باش!»

بار دیگر فرمود: «ای مردم! ایا صدای مرا می‌شنوید؟ ...» گفتند: «آری» و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی‌شد. پیامبر ﷺ فرمود: «... اکنون بنگرید با این دو چیز گرنامه‌ی و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد: «کدام دو چیز گرنامه‌ی یا رسول الله؟!»

پیامبر ﷺ بلافاصله فرمود: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است؛ دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید. و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان من هستید و خداوند لطیف خیبر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من پیوندند. از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر ﷺ به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می‌کند و همین‌که چشمش به علی عليه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد؛ آن‌چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست‌ناپذیر اسلام است. در اینجا صدای پیامبر ﷺ رساتر و بلندتر

شد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: «چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!».

گفتند: «خدا و پیامبر ﷺ داناتر اند، پیامبر ﷺ گفت: «خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم» - و اراده من بر اراده آنها مقدم است - سپس فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ»: «هر کس من مولا و رهبر او هستم؛ علی عليه السلام، مولا و رهبر او است» و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهٗ وَ أَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ ادِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»:

«خداوندا! دوستان او را دوست مدار و دشمنان او را دشمن مدار؛ محبوب مدار آن کس که او را محبوب دارد؛ و مغبوض مدار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او مدار و او را از حق جدا مکن».

سپس فرمود: «الا فليبلغ الشاهد الغائب»: «آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبه پیامبر ﷺ به پایان رسید؛ عرق از سر و روی پیامبر ﷺ و علی عليه السلام و مردم فرو می ریخت؛ و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر ﷺ خواند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» ... «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»^(۱) پیامبر ﷺ فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِثْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي»:

«خداوند بزرگ است؛ همان خدائی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد؛ و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک می‌گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک می‌گفتند. ابوبکر و عمر بودند؛ که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

«يَخُّ بِخُ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»:
«آفرین بر تو باد؛ آفرین بر تو باد؛ ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

در این هنگام ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند». و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید؛ سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بِخُمْ وَأَسْمِعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ نَبِيِّكُمْ؟	فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ نَبِينَا	وَ لَمْ تَلَقِ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيًا
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقِ مُوَالِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَ آلِ وَلِيِّهِ	وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيًا ^(۱)

۱. این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده‌اند، که از میان آنها: حافظ ابونعیم

یعنی: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد؛ و چه ندا دهنده گرانقدری!».

فرمود: «مولای شما و پیامبر شما کیست؟» و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند:

«خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد».

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه گفت: «برخیز زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

و سپس فرمود: «هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید».

در این هنگام، پیامبر ﷺ عرض کرد: «بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار...».

این بود خلاصه‌ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

بررسی و تحلیل تازه‌ای روی آیه تبلیغ

ما اگر از تمام روایاتی که درباره‌ی شأن نزول آیه فوق، و هم‌چنین روایاتی که درباره‌ی داستان غدیر آمده است صرف نظر کنیم؛ و تنها به محتوای خود آیه و آیات بعد از آن، نظر دقیق بیفکنیم؛ می‌توانیم از عمق این آیات وظیفه‌ی خود را در برابر مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ روشن سازیم.

اصفهانی، و حافظ ابوسعید سجستانی و خوارزمی ملکی و حافظ ابوعبدالله مرزبانی و گنجی شافعی و جلال الدین سیوطی و سبط بن جوزی و صدرالدین حموی را می‌توان نام برد.

توضیح اینکه: آیه فوق با تعبیرات مختلفی که در آن وارد شده نشان می‌دهد که ناظر به مسأله‌ای است که دارای سه ویژگی مهم بوده است:

۱- مسأله‌ای که از نظر اسلام فوق العاده اهمیت داشته است تا آنجا که به پیامبر ﷺ دستور داده می‌شود آن را ابلاغ کند؛ و اگر ابلاغ نکند رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده است! و به تعبیر دیگر چیزی بوده است هم‌سنگ مسأله نبوت، که اگر انجام نشود، رسالت پیامبر ﷺ ناتمام می‌ماند! ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^(۱). بدیهی است منظور این نیست که این یک دستور الهی معمولی بوده؛ و هر دستور الهی ابلاغ نشود رسالت او ابلاغ نشده است. زیرا این سخن از قبیل توضیح واضح است و نیازی به بیان ندارد؛ در حالی که ظاهر آیه این است که مسأله مورد نظر دارای اهمیت ویژه‌ای است که با کیان رسالت و نبوت گره خورده است.

۲- این مسأله حتماً مربوط به نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و امثال آن از ارکان تعلیمات اسلام نبوده است؛ چرا که آیه در سوره «مائده» است، و می‌دانیم سوره «مائده» آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده - یا از آخرین سوره‌ها است - یعنی در اواخر عمر پربار پیامبر اسلام ﷺ بوده که تمام ارکان مهم اسلام تبیین شده بود.^(۲)

۳- تعبیرات آیه نشان می‌دهد که مسأله مورد نظر آیه، مسأله‌ای بوده است که بعضی در برابر آن موضع‌گیری سختی داشته‌اند تا آنجا که ممکن بوده است؛ جان پیامبر ﷺ به خاطر آن به خطر بیفتد؛ و لذا خداوند حمایت خاص خود را از

۱. سوره مائده، آیه ۶۷

۲. فخر رازی در ذیل این آیه می‌گوید: اصحاب آثار (راویان حدیث و سیره نویسان) نوشته‌اند هنگامی که آیه فوق نازل شد؛ پیامبران ﷺ بعد از نزولش بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز در قید حیات نبود (تفسیر کبیر رازی، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۹) در تفسیر المنار و بعضی از کتب دیگر نیز آمده است که تمام سوره «مائده» در حج الوداع نازل شده (المنار، جلد ۶، صفحه ۱۱۶) البته بعضی درباره عدد روزهای فوق، نیز کمتر نقل کرده‌اند.

پیامبرش در این مورد به خصوص اعلام می‌دارد و به او می‌فرماید:

«خداوند تو را از (خطرات احتمالی مردم) حفظ می‌کند»

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^(۱)

و این تعبیر خود نشانه دیگری بر موضع‌گیری‌های منفی جمعی از مخالفان است. مجموع این جهات سه‌گانه که به خوبی از آیه به دست می‌آید نشان می‌دهد که منظور از آن چیزی جز ابلاغ خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ نبوده است.

آری تنها چنین چیزی می‌تواند در اواخر عمر پیامبر ﷺ مورد بحث و دقتی باشد؛ نه سایر ارکان اسلام، که تا آن وقت تبیین شده و چنین چیزی است که می‌تواند هم‌سنگ و هم‌تراز رسالت باشد؛ و چنین چیزی بوده که اظهار آن ممکن بوده است مخالفت‌هایی را بر انگیزد؛ و بیم خطرانی در آن بوده است.

هر تفسیر دیگری جز آنچه مربوط به مسأله ولایت و امامت و خلافت است برای آیه بالاگفته شود، با آن تناسبی ندارد.

شما تمام کلمات مفسرانی را که خواسته‌اند محتوای آیه را به سوی مسائل دیگر منحرف کنند مشاهده کنید؛ هیچ یک نتوانسته‌اند مطلبی که در خور تأکیدات آیه باشد ارائه دهند و در واقع از تفسیر آن باز مانده‌اند.



توضیحات

۱- تفسیر ولایت و مولی در حدیث غدیر

حدیث متواتر غدیر را اجمالاً دانستیم و جمله معروف پیامبر ﷺ که در همه کتب آمده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

گر چه بسیاری از نویسندگان اهل سنت اصرار دارند که «مولی» را در اینجا به معنی دوست و یار و یاور تفسیر کنند، زیرا یکی از معانی معروف «مولی» همین است.

ما هم قبول داریم که یکی از معانی «مولی» دوست و یار و یاور است؛ ولی قرائن متعددی در کار است که نشان می‌دهد «مولی» در حدیث بالا به معنی ولی و سرپرست و رهبر می‌باشد. این قرائن به طور فشرده چنین است:

۱- مسأله دوستی علی علیه السلام با همه مؤمنان، مطالب مخفی و پنهان و پیچیده‌ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد؛ و احتیاج به متوقف ساختن آن قافله عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن و گرفتن اعتراف‌های بی در پی از جمعیت داشته باشد.

قرآن با صراحت می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»: «مؤمنان برادر یکدیگرند».^(۱) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: «مردان مؤمن و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند».^(۲)

خلاصه اینکه اخوت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد. به علاوه مسأله‌ای نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از افشای آن خطری احساس کند. (دقت کنید)

۲- جمله «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: «آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و اولی نیست» که در بسیاری از متون این روایات آمده است هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید، همان اولویت و اختیاری که

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰

۲. سوره توبه، آیه ۷۱

من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم، برای علی علیه السلام ثابت است؛ و هر گونه تفسیری برای این جمله غیر از آنچه گفته شد دور از انصاف و واقع بینی است. مخصوصاً با توجه به تعبیر «من انفسکم»: (از شما نسبت به شما اولی هستم).
 ۳- تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی علیه السلام گفته شد؛ مخصوصاً تبریکی که عمر و ابوبکر به او گفتند؛ نشان می‌دهد مسأله چیزی جز مسأله نصف خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد. زیرا اعلام دوستی که برای همه مسلمانان به طور عموم ثابت است تبریک ندارد.

در مسند امام احمد آمده است که: عمر بعد از آن بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «هَنِيئًا يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»:
 «گوارا باد بر تو ای فرزند ابطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی!»^(۱)

در تعبیری که فخر رازی در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» ذکر کرده می‌خوانیم عمر گفت: «هَنِيئًا لَكَ أَصْبَحْتَ مَوْلَى وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» و به این ترتیب، عمر او را مولای خود و مولای همه مؤمنان می‌شمرد.
 در تاریخ بغداد روایت به این صورت آمده: «بِحُجِّ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَى وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»:
 «آفرین آفرین به تو ای فرزند ابوطالب! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی.»^(۲)

و در فیض القدير و الصواعق آمده است که این تبریک را ابوبکر و عمر هر دو به علی علیه السلام گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.»^(۳)

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۸۱ (طبق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۴۳۲).

۲. تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.

۳. فیض القدير، جلد ۶، صفحه ۲۱۷ - صواعق، صفحه ۱۰۷.

ناگفته پیدا است دوستی ساده‌ای که میان همه مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفات ندارد؛ و این جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

۴- اشعاری که از حسان بن ثابت قبلاً نقل کردیم با آن مضمون و محتوای بلند و آن تعبیرات صریح و روشن، نیز گواه دیگری بر این مدعا است؛ و به اندازه کافی در این مسأله گویا است (بار دیگر آن اشعار را مطالعه فرمائید).



۲- آیات دیگر قرآن در تأیید داستان غدیر

بسیاری از مفسران و راویان حدیث در ذیل آیات آغاز سوره «معرج» ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ - مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾: «تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که انجام می‌گیرد. - (این عذاب) برای کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، - از سوی خداوند ذی المعارج»، (خداوندی که فرشتگانش به آسمانها صعود می‌کنند) شأن نزولی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

پیامبر اسلام ﷺ علی را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و درباره او گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» چیزی نگذشت که خبر آن در اطراف پیچید. نعمان بن حارث فهری - که از منافقان بود - (۱) خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: تو به ما دستور دادی که شهادت به یگانگی خدا، و رسالت تو بدهیم ما هم شهادت دادیم. سپس دستور به جهاد و حج و نماز و زکات دادی؛ همه اینها را پذیرفتیم، ولی به اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» آیا این کار از ناحیه خودت بوده یا از سوی خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست؛ از

۱. در بعضی از روایات حارث بن نعمان و در بعضی نضر بن حارث آمده است.

ناحیه خدا است.»

نعمان بن حارث روی برگرداند و گفت: خداوندا اگر این سخن حق است و از ناحیه تو است؛ سنگی از آسمان بر ما بباران!

ناگهان سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و اینجا بود که آیه ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ نازل گشت.

آنچه در بالا آمد مطابق روایتی است که در مجمع البیان از ابوالقاسم حسکانی نقل شده است^(۱) و همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت و روات احادیث با تفاوت مختصری نقل کرده‌اند: قرطبی در تفسیر معروفش^(۲) و آلوسی در تفسیر روح المعانی^(۳) و ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش^(۴).

علامه امینی در کتاب الغدیر، این روایت را از سی نفر از علمای اهل سنت - با ذکر مدرک و عین عبارت - نقل می‌کند. از جمله سیره حلبی، فرائد السمطین، حموینی؛ در السمطین، شیخ محمد زرنندی؛ السراج المنیر، شمس الدین شافعی؛ شرح جامع الصغیر، سیوطی؛ و تفسیر غریب القرآن، حافظ ابوعبید هروی؛ و تفسیر شفاء الصدور، ابوبکر نقاش موصلی و کتابهای دیگر.

بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی علیه السلام را با ناخشنودی می‌پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته‌اند که مهم‌ترین آن چهار اشکال زیر است که صاحب تفسیر المنار و بعضی دیگر بعد از نقل روایت فوق آورده‌اند:

نخست اینکه: سوره «معارج» مکی است؛ و تناسبی با داستان غدیر خم ندارد.

پاسخ:

۱. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۵۲. ۲. جد ۱۰، صفحه ۶۷۵۷.

۳. جلد ۲۹، صفحه ۵۲.

۴. مطابق نقل نورالابصار شبلنجی، صفحه ۷۱.

مکی بودن یک سوره دلیل بر این نیست که تمام آیات آن در مکه نازل شده است. سوره‌های متعددی در قرآن مجید داریم که به نام مکی نامیده شده و در همه قرآن‌ها تحت عنوان مکی نوشته شده است؛ ولی تعدادی از آیات آن در مدینه نازل شده و به عکس سوره‌هایی در قرآن است که تحت عنوان مدنی ثبت شده؛ ولی تعدادی از آیات آن در مکه نازل گردیده است.

به عنوان مثال سوره «عنکبوت» از سوره‌های مکی است؛ در حالی که ده آیه اول آن طبق گفته طبری در تفسیر معروفش، و همچنین قرطبی در تفسیرش و بعضی دیگر از دانشمندان در مدینه نازل شده است. (۱)

یا اینکه سوره «کهف» که به عنوان سوره مکی شناخته شده در حالی که هفت آیه اول آن طبق تفسیر قرطبی و اتقان سیوطی در مدینه نازل شده است و موارد متعدّد دیگر. (۲)

همان گونه که سوره‌هایی به عنوان مدنی شمرده شده در حالی که آیاتی از آن مکی است مانند سوره «مجادله» که مطابق قول معروف مدنی است؛ ولی ده آیه اول طبق تصریح بعضی از مفسران در مکه نازل شده است. (۳)

کوتاه سخن اینکه موارد فراوانی یافت می‌شود که سوره‌ای به عنوان مکی یا مدنی معرفی شده و در تفاسیر و قرآن‌ها بالای آن همین عنوان را می‌نویسد در حالی که بخشی از آیات آن در جای دیگر نازل شده است.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که سوره «معارج» نیز چنین باشد.

ایراد دوم اینکه: در این حدیث آمده است که حارث بن نعمان در ابطح خدمت

۱. تفسیر طبری، جلد ۲۰، صفحه ۸۶، و قرطبی جلد ۱۳ صفحه ۳۲۳.

۲. برای آگاهی بیشتر بر این موضوع به جلد اول کتاب تفسیر الغدير صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷ مراجعه فرمائید.

۳. تفسیر ابی السعود که در حاشیه تفسیر رازی نوشته شده، جلد ۸، صفحه ۱۴۸ و السراج المنیر، جلد ۴،

پیامبر ﷺ رسید و می‌دانیم ابطح نام درّه‌ای در مکه است؛ و تناسبی با نزول آیه بعد از داستان غدیر در میان مکه و مدینه ندارد.

پاسخ:

اولاً تعبیر به ابطح تنها در بعضی از روایات است نه در همه روایات؛ و ثانیاً ابطح و بطحاء به معنی زمین شن‌زاری است که سیل از آن جاری شود و در مدینه و مناطق دیگر نیز مناطقی وجود دارد که آن را ابطح یا بطحاء می‌نامند؛ و جالب اینکه در اشعار عرب در روایات نیز کراراً به آن اشاره شده است.

از جمله در اشعار معروفی که شهاب الدین - معروف به حیص بیص - در مرثیه اهل بیت ﷺ سروده از زبان آن بزرگواران خطاب به قاتلان آنها چنین می‌گوید:

مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالِدِّمِ أَبْطَحُ
وَ حَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأُسَارَى وَ طَالَمَا عَدَوْنَا عَنِ الْأَسْرَى نَعْفُوا وَ نَضْفَحُ

«ما حکومت کردیم - اشاره به پیروزی پیامبر ﷺ در مکه است - و عفو، سجیه و فطرت ما بود (فرمان عفو عمومی پیامبر) اما هنگامی که شما پیروز شدید خون از ابطح سرازیر شد و شما قتل اسیران را حلال شمردید؛ در حالی که ما اسیران را مورد عفو قرار می‌دادیم.»

و پر واضح است که قتل بزرگان اهل بیت پیامبر ﷺ غالباً در عراق و کربلا و کوفه و مدینه بود؛ و در ابطح مکه هرگز خونی ریخته نشد. آری بعضی از اهل بیت ﷺ در فَحّ که حدود دو فرسخ از مکه فاصله دارد شربت شهادت نوشیدند، در حالی که ابطح در کنار مکه است. (۱)

یکی دیگر از شعرا، در مرثیه امام حسین ﷺ سالار شهیدان می‌گوید:

و تَأَنَّ نَفْسِي لَلرُّبُوعِ وَقَدْ عَدَا
بَيْتُ لَيْلِ الْمُطَّصِنِي فِي كَرْبَلَا
بَيْتِ النَّبِيِّ مُقَطَّعِ الْأَطْنَابِ
ضَرْبُهُ بَيْنَ أَبَاطِحِ وَ رَوَابِي

«جان من در آثاری که از خانه‌های ویران شده پیامبر ﷺ باقی مانده ناله می‌کند. از جمله خانه‌ای از اهل بیت پیامبر ﷺ در کربلا بود که در میان ابطح‌ها و رابیه‌ها برپا شده بود» (ابطح به معنی شنزارها، و رابیه به معنی تپه‌های بلند است).
و اشعار فراوان دیگر که تعبیر به ابطح یا اباطح در آن آمده به معنی منطقه خاص در مکه نیست.

کوتاه سخن اینکه درست است که یکی از معانی ابطح، نقطه‌ای در مکه است؛ ولی معنی و مفهوم و مصداق ابطح منحصر به آن نقطه نمی‌باشد.

۳- ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟

بعضی از مفسران برای کناره‌گیری از واقعیتی که در این آیه نهفته است به عذر دیگری متوسل شده و آن اینکه: سیاق آیات قبل و بعد که درباره اهل کتاب است و تناسبی با مسأله ولایت و خلافت و امامت ندارد؛ این دوگانگی با بلاغت و فصاحت قرآن سازگار نیست. (۱)

ولی تمام کسانی که با چگونگی جمع آوری آیات قرآن آشنا هستند می‌دانند که آیات قرآن تدریجاً و به مناسبت‌های مختلف نازل شده به همین دلیل بسیار می‌شود که یک سوره درباره مسائل مختلفی سخن می‌گوید. بخشی از آن درباره فلان غزوه است؛ بخشی دیگر درباره فلان حکم و تشریح اسلامی است؛ بخشی با منافقین سخن می‌گوید؛ بخشی با مؤمنین. مثلاً اگر سوره «نور» را مورد توجه قرار دهیم می‌بینیم بخش‌های مختلفی دارد که هر کدام ناظر به مطلبی است؛ از توحید و

معاد گرفته تا اجرای حدّ زنا و داستان اِفک و مسائل مربوط به منافقین و مسائل مربوط به حجاب و غیر اینها - سایر سوره‌های طولانی قرآن نیز کم و بیش چنین است - هر چند در میان مجموعه اجزاء سوره یک پیوند کلی و عام وجود دارد. دلیل این تنوع محتوای سوره، همان است که گفته شد: قرآن تدریجاً و بر حسب نیازها و ضرورت‌ها و در وقایع مختلف نازل شده است؛ و هرگز به شکل یک کتاب کلاسیک نیست که موضوع واحدی را که از پیش تعیین شده است دنبال کند. بنابراین هیچ مانعی ندارد که بخش‌هایی از سوره «مائده» درباره اهل کتاب باشد و بخشی از آن در داستان غدیر نازل شده باشد البته از یک نظر کلی این دو با هم پیوند دارند تعیین جانشین برای پیامبر ﷺ تأثیر روشنی روی مسائل اهل کتاب نیز می‌گذارد؛ چرا که باعث یأس آنها در مورد فروپاشی اسلام با رحلت پیامبر ﷺ خواهد شد.

۴- چرا علی علیه السلام به حدیث غدیر استدلال نفرمود؟

بعضی دیگر از بهانه جویان می‌گویند اگر حدیث غدیر با این عظمت واقعیت دارد چرا حضرت علی علیه السلام و اهل بیت او و یاران و علاقه‌مندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟ آیا بهتر نبود که آنها برای اثبات خلافت بلافصل علی علیه السلام به چنین مدرک مهمی استناد می‌جستند؟!

این ایراد مانند بسیاری از ایرادهای دیگر به خاطر عدم آگاهی کافی از کتب حدیث و تاریخ و تفسیر است. زیرا موارد زیادی در کتب دانشمندان اهل سنت نقل شده که خود علی علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا علاقه‌مندان به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند؛ و شگفت آور است چگونه ایراد کنندگان آنها را ندیده‌اند.

از جمله خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب خود از عامر بن واثله نقل می‌کند در روز شوری - شورای شش نفری که برای انتخاب خلیفه بعد از عمر معین

شده بود - با علی علیه السلام همراه بودم و شنیدم که او با سایر اعضای شورا چنین می‌گفت: «دلیل محکمی برای شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشد... شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَلْيُ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ" - همه گفتند: نه. ^(۱)

این روایت را حموی در فرائد السمطين در باب ۵۸ و ابن حاتم در در التظیم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند. همچنین ابن حجر در صواعق، همین مضمون را از دراقطنی نقل نموده است ^(۲)

در کتاب الغدیر بحث جامعی پیرامون منا شده. استدلال امیر مؤمنان علی علیه السلام در موارد متعددی، از جمله در ایام عثمان، و در زمان خلافت خودش، و روز جنگ جمل، و بار دیگر در کوفه در روز جنگ صفین، با مدرك وسیع و گسترده‌ای ذکر شده. به علاوه شانزده مورد دیگر از احتجاجات فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و جمعی از صحابه و غیر صحابه نقل شده که از یک سو حکایت از اطلاعات وسیع و گسترده این نویسنده بزرگ می‌کند؛ و از سوی دیگر نشان می‌دهد که استدلال به این حدیث در قرون مختلف، مورد توجه بوده است؛ هر چند سیاست‌های خاصی که بر این مسأله در هر زمان حاکم بوده می‌کوشیده است که آن را تا حد ممکن کم‌رنگ نشان دهد.

با توجه به اینکه ورود در این مباحث گسترده ما را از هدفی که در پیش داریم خارج می‌سازد به همین مقدار قناعت کرده و علاقه‌مندان را به همان منبع ^(۳) و منابع دیگر ارجاع می‌دهیم.

۱. مناقب، صفحه ۲۱۷.

۲. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۶۱.

۳. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۵۹ - صفحه ۲۱۳.

۲- آیه ولایت

آیه دیگری که مسأله امامت خاصه را دنبال می‌کند آیه ولایت است. می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾:

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»^(۱)



شأن نزول

بسیاری از مفسران و محدثان در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

سیوطی در الدر المنثور در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه السلام در حال رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد، پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟»، اشاره به علی علیه السلام کرد و گفت: «آن مرد که در حال رکوع است».

در این هنگام آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ ... نازل شد.^(۲)

۱. سورة مائدة، آیه ۵۵.

۲ و ۲. تفسیر الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۳.

در همان کتاب روایات متعدّد دیگری به همین مضمون از ابن عباس و سلمة بن کهیل و خود علی علیه السلام نقل شده است. (۱)

همین معنی در کتاب السباب التّزول واحدی از جابر بن عبدالله، و هم‌چنین از ابن عبّاس نقل شده است. (۲)

مفسّر معروف جارالله زمخشری در کتاب کشف می‌گوید: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده؛ در آن هنگام که شخص سائلی تقاضای کمک کرد و او در حال رکوع نماز بود، انگشترش را برای او افکند. (۳)

فخر رازی در فسیر خود از عبدالله بن سلام نقل می‌کند؛ هنگامی که این آیه نازل شد، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم که با چشم خود دیدم علی علیه السلام انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد به همین دلیل ما ولایت او را می‌پذیریم.

و نیز از ابوذر نقل می‌کند که می‌گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواندم که سائلی در مسجد تقاضای کمک کرد؛ کسی چیزی به او نداد، سائل دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا! گواه باش، من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم؛ کسی چیزی به من نداد. علی علیه السلام در حال نماز بود با انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود اشاره کرد؛ سائل آمد و انگشتر را در برابر چشم پیامبر صلی الله علیه و آله گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض داشت: خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه مرا گشاده دار ... و برادرم هارون را در کار نبوت من شرکت ده. تو به او فرمودی: من به زودی بازوی تو را به وسیله برادرت قوی می‌کنم؛ و برای شما قوت و پیروزی قرار می‌دهم. خداوندا! من محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و برگزیده توام؛ به من شرح صدر ده، و کار را برای من آسان کن، و برای من وزیری از اهل بیتم قرار ده، و به وسیله او پشت مرا قوی کن. ابوذر می‌گوید: به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله بخوان ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ

۲. اسباب النزول، صفحه ۱۴۸.

۳. تفسیر کشف، جلد ۱، صفحه ۶۴۹.

رَسُولُهُ... (۱)

البته فخر رازی بعد از ذکر این شأن نزول، مطابق معمول خرده‌گیری‌هایی بر چگونگی دلالت این آیه بر مسأله امامت دارد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

طبری نیز در تفسیر خود روایات متعددی در ذیل این آیه و شأن نزول آن نقل می‌کند که اکثر آنها می‌گویند درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است. (۲)

گروه عظیم دیگری نیز این روایت را با عبارات مختلف در حق علی عَلَيْهِ السَّلَام آورده‌اند از جمله در کنز العمال جلد ۶، صفحه ۳۱۹ این روایت را از ابن عباس نقل می‌کند.

همچنین حاکم حسکانی حنفی نیشابوری از دانشمندان معروف قرن پنجم در شواهد التنزیل به پنج طریق از ابن عباس، و به دو طریق از انس بن مالک، و به دو

طریق از محمد بن حنفیه، و به یک طریق از عطاء بن السائب، و یک طریق از عبدالملک بن جریح مکی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که: آیه «أَنَا وَلِيكُمْ اللهُ» ...

درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده که در حال رکوع، انگشتر به سائل داد. (۳)

مرحوم علامه امینی حدیث فوق و نزول این آیه را درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَام از کتب زیادی از اهل سنت حدود بیست کتاب (با ذکر دقیق مدارک و منابع آن) نقل کرده که

علاقه‌مندان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند (۴) و در کتاب احقاق الحق، همین معنی از کتب بیشتری نقل شده است. (۵)

نکته جالب دیگر اینکه شاعر معروف عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حسان بن ثابت، این مطلب را به عنوان یک مسأله مسلم تاریخی در اشعار خود آورده است.

او در شعر معروف خود خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَام کرده، می‌گوید:

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶. ۲. تفسیر طبری، جلد ۶، صفحه ۱۸۶.

۳. برای اطلاع بیشتر از طرق مزبور، به شواهد التنزیل صفحه ۱۶۱ - ۱۶۸ مراجعه نمائید (چاپ اعلامی

بیروت). ۴. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۲ و ۵۳.

۵. احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۹۹ - ۴۰۷.

وَ أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا زَكَاةً فَذَنُوكَ النَّفْسُ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ
فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وَلايَةٍ وَ بَيَّنَّهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ
«تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان به فدایت ای بهترین رکوع
کنندگان»

«پس به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرده و آن را در قرآن
مجیدش تبیین نمود». (۱)

و در شعر دیگری که سبط جوزی حنفی از حسان نقل کرده است، می‌خوانیم:
مَنْ ذَا بِخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِشْرَارًا!
«چه کسی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این مطلب را در دل خویش پنهان
ساخت؟!» (و خداوند آشکارش نمود). (۲)

کوتاه سخن اینکه: نزول این آیه درباره علی عليه السلام چیزی نیست که بتوان آن را
مورد تردید و شک قرار داد؛ تا آنجا که نویسنده منهاج البراعه، فی شرح نهج البلاغه
می‌گوید: روایات متضافر بلکه متواتر از طرق اهل سنت و پیروان مکتب اهل
بیت عليهم السلام در این زمینه نقل شده است.

مهم آن است که چگونگی دلالت آن به مسأله ولایت و خلافت بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله
تبیین گردد.



چگونگی دلالت آیه ولایت بر مسأله خلافت

۱. اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری، از جمله در تفسیر روح المعانی و کفایة الطالب گنجی شافعی و کتب دیگر نقل شده است.
۲. تذکرة الخواص، صفحه ۱۰ و گنجی شافعی نیز آن را در کفایة الطالب صفحه ۱۲۳ نقل کرده و گوینده‌اش را از بعضی از شعرا شمرده است.

در آیه فوق روی مسأله «ولی» تکیه شده و علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان ولیّ مسلمانان، معرفی گردیده. درست است که «ولی» همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم معانی متعددی دارد، گاه به معنی یاور و دوست، و گاه به معنی متصرف و حاکم و سرپرست آمده؛ و به گفته راغب ریشه اصلی آن به این معنی است که دو چیز در کنار هم قرار گیرند و فاصله‌ای در میان آنها نباشد؛ سپس می‌افزاید: «ولایت به کسر واو به معنی «نصرت» و «ولایت» به فتح واو به معنی صاحب اختیار چیزی بودن است. (۱)

اما قرینه‌ای در آیه وجود دارد که نشان می‌دهد، «ولی» در اینجا به معنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار است؛ زیرا اگر به معنی ناصر و دوست و یاور بوده باشد شامل همه مؤمنان می‌شد، همان طور که در آیه ۷۱ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾: «مردان و زنان با ایمان، ولی (ویارو یاور) یکدیگرند» ولی ولایت در آیه مورد بحث منحصر به مورد خاصی شمرده شده و آن کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و کلمه «اتّما» که دلیل بر حصر است همراه آن آمده. (دقت کنید)

این تعبیر سبب می‌شود که ما یقین پیدا کنیم بر اینکه «ولایت» در آیه فوق به معنی دوستی و یاری کردن نیست - همچنین معانی دیگری که شبیه و قریب به این معنی است - بنابراین راهی جز این باقی نمی‌ماند که به معنی متصرف و صاحب اختیار و سرپرست بوده باشد که ولایت او در ردیف ولایت خداوند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار گرفته است.

آیه بعد: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾:

«کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند) زیرا

۱. مفردات راغب ماده «ولی» بعضی از بزرگان برای مولی تا ۲۷ معنی ذکر کرده‌اند (الغدیر، جلد ۱، صفحه

۳۶۲) ولی اصول معانی آن همان دو معنی است و بقیه به آن باز می‌گردد.

حزب الله (گروه خدا پرستان) پیروزند.^(۱)».

در واقع این آیه تکمیلی است برای مضمون آیه قبل، و در آن قرینه دیگری بر معنی ولایت به معنی تصرف و سرپرستی دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی؛ و این خود می‌رساند که «ولی» در آیه قبل، به معنی سرپرست و حاکم و زمامدار اسلام و مسلمین است؛ چرا که در معنی «حزب»، یک نوع تشکل و همبستگی اجتماعی برای تأمین اهداف مشترك افتاده است.



ایرادها و بهانه جویی‌ها

دلالت آیه چنانکه دیدیم بر مسأله امامت و خلافت روشن است؛ و اگر این آیه درباره دیگران نازل شده بود، شاید کمترین گفتگویی در آن نبود! ولی چون درباره علی علیه السلام نازل شده و با پیش‌داوری‌های ناشی از فرقه‌گرایی هماهنگ نیست، گروهی اصرار دارند که به صدر و ذیل آیه، و شأن نزول و دلالت آیه از هر طرف ایراد کنند. این ایرادها را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: بعضی ظاهراً جنبه علمی دارد که باید به صورت علمی پاسخ داده شود؛ ولی بعضی واقعاً جنبه بهانه جویی در آن مشهود و نمایان است. آنها را نیز باید به طور اجمال مورد نقد و بررسی قرار داد:

۱- نخستین ایرادی که جزء گروه اول محسوب می‌شود، این است که موصول‌ها و ضمیرهای آیه به صورت ضمیر جمع است، مانند «الَّذِينَ آمَنُوا» و «الَّذِينَ يَتَّقُونَ» و «يُؤْتُونَ» و «هُمْ رَاكِعُونَ»، با این حال چگونه قابل تطبیق و به یک فرد می‌باشد. آیه می‌گوید کسانی که این اوصاف را دارند «ولّی» شما هستند نه یک فرد خاص یعنی

۱. سورة مائدة، آیه ۵۶.

علی بن ابیطالب علیه السلام.

پاسخ:

با توجه به شأن نزول‌های آیه که به طور مستفیض بلکه متواتر در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده تردیدی باقی نمی‌ماند که آیه ناظر به یک فرد است و به تعبیر دیگر احادیث و تواریخ اسلام گواهی می‌دهند که دادن صدقه به سائل در حال رکوع مربوط به علی علیه السلام است نه اینکه یک گروه آن را انجام داده باشند؛ بنابراین باید گفت تعبیر به صیغه جمع برای احترام و تعظیم مقام آن فرد است.

و در ادبیات عرب مکرر دیده شده که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است؛ مثلاً در آیه مباهله کلمه «نساءنا» به صورت جمع است، در حالی که مطابق صریح شأن نزول‌های متعدد، منظور از آن تنها، فاطمه زهرا علیها السلام، است، و نیز در همان آیه، واژه «انفسنا» به صورت جمع است در حالی که همه قبول دارند غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی از مردم جز علی علیه السلام در مباهله شرکت نداشت.

در داستان غزوه حمراء الاسد نیز آمده است «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا»؛ «(همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: "دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید!" اما این سخن، بر ایمانشان افزود»^(۱).

در اینجا گوینده این سخن به عنوان «ناس» که معنی جمعی دارد ذکر شده در حالی که در تواریخ آمده است که گوینده کسی جز نعیم بن مسعود نبود. و نیز در شأن نزول آیه ۵۲ سوره «مائده» «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ﴿١﴾ (ولی) کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بریکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما پیش آید (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم).» در اینجا نیز می‌خوانیم که درباره «عبدالله بن اُبی» نازل شده است، در حالی که ضمائر در آن نیز به صورت جمع آمده است.

همچنین در آیهٔ اول سوره ممتحنه، خطاب عام است، در حالی که شأن نزول فردی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» می‌باشد، و در آیه ۸ سوره مناقون (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ... ﴿١﴾ نیز به صورت جمع آمده در حالی که گویندهٔ این سخن عبدالله بن ابی بود.

در آیه ۲۷۴ «بقره» ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ طبق احادیث بسیاری در شأن علی عليه السلام نازل شده در حالی که ضمیرهای آن نیز تمام به صورت جمع آمده است.

آیه ۲۱۵ سوره «بقره» که مربوط به سؤال از چیزهایی است که باید انفاق کرد ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ... ﴿١﴾ نیز، به صورت جمع آمده در حالی که سؤال کننده، یک نفر به نام عمر و بن جموح بود. ^(۱)

اما چه دلیلی دارد که در این موارد با اینکه نظر روی فرد است، کلام به صورت جمع می‌آید؟ ممکن است دلیلش در بعضی از موارد احترام باشد، و در بعضی از موارد اشاره به هم‌فکری دیگران با آن فرد بوده باشد، و با دقت در موارد بالا (مورد احترام) از موارد هم‌فکری را می‌توان جدا کرد.

از همه اینها گذشته می‌دانیم در موارد بی‌شماری از آیات قرآن هنگامی که خداوند سخن از خودش می‌فرماید، ضمیر جمع (متکلم مع الغیر) به کار رفته، با

۱. برای آگاهی از مدارك این روایات به تفسیر نمونه ذیل آیات فوق مراجعه شود.

اینکه ذات پاکش در یکتایی و یگانگی بی نظیر است، و از هر نظر احد و واحد است، این به خاطر آن است که شخص بزرگ همواره مأمورانی دارد که در انجام آنچه مورد اراده او است، مطیع و فرمانبردارند، و همین سبب می‌شود که او در عین مفرد بودن ضمیر جمع به کار برد؛ و به تعبیر دیگر این ضمیر جمع نشانه عظمت و بزرگی مقام والای او است.

۲- ایراد دیگر اینکه علی علیه السلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مسلماً مقام ولایت به معنی حاکمیت و رهبری مسلمین نداشت، پس چگونه می‌توان آیه را چنین معنی کرد؟ پاسخ این سؤال روشن است، در تعبیرات روزانه بسیار دیده‌ایم که اسم یا عنوانی به افرادی اطلاق می‌شود که نامزد و انتخاب برای آن مقام شده‌اند هر چند هنوز رسماً وارد عمل نشده‌اند یا به تعبیر دیگر بالقوه دارای آن مقام‌اند نه بالفعل. مثلاً کسی در حال حیات خود یک نفر را به عنوان وصی خود تعیین می‌کند، و با اینکه هنوز در حیات است می‌گوئیم فلان کس وصی او است یا قیم اطفال او است. اطلاق وصی و خلیفه و جانشین به علی علیه السلام در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین صورت بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود او را برای این امر به اذن خدا انتخاب کرد و خلافت او را برای بعد از رحلتش تثبیت نمود.

در آیه ۵ سوره «مریم» نیز همین معنی داده می‌شود که ذکریا از خدا تقاضا می‌کند و می‌گوید: «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»: «تو از نزد خود جانشینی به من ببخش». خدا دعای او را مستجاب کرد و یحیی را به او داد مسلماً یحیی در حیات زکریا جانشین و ولی وارث او نبود، بلکه برای بعد از حیات او معین شده بود.

شبهه این سخن در داستان یوم الانذار - روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله بستگان خود را دعوت کرد تا برای نخستین بار آنها را به اسلام دعوت کند - دیده می‌شود؛ زیرا طبق نوشته مورخان اسلامی اعم از اهل سنت و شیعه، و محدثان معروف هر دو گروه،

پیامبر ﷺ آن روز اشاره به علی رضی الله عنه کرد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيَّتِي فِيكُمْ فَأَسْمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»؛ «این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».^(۱)
 آیا تعبیر بالا در زمان حیات پیامبر ﷺ مشکلی ایجاد می‌کند؟ مسلماً نه، تعبیر ولی در آیه مورد بحث نیز درست همین گونه است.

اما ایرادهای گروه دوم (بهانه جوئی‌ها) نیز متعدد است از جمله:

۱- می‌گویند: علی رضی الله عنه چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه چیزی از مال دنیا را برای خود فراهم نساخته بود؟ و اگر منظور صدقه مستحب است به آن زکات گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

اولاً: اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است؛ چه این که در بسیاری از سوره‌های مکی عنوان زکات آمده است که منظور از آن زکات مستحب می‌باشد؛ زیرا واجب شدن زکات، بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه بوده است.
 آیات ۳ سوره «نمل»، و ۳۹ سوره «هود»، و ۴ سوره «لقمان»، و ۷ سوره «فصلت» از جمله مواردی است که کلمه زکات در آن آمده و با توجه به مکی بودن این سوره‌ها منظور زکات مستحب است.

ثانیاً: درست است علی رضی الله عنه چیزی از مال دنیا برای خود نیندوخت ولی سهمی از غنائم جنگی نصیب او می‌شد؛ و به یقین درآمد مختصری از دسترنج خود نیز

۱. این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنت همچون ابن ابی جریر و ابن ابی حاتم ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی و ثعلبی و طبری نقل کرده‌اند و ابن اثیر در جلد دوم کتاب کامل این سخن را آورده است هم‌چنین ابوالفداء در جلد اول تاریخش و گروهی دیگر (برای توضیح بیشتر در انتظار بحث‌های آینده باشید).

داشت، و انگشتر مزبور یک انگشتر نقره و ظاهراً کم قیمت بوده؛ بنابراین تعلق این مقدار زکات جزئی به آن حضرت به هیچ وجه بعید نیست، و اغراق‌هایی که دربارهٔ قیمت آن انگشتر گفته‌اند به هیچ وجه پایه صحیحی ندارد.

۲- آیات توجه کردن به سائل منافات با حضور قلب در نماز و غرق در مناجات پروردگار بودن ندارد؛ - تا آنجا که معروف است که پیکان تیر از پای مبارکش در حال نماز بیرون آورند و احساس نفرمود - ^(۱) چگونه ممکن است در حال نماز به درخواست شخص سائل توجه کرده باشد؟!

پاسخ:

کسی که این ایراد را می‌کند از این نکته غفلت دارد که شنیدن صدای سائل و کمک به او، پرداختن به غیر خدا و توجه به خویشتن از امور دنیوی نیست؛ بلکه آن هم در واقع توجه به خدا است. قلب پاک علی علیه السلام در برابر صدای سائلان حساس بود، و به ندای آنها پاسخ می‌گفت؛ او با این کار عبادتی را با عبادت دیگر آمیخت؛ و در حال نماز زکات داد، و هر دو برای خدا و در راه او بود.

وانگهی این ایراد و خرده‌گیری در واقع ایراد بر قرآن مجید است، چرا که خداوند در این آیه دادن زکات را در حال رکوع مورد تکریم و تمجید قرار داده، و اگر این عمل نشانه غفلت و بی‌خبری از ذکر خدا بود نباید به عنوان یک صفت والا و با ارزش فوق العاده، روی آن تکیه شود. این متعصبان می‌خواهند فضیلت علی علیه السلام را انکار کنند در واقع به خدا ایراد می‌گیرند

۱. متن روایت چنین است: «رَوَى أَنَّهُ وَقَعَ نَضْلٌ فِي رِجْلِهِ فَلَمْ يُمْكِنُ مِنْ أَخْرَاجِهِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام أَخْرِجُوهُ فِي حَالِ صَلَاتِهِ فَإِنَّهُ لَا يَجِسُّ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ حِينَئِذٍ فَأَخْرَجَ فَهُوَ فِي صَلَاتِهِ! (مَحْجَةُ الْبَيْضَاءِ، جلد اول، صفحه ۳۹۸ - احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۴۱۴).

به کلام فخر رازی در اینجا درست توجه کنید: او می‌گوید: لایق به حال علی علیه السلام این است که مستغرق در ذکر خدا باشد، و کسی که چنین باشد نمی‌تواند کلام دیگری را بشنود و بفهمد (بنابراین توجه به حال سائل بر خلاف آداب نماز است).^(۱)

باید از فخر رازی پرسید اگر این کار بر خلاف آداب نماز و حضور قلب است، پس چرا خداوند آن را ستوده و ولایت مؤمنین را شایسته چنین کسی دانسته است؟! به هر حال جای شک نیست که شنیدن صدای سائل نیازمند و اجابت خواسته او در حال نماز عبادتی است مضاعف که در یک لحظه صورت گرفته است، و باید پناه به خدا ببریم از تعصب‌هایی که ما را از حقایق دور می‌سازد.

۳- از جمله بهانه جوئی‌ها که به شکل اشکال در اینجا مطرح شده این است که دادن انگشتر به سائل، فعل کثیر است و با نماز منافات دارد!

راستی عجیب است هنگامی که انسان می‌خواهد زیر بار واقعیتی نرود چه بهانه تراشی‌ها می‌کند؟!

پاسخ:

اولاً: در آوردن انگشتر با یک اشاره مطابق هیچ فتوایی فعل کثیر و موجب اشکال در نماز نیست؛ به خصوص اگر اشاره کرده باشد و سائل شخصاً در آورده باشد. ثانیاً: فقهاء تصریح کرده‌اند که حتی کشتن حیوان گزنده مانند عقرب در حال نماز، و یا برداشتن و گذاشتن بچه کوچک در آن حال و یا شمردن عدد رکعات نماز به وسیله سنگریزه و حتی شستن گوشه لباس یا دست اگر در حال نماز نجس شود، ضرری برای نماز ندارد؛ در حالی که مسأله بخشیدن انگشتر به سائل یا در آوردن آن به مراتب از آنها ساده‌تر است.

۴- بهانه جویان می‌گویند انگشتی با آن قیمت گزاف را علی علیه السلام از کجا آورده بود و آیا پوشیدن آن، اسراف نبود؟

پاسخ:

چه کسی گفته است این انگشت قیمت فوق العاده‌ای داشته است، چرا باید به این گزافه‌گویی‌های بی‌مأخذ اعتنا کنیم؟ و به تدریج تا سر حدّ انکار یک آیه قرآنی پیش برویم.

تنها در یک روایت مرسله ضعیف آمده است که قیمت آن انگشت معادل خراج شام بود! که به یقین به افسانه شبیه‌تر است تا به واقعیت، و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن این فضیلت بزرگ به وسیله جاعلان حدیث جعل شده است. مهم در این گونه موارد قیمت بالای متاع انفاق شده نیست؛ مهم آن است که کسی که خود نیازمند به چیزی است، از آن در راه خدا صرف نظر کند، و این کار با نهایت خلوص نیت همراه باشد.

جایی که یک سوره قرآن (سوره «هَلْ أَتَى») به خاطر دادن چند قرص نان (البته در مواقع حاجت و گرسنگی) به خاطر خدا به مسکین و یتیم و اسیر نازل گردد، چه جای تعجب، که آیه‌ای دربارهٔ بخشیدن یک انگشت در حال نماز به فقیر نازل شد. و مانند این ایرادها که پرداختن به ذکر همهٔ آنها و جواب از آن موجب تضییع وقت است.

آیه اولی الامر

در آیه ۵۹ سوره «نساء» می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا ﷺ) و پیشوایان (معصوم) خود را.»

در بحث ولایت عامه گفتار مشروحی پیرامون معنی این آیه و اینکه منظور از آن چه کسانی می‌باشند داشتیم؛ و همان طور که اشاره شد فرمان به اطاعت مطلقه از «اولی الامر» در کنار اطاعت رسول خدا ﷺ دلیل بر این است که «اولی الامر» کسانی را شامل می‌شود که در ردیف رسول خدا یعنی ﷺ جانشینان معصوم او هستند؛ زیرا اطاعت مطلقه در غیر مورد معصومان علیهم‌السلام ممکن نیست. (دقت کنید)

در ضمن تمام احتمالات معروفی که در تفسیر عنوان «اولی الامر» گفته شده بود مورد بررسی قرار گرفت و دیدیم جز امام معصوم علیه‌السلام مفهوم صحیح دیگری ندارد. آنچه در اینجا - در بحث ولایت خاصه و خلافت بلا فصل علی علیه‌السلام - لازم است بر آن بیفزائیم، بحث مشروح‌تری درباره احادیثی است که در منابع معروف اسلامی (مخصوصاً منابع مشهور اهل سنت) در تطبیق این آیه بر علی علیه‌السلام آمده است. مفسر معروف حاکم حسکانی حنفی نیشابوری، ذیل این آیه، پنج حدیث نقل کرده که در همه آنها عنوان «اولی الامر» بر علی علیه‌السلام (به عنوان یک مصداق روشن) تطبیق شده است.

در نخستین حدیث از خود آن حضرت نقل می‌کند که وقتی پیامبر ﷺ فرمود
 شرکای من کسانی هستند که خداوند آنها را قرین خودش و من ساخته و درباره آنها
 آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله» ... را نازل کرده است، از آن حضرت پرسیدم: یا
 «نَبیُّ اللهِ مَنْ هُمْ؟»: «ای پیامبر خدا «اولی الامر» کیانند؟» «قالَ اَنْتَ اَوْلَهُمْ»: «فرمود: تو
 نخستین آنها هستی!»^(۱)

و در حدیث دوم از مجاهد مفسر معروف نقل می‌کند که این آیه درباره
 امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده در آن زمانی که او را جانشین خود در مدینه ساخت
 (در حالی که عزم غزوه تبوک کرده بود).

در حدیث سوم همین معنی را از ابوجعفر الباقر علیه السلام نقل می‌کند، و در حدیث
 چهارم از سعد وقاص می‌گوید: هنگامی که پیامبر ﷺ به عزم تبوک به جُرف (محل
 نزدیک مدینه) رسید، علی علیه السلام پشت سر آن حضرت بود، در حالی که سلاح همراه
 خود داشت، عرض کرد: «ای رسول خدا! مرا به جای خود گذاردی - و از خود جدا
 نمودی - و من در هیچ غزوه‌ای از شما جدا نبودم، منافقان شایعاتی پخش کرده‌اند
 که شما به این دلیل مرا در مدینه گذارده‌ای که از آمدنم ناخشنودی!» سعد می‌گوید
 با گوش خود شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

«یا علیّ اَلَا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبیَّ بَعْدِی فَارْجِعْ
 فَاخْلُقْنِی فِی اَهْلِی وَ اَهْلِکَ»:

«ای علی! آیا راضی نمی‌شودی که نسبت به من همانند هارون نسبت به
 موسی علیه السلام باشی، مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست - تو همه مقامات هارون را
 داری جز مقام نبوت - بنابراین برگرد و جانشین من در میان خانواده‌ام و خانواده
 خودت باش.» (و مدینه را از شر منافقان حفظ کن)

۱. مدرک این احادیث در پایان پنج حدیث ذکر می‌شود.

شبیه همین معنی در حدیث پنجم از علی علیه السلام نقل شده است. (۱)

در تفسیر البحر المحیط نوشته ابوحنیفان اندلسی مغربی در میان اقوالی که درباره معنی علیه السلام نقل کرده از مقاتل و میمون و کلبی (سه نفر از مفسران) نقل می‌کند که منظور از آن، امیران سرایا یا ائمه اهل بیت علیهم السلام است. (۲)

سپس نامبرده در اینجا دو ایراد بر نزول آیه درباره علی علیه السلام ذکر کرده است: نخست اینکه: علی علیه السلام یک فرد بود، در حالی که «اولی الامر» صیغه جمع است. دیگر اینکه ظاهر آیه این است که مردم مأمور به اطاعت «اولی الامر» در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در حالی که علی علیه السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله امام نبود؟ (۳)

نظیر این ایرادها یا بهانه جوئی‌ها دقیقاً در آیه ولایت نیز مطرح شده بود؛ که پاسخ‌های آن را به وضوح در آنجا آوردیم: از یک سو گفتیم بسیار می‌شود که افراد در حال حیات خود وصی تعیین می‌کنند و در گفته‌هایشان می‌گویند و می‌نویسند فلان کس وصی من است و باید چنین و چنان کند یا مثلاً فرزند من از او تبعیت نمایند؛ و مفهوم همه اینها آن است که بعد از او این برنامه‌ها انجام پذیرد.

مسأله جمع نیز چنانکه گفتیم هرگز مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا علاوه بر اینکه اطلاق جمع بر مفرد در قرآن و غیر قرآن از نثر و شعر فراوان است، در اینجا «اولو الامر» واقعاً مفهوم جمعی دارد و مفهوم تمام امامان معصوم را شامل می‌شود. گرچه در هر زمان امام و معصوم واحدی است، ولی در مجموع، جماعت خواهد بود. شرح بیشتر در زمینه پاسخ این دو ایراد را در ذیل آیه ولایت مطالعه فرمائید.

قابل توجه اینکه غیر از حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، گروه دیگری نیز

۱. این احادیث پنج‌گانه را شواهد التنزیل در جلد ۱، صفحه ۱۴۸ - ۱۵۱ آورده است.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۷۹.

۲. بحرالمحیط، جلد ۳، صفحه ۲۷۸.

روایاتی در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که می‌گویند آیه ناظر به مسأله خلافت علی علیه السلام است.

از جمله دانشمند معروف ابوبکر بن مؤمن شیرازی در رساله اعتقاد (مطابق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می‌کند که آیه فوق درباره علی علیه السلام نازل شده است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را (موقع عزیمت به میدان تبوک در مدینه گذاشت، علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا آیا مرا همانند زنان و کودکان در مدینه قرار میدهی؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مَنْ مَوْسَى حِينَ قَالَ: أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»:

«آیا دوست نداری نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی باشی؛ آن زمان که موسی به او گفت در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن؛ سپس خداوند عزوجل فرمود: ﴿وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾»^(۱).

نویسنده کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی قندوزی، در کتاب خود از کتاب مناقب از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند: روزی مردی به خدمت علی علیه السلام آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن از مؤمنان خواهد بود چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن از کافران یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام فرمود: «اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان در می‌آید، این است که حجت و نمایندۀ خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و قبول ولایتش لازم است نشناسد»، آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! آنها را برای من معرفی نما.

علی علیه السلام فرمود: همان ما که خداوند آنان را در ردیف خود و پیامبر قرار داده و فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. (۱)

این حدیث گواه بر آن است که «اولی الامر» حجت و نماینده خدا است نه منتخب مردم.

در تفسیر برهان نیز دهها روایت از منابع اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه آمده است که مفرماید: آیه مزبور درباره علی علیه السلام، یا آن حضرت و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام نازل شده و حتی در بعضی از این روایات، نام ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام یک آمده است. (۲)

۱. سوره نساء، آیه ۵۹ و ینابیع الموده، صفحه ۱۱۶، (طبع دارالکتب العراقیه).

۲. تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۳۸۱ - ۳۸۷.

۴- آیه صادقین

در سوره «توبه»، آیه ۱۱۹ می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفان فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان و راستگویان باشید.»

تفسیر این آیه را به طور مشروح در بحث ولایت عامه داشتیم؛ آنچه در اینجا نیاز به توضیح بیشتری دارد شرح روایات فراوانی است که آیه را تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام نموده است مانند:

۱- مفسر معروف سیوطی در الدار المنثور از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» گفت: «مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ»: «یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید.»

شبهه همین معنی را خواری در مناقب و زرنندی در دُرُزَر السَّمْطِين و عبدالله الشافعی در مناقب و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده‌اند، با این تفاوت که بعضی تعبیر به «هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ» دارند و بعضی «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ خَاصَّةً» و بعضی «مَعَ عَلِيٍّ وَاصْحَابِ عَلِيٍّ» نقل کرده‌اند. ^(۱)

۲- حافظ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده از سلمان فارسی نقل می‌کند که وقتی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» نازل شد، سلمان عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عَامَّةٌ أَمْ خَاصَّةٌ»: «ای رسول خدا مفهوم آیه عام است یا

۱. مناقب، صفحه ۱۸۹ - در دُرُزَر السَّمْطِين، صفحه ۹۱ - مناقب عبدالله شافعی، صفحه ۱۵۴ - شواهد التنزیل

خاص؟»

پیامبر فرمود: «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ أَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَانَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»:

«اما کسانی که مأمور به این دستورانند، عموم مؤمنانند؛ و اما صادقین، خصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای من بعد از او تا روز قیامت هستند». (۱)

۳- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از عبدالله بن عمر در ذیل جمله «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» می‌گوید: یعنی «مَحْمَدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ»، «منظور از صادقین محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند». (۲)

۴- جمعی از بزرگان اهل سنت مانند علامه حَمَوِنِي در فرائد السمطین و شیخ ابوالحسن کازرونی در شَرَفِ النَّبِيِّ از ابوجعفر الباقر علیه السلام در ذیل این آیه نقل کرده‌اند: «مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله - یا مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و آلِهِ - یا مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و عَلِيٍّ علیه السلام» که معنی همه نزدیک به یکدیگر است، یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و آل او باشید. (۳)

بزرگانی که روایات فوق را در تفسیر آیه مورد بحث نقل کرده‌اند منحصر به افرادی که در بالا آوردیم نیستند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که دستور خداوند به اینکه مؤمنان همواره باید با صادقان باشند؛ دستوری است مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط و این معنی جز در مورد معصومین علیهم السلام امکان پذیر نیست؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند و در آن حال باید از او جداشد. کسی که در همه حال می‌توان در کنار او و پیرو او بود جز معصومان نخواهند بود. بنابر این منظور از صادقین در این آیه هر فرد راستگویی

۱. ینابیع الموده، صفحه ۱۱۵.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

۳. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۴ و ۲۷۵ و الغدیر، جلد ۲ صفحه ۲۷۷، احقاق الحق، جلد ۳ صفحه ۲۹۶ به بعد، و جلد ۱۴ صفحه ۲۷۰ - ۲۷۷.

نیست، بلکه صادقانی هستند که سخن خلاف - نه عمداً و نه از روی سهو - در مورد آنها راه ندارد. با این حال؛ تعجب از بعضی از مفسران معروف اهل سنت، مانند آلوسی در روح البیان است که بعد از ذکر بعضی از اخبار که صادقین را در این آیه به علی علیه السلام تفسیر می‌کند؛ می‌افزاید شیعه به آن برای حقانیت علی علیه السلام استدلال کرده‌اند. سپس می‌گوید: این استدلال باطل است، و بی آنکه یک کلمه دلیل برای مدعای خود بگوید از آن می‌گذرد!

این گونه موضع‌گیری نشان می‌دهد که پرده‌های ضخیم تعصب تا چه حد می‌تواند مانع تابش نور تفکر گردد و آزاد اندیشی را حتی از دانشمندان بگیرد. در مقابل افراد آزاد اندیشی مانند دکتر محمد تیجانی پیدا می‌شوند که مسیر خود را در پرتو همین آیه و روایات مربوط، پیدا کرده و آشکارا ایمان صریح خود را به علی علیه السلام و سایر امامان اهل بیت علیهم السلام با نهایت شجاعت ابراز داشته، و کتاب بسیار ظریف و لطیفی در این زمینه نوشته و نام آن را «لَا كُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ» - هدفم این است که با صادقین باشم! - گذارده است، این کتاب تاثیر عجیبی در بسیاری از مسلمین گذارده است.

۵ - آیه قربی

آیه ۲۳ سوره «شوری» پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»:

« بگو: «من هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).»

در اینکه منظور از «ذوی القربی» در این آیه چیست؟ تمام مفسران شیعه و گروهی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: منظور ذوی القربی، نزدیکان پیامبر اکرم ﷺ است.

در برابر این تفسیر، احتمالات و تفسیرهای دیگری ذکر شده که به نظر می‌رسد انگیزه اصلی آنها کم رنگ کردن مسأله امامت و خلافت پیامبر ﷺ و کاستن از اهمیت مقام اهل بیت علیهم السلام است، از جمله سه تفسیر زیر است:

۱- منظور این است که اجر و پاداش رسالت، دوست داشتن اموری است که شما را به قرب الهی دعوت می‌کند، بنابراین «القربی» اموری است که مایه قرب به خداوند میشود.

روشن است که این تفسیر به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست زیرا آنچه در مورد نماز و روزه و جهاد و امثال این امور. از اسباب قرب الهی، مهم است، عمل کردن به آنها است؛ نه مودت و محبت آنها. تعبیر به محبت هیچ تناسبی با این مسأله ندارد. وانگهی مگر در میان مخاطبین پیامبر ﷺ کسی بود که این امور را

دوست نداشت، حتی کسانی که در عمل کوتاهی داشتند، به حکم ایمان به خدا و قرآن به این امور علاقه داشتند؛ هر چند عمل نمی‌کردند.

از همه اینها گذشته «القربی» به معنی قرب و نزدیکی است، نه «نزدیک کننده»، لذا در تمام مواردی که این واژه در قرآن مجید در آن به کاررفته است (۱۵ بار غیر از آیه مورد بحث) به معنی اشخاصی آمده است که دارای قرب و نزدیکی (و عمدتاً دارای قرابت خویشاوندی) هستند.

چرا و به چه دلیل آیه مورد بحث، بر خلاف تمام موارد استعمال قرآنی و مفهوم لغوی این کلمه تفسیر شده؟ آیا جز همان انگیزه‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، چیز دیگری بوده است؟!

قابل توجه اینکه بسیاری از ارباب لغت، تصریح کرده‌اند که «قربی»، - یا - «ذی القربی»، به معنی نزدیکی و قرابت در نسب است، مقایس اللغه می‌گوید: «فلان ذو قرابتی، هُوَ مَنْ يَفْرُبُ مِنْكَ رَحِمًا»، سپس می‌افزاید: «القربی، القرابة» یعنی هر دو به یک معنی می‌باشد و در لسان العرب آمده است، «وَالْقَرَابَةُ وَالْقُرْبَى: الدُّنُوْفَى النَّسَبِ»: «قرابت و قربی به معنی نزدیکی نسبی است».

۲- بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که شما مسلمانان بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دوست دارید! در حالی که دوست داشتن بستگان خود تناسبی با اجر رسالت ندارد.

تعجب است، چگونه دوستی «ذوی القربی» پیامبر ﷺ که مناسبت‌ترین معنی در اینجا است رها می‌شود و دوستی «ذوی القربی» خودشان به عنوان اجر رسالت مطرح می‌گردد؟!

۳- بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند منظور این است خویشاوندی من (پیامبر) را نسبت به خودتان به عنوان پاداش رسالت محفوظ دارید، و به خاطر اینکه بابسیاری

از قبائل شما رابطه خویشاوندی سببی یا نسبی دارم مرا آزار ندهید.
این تفسیر بدترین معنایی است که در تفسیر آیه شده؛ چرا که درخواست اجر رسالت تنها از کسانی مطلوب است که رسالت او را پذیرا شده‌اند. ولی در مورد آنان اذیت و آزار می‌رسانند نسبت به پیامبر ﷺ معنا ندارد؛ و اما اگر منظور دشمنان او است که وی را آزار می‌رسانند؛ آنها اصلاً رسالتش را قبول نداشتند، تا چه رسد به اجر و پاداش آن! چگونه ممکن است بگوید پاداش رسالتم این است که مرا به خاطر خویشاوندی که با شما دارم آزار ندهید.

نکته اصلی در مورد آیه این است که از یک سو قرآن مجید از بسیاری از پیامبران الهی نقل می‌کند که آنها با صراحت می‌گفتند: «من برای این (دعوت)، هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است.» ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

این جمله تنها در سوره «شعراء» در مورد پنج نفر از پیامبران الهی (نوح و هود و صالح، و لوط و شعیب علیهم‌السلام) آمده است. (۱)

از سوی دیگر آیه مورد بحث در مورد شخص پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم مگر دوستی خویشاوندانم را».

و از سوی سوم، در آیه ۵۷ سوره «فرقان» باز در مورد پیامبر ﷺ می‌خوانیم: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾: بگو: «من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) از شما هیچ‌گونه پاداشی نمی‌طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند (و این پاداش من است).»

و از سوی چهارم در آیه ۴۷ «سبأ»، باز در مورد پیامبر اسلام ﷺ آمده است: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ﴾: بگو: «هر اجر و پاداشی از شما

۱. به ترتیب: آیه ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره «شعراء».

خواسته ام برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است.».

از ضمیمه کردن این آیات چهارگانه به یکدیگر به خوبی می‌توان نتیجه گفت که پیامبر اسلام ﷺ نیز مانند سایر پیامبران الهی اجر و پاداشی برای شخص خود از مردم نخواسته است؛ بلکه مودت ذوی القربای او راهی به سوی خدا است! و چیزی صد درصد به نفع خود آنها. چرا که این مودت دریچه‌ای است به سوی مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ و ادامه خط رهبری رسول خدا ﷺ در امت، و هدایت مردم در پرتو آن (دقت کنید).

آری هر گاه این آیات چهارگانه را این گونه تفسیر کنیم هیچ گونه نقطه ابهام و پیچیدگی و مشکلی در آنها باقی نمی‌ماند. ولی در غیر این صورت از یک سو تضاد در میان آنها دیده می‌شود؛ و از سوی دیگر ناچاریم دست به سوی تفسیرهایی دراز کنیم که به هیچ وجه با ظاهر آیات سازگار نیست.

اما از آنجا که این تفسیر باب طبع جمعی از مفسران نبوده؛ زیرا با پیشداوری‌های آنها هماهنگی نداشته است آن را رها کرده‌اند، گاه گفته‌اند تقاضای اجر، مناسب شأن پیامبر ﷺ نیست. بنابراین آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» باید به عنوان استثنای منقطع شمرده شود، و گاه گفته‌اند این آیه با آیه «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» سازگار نیست «ای پیامبر! بگو: «من در برابر این دعوت هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، و من از متکلفان نیستم. (سخنانم روشن و همراه با دلیل است.)» و گاه گرفتار توجیهاات نابسامان دیگر شده‌اند.^(۱)

این حقیقت هنگامی روشن‌تر می‌شود که به روایات وارده از پیامبر اکرم ﷺ در شرح و تفسیر این آیه، مراجعه کنیم و آنها را در کنار این آیات قرار دهیم.

از مجموع روایاتی که در تفسیر آیه آمده است چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که

۱. سورة ص، آیه ۸۶.

بدون تردید آیه مورد بحث ناظر به مسأله امامت و خلافت است که می‌تواند به عنوان اجری برای رسالت شمرده شود؛ اجری که مردم را به خدا نزدیک می‌کند و نفعش عاید خود آنها می‌شود.

از آنچه در بالا گفته شد پاسخ بعضی از مفسرانی که همیشه در آیات مربوط به امامت موضع‌گیری تعصب‌آمیزی دارند روشن می‌شود.

آلوسی در روح المعانی در تفسیر این آیه می‌گوید: شیعه با چیدن صغری و کبری این آیه را دلیلی بر مسأله امامت علی علیه السلام گرفته می‌گوید: محبت او (به مقتضای آیه) واجب است، و هر کسی که محبتش واجب باشد واجب‌الاطاعه است؛ و هر کسی که واجب‌الاطاعه باشد دارای مقام امامت است پس علی علیه السلام دارای مقام امامت است! سپس به ایراد و اشکال به این صغری و کبری می‌پردازد. ^(۱)

ولی همان گونه که از بحث‌های بالا استفاده شد، هرگز ما نمی‌خواهیم با چنین صغری و کبرای سستی از آیه بهره‌گیری کنیم. نکته مهم در آیه چیز دیگری است و آن اینکه محبت «ذوی القربی» به عنوان اجر رسالت شمرده شده؛ و در آیات دیگر اجر مذکور و وسیله قرب الهی و به سود مردم ذکر شده. از مجموعه اینها مسأله امامت و خلافت آشکار میشود به شرحی که در بالا آمد؛ و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به آن اشاره می‌شود نیز پشتوانه‌ای برای این استدلال است.



آیه قربی در احادیث اسلام

در ذیل این آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه نقل شده که در تفسیر و تبیین مفهوم آیه اثر فراوان دارد،

۱. روح المعانی جلد ۲۵ صفحه ۳۰.

از جمله روایات زیر است:

۱- حاکم حسکانی که از دانشمندان معروف قرن پنجم هجری است در شواهد التنزیل از سعید بن جبیر از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

«لَمَّا نَزَلَتْ لَا قُلَّ اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُوَ الَّذِينَ أَمَرَنَا اللَّهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَوُلْدُهُمَا» «هنگامی که آیه ﴿قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ﴾ نازل شد» اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! اینها کیستند که خداوند ما را به محبت آنها امر کرده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و فرزندان آن دو می‌باشند». (۱)

در همان کتاب چندین روایت دیگر به همین مضمون با طرق مختلف از ابن عباس نقل شده است. (۲)

۲- در حدیث دیگری در همان کتاب از ابی امامه باهلی نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَخُلِقْتُ وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَفَاطِمَةُ لُقَاؤُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَارُهَا، وَأَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِبَعْضِنَا مِنْ أَعْصَانِهَا نَجَى وَ مَنْ زَاغَ هَوَى، وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرَوَةِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِسِ، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾:»

«خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی ﷺ را از درخت واحدی، من ریشه آن هستم و علی ﷺ شاخه آن و فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین ﷺ میوه‌های آن، و شیعیان ما برگهای آن‌اند، پس هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن تمسک جوید نجات می‌یابد، و کسی که منحرف شود سقوط می‌کند، و اگر بنده‌ای خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال، و سپس هزار

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۳۰. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۳۱، ۱۳۵.

سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک خشک و کهنه‌ای شود اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند، سپس این آیه را (به عنوان شاهد) تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾. (۱)

۳- سیوطی مفسر معروف اهل سنت در الدر المنثور ذیل آیه مورد بحث از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در تفسیر آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ فرمود: «أَنْ تَحْفَظُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَتُوَدُّوهُمْ بِي»: «منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید و آنها را به خاطر من دوست بدارید». (۲)

۴- احمد حنبل در فضائل الصحابه از سعید بن جبیر از عامر نقل می‌کند: هنگامی که آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ نازل شد مردم سؤال کردند ای رسول خدا! ذوالقربای تو که مودت و محبت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَابْنَاهُمَا وَقَالَهَا ثَلَاثًا»: «علی و فاطمه و دو پسر آنها، این سخن را سه بار تکرار کرد!» (۳)

همین معنی را با تفاوت اندکی قرطبی در تفسیر آیه از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده.

۵- حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از جابر نقل می‌کند که مرد عربی خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید و عرض کرد: «ای محمد! سلام را بر من عرضه کن!» فرمود: «شهادت می‌دهی به اینکه معبودی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، و اینکه محمد ﷺ و رسول او است؟»

عرض کرد: آیا اجر و پاداشی در برابر آن از من می‌طلبی؟ فرمود: «لا، إِلَّا الْمَوَدَّةَ

۱. همان مدرک، صفحه ۱۴۱.

۲. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.

۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲.

فی القُربی»: «نه، تنها دوستی ذوی القربی را می‌خواهم»، عرض کرد: ذوی القربای تو یا بستگان من؟ فرمود: «بستگان من»، عرض کرد: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم «فَعَلَى مَنْ لَا يُحِبُّكَ وَلَا يُحِبُّ قُرْبَاكَ لَعْنَةُ اللَّهِ»: «پس بر هر کس که تو را دوست ندارد، و نزدیکیانت را دوست ندارد لعنت خدا باد»، پیامبر ﷺ فرمود: «آمین!»^(۱)

۶- ابن جریر طبری مفسر معروف، نیز در ذیل این آیه از ابن جبیر نقل می‌کند که گفت: «هِيَ قُرْبَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»: «منظور نزدیکیان پیغمبر اکرم ﷺ است».

۷- حاکم در مستدرک الصحیحین از علی بن الحسین ؑ نقل می‌کند:

هنگامی که علی ؑ به شهادت رسید، حسن بن علی ؑ خطبه‌ای خواند (و در ضمن خطبه خودش را معرفی کرد) (تا به این جمله رسید أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «من از خاندانی هستم که خداوند محبت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده، و به پیامبرش ﷺ فرموده: بگو از شما پدایش بر این کار (رسالت) نمی‌طلبم جز دوستی ذوی القربایم».^(۲)

گروه دیگری از معاریف اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده‌اند، از جمله محب الدین طبری در ذخائر (صفحه ۱۳۸) و ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۱، و سیوطی در الدر المنثور ذیل آیه مورد بحث.

۸- مفسر معروف ابوجعفر محمد بن جریر طبری در جامع البیان از ابی الدیلم نقل می‌کند: هنگامی که علی بن الحسین ؑ را به صورت اسیر (به شام) آوردند او را به پله‌های (دروازه) دمشق نگه داشتند، مردی از اهل شام برخاست و گفت «شکر خدای را که شما را کشت و ریشه کن کرد!»، علی بن الحسین ؑ فرمود، آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری، فرمود: آیا ال‌حامیم را خوانده‌ای؟ گفت: قرآن را خوانده‌ام

۲. مستدرک الصحیحین جلد ۳، صفحه ۱۷۲.

۱. حلیة الاولیاء، جلد ۳، صفحه ۲۰۱.

ولی آل حامیم را نخوانده‌ام، فرمود: نخوانده‌ای: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، عرض کرد: شما آنها هستید؟ فرمود: بلی! (۱)

۹- ابن حجر در الصواعق المحرقة از علی رضی الله عنه نقل می‌کند که فرمود: «فینا آل حم آیه، لا یحفظ مَوَدَّتَنَا إِلَّا کُلُّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ قَرَأَ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»: «درباره ما آل حم آیه‌ای نازل شده است و آن اینکه دوستی ما را نگهداری نمی‌کند مگر هر مؤمنی»، سپس آیه «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را تلاوت فرمود. (۲)

نظیر همین روایت در کنز العمال نیز آمده است. (۳)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «قربی» در آیه مورد بحث، ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله است.

منظور از «آل حم» مجموع سوره‌هایی است که در حم در آغاز آن آمده است و آنها عبارتند از هفت سوره «مؤمن»، «فصلت»، «شوری» و «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و آیه مورد بحث در یکی از آنها است. (۴)

۱۰- زمخشری در کشاف و همچنین فخررازی در تفسیر کبیر، و قرطبی در تفسیرش حدیثی در ذیل این آیه شریفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که اهمیت محبت و مودت آل محمد صلی الله علیه و آله را به طرز عجیبی آشکار می‌سازد، و ما در اینجا عین عبارت حدیث را از تفسیر کشاف نقل می‌کنیم: او می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا - إِلَّا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَعْفُورًا لَهُ - إِلَّا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا إِلَّا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ

۱. جامع البیان طبری، جلد ۲۵، صفحه ۱۶. ۲. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۰۱.

۳. کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۱۱۸.

۴. به پاورقی تفسیر مجمع البیان آغاز سوره مؤمن، مراجعه شود (جلد ۷ و ۸ صفحه ۵۱۲).

آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمَلًا الْإِيمَانِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَشَّرَهُ
 مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ يُرْفَقَ إِلَى
 الْجَنَّةِ كَمَا تُرْفَقُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا - أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَتُحِلُّ لَهُ
 فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ - أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ
 مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ - أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ.
 أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ
 رَحْمَةِ اللَّهِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَاتَ كَافِرًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ
 آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمْ يَشُمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»:

«هر کس با محبت آل محمد ﷺ بمیرد شهید از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر
 کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا رود بخشوده است؛ آگاه باشید هر کس با محبت
 آل محمد ﷺ از دنیا رود با توبه از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل
 محمد ﷺ از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است؛ آگاه باشد هر کس با
 محبت آل محمد ﷺ از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد و سپس
 منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت می دهند؛ آگاه باشد هر
 کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند
 آنچنانکه عروسی را به خانه داماد می برند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل
 محمد ﷺ از دنیا رود در قبر او، دو در به سوی بهشت گشوده می شود؛ آگاه باشید هر
 کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود قبر او را فرشتگان زیارتگاه رحمت قرار
 می دهند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ﷺ از دنیا برود بر سنت و جماعت
 از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ﷺ از دنیا رود، روز قیامت در حالی وارد
 عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده مایوس از رحمت خدا!

آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا برود کافر از دنیا رفته.
 آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام
 نخواهد کرد»^(۱).

عجیب اینکه در بعضی از پاورقی‌های تفسیر کشاف که از بعضی از متعصبین
 نوشته شده، پس از نقل این حدیث شریف آمده است: «و آثار الوضع علیه لاثمة»:
 «آثار مجعول بودن این حدیث آشکار است!»

اما به چه دلیل حدیث مجعول است: و اثر این جعل در کجای این حدیث نمایان
 و آشکار است به هیچ‌وجه تبیین نشده، جز اینکه عظمت مقام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در
 این حدیث شریف نبوی تبیین شده با پی‌شداوری‌های بعضی سازگار نیست، و شاید
 برای نخستین بار بوده است که عظمت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در این حد بالا در این
 حدیث شریف نبوی مشاهده می‌کرده؛ آن هم حدیثی که سه نفر از بزرگان مفسران
 هم عقیده آن را نقل کرده، و با حسن قبول تلقی نموده و ایرادی بر آن نگرفته‌اند.
 این در حالی است که فخر رازی در ذیل همین حدیث می‌گوید: با اینکه در معنی
 «آل» اختلاف و گفتگو است، ولی «لَا شَكَّ أَنَّ فَاطِمَةَ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَتْ
 التَّعَلُّقُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشَدَّ التَّعَلُّقَاتِ وَ هَذَا كَالْمَعْلُومِ بِالتَّقْلِ الْمُتَوَاتِرِ، فَوَجَبَ أَنْ
 يَكُونُوا هُمُ الْآلُ»: «شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ارتباطشان با
 رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محکم‌ترین ارتباط بود؛ و این مطلب با احادیث متواتر ثابت شده
 است. بنابراین آنها (به عقیده همه) آل پیامبراند، اما غیر آنها داخل در لفظ آل
 هستند یا نه؟ محل گفتگو و تردید است».

فخر رازی نیز شواهد و قرائن فراوانی بر این معنی اقامه می‌کند که علی و فاطمه و

۱. تفسیر کشاف جلد ۴، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ - تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷ صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶ - تفسیر قرطبی،

حسن و حسین علیهما السلام قطعاً در این آیه داخل هستند. (۱)

از آنچه در بالا گفته شد روشن می‌شود بعضی از روایات که در ذیل این آیه نقل شده و می‌گویند: «مخاطب در آیه، کفار قریش هستند، و منظور این است که قرابت و خویشاوندی مرا نسبت به خود فراموش نکنید و به خاطر این قرابت آزارم ندهید» این تفسیر قابل قبول نمی‌باشد؛ و احتمال دارد، واضعان حدیث برای کم رنگ کردن احادیث کثیره بالا که درباره اهمیت مقام اهل بیت علیهم السلام است، چنین مطلبی را نقل کرده باشند. زیرا چنین خطابی به کفار قریش با مفهوم آیه کاملاً تضاد دارد زیرا ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار بگوید من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم جز آنکه خویشاوندیم را نسبت به خودتان فراموش نکنید. آنها رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را از اساس قبول نداشتند تا چه رسد به اینکه بخواهند پاداشی برای آن قائل شوند.

خلاصه، آنها که دنبال این روایت را گرفته ولی می‌خواهند، ارتباط آیه را با اهل بیت علیهم السلام قطع کنند در واقع محتوای آیه را انکار می‌کنند، زیرا طلبیدن پاداش رسالت از منکران رسالت کاملاً بی معنی است.

این بحث را با اشعاری که فخر رازی و آلوسی در تفسیر کبیر و روح المعانی در ذیل همین آیه آورده‌اند پایان می‌دهیم تا به مقتضای ختامه مسک خاتمه با برکتی بر این بحث باشد.

این اشعار منسوب به امام شافعی، - که به حب آل محمد و اعتقاد راسخ به آن بوده - است که می‌گوید:

يا راکباً قف بالمخصب من منی	واهتف بساکن خیفها والتاهض
سحراً، اذا قاض الحجج الى منی	فیضاً کملتتم الفرات الفاض
ان کان رفضاً حُب آل محمد	فلیشهد الثقلان انی رافضی

۱. برای آگاهی بیشتر به تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ مراجعه فرمایید.

«ای سواری که عازم زیات خانه خدا هستی، در آنجا که در نزدیکی منی، ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند (و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خدا است) بایست، و به تمام کسانی که در مسجد خیف (مشغول عبادت اند) و یا در حال حرکت (به سوی بیت الله) می‌باشند فریاد بزن:

در سحرگاهی که حاجیان از مشعر به سوی منی حرکت می‌کنند، و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند نیز فریاد بزن:

(آری فریاد بزن و آشکارا) بگو: اگر محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَفُض و تَرَك است، همه جن و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم!^(۱)

خداوند همه ما را از دوستداران آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دهد، همان‌ها که در نماز درود بر آنان می‌فرستیم و بدون آن نمازمان نماز نیست.

خداوندا این دوستی را مقدمه‌ای برای شناخت «مقام ولایت» آنها قرار ده تا تصور نکنیم که مسأله‌ای با این اهمیت تنها به عنوان یک دوستی ساده و عادی مطرح شده است. سپس این شناخت را وسیله‌ای برای پیروی از مکتب آنان قرار ده.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۶ - روح المعانی، جلد ۲۵، ص ۳۲.

بخش دوم

آیات فضائل

اشاره

همان گونه که قبلاً گفته شد در این بخش به سراغ آیاتی از قرآن مجید می‌رویم که مستقیماً مسأله خلافت و ولایت را بازگو نمی‌کند؛ ولی فضیلتی بزرگ از علی علیه السلام را در بر گرفته، و مجموعه آنها می‌تواند زوایای این مسأله را برای کسانی که در متن جریان قرار نگرفته‌اند روشن سازد و در مجموع نشان دهد که حساب علی علیه السلام از دیگران کاملاً جدا است؛ و با وجود کسی مثل او در میان امت نوبت امامت و خلافت به دیگران نمی‌رسد.

به عبارت دیگر: با انضمام یک مقدمه عقلی روشن می‌توان مسأله امامت و خلافت را از آن نتیجه گرفت و آن اینکه هرگز خداوند حکیم، مفضول را حاکم و رهبر افضل نخواهد کرد. حتی در میان عقلای جهان هر کس مرتکب چنین کاری شود او را ملامت و سرزنش می‌کنند و کار او را نشانه عدم تدبیر و ضعف مدیریت او می‌شمردند چرا که فرد برتر را تابع فرد پایین‌تر کرده است.

این آیات بسیار وسیع و گسترده است تا آنجا که بعضی از دانشمندان کتاب مستقلی درباره این مسأله نگاشته‌اند. ولی ما از میان آنها ... آیه را برگزیده‌ایم که مفاهیم روشن تری دارد و در ضمن با وضع اختصار کتاب سازگار است.

باز در اینجا به سراغ منابع معروف اهل سنت می‌رویم و از آنچه تنها در منابع

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام آمده است کمتر سخن می‌گوییم؛ مبادا کسی تصور کند پیروان این مکتب چیزی از روی تعصب گفته‌اند.
به هر حال این آیات، نیز فراوان است، و ما از میان آن ۲۴ آیه را برگزیده‌ایم.

۱- آیه مباهله

در آیه ۶۱ سوره «آل عمران» می‌خوانیم: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»:

«هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: "بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباهله (و نفرین) کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم"».

در اینجا چند نکته باید روشن شود:

نخست: محتوای آیه.

دوم: روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع معروف اسلامی آمده است، چه کسانی را معرفی می‌کند؟

سوم: چگونگی استدلال به این آیه بر مسأله برتری علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.

چهارم: پاسخ به بعضی از خرده‌گیری‌ها در رابطه با این آیه.

محتوای آیه مباهله:

آیه فوق به ضمیمه آیاتی که قبل و بعد از آن نازل شده؛ نشان می‌دهد که در برابر پافشاری مسیحیان در عقاید باطل خود از جمله ادعای الوهیت حضرت

مسیح ﷺ و عدم کارایی منطق و استدلال در برابر لجاجت آنها، پیامبر ﷺ مأمور می‌شود از طریق مباحله وارد شود، و صدق گفتار خود را از این طریق خاص روحانی به ثبوت برساند؛ یعنی با آنها مباحله کند تا راستگو از دروغگو شناخته شود!

مباحله در اصل از مادهٔ بَهَلَ (بر وزن أَهْل) به معنی رها کردن است. به همین جهت هنگامی که حیوان را، به حال خود واگذارند و پستان آنرا - برای جلوگیری از نوشیدن نوزادش - در کیسه قرار ندهند به آن حیوان باهَل می‌گویند، و ابتهال در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

و گاه این واژه را به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا معنی کرده‌اند آن نیز به خاطر رها کردن و واگذار نمودن بنده به حال خویش و خروج از سایه لطف خدا است، اما از نظر مفهوم متداول که در آیه به آن اشاره شده؛ مباحله به معنی نفرین کردن دو نفر به همدیگر است. به این ترتیب که وقتی استدلالات منطقی سودی نداشت، افرادی که با هم دربارهٔ یک مسأله مهم دینی گفتگو دارند در یکجا جمع می‌شوند، و به درگاه خدا تضرع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند؛ همان کاری که پیامبر اسلام ﷺ در برابر مسیحیان نجران کرد، که در آیه به آن اشاره شده است.

با توجه به آنچه گفته شد نگاهی به تفسیر آیه می‌اندازیم، می‌فرماید:

«هر گاه (مسیحیان) بعد از علم و دانشی که به تو رسیده (دربارهٔ نفی الوهیت مسیح ﷺ و تثلیت و انحرافات از این قبیل) با تو به بحث و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما نیز فرزندان خود را ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ ما زنان خویش را دعوت نماییم، و شما نیز زنان خود را، (وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ) ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ما است) دعوت می‌نماییم و شما نیز نفوس خود؛ (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ).»

آنگاه مباحله (نفرین) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لُغْتَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

بدون تردید از نظر تاریخی این مسئله واقع شد. یعنی پیامبر ﷺ گروهی را
انتخاب کرد و همراه خود برای مباحله آورد.

در روایات اسلامی که مفسران و محدثان نقل کرده‌اند آمده است «هنگامی که
آیه فوق نازل شد پیامبر ﷺ به مسیحیان نجران پیشنهاد مباحله داد، بزرگان
مسیحی از پیامبر ﷺ یک روز مهلت خواستند، تا در این باره به شور بنشینند.
اسقف (اعظم) به آنها گفت: نگاه کنید اگر فردا محمد ﷺ با فرزند و خانواده‌اش برای
مباحله آمد از مباحله با او بپرهیزید، و اگر اصحاب و یارانش را همراه آورد با او
مباحله کنید که او پایه و اساسی ندارد.

فردا که شد که پیامبر ﷺ آمد در حالی که دست علی را گرفته بود و حسن و
حسین را پیش روی او حرکت می‌کردند، و فاطمه پشت سر او. مسیحیان و در
پیشاپیش آنان، اسقف اعظم آنان بیرون آمدند هنگامی که پیامبر ﷺ را با همراهان
مشاهده کرد پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: این یکی، پسر عمو و داماد او
است، و این دختر زاده‌های او هستند، و این بانو، دختر او است که از همه نزد او
گرامی‌تر است. اسقف نگاهی کرد و گفت: من مردی را می‌بینم که مصمم و با جرأت
در مباحله آمده، و می‌ترسم او راستگو باشد، و اگر راستگو باشد بلای عظیمی بر ما
وارد خواهد شد. سپس گفت: ای ابولقاسم (محمد ﷺ) ما با تو مباحله نخواهیم کرد؛
بیا با هم صلح کنیم!

و در بعضی از روایات آمده که اسقف اعظم گفت: من صورت‌هایی را می‌نگرم که
اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکنند چنین خواهد شد! پس مباحله نکنید که هلاک

خواهید شد! (۱)

همین مضمون با تفاوت‌هایی که به اصل قضیه ضرر نمی‌زند در بسیاری از تفاسیر دیگر نیز آمده است، مانند تفسیر فخر رازی (جلد ۸، صفحه ۱۰) و قرطبی (جلد ۲، صفحه ۱۳۴۶) و روح البیان (جلد ۲، صفحه ۴۴) و روح المعانی (جلد ۳، صفحه ۱۸۸) و بحر المحیط (جلد ۲، صفحه ۴۷۲) تفسیر بیضاوی (ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

اکنون به سراغ کتب حدیث می‌رویم:



مباهله در کلمات محدثان

روایات فراوانی در منابع معروف و دست اول اهل سنت و منابع اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که با صراحت می‌گوید: آیه مباهله درباره علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است از جمله:

۱- در صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابة در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه‌السلام از سعد بن ابی وقاص نقل شده که معاویه به سعد گفت: چرا ابوتراب (علی علیه‌السلام) را سب و دشنام نمی‌دهی؟ گفت: من سه سخن از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به یاد دارم که به خاطر آنها نمی‌توانم علی علیه‌السلام را دشنام دهم! و اگر یکی از آنها برای من باشد بهتر از تعداد زیادی اشتران سرخ مو است - این حیوان از گرانبهارترین سرمایه‌های عرب محسوب می‌شد - سپس داستان حدیث منزلت (در جنگ تبوک) و داستان پرچم دادن به دست علی علیه‌السلام در جنگ خیبر را ذکر می‌کند، و بعد می‌افزاید: «وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ

۱. مجمع البیان جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۵۲ با کمی تلخیص.

حُسَيْنَا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِي»:

«هنگامی که آیه مباحله نازل شد؛ رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند. سپس عرض داشت: خداوندا اینها اهل بیت من هستند». (و مصداق این آیه‌اند) ^(۱)

این حدیث را گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند مانند:

ترمذی در صحیح خود. ^(۲) و بعد از نقل آن می‌افزاید، ابوعیسی می‌گوید: این حدیث حسن، صحیح و غریب است (شاید غریب بودنش به خاطر ناسازگاری با پیش داوری‌های تعصب‌آمیز او است).

و احمد حنبلی در مسند. ^(۳)

و بیهقی در السنن الکبری. ^(۴)

و سیوطی در دُرِّ المنثور. ^(۵)

۲- در صحیح ترمذی در جای دیگر نیز حدیث از سعد بن وقاص نقل شده که وقتی آیه مباحله نازل شد؛ پیامبر اکرم ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و عرضه داشت: «اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِي» «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند». ^(۶) همین حدیث را حاکم در مستردك الصحیحین نقل کرده و در آخر می‌گوید: این حدث صحیحی است که هماهنگ با موازین و شرایط صحت بر طبق عقیده شیخین

۱. صحیح مسلم، جلد ۴ صفحه ۱۸۷۱، حدیث شماره ۳۲، باب ۴.

۲. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴ (باب ۲۱ باب مناقب علی ﷺ).

۳. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۸۵.

۴. السنن الکبری، مطابق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱ صفحه ۲۹۱.

۵. الدر المنثور، ذیل آیه ۶۱ «سوره آل عمران».

۶. صحیح ترمذی، جلد ۵ صفحه ۲۲۵ (باب ۴، حدیث ۲۹۹۹، طبع بیروت، داراحیاء التراث العربی).

بخاری و مسلم می‌باشد. (۱)

و نیز بیهقی در السنن الکبری آن را نقل کرده است. (۲)

۳- سیوطی در الدرالمنثور از حاکم و ابن مردویه و ابونعیم در دلائل از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار مباحله با مسیحیان گذاشت، روز بعد دست علی عَلِيٌّ و فاطمه فَاطِمَةُ و حسن و حسین حَسْبَيْنِ را گرفت و برای مباحله آورد. اما آنها (مسیحیان) حاضر به مباحله نشدند. سپس جابر می‌افزاید: آیه **﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ﴾** ... درباره آنها نازل شد. (۳) سیوطی می‌گوید: حاکم این حدیث را صحیح شمرده است.

۴- در همان کتاب (الدر المنثور) از ابن عباس نقل می‌کند که هیئت مسیحیان نجران خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند - و پس از شرح جریان مباحله و امتناع مسیحیان نجران - می‌افزاید: این در حالی بود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیرون آمد و با او علی و فاطمه و حسن و حسین عَلِيٌّ بودند و به آنها فرمود: «من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.» ولی مسیحیان نجران حاضر به مباحله نشدند و با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلح کردند که جزیه بپردازند. (۴)

۵- در همان کتاب از ابن جریر از علباء بن احمر الیشکری نقل می‌کند هنگامی که آیه **﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...﴾** نازل شد؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سراغ علی و فاطمه فَاطِمَةُ و فرزندان آنها حسن و حسین عَلِيٌّ فرستاد و به مخالفان پیشنهاد کرد حاضر به مباحله شوند (و آنها خودداری کردند). (۵)

۶- علامه طبری در تفسیرش با سند خود از زید بن علی در تفسیر این آیه نقل

۱. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۰. ۲. السنن الکبری، جلد ۷ صفحه ۶۳.

۳. الدرالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۸، ذیل آیه مورد بحث (با کمی تلخیص).

۴. همان مدرک، صفحه ۳۹. ۵. همان مدرک، صفحه ۳۹.

می‌کند: «كَانَ النَّبِيُّ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ»: «در آنجا پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بودند». (۱)

۷- و نیز در همان کتاب به سندش از سدّی در ذیل این آیه چنین نقل می‌کند: «أَخَذَ النَّبِيُّ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ وَقَالَ لِعَلِيٍّ أَتَبِعُنَا»: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی علیه‌السلام فرمود: پشت سر ما بیا. (۲)

۸- علامه ابوبکر جصاص که از علمای قرن چهارم هجری است در کتاب احکام القرآن در یک تعبیر گویا در مورد مباحله می‌گوید: «إِنَّ رُؤَاةَ السَّيْرِ وَنَقْلَةَ الْأَثَرِ لَمْ يَخْتَلِفُوا فِي أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) وَدَعَى النَّصَارَى الَّذِينَ حَاجُّوهُ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ»:

راویان تواریخ، و ناقلان آثار اختلاف ندارند در اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست حسن و حسین و علی و فاطمه علیهم‌السلام را گرفت و نصاری را که با او به بحث و ستیز برخاسته بودند به مباحله دعوت فرمود». (۳)

مطابق گفته جصاص این مسأله مورد اجماع و اتفاق همه دانشمندان حدیث و تاریخ است.

۹- همین دانشمندان در کتاب دیگری به نام معرفة علوم الحدیث بعد از ذکر داستان مباحله می‌گویند: «قَالَ الْحَاكِمُ وَقَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ فِي التَّفْسِيرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَخَذَ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَحَسَنِ وَحُسَيْنٍ وَجَعَلُوا فَاطِمَةَ وَرَأَتْهُمْ ثُمَّ قَالَ هُوَ لِأَبْنَائِنَا وَأَنْفُسِنَا وَنِسَائِنَا»:

«حاکم می‌گوید: در اخبار متواتر در کتب تفسیر از ابن عباس و غیر او آمده است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روز مباحله دست علی و حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفت و فاطمه از

۱. تفسیر طبری، جلد ۳، صفحه ۱۹۲ (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷).

۲. همان مدرک. ۳. احکام القرآن، جصاص، جلد ۳، صفحه ۱۴.

پشت سر می آمد سپس فرمود: اینها فرزندان ما و نفوس ما و زنان ما هستند شما هم نفوس و فرزندان و زنان را بیاورید تا مباحله کنیم».^(۱)

این تنها بخشی از روایات مربوط به داستان مباحله و نزول آن درباره این بزرگوران است. بدیهی است تفاوت این احادیث در بعضی از جزئیات که فاطمه علیها السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یا پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله می آمده؛ و یا علی علیه السلام در کنار آن حضرت بوده یا پشت سر آن حضرت تأثیری در اصل مسأله نمی گذارد. زیرا در بسیاری از حوادث مسلم تاریخی مانند جنگ بدر و خیبر و احزاب و فتح مکه، اختلاف در نقل جزئیات و شاخ و برگها وجود دارد و کمتر حادثه مهم تاریخی را می توان پیدا کرد که در این گونه امور جزئی، تفاوتی نداشته باشد.

به هر حال روایات فوق، به گواهی گروهی از بزرگان اهل سنت چنان فراوان و مشهور است که به سر حد تواتر رسیده، با این حال جای بسیار شگفتی است که نویسندۀ تفسیر المنار در ذیل این آیه می گوید: «قال الأُستاذ الإمام: الروایات مُتَّفَقَةٌ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله اخْتَارَ لِلْمَبَاهَلَةِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ وَكَلَدَ يَهُمَا وَ يَحْمِلُونَ كَلِمَةَ نِسَائِنَا عَلَى فَاطِمَةَ، وَ كَلِمَةَ أَنْفُسِنَا عَلَى عَلِيٍّ فَقَطُّ، وَ مَصَادِرُ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ الشَّيْعَةُ! وَ مَقْصَدُهُمْ مِنْهَا مَعْرُوفٌ!»: «روایات متفقاً می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو فرزند آنان را برگزید، و کلمه «نساننا» را بر فاطمه علیها السلام و کلمه «انفسنا» را فقط بر علی علیه السلام تطبیق کرده اند. مدرک این روایات، شیعه است! و مقصد آنها از آن معروف است!»^(۲)

راستی عجیب است وقتی پای پیش داوری ها و تعصب های فرقه ای به میان می آید دانشمند معروفی مانند نویسندۀ المنار سخنی می گوید که سستی آن بر هیچ

۱. معرفة علوم الحديث، صفحه ۵۰ طبع مصر، (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸).

۲. تفسیر المنار، جلد ۳، صفحه ۳۲۲.

کس پوشیده نیست. آیا صحیح مسلم و صحیح ترمذی و مسند احمد از منابع معروف شیعه است؟ آیا سنن بیهقی و الدر المنثور یوطی و احکام القرآن جصاص و تفسیر طبری و مستدرک حاکم را علمای شیعه نوشته‌اند؟
 اشتباهی به این بزرگی جز بر اثر حجاب تعصب پیدا نمی‌شود. نامبرده از یک سو می‌گوید روایات متفقاً این سخن را نقل کرده است، و از سوی دیگر همه را زیر سؤال می‌برد.

اگر کتاب‌هایی همچون صحیح مسلم، و ترمذی، و مسند احمد، و مانند آن، چنان باشد که شیعه بتواند روایاتی جعل نموده و در همه آنها وارد کند؛ تا آنجا که به صورت حدیث متواتر در آید؛ دیگر چه اعتباری برای این کتب باقی می‌ماند؟ و چگونه می‌توان حتی یک حدیث آنرا پذیرفت؟

در حقیقت نویسندگان المنار با این سخن خود، همه منابع معروف اهل سنت را بی اعتبار کرده؛ و ارزش آنها را به کلی از بین برده است. آری او خواسته است فضیلتی را از علی علیه السلام و فاطمه و فرزندان آنها را انکار کند ولی با این کارش ریشه مذهب تسنن را زده است!

تنها سخنی که در اینجا باقی می‌ماند اشکالی است که المنار و بعضی دیگر در مورد ضمیرهای جمع که در آیه وجود دارد ذکر کرده‌اند؛ و ما بعداً به طور مشروح به سراغ آن خواهیم رفت.



اهمیت مباهله

نخستین چیزی که در این آیه جلب توجه می‌کند این است که مسأله مباهله را می‌توان به عنوان نشانه روشنی بر حقانیت و صدق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسأله دعوی رسالت مطرح کرد، زیرا ممکن نیست کسی که به ارتباط خود با پروردگار ایمان

قطعی نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد. یعنی از مخالفان خود دعوت کند که بیایند و با هم به درگاه خدا برویم و از خدا بخواهیم دروغگو را رسوا سازد؛ و من قول می‌دهم که نفرین من در حق مخالفان عملی خواهد شد؛ و نتیجه آن را خواهید دید! به طور مسلم ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است؛ زیرا اگر نفرین به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان ظاهر نشود؛ نتیجه جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت؛ و هیچ انسان عاقلی بدون اطمینان به نتیجه، قدم در این میدان نمی‌گذارد.

به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم: هنگامی که پای مباحله به میان آمد، مسیحیان نجران از پیامبر ﷺ مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند؛ و هنگامی که دیدند پیامبر اسلام ﷺ تنها کسانی را با خود برای مباحله آورده که دعای آنها می‌تواند مستجاب باشد؛ و خالی از هر گونه جار و جنجال، و تشریفات به صحنه مباحله وارد شده، آن را دلیل دیگری بر صدق دعوت او دانستند و از مباحله سر باز زدند، مبادا گرفتار عذاب الهی شوند. آنها هنگامی که دیدن پیامبر ﷺ با افرای محدودی از خاصان نزدیک خود و فرزندان خردسال و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به معیادگاه آمده است، سخت به وحشت افتادن و حاضر به مصالحه شدند. از سوی دیگر این آیه سند روشنی برای مقام والای اهل بیت پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام است، زیرا در آیه سه کلمه وجود دارد: «أَنْفُسَنَا»، «نِسَائِنَا» و «أَبْنَائِنَا»، بدون شک منظور از «أَبْنَائِنَا»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده است و در این هیچ اختلافی نیست، و «نِسَائِنَا» بر کسی جز فاطمه زهرا علیها السلام تطبیق نمی‌شود؛ و اما «أَنْفُسَنَا»، به یقین اشاره به شخص پیامبر ﷺ نیست. زیرا آیه می‌گوید: «نَدْعُ... وَأَنْفُسَنَا»: «دعوت کنیم از نفوس خویش»، اگر منظور، پیامبر ﷺ باشد، دعوت کردن انسان از خویشتن مفهومی ندارد؛ بنابراین راهی باقی

نمی ماند جز اینکه بگوئیم منظور تنها علی علیه السلام است.

قابل توجه اینکه فخر رازی در ذیل این آیه سخنی از محمود بن الحسن الحمصی که از علمای شیعه بوده نقل می کند که او با استفاده از این آیه، اثبات می کرد که علی علیه السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همه انبیاء و همه صحابه افضل است، او می گفت: «ممکن نیست انسان از خودش دعوت کند؛ و خویشان را برای کاری فرا خواند. بنابراین منظور از «انفسنا» غیر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ و علماء اتفاق دارند بر اینکه کسی غیر از علی علیه السلام با او نبود. بنابراین آیه می گوید: «علی علیه السلام به منزله نفس و شخص محمد صلی الله علیه و آله است»، به یقین عین او نیست؛ ولی در تمام جهات بجز مقام نبوت و افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه کس، در جهات دیگر همانند او است.

از سوی دیگر می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از همه انبیاء افضل بود پس علی علیه السلام نیز می باید افضل باشد. سپس به این حدیث که دوست و دشمن آن را پذیرفته اند - برای تکمیل کلام خود - استناد می جوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ نُوحًا فِي طَاعَتِهِ، وَ إِبْرَاهِيمَ فِي حُلَّتِهِ وَ مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَ عِيسَى فِي صَفْوَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»:

«هر کس می خواهد آدم را در مقام علمیش، و نوح را در طاعتش، (نسبت به پروردگار) و ابراهیم را در دوستی و مقام خلیل الهی اش، و موسی را در هیبتش و عیسی را در صفوتش ببیند، نگاه به علی بن ابیطالب کند!» این حدیث می گوید: «آنچه خوبان به طور جداگانه داشته اند او تنها و یکجا دارد.»

فخر رازی بعد از نقل این کلام می افزاید: سایر شیعه نیز در گذشته و حال، به این آیه استدلال می کنند که علی علیه السلام همچون نفس محمد صلی الله علیه و آله است مگر در ویژگی هائی که دلیل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت کرده؛ و مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از همه صحابه

افضل بوده، پس علی علیه السلام نیز باید افضل باشد. (۱)

فخر رازی بعد از ذکر این دلیل به سادگی از کنار آن می‌گذرد؛ و تنها به این جواب قناعت می‌کند که همان گونه که اجماع مسلمین دلیل است که محمد صلی الله علیه و آله افضل از علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ اجماع مسلمین بر این است که هر پیامبری افضل از کسانی است که پیامبر نیستند؛ و به یقین علی علیه السلام پیامبر نبوده نتیجه این می‌شود که سایر انبیای الهی از علی علیه السلام افضل بوده‌اند. (۲)

در سخنان فخر رازی به خوبی دقت کنید می‌بینید او در واقع جوابی برای آن استدلال قوی و محکم ندارد گویا می‌خواسته به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه سخنی بگوید؛ و الا این سخن که هر پیامبری از پیامبران الهی از هر غیر پیامبر افضل است، کاملاً قابل مناقشه است. زیرا برتری همه پیامبران بر غیر آنها تنها در مورد وحی مسلم است. ولی در غیر مورد وحی ممکن است بزرگانی باشند که از همه انبیاء جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برتر باشند. از این که بگذریم سخن در افضلیت علی علیه السلام بر همه امت است و این مطلب نیازی به اثبات برتری او بر سایر انبیاء ندارد. (دقت کنید)

به هر حال فضیلتی که از این آیه شریفه و احادیث متواتری که در ذیل آن آمده استفاده می‌شود می‌تواند مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را روشنتر سازد.

چرا که هرگز خداوند متعال راضی نمی‌شود که فرد افضل و برتر، مأموم باشد و غیر افضل امام؛ کسی که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است پیرو باشد؛ و دیگران که در درجات بعد قرار دارند پیشوا!

در این مسأله تفاوت نمی‌کند که ما امامت را منوط به نصب الهی بدانیم - آن گونه

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۱. ۲. همان مدرک.

که ما اعتقاد داریم - یا از طریق انتخاب مردم؛ آن گونه که اهل سنت معتقداند. چرا که در صورت اول هرگز خداوند مفضل را بر افضل، مقدم نخواهد داشت و در صورت دوم نیز مردم نباید کاری بر خلاف حکمت انجام دهند که اگر کنند پسندیده و مقبول نخواهد بود.

خرده‌گیری که بر آیه مباهله دارند.

در اینجا اشکال معروفی است که نویسنده المنار و بعضی دیگر آن را در مورد نزول آیه در حق اهل بیت علیهم‌السلام ذکر کرده‌اند و آن اینکه چگونه امکان دارد منظور از «ابنائنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهم‌السلام باشند در حالی که «ابنائنا» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی‌شود؟ و نیز چگونه ممکن است «نساءنا» (زنان ما) که معنی جمع دارد، تنها بر بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها‌السلام اطلاق گردد؟ و نیز چگونه ممکن است منظور از «انفسنا»، تنها علی علیه‌السلام باشد؟ زیرا «انفسنا» نیز صیغه جمع است، و علی علیه‌السلام یک نفر بود.

پاسخ

در پاسخ این سؤال نظر شما را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱- همان گونه که قبلاً نیز بطور مشروح ذکر شد احادیث فراوانی در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت به ما رسیده است که در آنها تصریح شده پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غیر از علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام کسی را به مباهله نیاورد؛ و این خود قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می‌دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند سنت و شأن نزول قطعی است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید از آن پاسخ گویند.

۲- اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تشبیه تازگی ندارد؛ و قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار دیده می‌شود.

توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود؛ و مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند که: مسؤول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند؛ در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد؛ این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت جمع ندارد.

خلاصه اینکه ما دو مرحله داریم مرحله قرارداد و مرحله اجرا.

در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شوند تا بر همه مصادیق تطبیق گردند؛ ولی در مرحله اجرا، ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد؛ و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیامبر موظف بود طبق قرا دادی که با نصاریٰ نجران بسته بود همه فرزندان و زنان خاص و خاندانش و تمام کسانی که بمنزله جان او بودند همراه خود به مباحله ببرد، ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و مرد نداشتند. (دقت کنید).

در آیات قرآن موارد متعدد دیگری داریم که عبارت بصورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در سوره آل عمران» آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾: «(همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید!». در این آیه منظور از «الناس» (مردم)

طبق تصریح جمعی از مفسران نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!

و همچنین در سوره «آل عمران» آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾: «خداوند، سخن آنها (گروهی از یهود) را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی‌نیازیم، شنید!»

منظور از «الذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران حی بن اخطب یا فنحاص است. گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود؛ همان‌طور که درباره ابراهیم می‌خوانیم: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾: «ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا»^(۱) در اینجا کلمه «امت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است (سابقاً بحث مشروحاتی نیز در این زمینه داشتیم).



۳- از آیه مباحثه استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند،

و می‌گفتند:

بُنُونَا بَنُو أَبْنَائِنَا وَبَنَاتِنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ أَبَاعِدِ

«یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده‌های ما هستند اما دختر زاده‌های ما فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما».

این طرز تفکر مولود همان سنت غلط جاهلی بود که دختران و زنان را عضو

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

اصلی جامعه انسانی نمی دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگهداری پسران می پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می گوید:

وَ إِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أُوْعِيَةٌ مُسْتَوْدَعَاتٌ وَ لِلْأَنْسَابِ آبَاءُ:

«مادران مردم حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند؛ و برای نسب، تنها پدران شناخته می شوند!»

ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در قرآن در سوره «انعام» آیه ۸۴ و ۸۵ درباره فرزندان ابراهیم می خوانیم:

﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾:

«و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. - و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ که همگی از صالحان بودند.»

در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند دختری بود.

و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق کلمه «ابن رسول الله» (فرزندان پیامبر) کراراً دیده می شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: ﴿وَ حَالَئِلِ ابْنَاتِكُمْ﴾ (یعنی همسران پسران شما) در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوهها چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می باشند.

از نکات قابل توجه در مورد آیه مباهله اینکه در حدیث معروفی آمده است که مأمون عباسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد دلیل بر خلافت (بلا فصل) جدت علی بن ابیطالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا»

مأمون عرض کرد: اگر «نسائنا» نبود!

امام در پاسخ او فرمود: اگر «ابنائنا» نبود!

علامه طباطبایی در تفسیر این جمله‌های کوتاه و پر معنی می‌گوید: استدلال امام به آیه «انفسنا» از این جهت است که خداوند علی علیه السلام را همچون نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده (و بنابراین از همه افضل و شایسته‌ترین فرد برای امامت و خلافت است و در همه چیز جز مقام رسالت و نبوت شبیه او می‌باشد).

پاسخ مأمون در واقع ایرادی است که به این استدلال گرفته می‌گردد: کلمه «نسائنا» (زنان ما) می‌تواند دلیل بر این باشد که «انفسنا» به معنی «رجالنا» (مردان ما) می‌باشد، نه به معنی کسی که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و پاسخ مجدد امام علیه السلام اشاره به این است که اگر «انفسنا» به معنی «رجالنا» بوده باشد دیگر جایی برای «ابنائنا» باقی نمی‌ماند. زیرا این افراد نیز در واژه‌های رجال و نساء داخل هستند. اگر مؤنث باشند داخل در نساء و اگر مذکر باشند داخل در رجال - ، بنابراین «انفسنا» به معنی «رجالنا» نیست (دقت کنید) ^(۱)

در بحار الانوار جریان مأمون به صورت دیگری نقل شده است و ظاهراً سؤال و جواب دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در جای دیگر است، این روایت می‌گوید: روزی مأمون به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کرد: بالاترین فضیلت امام امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) را که قرآن بر آن دلالت دارد بیان کنید.

امام علیه السلام: «فرمود آیه مباهله است، خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...﴾»

۱. تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۳۰، ذیل آیه مباهله.

هنگامی که این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ حسن و حسین ﷺ را فرا خواند پس این دو نفر مصداق «ابنائنا» بودند و فاطمه ﷺ را نیز فرا خواند؛ بنابراین او مصداق نساءنا» بود؛ و امیرالمؤمنین علی ﷺ را فرا خواند و او نفس و جان پیامبر به حکم خدا بود و از آنجا که احدی از خلق خدا بالاتر و بزرگوارتر از رسول خدا ﷺ نیست بنابراین ثابت می شود که احدی افضل از نفس رسول الله یعنی علی ﷺ نمی باشد. مأمون گفت: ممکن است کسی بگوید «انفسنا» اشاره به خود پیامبر ﷺ است نه غیر او؛ امام علی ﷺ در جواب فرمود: مگر کسی خودش را فرا می خواند؟ و چون پیامبر ﷺ علاوه بر فاطمه ﷺ و حسن و حسین، علی ﷺ را فرا خواند معلوم می شود علی ﷺ بمنزله نفس و جان پیامبر ﷺ است. (۱)

۲- آیه خیر البریه

در آیه ۷ و ۸ سوره «بینه» می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ - جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنِ خَشِيَ رَبَّهُ»:

«(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین خلق (خدا) هستند. - پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای جاویدان بهشتی است که نهرها از پای درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند؛ (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از او؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از (مخالفت) پروردگارش بترسد».

خداوند در این آیات، و آیات قبل از آن، بهترین و بدترین مخلوقات خود را معرفی کرده است، کافران و مشرکان اهل کتاب را که با انواع دسایس و توطئه‌ها در فکر خاموش ساختن نور حق هستند، هم خودشان گمراه‌اند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. به عنوان شرالبریه^(۱) (بدترین مخلوقات) معرفی می‌کند و در

۱. بریه از ماده «برء» به معنی خلقت است، و لذا خداوند را باری به معنی خالق و مخلوقات را بریه می‌گویند، بعضی گفته‌اند «بریه» از «بَرِيٌّ» بر روزن برگ به معنی خاك است و از آنجا که مخلوقات از خاك گرفته شده‌اند به آنها «بریه» گفته می‌شود، بعضی نیز گفته‌اند: «بریه» از «بَرِيْتُ الْقَلَمِ» (قلم را تراشیدم) گرفته شده، و از آنجایی که مخلوقات از نظر شکل و قامت، به فرمان الهی به صورتهای مختلف در می‌آیند گویی مانند قلم‌هایی هستند که در کارگاه آفرینش تراشیده می‌شوند، به آنها «بریه» گفته شده است (به تفسیر قرطبی جلد ۱۰، صفحه ۷۲۳۵ و مفردات راغب و سایر کتب لغت مراجعه شود).

مقابل، مؤمنانی که در پرتو ایمانشان راه حق را یافته و منبع اعمال صالح بوده و هستند، هم خودشان هدایت یافته و هم چراغ هدایتی را برای دیگرانند به عنوان «خیر البریه»، (بهترین مخلوقات) معرفی فرموده است.

درست است که مفهوم آیه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای است؛ و منحصر به شخص یا اشخاص معینی نمی‌باشد؛ ولی در روایات متعدد اسلامی که در منابع حدیث اهل سنت و شیعه آمده است، انگشت روی اشخاصی گذارده شده که در صف اول از صفوف «خیر البریه»، و بهترین مخلوقات خدا قرار دارند.

دقت در محتوای این احادیث، بسیاری از حقایق را که تاکنون برای گروهی در پرده ابهام باقی مانده است می‌تواند روشن سازد؛ و پاسخ روشنی برای بسیاری از اتهامات ناآگاهان باشد.

در اینجا توجه خوانندگان را به بخشی از این روایات جلب می‌کنیم :

۱- مفسر معروف سیوطی در الدر المنثور، در ذیل آیه از ابن عساکر از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که ما خدمت پیامبر ﷺ بودیم که علی رضی الله عنه به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ نَزَلْتُ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ صلی الله علیه و آله قَالُوا جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ!»:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به کسی که جان من به دست او است، این مرد و شیعیان او، رستگاران در روز قیامت‌اند، و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، از این رو اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که علی رضی الله عنه می‌آمد می‌گفتند: خیر البریه (بهترین مخلوقات خدا) آمد!»^(۱) همین روایت با همین مضمون،

در شواهدالتنزیل حاکم حسانانی نیز آمده است.^(۱)

۲- در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: «هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ وَيَأْتِي عَدُوَّكَ غَضَبَانًا مُقْمَحِينَ»:

«تو و شیعیانت در روز قیامت خیر البریه (بهترین مخلوقات) هستید؛ هم خدا از شما راضی است و هم شما از خدا راضی هستید؛ ولی دشمن تو خشمگین و در زحمت و عذاب است»^(۲) (در بعضی از نسخه‌های حدیث، «مقحمین» آمده که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر است).

۳- در حدیث دیگری از ابوبرزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت فرمود، رو به علی عَلِيٌّ کرد و فرمود: «هُمُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنِكَ الْخَوْضُ!»: «خیرالبریه تو و شیعیانت هستید ای علی!، و وعده من و تو کنار حوض کوثر است».^(۳)

۴- در تفسیر الدر المنثور آمده است که: ابن مردویه از علی عَلِيٌّ نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: «أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ الْبَرِيَّةُ، أَنْتَ وَشِيعَتُكَ وَ مَوْعِدِي وَ مَوْعِدُكُمْ الْخَوْضُ إِذَا جِئْتُ الْأُمَمَ لِلْحِسَابِ تُدْعَوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ»:

«آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند؛ آنها بهترین مخلوقات خدا هستند؛ این تو و شیعیانت هستید، و

۱. التنزیل.

شواهد

۱.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷ - حدیث ۱۱۲۶ - همین مضمون را ابن حجر در صواعق، صفحه ۹۶، و شبلنجی در نورالابصار صفحه ۷۰ و ۱۰۱ نیز آورده است.

۳. همان مدرک، صفحه ۳۵۹، حدیث ۱۳۰.

وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است. هنگامی که من برای حساب امت‌ها می‌آیم؛ شما فراخوانده می‌شوید در حالی که دارای پیشانی سفید و شناخته شده‌اید! (۱)

۵- همچنین در شواهد التنزیل آمده است: که عطیه عوفی می‌گوید: ما وارد بر جابر بن عبدالله انصاری شدیم، در حالی که بر اثر شدت کهولت و کبر سن ابروهایش روی چشمهایش قرار گرفته بود، به او گفتیم: «اخبِرنا عن عَلِيٍّ»: «درباره علی عليه السلام برای ما سخنی بگو».

جابر ابروهای خود را با دستش بالا برد، و گفت: «ذَاكَ مِنْ خَيْرِ السَّبِيَّةِ»: «او از بهترین خلق خدا است». (۲)

۶- گنجی شافعی در کفایة الطالب از عطا نقل می‌کند که از عایشه درباره علی عليه السلام پرسیدم او در جواب گفت: «ذَاكَ خَيْرُ الْبَشَرِ لَا يَشُكُّ فِيهِ إِلَّا كَافِرًا!»: «او بهترین افراد بشر است، و در این معنی جز کافران تردید نمی‌کنند!» (۳)

و نیز در همان کتاب از حذیفه نقل شده که می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ»: «علی عليه السلام بهترین انسان‌ها است، و هر کس نپذیرد کافر است» (۴).

بدیهی است همه این تعبیرات ناظر به شخصیت علی عليه السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یعنی او بهترین انسانها بعد از رسول خدا است.

جالب توجه اینکه: آلوسی مفسر معروف اهل سنت که در احادیث فضائل علی عليه السلام سخت‌گیری خاصی دارد - و بارها در این کتاب به نمونه‌های آن اشاره

۱. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۱۴۲.

۳ و ۴. کفایة الطالب، صفحه ۱۱۸، طبعة الغری (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۸).

کرده‌ایم - بعد از آنکه قسمت قابل توجهی از روایاتی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ذیل این آیه نقل شده است، بیان می‌کند، می‌گوید؛ مفهوم این روایات آن نیست که این آیه مخصوص به علی عَلِيٌّ و شیعیان و پیروان او است، هر چند آنها بدون شبهه داخل در این آیه‌اند و در صفوف اول قرار دارند. سپس تصریح می‌کند «امامیه هر چند علی عَلِيٌّ را برتر از انبیاء و فرشتگان می‌دانند، ولی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برتر از آن حضرت می‌شمرند.

کوتاه سخن اینکه: احادیث مربوط به «خیر البریة» را گروه زیادی در منابع معروف اسلامی نقل کرده‌اند؛ و از بهترین دلائل برای افضلیت علی عَلِيٌّ نسبت به همه مسلمین و صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از آن حضرت است.

این در حالی است که دشمنان علی عَلِيٌّ به خاطر عداوت آن حضرت در عصر تاریک و ظلمانی بنی امیه اصرار بر کتمان فضائل او داشتند و دوستانش به خاطر وحشت از آن جانیان سفاک فضائل او را کتمان می‌کردند؛ ولی با نهایت تعجب این فضائل بزرگ تمام این دوران‌های تاریک را پشت سر گذاشته و بعد از این همه قرون و اعصار به دست ما رسیده است؛ و این نیست جز با امداد الهی.

به هر حال از این احادیث به ضمیمه آیه شریفه دو نکته به خوبی استفاده می‌شود:

۱- افضلیت علی عَلِيٌّ نسبت به همه یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و از آنجا که مقدم داشتن غیر افضل بر افضل کاری است زشت و ناپسند، به هیچ حسابی نمی‌توان غیر او را بر او مقدم داشت؛ و بنابراین باید نخستین خلیفه و جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او باشد. خواه تعیین خلافت از سوی خدا باشد - که ما به آن معتقدیم - یا از سوی خلق و مردم؛ که گروهی دیگر به آن عقیده دارند.

۲- نکته دیگری که از این احادیث متعدده به دست می‌آید، این است که

نام‌گذاری پیروان علی علیه السلام به شیعه چیزی است که در زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها آمده است، و آنها که با این عنوان دشمنی می‌کنند؛ و از آن نفرت دارند؛ و گاه شین آن را دلیل بر شوم و شر گرفته‌اند؛ در واقع با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاسته و العیاذ بالله نسبت به سخنان او ابراز نفرت می‌کنند؛ و به یقین اگر آگاهانه این سخن را بگویند کارشان مشکل است؛ چه بهتر که بگوئیم از این روایات نبوی بی‌خبر بوده‌اند.

آری لقب شیعه، موجب نفرت نیست؛ تاج افتخاری است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق این روایات کثیره معتبره بر سر پیروان مکتب علی علیه السلام زده است؛ و از خدا می‌خواهیم که همه ما لایق این افتخار باشیم.

آیه لیلۃ المبیّت

در آیه ۲۰۷ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾:

«بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیلۃ المبیّت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه وآله)) جان خود را بخاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است.» در شأن نزول این آیه روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است از جمله:

۱- مفسر معروف اهل سنت ثعلبی در تفسیر خودش در شأن نزول این آیه چنین نقل می‌کند: «پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت علی بن ابیطالب عَلِيٌّ را در مکه، برای ادای دیون و امانت‌های مردم که نزد او بود، گذارد؛ و آن شب که به سوی غار حرکت می‌کرد؛ در حالی که مشرکین اطراف خانه او را گرفته بودند دستور داد که علی عَلِيٌّ در بستر او بخوابد، و به او فرمود: «پارچه سبز رنگی که من دارم - و به هنگام خواب روی خود می‌کشم - به روی خود بینداز و در بستر من بخواب، انشاء الله هیچ مکروهی به تو نمی‌رسد.»

علی عَلِيٌّ این کار را انجام داد، در این موقع خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من در میان شما پیمان برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، کدام یک از شما دو نفر، زندگی دیگری را بر خود مقدم می‌شمیرید - و عمر طولانی را برای دیگری می‌خواهید - هر یک از آن دو، حیات خویش را

برگزیدند، در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد چرا شما همانند علی بن ابیطالب علیه السلام نبودید من میان او و محمد صلی الله علیه و آله و سلم برادری برقرار ساختم و او در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و جان او را بر جان خویش مقدم شمرد؛ به زمین فرود آیید؛ و او را از دشمنانش حفظ کنید؛ آنها هر دو فرود آمدند جبرئیل بالای سرش و میکائل پایین پایش بود و جبرئیل صدا می‌زد: آفرین آفرین! چه کسی همانند تو است ای علی؟! خداوند متعال با تو نزد فرشتگان مباحثات کرد» در این هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه در حرکت بود این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾.

این حدیث ثعلبی را با همین تفصیل، غزالی در احیاء العلوم (جلد ۳، صفحه ۲۳۸) و گنجی در کفایة الطالب (صفحه ۱۱۴) و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه (صفحه ۳۳) و سبط بن جوزی حنفی در تذکرة الخواص (صفحه ۲۱) و شبلنجی در نور الابصار (صفحه ۸۲) نقل کرده‌اند. (۱)

۲- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابوسعید خدری، همین مضمون را با تفاوت بسیار مختصری، نقل می‌کند. (۲)

۳- در همان کتاب (شواهد التنزیل) از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه السلام نخستین کسی بود که بعد از خدیجه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و لباس او را پوشید و در بستر او خوابید... (ولی در این نقل اشاره‌ای به آیه شریفه نمی‌کند). (۳)

۴- و نیز در همان کتاب از عبدالله بن سلیمان (و در نسخه‌ای از عبدالله بن عباس) همین معنی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در آن شب که به سوی غار می‌رفت علی علیه السلام را در بستر خود خواباند. ابوبکر به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و قریش به علی علیه السلام

۱. الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۸.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۳۳.

۳. همان مدرک، صفحه ۹۸.

نگاه می‌کردند - و گمان می‌کردند پیامبر است - هنگامی که صبح شد ناگهان نگاه کردند و دیدند علی علیه السلام است گفتند: محمد صلی الله علیه و آله کجا است؟ فرمود: «من آگاهی ندارم»، گفتند: ما تعجب می‌کردیم هنگامی که سنگ به سوی تو می‌انداختیم پیچ و تاب می‌خوردی و از یک پهلو به پهلو دیگر می‌شدی در حالی که وقتی به سوی محمد صلی الله علیه و آله سنگ می‌انداختیم تکان نمی‌خورد! و این آیه درباره این ماجرا نازل شده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾ (۱)

۵- حاکم نیشابوری در کتاب معروف مستدرک الصحیحین از ابن عباس چنین نقل می‌کند که علی علیه السلام جان خویش را به خدا فروخت؛ لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید، سپس به جای او خوابید ... و در پایان این حدیث می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْأَسْنَادِ وَلَمْ يُخْرَجْهُ»: «این حدیث معتبری است، هر چند بخاری و مسلم در کتاب خود آن را نیاورده‌اند.» (۲)

۶- در همان کتاب از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»: «نخستین کسی که جان خود را به بهای خشنودی خدا فروخت، علی بن ابیطالب علیه السلام بود.» (۳)

سپس می‌افزاید: در آن هنگام که علی علیه السلام می‌خواست در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوابد، این اشعار را زمزمه می‌کرد:

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْأَحْصَى
وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَنَيْقِ وَبِالْحَجْرِ
رَسُولِ اللَّهِ خَافَ أَنْ يَمْكُرَ بِهِ
فَنَجَّاهُ ذُو الطَّوْلِ الْإِلَهَ مِنَ الْمَكْرِ
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا
مُوقِّئًا وَفِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي سِتْرِ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۰ و سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۲. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۴ (طبع دارالمعرفه بیروت).

۳. همان مدرک.

وَبِتُّ أَرَأَيْهِمْ وَلَمْ يَتَّهِمُونَنِي وَقَدْ وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

«با جان خویش نگهداری و پاسداری از کسی کردم که بهترین انسانی بود که بر روی زمین گام نهاد - همان کس که به خانه کعبه و حجر طواف فرمود».

«همان رسول خدا ﷺ که از مکر دشمنان بیمناک بود - و خداوند قادر او را از مکر (و نقشه‌های شوم آنها) رهایی بخشید».

«و رسول خدا ﷺ در غار در امن و امان بود - و در حفظ الهی و در پوشش قرار داشت».

«و من مراقب آنها (دشمنان) بودم، و آنها باور نمی‌داشتند که من به جای پیامبر ﷺ خوابیده‌ام - در حالی که آماده برای کشته شدن و اسارت بودم».^(۱)
اشعار فوق که حکایت از نهایت ایثار و جانبازی و افتخار علی عليه السلام به این امر می‌کند در کتب دیگر نیز آمده است.

۷- طبری مورخ معروف دربارهٔ مسألهٔ هجرت می‌نویسد: علی عليه السلام در بستر پیامبر ﷺ خوابیده بود و دشمنان نظاره می‌کردند و او را در بستر می‌دیدند در حالی که پوشش پیامبر را به روی خود کشید و می‌گفتند: به خدا این همان محمد صلى الله عليه وآله است! تا اینکه صبح شد و علی عليه السلام از بستر پیامبر صلى الله عليه وآله برخاست! (طبری این داستان را در کنار آیه «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْسِتُوا...» که آن هم مربوط به داستان هجرت است نقل کرده است.^(۲))

۸- ابن اثیر در اسد الغابه در فضائل علی عليه السلام نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله ارادهٔ هجرت فرمود، علی عليه السلام را برای ادای دیون و رد امانت هایی که نزد او بود، در مکه گذارد؛ و در آن شب که از مکه به سوی غار رفت، در حالی که مشرکان

۱. مستدرک الصحيحین، جلد ۳، صفحه ۴.

۲. سورة انفال، آیه ۳۰. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.

خانه او را احاطه کرده بودند؛ دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد و جامه او را بر روی خود بکشد. سپس داستان لیلۃ المبیت و وحی الهی را به جبرئیل و میکائیل نقل کرده؛ و در پایان می‌گوید: «سپس خداوند این آیه را بر پیامبرش، در حالی که به سوی مدینه می‌رفت، نازل کرد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾»^(۱)

۹- احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت در مسند خود که از منابع مشهور است، از «ابن عباس» در تفسیر آیه ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ...﴾ (به خاطر بیاور) «هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند؛ یا به قتل برسانند؛ یا تبعید کنند؛ آنها نقشه می‌کشیدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خداوند بهترین مدبران است» نقل می‌کند که قریش در مکه به مشاوره پرداختند؛ بعضی گفتند به هنگام صبح او را ببندید و به زندان بیفکنید - منظورشان پیامبر صلی الله علیه و آله بود - و بعضی گفتند او را به قتل برسانید؛ و بعضی گفتند او را تبعید کنید؛ خداوند متعال پیامبرش را از این ماجرا آگاه ساخت؛ و در این هنگام علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید ... (و پیامبر صلی الله علیه و آله) از مکه خارج شد)^(۲).

امام احمد، اشاره‌ای به آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ﴾، نمی‌کند ولی از آیه ﴿إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ که آن هم در ماجرای لیلۃ المبیت وارد شده سخن می‌گوید.

روایات منحصر به آنچه گفته شد نمی‌باشد و روایات فراوان دیگری در منابع معروف در این زمینه نقل شده که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب‌های احقاق الحق^(۳) و شواهد التنزیل^(۴) و فضائل الخمسه^(۵) و الغدیر^(۶) و تفسیر برهان^(۷) مراجعه

۱. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

۲. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۴۸ (طبع دار صادق بیروت).

۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۳ - ۴۵، و جلد ۶، صفحه ۴۷۹ - ۴۸۱ و جلد ۸ صفحه ۳۳۵ - ۳۴۸، و جلد ۱۴

صفحه ۱۱۶ - ۱۳۰. ۴. لله شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۹۶ به بعد.

فرمائید.

۵. فضائل الخمسه، جلد ۲، صفحه ۳۴۵ به بعد.
۶. الغدير، جلد ۲، صفحه ۴۹ به بعد.
۷. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷.

۴- آیه حکمت

در آیه ۲۶۹ سوره «بقره» می‌خوانیم: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»:

«خداوند دانش و حکمت را به هرکس بخواند (و شایسته باشد) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، که خیر فراوانی داده شده است».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ربیع بن خیثم نقل می‌کند که:

نام علی عليه السلام را نزد او بردند، گفت: «لَمْ أَرَهُمْ يَجِدُونَ عَلَيْهِ فِي حُكْمِهِ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»: «ندیدم کسی از مردم بتواند ایرادی بر حکم و داوری آن حضرت بگیرد؛ و خداوند متعال می‌گوید کسی که دانشی به او داده شده است خیر فراوانی به او داده شده است».^(۱)

در همان کتاب چند حدیث دیگر به همین معنی یا نزدیک به آن نقل شده است. در ضمن از ابن عباس نیز نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي إِجْتِمَاعِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»: «کسی که می‌خواهد به ابراهیم در حلمش، و به نوح در حکمتش، و به یوسف در مردم داریش بنگرد؛ نگاه به علی بن ابی طالب عليه السلام کند».^(۲)

و در جای دیگر از ابی العمراء نقل می‌کند که: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، علی عليه السلام به

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۷ حدیث ۱۵۰.

۲. همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۱۰۶، حدیث ۱۴۷.

سوی ما آمد، رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»:

«کسی که خشنود می شود که به آدم ﷺ در علمش نگاه کند، و به نوح ﷺ در فهمش، و به ابراهیم در مقام خلیل اللہیش پس نگاه به علی بن ابی طالب کند (که همه این صفات در او جمع است).^(۱)»

و نیز از عبدالله بن عباس نقل می کند که نزد رسول خدا ﷺ بودم، درباره علی ﷺ از او سؤال شد فرمود: «قُسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءَ فَأُعْطِيَ عَلَى تِسْعَةِ أَجْزَاءٍ وَ أُعْطِيَ النَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا»:

«دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده، نه قسمت آن به علی ﷺ داده شده و یک قسمت آن به همه مردم».^(۲)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که در امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم ﷺ کسی در علم و دانش و حکمت، به پای علی ﷺ نمی رسد و از آنجا که مهم ترین رکن امامت، علم و حکمت است؛ لایق ترین فرد برای امامت و خلافت بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ او بوده است.

در صحیح ترمذی نیز آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»: «من خانه دانشم و علی ﷺ در آن خانه است».^(۳)

مسلم است که هر کسی بخواهد وارد خانه ای شود باید از در وارد گردد، همان گونه که قرآن مجید نیز دستور داده است: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» «و از در خانه ها وارد شوید»^(۴) بنابراین هر کس می خواهد به خزائن علم و دانش پیامبر اسلام ﷺ راه

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۹ حدیث ۱۱۶.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۴۶.

۳. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۷ (کتاب المناقب - باب مناقب علی بن ابیطالب، حدیث ۳۷۲۳).

۴. سوره - بقره، آیه ۱۸۹.

یابد، باید از علی علیه السلام آغاز کند، و کلید این گنجینه را از او بطلبد.

۵ - سورۀ هل آتی

سورۀ «هل آتی» یکی دیگر از اسناد مهم فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. دقت در محتوای این سوره و تعبیرات آن و همچنین شأن نزولی که برای آن ذکر شده پرده از روی مسائل زیادی بر می‌دارد.

درست است که آیات این سوره، یک بحث کلی را مطرح می‌کند ولی هفده آیه آن که از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که باعطر خوش آمیخته است»^(۱) آغاز می‌شود و تا آیه ۲۲ ادامه دارد. درباره گروهی به عنوان «أَبْرَار» (نیکان)) سخن می‌گوید؛ ولی شأن نزول‌ها و روایات متعددی که در منابع معروف اسلامی وارد شده، نشان می‌دهد که مصداق اتم و اکمل ابرار در این آیه، علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده‌اند.

قابل توجه اینکه در این آیات هفده گانه از انواع نعمت‌های بهشتی، و برترین و بالاترین آنها - اعم از معنوی و مادی - بحث شده است. باغهای بهشتی، چشمه‌های شراب طهور بهشتی، لباس‌ها، زینت‌ها، غذاها، تخت‌ها و سریرها، خدمت‌کاران، بالاخره نعمت‌های بزرگ و ملک عظیم سخن می‌گوید؛ تنها نعمتی که در لابلای این همه نعمت به آن اشاره نشده همان همسران و حوریان بهشتی است که بعضی از آگاهان به رموز قرآن می‌گویند این امر به احترام بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

در کمتر سوره از سوره‌های قرآن این همه نعمت‌های بهشتی در حد بالا در کنار هم قرار گرفته؛ و این نشان می‌دهد که منظور از «ابرار» در اینجا افراد عادی نیستند؛ بلکه نیکان و پاکانی در اوج عظمت و قرب به خدا می‌باشند.

این نکته نیز قابل توجه است که نشانه‌هایی از «ابرار و نیکان» در آیات ۷ - ۱۰ این سوره ذکر شده است که وضع آن را روشن‌تر می‌سازد؛ می‌فرماید:

﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا - وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا - إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا - إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾:

«ابرار» (نیکان) آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند.

و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به مستمند و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند. (و می‌گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت و است.»

اما شأن نزول این آیه: زمخشری در تفسیر معروف خود کشاف از ابن عباس چنین نقل می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام بیمار شده بودند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی (از یاران) از آنها عیادت کردند؛ صحابه رو به علی علیه السلام کردند، گفتند: ای ابوالحسن! اگر برای شفای فرزندان نذری می‌کردی خوب بود؛ علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و خادمه آنها، فضا نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند - در بعضی از روایات آمده که حسن و حسین علیهما السلام نیز نذر کردند - ^(۱) چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند و چون

۱. نذر امام حسن و امام حسین علیهما السلام در روایت جعفری طبق نقل تفسیر قرطبی آمده است (تفسیر قرطبی،

غذائی نداشتند: علی رضی الله عنه سه صاع (من) جو، وام گرفت؛ و فاطمه رضی الله عنها یک صاع آن را خمیر کرد و پنج قرص نان به تعداد آنها برای افطار روز اول درست کرد؛ در این هنگام فقیر سائلی بر در خانه آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!» «مسکینی از مساکین مسلمانانم» مرا اطعام کنید، تا خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند آنها مسکین را بر خود مقدم داشتند، غذای خود را به او دادند و آن شب چیزی جز آب نخوردند، فردا نیز روزه گرفتند، و هنگام غروب موقعی که طعام همانند روز سابق برای افطار آماده کرده بودند، یتیمی بر در آمد، او را نیز بر خود مقدم شمردند و غذای خود را به او دادند و روز سوم اسیری آمد و همان کار را تکرار کردند، هنگام صبح علی رضی الله عنه دست حسن و حسین رضی الله عنهما را گرفت و خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را دید در حالی که از شدت گرسنگی می لرزیدند، فرمود: «چقدر برای من ناراحت کننده است آنچه را در شما می بینم» و با آنها برخاست و به سراغ فاطمه رضی الله عنها رفت در حالی که در محراب عبادت بود و شدیداً گرسنه بود، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناراحت شد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بگیر این سوره را، خداوند با داشتن چنین اهل بیتی به تو تبریک می گوید»، و سپس سوره هَلْ أَتَىٰ بِرِ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواند ^(۱) همین معنی را با تفاوت مختصری، قرطبی در تفسیرش ذیل آیات مورد بحث نقل می کند، و اشعاری هم از تقاضا کنندگان و بانوی اسلام در این زمین نقل می نماید. ^(۲)

فخر رازی نیز در تفسیرش از واحدی در کتاب الوسیط و زمخشری در کشف عین این داستان را نقل کرده، ولی در ذیل آن می افزاید: جمله «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ...» به صورت صیغه جمع است، و شامل همه نیکان می شود، و نمی توان آن را

۱. تفسیر کشف، جلد ۴، صفحه ۶۷۰، ذیل آیات این سوره.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۲۲.

تخصیص به یک فرد (علی بن ابیطالب علیه السلام) داد البته انکار نمی‌توان کرد که علی علیه السلام در عموم این آیات داخل است؛ ولی اختصاص به او ندارد
مگر اینکه گفته شود، این سوره به هنگام انجام اطاعت مخصوص از ناحیه علی علیه السلام نازل شده، ولی در اصول فقه ثابت شده است که معیار، عموم لفظ است؛ نه خصوصیت سبب! ^(۱)

ولی گویا فخر رازی این مطلب را فراموش کرده که شأن نزول می‌گوید این آیات درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، نه خصوص علی بن ابیطالب که مشکل صیغه جمع پیش آید.

به علاوه منظور از شأن نزول، از میان بردن عمومیت مفهوم آیه نیست، بلکه منظور آن است، نخستین بار که این آیات نازل شد پس از انجام آن عبادت و اطاعت و ایثار ویژه از سوی این خانواده بود؛ و این خود فضیلتی بزرگ و موهبتی عظیم است که بعد از انجام آن عمل، این آیات نازل گردد. و به تعبیر دیگر علی علیه السلام و خاندانش مصداق عالی این آیات، بلکه کامل‌ترین نمونه آن محسوب می‌شوند؛ چرا که سبب نزول این آیات، عمل پاک آنها بود، و اگر کسی بخواهد این فضیلت بزرگ را انکار کند؛ خویشتن را فریب داده است.

آلوسی نیز در روح المعانی تمام این داستان را به طور کامل از ابن عباس نقل می‌کند و سپس می‌افزاید: این خبر در میان مردم مشهور است.

سپس همانگونه که طریقه او است سعی می‌کند آن را کمرنگ یا بی رنگ نشان دهد و برای این منظور بعد از بیان مطالبی درباره اسناد این حدیث می‌افزاید احتمال نزول این آیات درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام وجود دارد، ولی اثبات و نفی آن هیچ کدام قطعی نیست چون اخبار در این زمینه متعارض و مختلف است تازه اگر

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۲۴۴.

قائل به عدم نزول این آیات درباره آن بزرگواران باشیم چیزی از مقام والای آن نمی‌کاهد، زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب واضحی است، بلکه (از دیگران) اولی هستند، انسان چه درباره این دو بزرگوار می‌تواند بگوید؟ جز اینکه علی علیه السلام مولای مؤمنان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و جزء وجود محمد صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام روح و ریحان و سروران جوانان بهشت‌اند، اما مفهوم این سخن ترك دیگران نیست». (۱)

ولی می‌گوئیم اگر فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم بقیه فضائل نیز به تدریج به چنین سرنوشتی دچار می‌شود، و روزی فرا خواهد رسید که افضلیت علی علیه السلام و بانوی اسلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز زیر سؤال خواهد رفت. چرا این روایت مشهور را که بزرگان محدثان و مفسران نقل کرده‌اند و روایت معارض قابل ملاحظه‌ای ندارد نادیده بگیریم و راه‌های معرفت و شناخت آن بزرگواران به روی خود ببندیم؟!

سیوطی دانشمند معروف اهل سنت نیز در تفسیر الدر المنثور، از ابن مردویه از ابن عباس نقل می‌کند که آیه **﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ...﴾** درباره علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام نازل گردیده است.

شبلنجنی در نورالابصار داستان شأن نزل را به طور کامل آورده است (۲) و همچنین گروه دیگری از بزرگان مفسران و محدثان.



هل أتى در اشعار شعراء

نازل شدن این سوره درباره اهل بیت علیهم السلام به قدری آشکار است که بسیاری از

۲. نورالابصار، صفحه ۶۲.

۱. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

شعرای معروف در اشعار خود اشاره به این معنی کرده‌اند، از جمله این شعرا از امام شافعی، محمد بن ادريس شافعی در کتب متعددی نقل شده است:

إِلَى مَ، إِلَى مَ، وَ حَتَّى مَتَى أَعْتَابْتُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى؟
وَ هَلْ زُوِّجَتْ فَاطِمٌ غَيْرَهُ؟ وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى، هَلْ أَتَى؟

«تاک، تاک، و تا چه زمان؟ - من در مورد محبت این جوانمرد سرزنش می‌شوم؟! آیا فاطمه زهرا علیها السلام به غیر او ازدواج کرد؟ - و آیا درباره غیر او «هل آتی» آمده است.»^(۱)!

ابن بطریق از علمای قرن ششم هجری در کتاب عمده عیون صحاح الاخبار، از تفسیر ابواسحاق ثعلبی نقل می‌کند که گفته است

أَنَا مَوْلَى لِفَتَى أَنْزَلَ فِيهِ هَلْ أَتَى:

«من غلام جوانمردی هستم که سوره «هل آتی» درباره او نازل شد.»^(۲)

و نیز محمد بن طلحه شافعی (از علمای قرن هفتم) در کتاب مطالب السؤال درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِرُوحِي وَإِنْزَالِ
مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَ سُورَةُ هَلْ أَتَى وَ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي:

«آنها دستگره‌های محکم ایمانند برای هر کس که به دامن آنها چنگ زند - فضائل آنها در وحی قرآنی آمده است.

مناقب و فضائل در سوره «شوری» و سوره «هل آتی» آمده - و در سوره «احزاب» نیز مناقب آنها موجود است که هر تلاوت کننده‌ای آن را می‌داند.»^(۳)

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۸ و علی من الكتاب و السنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷.

۲. عمدة عیون صحاح الاخبار، صفحه ۳۴۹ (طبع جامعة المدرسين).

۳. مطالب السؤال، صفحه ۸ (مطابق نقل الغدير، جلد ۳، صفحه ۱۰۹).

منظور از فضائل آن خانواده در سوره «شوری»، همان آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ است. (۱)

و منظور از سوره «احزاب»، آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ (۲) می‌باشد، و داستان سوره «هَلْ أَتَى» نیز معلوم است.

اشعار فراوان دیگری نیز در این باره از طلائع ابن رزیک (ابوالغارات) نقل شده است. (۳)



خرده گیران در برابر سوره هَلْ أَتَى!

هر کس به کتب حدیث و تفسیر و تاریخ، برادران اهل سنت آشنا است به خوبی می‌داند هر جا سخن از فضیلتی درباره علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است بعضی از متعصبان از چپ و راست به آن خرده می‌گیرند؛ و با انواع بهانه‌ها سعی دارند به سند دلالت و مضمون آن حدیث ایراد کنند؛ و آنرا کمرنگ سازند؛ هر چند ایرادها سست و واهی باشد. گویا تعهد محکمی سپرده‌اند که چیزی از این فضائل را نپذیرند، و اگر بپذیرند با پیش داوری‌های آنها سازگار نیست.

مطالعه آثاری همچون تفسیر روح المعانی و فخر رازی و المنار و مانند آنها شاهد گویای این سخن است که پیش داوری‌های اعتقادی آنها در همه جا مانع از قبول کامل این احادیث شده است بحدّی که گاهی انسان از ایرادهای سستی که بر این احادیث گرفته‌اند، در شگفتی فرو می‌رود.

۱. سوره شوری، شوری، آیه ۲۳.

۲. سوره احزاب، احزاب، آیه ۳۳.

۳. به کتاب علی فی الکتاب و السنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷ مراجعه شود.

این در حالی است که فضائل دیگران را هر چه باشد با مسامحه و اغماض و چشم پوشی می‌پذیرند، هر چند آثار ضعف از آن نمایان باشد، ولی با این همه، باز هم موارد زیادی از زیر شمشیر انتقادات آنها سالم به درآمده که همان نیز برای پی بردن به حقیقت کافی است.

به هر حال لازم است در اینجا به بخش عمده آن خرده‌گیری‌ها اشاره شود:

۱- این فضیلت در صورتی صحیح است که سوره در مدینه، و بعد از تولد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده باشد - مشهور این است که امام حسن علیه السلام در سال سوم هجری و امام حسین علیه السلام در سال چهارم متولد شده است - در حالی که بسیاری معتقداند این سوره مکی است - بنابراین با شأن نزول فوق سازگار نیست. ولی بنا به گفته مفسر معروف اهل سنت، قرطبی، مشهور علماء معتقداند که این سوره در مدینه نازل شده است (و قال الجمهور مدنیه).^(۱)

گروه عظیم دیگری نیز با این سخن هم صدا شده‌اند، از جمله:

حاکم حسکانی این سوره را جزء سوره‌های «مدنی» شمرده که بعد از سوره «الرحمن» و قبل از سوره «طلاق» نازل شده است قابل توجه اینکه: دانشمند مزبور، هشت روایت در این زمینه نقل کرده که در همه آنها تصریح شده است که سوره «هل آتی»، مدنی است، این روایات بعضی از «ابن عباس» و بعضی از عکرمه و حسن و بعضی از دیگران است.

او در ضمن کلماتش می‌گوید: بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بر این داستان (شأن نزول سوره هل آتی) اعتراض کرده‌اند که این سوره به اتفاق علمای تفسیر در مکه نازل شده است در حالی که این داستان مربوط به مدینه است!

سپس می‌افزاید چگونه این شخص ادعای اتفاق مفسران می‌کند در حالی که

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۹.

اکثر آنان بر خلاف این عقیده‌اند و سوره را مدنی می‌دانند؟! (۱)

در تاریخ القرآن ابوعبدالله زنجانی از کتاب نظم الدرر، و تناسخ الایات والسور از جمعی از معاریف اهل سنت نقل کرده که سوره «انسان» (هَلْ أَتَى) از سوره‌های مدنی است. (۲)

سیوطی مفسر معروف در الدر المنثور نیز همین معنار را از ابن عباس به طرق مختلف نقل کرده است.

در اتقان سیوطی نیز از بیهقی در دلائل النبوه از عکرمه نقل شده است که سوره هل آتی در مدینه نازل شده است. (۳)

به علاوه تمام کسانی که شأن نزول این سوره را علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام و حسن و حسین علیهما السلام دانسته‌اند - و آنها گروه زیادی هستند که در سابق به آنها اشاره شد - همه شهادت بر مدنی بودن سوره داده‌اند.

از همه اینها گذشته به فرض که قسمتی از این سوره در مکه نازل شده باشد، آن قسمت که مربوط به جریان نذر علی علیه السلام و خاندانش می‌باشد در مدینه نازل شده است و مانعی ندارد که قسمتی از سوره مکی، و قسمتی مدنی باشد.

روی همین جهت، نویسنده تفسیر روح البیان (برسویی حنفی) بعد از آن که از جمعی از علمای بزرگ نقل می‌کند که سوره «هَلْ أَتَى» در مدینه نازل شده، به سخن کسانی که بعضی از آیات آن را مکی و بعضی از آیاتش را مدنی می‌دانند اشاره کرده، می‌گوید: بنابراین می‌توانی بگویی این سوره مکی است و می‌توانی بگویی مدنی است، ولی به هر حال آیات مدنی در این سوره بیش از آیات مکی است، پس ظاهر این است که این سوره را مدنی نام نهی، و به هر صورت ما شک در صحت داستانی

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲ از صفحه ۳۱۰ - ۳۱۵. ۲. تاریخ القرآن، صفحه ۵۵

۳. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۱.

که در شأن نزول آن گفته‌اند نداریم! (۱)

از جمله نکاتی که این مفسر و بعضی دیگر از آگاهان، دلیل بر مدنی بودن این سوره گرفته‌اند این است که واژه «اسیر» در آن آمده است، و می‌دانیم در مکه اسیری وجود نداشت و مسأله اسیر و اسارت بعد از نزول حکم جهاد در مدینه بود. نویسنده روح البیان در این زمینه چنین می‌گوید: «دَلَّ عَلَى لَذَاكَ أَنَّ الْأَسِيرَ إِنَّمَا كَانَ فِي الْمَدِينَةِ بَعْدَ آيَةِ الْقِتَالِ وَالْأَمْرِ بِالْجِهَادِ»: «دلیل بر مدنی بودن این آیات وجود کلمه اسیر در آن است، چرا که اسیر در مدینه بعد از آیه جنگ و فرمان به جهاد بود». (۲)

شگفت آور اینکه متعصبانی که به آسانی حاضر به رها کردن پیش‌داوری‌های خود در زمینه ولایت و خلافت نیستند برای «اسیر» در اینجا توجیهاتی کرده‌اند که می‌تواند پرده از روی حقایق بردارد؛ گاه گفته‌اند منظور از اسیر کسی است که اسیر زوجه و همسرش باشد! یا اسیر چنگال بدهکاری و دین‌گردد! و مانند اینها... (۳)

باید سؤال کرد با امکان تفسیر اسیر به معنی حقیقی چرا به سراغ مجازات برویم؟ چرا؟ ...

۲- لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را به افراد معینی تخصیص داد؟

ولی همان گونه که بارها گفته‌ایم عمومیت مفهوم آیات، هرگز منافاتی با شأن نزول خاص ندارد و این در بسیاری از آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود که مفهوم آیه، عام و گسترده است؛ ولی شأن نزول آن که مصداق اتم و اعلای آن است، مورد خاصی می‌باشد. شگفت آور است که در مورد سایر آیات و شأن نزول‌ها که در قرآن

۱. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۹. ۲. همان مدرک.

۳. در بحر المحيط، جلد ۸، صفحه ۳۹۵ این اقوال از بعضی از مفسران نقل شده است، ولی نویسنده این کتاب (ابوحیان اندلسی) خودش آن را به معنی اسیر از کفار می‌داند.

آمده کسی عمومیت مفهوم آیه را دلیل بر نفی شأن نزول آن نمی‌گیرد، ولی در اینجا مسأله عوض شده است!

۳- بهانه دیگری که بهانه جویان مطرح می‌کنند اینک: چگونه ممکن است انسان سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟

ولی این بهانه عجیبی است؛ برای اینکه ما در طول عمر خود افراد زیادی را دیده‌ایم برای بعضی از معالجات طبی، سه روز که سهل است گاه ده روز و بیست روز، و حتی چهل روز امساک می‌کنند؛ یعنی چهل روز تمام تنها آب می‌نوشند و هیچ گونه غذایی نمی‌خورند (حتی آب میوه و چای) و همین امر به عقیده بعضی از پزشکان که بیماری‌ها را از طریق امساک درمان می‌کنند موجب درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده تا آنجا که یکی از پزشکان مشهور غیر مسلمان به نام آلکسی سوفورین کتابی درباره آثار درمانی امساک چهل روز با ذکر برنامه‌های دقیقی نوشته است.^(۱)

بعضی از نویسندگان همین تفسیر، بیش از بیست روز امساک مزبور را به منظور درمان بعضی از بیماری‌ها ادامه داده‌اند.

اعتصاب غده که نیز نوعی روزه آب است در عصر ما متداول و گاه متجاوز از چهل روز انجام می‌گیرد. ولی چرا این بهانه جویان از سه روز روزه و امساک از غذا و افطار با آب تعجب می‌کنند؟ آیا تنها هدفشان این نیست که به هر طریقی که ممکن شود این فضیلت بزرگ را از کار بیندازند.

۱. این کتاب به عربی ترجمه شده و نام آن «التطیب بالصوم» است و به فارسی نیز ترجمه شده به نام «روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها».

۷ و ۶ - آیات «برائت» و «سقایة الحاج»

در سوره «توبه» در دو مورد آیاتی نازل شده که با توجه به شأن نزول آنها و روایاتی که غالب مفسران و مورخان و محدثان نقل کرده‌اند فضیلت‌های بزرگی برای امیرمؤمنان علی علیه السلام در بردارد.

نخست آیات آغاز این سوره است که درباره اعلان جنگ به مشرکان پیمان شکن نازل شده، و تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که در سال نهم هجری هنگامی که این آیات نازل شد و پیمان‌های این گروه از مشرکان را نقض کرد؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای ابلاغ این فرمان انتخاب نمود تا به هنگام حج در مکه آن را برای عموم مردم بخواند؛ ولی چیزی نگذشت که آیات را از او گرفت و به علی علیه السلام داد و آن حضرت را مأمور ابلاغ آن کرد تا در مراسم حج به تمام اهل مکه ابلاغ کند و او چنین کرد.

هر چند در جزئیات و شاخ و برگ‌های آن در میان محدثان و مفسران و مورخان گفتگو است.

در اینجا به قسمتی از این روایات اشاره می‌شود:

۱- احمد حنبل امام معروف اهل سنت در کتاب «مسند» خود که یکی از کتب معروف حدیث نزد آنها است چنین می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره «برائت» را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد که اعلام کند بعد از آن سال هیچ مشرکی حق حج خانه خدا ندارد و هیچ کس نباید به صورت عریان و برهنه، طواف خانه کند ... سپس

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود خود را به ابوبکر (در وسط راه مکه و مدینه) برسان، ابوبکر را به سوی من بازگردان و تو سوره «برائت» را ابلاغ کن؛ علی رضی الله عنه چنین کرد و در آخر حدیث هنگامی که ابوبکر سؤال می‌کند آیا چیزی بر ضد من نازل شده که من نباید سوره را ابلاغ کنم پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ لَا يُبَلِّغَهُ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي»: «من مأمور شده‌ام که این سوره را ابلاغ نکند مگر من یا مردی که از من است». (۱)

ترمذی نیز در سنن معروف خود که از منابع اصلی حدیث اهل سنت محسوب می‌شود همین حدیث را به تعبیر دیگری در بحث تفسیر القرآن از انس بن مالک نقل می‌کند، که پیامبر ﷺ سوره «برائت» را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَدَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ»: «سزاوار نیست برای احدی که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم سپس علی رضی الله عنه را فراخواند و سوره را به او داد». (۲)

سپس ترمذی حدیث دیگری از ابن عباس درباره همین موضوع، ولی مشروح‌تر و مفصل‌تر نقل کرده (۳) و جالب اینکه بعد از اتمام هر دو حدیث، از قول خود یا دیگران می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ»: «این حدیث خوب و عجیبی است»، ولی این تعبیر را نه درباره احادیث قبل از آن می‌کند و نه حدیث بعد از آن؛ و این خود از مسائل غریب است گویی هر حدیثی که فضیلت فوق العاده‌ای را درباره علی رضی الله عنه نقل می‌کند از دیدگاه آنها غریب است.

۲- سیوطی در الدرالمنثور از عبدالله بن احمد حنبل و ابن مردویه از علی رضی الله عنه

۱. مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳ (طبع دار الصادق).

۲. سنن ترمذی، جلد ۵، صفحه ۲۷۵ (حدیث شماره ۳۰۹۰).

۳. همان مدرک، حدیث ۳۰۹۱.

نقل می‌کند هنگامی که ده آیه آغاز سوره براءت بر پیامبر ﷺ نازل شد، پیامبر ﷺ ابوبکر را فرا خواند تا این آیات را گرفته، بر اهل مکه بخواند، سپس مرا صدا زد و به من فرمود: ابوبکر را دریاب و هر کجا او را ملاقات کردی نامه را از او بگیر - و تو این آیات را بر مردم بخوان - ابوبکر بازگشت و گفت: ای رسول خدا آیا چیزی درباره من نازل شده بود؟ (که نشان می‌دهد من شایسته این کار نیستم!؟).

پیامبر ﷺ فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «این پیام را هرگز کسی از سوی تو ادا نمی‌کند مگر خودت یا مردی از تو» (از نزدیکان و خاصانت).^(۱)

۳- در همان کتاب از احمد و ترمذی و نیز ابن مردویه از انس نقل می‌کند که او آیات براءت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ لَا يُبَلِّغَ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی، فَدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ»: «شایسته نیست برای هیچ کس که این پیام را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی رضی الله عنه را صدا زد و آیات براءت را به او داد». ^(۲)

۴- باز در همان کتاب از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ ابوبکر را با آیات براءت به مکه فرستاد، سپس علی رضی الله عنه را به دنبال او اعزام فرمود، تا آیات را از او بگیرد، ابوبکر به خاطر این موضوع در دل ناراحت شد، و آن را به پیامبر ﷺ اظهار داشت، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنْ أَوْرَجُلٌ مَنِّي»: «کسی از سوی من ادای مطلب نمی‌کند مگر من یا مردی از خاصان من». ^(۳)

۵- در همان کتاب از ابوسعید خدری صحابی معروف نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ نخست ابوبکر را فرستاد تا آیات براءت را از سوی او ابلاغ کند هنگامی که او را فرستاد علی رضی الله عنه را به دنبال او فرستاد و فرمود: «ای علی رضی الله عنه! کسی آن را از سوی

۱. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۰۹.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

من ابلاغ نمی‌کند مگر خودم یا تو، و او را بر شتر مخصوص خود سوار کرد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت کرد تا به ابوبکر رسید و آیات برائت را از او گرفت، ابوبکر خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد در حالی که ترسان بود مبادا چیزی در مذمت او نازل شده باشد، و هنگامی که سؤال کرد، همان جواب را شنید. (۱)

۶- باز در همان کتاب از ابو رافع صحابی معروف پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با آیات برائت به سوی حج فرستاد، جبرئیل آمد و گفت: «إِنَّهُ لَنْ يُؤَدِّيَهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِثْلَكَ»: «به یقین کسی آن را از سوی تو ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خاضانت و به دنبال آن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در پی او فرستاد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان مکه و مدینه به او رسید و آیات را گرفت و در موسم حج بر مردم تلاوت کرد. (۲)

۷ تا ۱۸- حاکم حسکانی در شواهد التنزیل حدود دوازده روایت در مورد همین موضوع، از آنس بن مالک، و ابن عباس و سعد و ابو سعید خدری و ابوهریره و غیر آنها نقل کرده است که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، علاقه‌مندان می‌توانند برای تحقیق بیشتر به کتاب مزبور که در دسترس عموم است مراجعه کنند. (۳)

گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را از طرق مختلف نقل کرده‌اند، راویان این حدیث به قدری زیادند که مرحوم علامه امینی می‌گوید: این حدیث متواتر بلکه نزد بعضی ما فوق حد تواتر است؛ سپس نام ۷۳ نفر از دانشمندان اهل سنت که این حدیث را در کتب خود آورده‌اند به طور مشروح با ذکر مدارک بر می‌شمرد. (۴)

سپس می‌افزاید: راویانی که اسناد این احادیث به آنها منتهی می‌شوند گروهی از

۱. الدر المنثور، صفحه ۲۳۰ (با کمی تلخیص). ۲. همان مدرک.

۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۳۲ - ۲۴۳ (حدیث شماره ۳۰۹ - ۳۱۸ و ۳۲۳).

۴. برای آگاهی از نامهای این ۷۳ نفر به کتاب نفیس الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۴۱ - ۳۸۸ مراجعه فرمائید.

صحابه هستند همچون علی علیه السلام، ابوبکر، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابو سعید خردی، و سعید بن ابی وقاص، ابوهریره، عبدالله بن عمر، حبش بن جناده، عمران بن حصین، و ابوذر غفاری ^(۱)

این بحث را با شعری از شمس الدین مالکی از شعرای معروف قرن هشتم هجری پایان می‌دهیم، می‌گوید:

وَ أَرْسَلَهُ عَنْهُ الرَّسُولُ مُبَلِّغًا وَ خَصَّ بِهَذَا الْأَمْرِ تَخْصِيصَ مُفْرَدٍ
وَ قَالَ هَلِ التَّبْلِيغُ عَنِّي يَنْبَغِي لِمَنْ لَيْسَ مِنْ بَيْتِي مِنَ الْقَوْمِ فَافْتَدِي؟
«پیامبر صلی الله علیه و آله او را به عنوان مبلغ خود فرستاد - و او را منحصرأً به این امر اختصاص داد و فرمود: آیا سزاوار است ابلاغ کردن از سوی من - به وسیله کسی که از خاندان من نیست تا من از آن پیروی کنم». ^(۲)



نتیجه

این حدیث با این گستردگی منابع و مدارك، یکی از دلائل روشن برتری علی علیه السلام نسبت به همه کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعتماد کامل آن حضرت، نسبت به او و نهایت تقرب او در درگاه خدا است. چرا که با صراحت می‌گوید: «جبرئیل امین این دستور را از سوی خدا آورد که باید ابلاغ این آیات به وسیله علی علیه السلام صورت گیرد» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این کار، کار من، یا کار مردی از من است، و تنها علی علیه السلام شایستگی انجام این کار را دارد».

با توجه به اینکه: الغای پیمان‌های مشرکان یکی از حساس‌ترین مراحل تاریخ

۱. الغدیر، جلد ۶، صفحات ۳۴۱ - ۳۴۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۳۸.

اسلام بود و آگاهی و تدبیر و شجاعت فوق العاده‌ای را می‌طلبید و ممکن بود با عکس العمل‌های تندى از سوى مخالفان در مراسم پر شور حج رو به رو شود، انتخاب علی علیه السلام برای این کار بهترین دلیل بر این است که او آگاه‌ترین و مدبرترین و شجاع‌ترین فرد امت بود، کسی که برای این کار انتخاب شود به یقین از همه امت برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته‌تر و لایق‌تر است.

قابل توجه اینکه خود ابوبکر نیز این امر را احساس کرد و هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید با نگرانی تمام پرسید آیا چیزی درباره من نازل شده است؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله در جوابش فرمود: «این کار می‌بایست به وسیله یکی از نزدیکترین افراد به من صورت گیرد!»

باز در اینجا می‌بینیم بهانه جویان با پیش داوری‌هایی که داشته و دارند تمام تلاش خود را برای کمرنگ کردن این فضیلت به کار گرفته‌اند، و با تحلیل‌های سستی از کنار این مسأله گذشته‌اند.

به عنوان نمونه آلوسی در روح المعانی هنگامی که این حدیث را ذکر می‌کند می‌گوید این خبر به طور خلاصه دلالت بر فضیلت علی علیه السلام و قربش به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و هیچ مؤمنی آن را انکار نمی‌کند ولی هرگز دلیل بر این نیست که او در امر خلافت شایسته‌تر از ابوبکر بود، سپس می‌افزاید: بعضی از اهل سنت در اینجا نکته‌ای در نصب ابوبکر به عنوان امیرالحاج و نصب امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان ابلاغ آیات براءت در زمینه نقض عهد مشرکان، ذکر کرده‌اند و آن اینکه: ابوبکر مظهر صفت رحمت و جمال بود ...

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله امر مسلمین را در مورد رحمت به او واگذار کرد، ولی علی علیه السلام چون اسدالله و مظهر جلال خدا بود ابلاغ نقض عهد کافران را که از آثار جلال و صفات قهر خدا است به او واگذار کرد و آنها همچون دو چشمه جوشان بودند

که از یکی صفت جمال می‌جوشید و از دیگری صفت جلال. آلوسی بعد از ذکر این سخن می‌گوید: این تحلیل خوبی است اگر علتی را که پیامبر ﷺ بیان فرمود - که من یا یکی از خاصانم باید آن را ابلاغ کند) وجود نمی‌داشت». (۱)

همان گونه که آلوسی در آخرین سخن خود گفته است این تحلیل (شاعرانه) با گفتار خود پیامبر ﷺ سازگار نیست، چرا که او صریحاً می‌گوید: جبرئیل از سوی خدا برای من دستور آورده است که باید این کار را خود من یا کسی از من انجام دهد، یعنی کسی که همانند پیامبر ﷺ و دارای صفات ویژه‌ای و نزدیکترین افراد به او باشد و می‌دانیم پیامبر ﷺ جامع صفات جمال و جلال بود.

چرا این برادران اصرار دارند فضیلتی را با این عظمت نادیده بگیرند؟ و یا با توجیه‌های شاعرانه آن را از مسیر اصلی منحرف سازند، از ترس اینکه مبدا شیعه به آن استناد جوید و مذهب خود را ثابت کند؟!

این سخن را با حدیثی که از ابوذر غفاری که در کتاب مطالب السؤال نقل شده است پایان می‌دهیم، او می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «عَلَيَّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ» (۲) «علی از من است و من از علی هستم و این رسالت را جز من یا علی ﷺ نمی‌تواند ادا کند».



آیه سقایة الحاج

در همین سوره «برائت» در آیه ۱۹ می‌خوانیم: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ

۱. روح المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۴۷.

۲. مطالب السؤال، صفحه ۱۸ (طبق نقل الغدير، جلد ۶، صفحه ۳۴۸).

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: «آیا آب دادن به حاجیان، و آباد ساختن مسجدالحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا یکسان نیستند. و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.».

حاکم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل در ذیل این آیه بیش از ده روایت از طرق مختلف آورده است که نشان می دهد این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. در یکی از روایات از انس بن مالک نقل می کند که عباس بن عبدالمطلب و شیبه - کلید دار خانه خدا - بر یکدیگر تفاخر می کردند که علی علیه السلام فرا رسید، عباس عرض کرد فرزند برادر توقف کن سخنی با تو دارم، علی علیه السلام ایستاد، عباس گفت: شیبه بر من افتخار می کند و گمان می کند از من شریفتر و برتر است، فرمود «ای عمو! تو در جواب او چه گفتی؟ عرض کرد گفتم: «من عموی رسول خدایم و وصی پدر او و سیراب کننده حاجیان می باشم من از تو شریفترم!» علی علیه السلام به شیبه فرمود: تو در برابر او چه گفتی؟ عرض کرد من گفتم از تو شریفترم، من امین خدا نسبت به خانه او هستم و کلید دار او می باشم؛ چرا تو را امین خود نشمرده آن گونه که مرا امین شمرده است؟!.

علی علیه السلام فرمود: «افتخار من این است که من نخستین کسی از مردان این امتم که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و هجرت و جهاد نموده است.».

سپس هر سه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و هر کدام سخنش را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در پاسخ نفرمود، آنها بازگشتند، و بعد از چند روز وحی درباره آنها نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ هر سه فرستاد خدمتش آمدند و آیه «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...» و

ما بعد آن را بر آنها تلاوت فرمود. (۱)

همین مضمون با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است. و در بعضی از این روایات آمده است: هنگامی که عباس نزول آیه را شنید، سه بار گفت «إِنَّا قَدْ رَضِينَا:» «ما راضی شدیم» علاوه بر حاکم حسکانی گروه زیاد دیگری نیز این احادیث را - بعضی به طور مفصل، و بعضی کوتاه و مختصر - در کتب خود آورده‌اند، از جمله افراد زیر را می‌توان نام برد:

طبری در تفسیرش از انس بن مالک (۲)

واحدی در اسباب النزول (۳)

قرطبی در تفسیرش (۴)

فخر رازی در تفسیر کبیر (۵)

خازن در تفسیر خازن (۶)

ابو البرکات نسفی در تفسیرش (۷)

ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه (۸)

در تفسیر الدر المنثور که تفسیری است بر اساس احادیث اهل سنت، روایات زیادی درباره نزول این آیه در مورد علی علیه السلام و داستان فوق نقل کرده است. (۹)

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا اصولاً افتخار کردن بر یکدیگر در اسلام امر نکوهیده‌ای نیست؟ پس چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام اقدام به این امر فرمود؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن اینکه گاهی مردم

-
- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۴۹. | ۲. تفسیر طبری، جلد ۱۰، صفحه ۵۹. |
| ۳. اسباب النزول، صفحه ۱۸۲. | ۴. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۹۱. |
| ۵. تفسیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۲۲. | ۶. تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه ۲۲۱. |
| ۷. تفسیر ابوالبرکات، جلد ۲، صفحه ۲۲۱. | ۸. الفصول المهمه، صفحه ۱۲۳. |
| ۹. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹. | |

در شناخت ارزش‌ها گرفتار اشتباه می‌شوند، ارزش واقعی را رها کرده و به دنبال مسائلی می‌روند که از نظر ارزشی در درجات بعد قرار گرفته است. در چنین مواردی برای بیان حقیقت افتخار و مباهات نه تنها مانعی ندارد بلکه گاهی یک وظیفه است. مثلاً در مجلسی کسی افتخار می‌کند که من صاحب فلان ثروتم، دیگری می‌گوید فلان کاخ از من است، سومی می‌گوید برای من همین بس که امیر شهرم! و در آنجا شخصی نشسته که برای نشان ارزش‌های واقعی می‌گوید: اگر چه مال و ثروت و مقام و جاه و جلالی ندارم ولی این افتخار برای من کافی است که حافظ قرآنم! این کار نه تنها نکوهیده نیست بلکه یک درس با ارزش است.

۸- آیه «وصالح المؤمنین»

در آیه ۴ سوره «تحریم»، می‌خوانیم که خداوند بعضی از همسران پیامبر ﷺ را که تخلفی کرده بودند مخاطب ساخته می‌گوید: «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»: «اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و جبرئیل همچین و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند».

«صالح المؤمنین» همه افراد با ایمان شایسته و صالح و درستکار را شامل می‌شود که یار و یاور پیامبران، نه تنها اصحاب و یاران صالحی که در عصر او بودند بلکه از یک نظر مؤمنان صالح قرون و اعصار دیگر را نیز در بر می‌گیرد، که هر کدام به نوعی به یاری اسلام و پیامبر ﷺ و مکتبش بر می‌خیزند.

ولی مهم اینجا است که در روایات متعدد «صالح المؤمنین» به علی عليه السلام تفسیر شده است و نشان می‌دهد که او برترین و کامل‌ترین مصداق این آیه است و با توجه به این‌که در کنار جبرئیل قرار گرفته، عظمت مقام او و اهمیت این فضیلت به خوبی آشکار می‌شود.

آری بعد از خداوند و جبرئیل امین، برترین یار و یاور پیامبر اسلام ﷺ در تمام طول عمر، علی عليه السلام بود. بنابراین چه کسی جز او می‌تواند شایسته خلافت و جانشینی او باشد؟ آیا این روایات دلیل بر این نیست که او افضل امت و برترین خلق

بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

اکنون به سراغ اسناد این روایات می‌رویم و قسمتی از آن را که عموماً از منابع اهل سنت گرفته شده است یادآور می‌شویم:

حاکم حسکانی حنفی در ذیل این آیه هیجده حدیث! از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از «صالح المؤمنین» علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است، از جمله: اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم می‌فرمود: «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ» «صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است». (۱)

و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: «هُوَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» «او است صالح المؤمنین». (۲)

و نیز از عمار یاسر نقل می‌کند که از علی شنید می‌فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا فرا خواند و فرمود: «أَلَا أُبَشِّرُكَ: قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا زِلْتَ مُبَشِّرًا بِالْخَيْرِ!

قَالَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ قُرْآنًا، قُلْتُ وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ قُرْنْتَ بِجِبْرِئِيلَ ثُمَّ قَرَأَ: «وَجِبْرِئِيلَ وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ...»: «فرمود: آیا تو را بشارت بدهم؟ عرض کردم آری ای رسول خدا تو همیشه بشارت دهنده به خیر بودی، فرمود: خداوند درباره تو آیه‌ای نازل کرده، عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: تو قرین و هم‌ردیف جبرئیل شده‌ای - خداوند تو را قرین او ساخته - سپس فرمود: «وَجِبْرِئِيلَ وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ». (۳)

در حدیث دیگری نیز همین معنی را از حذیفه نقل می‌کند:

و در حدیثی از ابن سیرین و در حدیثی از شخص علی بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین سخنی را فرمود که صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب است. (۴)

۱. شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۲۵۶ روایت ۹۸۲.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۵۸، حدیث ۹۸۷. ۳. همان مدرک، صفحه ۲۵۹، حدیث ۹۸۹.

۴. همان مدرک صفحه ۲۵۵ - ۲۶۳.

بسیاری از مفسران نیز این حدیث را در تفسیر خود نقل کرده‌اند، از جمله سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه شریفه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس. و برسویی در تفسیر روح البیان بعد از نقل اقوال در ذیل این آیه، از جمله قول مجاهد که منظور از صالح المؤمنین، علی علیه السلام است می‌گوید: «يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»: «تایید این سخن حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: ای علی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی» سپس آیات متعددی را نقل می‌کند که خداوند واژه صالحین را در قرآن مجید بر پیامبران بزرگ اطلاق فرموده، و نتیجه می‌گیرد هنگامی که علی علیه السلام به منزله پیامبر خدا هارون باشد، شایسته عنوان صالحین است. (۱)

به علاوه این حدیث از گروه دیگری مانند عسقلانی در فتح الباری، ابن حجر در صواعق، علاء الدین متقی در کنز العمال نقل شده است.

کوتاه سخن اینکه: این فضیلتی است بزرگ و کم نظیر که خداوند صالح المؤمنین را هم‌ردیف جبرئیل قرار داده و مصداق اتم و اکمل آن طبق روایات بالا، علی علیه السلام بود.

آری او در تمام دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دوش به دوش او در تمام صحنه‌های زندگی بود، و همه جا یار و یاورش محسوب می‌شد؛ و از همه کس برای جانشینی او شایسته است.

۹- آیه وزارت

در سوره «طه» از آیه ۲۹ - ۳۲ از زبان موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «وَأَجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِى - هَارُونَ أَخى - أَشَدُّ بِهِ أزرى - وَأَشْرِكُهُ فى أَمْرِى»
این آیات خواسته‌های موسی را در آغاز بعثت بیان می‌کند؛ عرض می‌کند: خداوندا «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، - برادرم هارون را. - با او پشتم را محکم کن؛ - و او را در کارم شریک ساز».

در ذیل این آیه نیز روایات متعددی در منابع معروف اهل سنت دیده می‌شود؛ که حکایت از این دارد که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای پیشبرد اهداف رسالتش همین خواسته را از خداوند تقاضا کرد؛ با این تفاوت که به جای نام هارون نام علی عَلَيْهِ السَّلَام را گذاشت. بخشی از این روایات را در ذیل ملاحظه می‌فرمایید:

۱- در شواهد التنزیل از حذیفه بن أسید چنین نقل شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: «أَبْشِرْ وَأَبْشِرْ، إِنَّ مُوسى دَعَا رَبَّهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَزيراً مِنْ أَهْلِى هَارُونَ، وَإِنى أَدْعُوا رَبى أَنْ يَجْعَلَ لى وَزيراً مِنْ أَهْلِى عَلىّى أَخى، أَشَدُّ بِهِ ظَهْرِى وَأَشْرِكُهُ فى أَمْرِى»:

«بشارت باد بر تو (باز هم) بشارت باد بر تو (ای علی) موسی از پروردگارش تقاضا کرد که برای او وزیری از خاندانش (هارون) را قرار دهد و من از پروردگارم خواسته‌ام که وزیری برای من از خاندانم قرار دهد، علی برادرم را؛ خداوندا! به وسیله او پشت

مرا محکم کن، و او را در کار من شریک فرما». (۱)

۲- در حدیث دیگری از اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که: از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: اللَّهُمَّ إِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَرْزَى، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا، وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا»:

«پروردگارا! من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، خداوندا! وزیری از اهل من برایم قرار ده، علی عليه السلام برادرم را، با او پشتم را محکم کن و او را در کار من شریک فرما، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی. (۲)

بدیهی است منظور از شرکت در کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به معنی شرکت در نبوت نیست، بلکه منظور شرکت در امر رهبری مردم است.

۳- در حدیث دیگری از انس بن مالک، حدیثی نقل می‌کند که در آن اشاره به داستان موسی عليه السلام نیست؛ ولی مسأله خلافت و وزارت در آن مطرح است می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ خَلِيلِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، وَ خَيْرَ مَنْ أَتْرُكُ بَعْدِي، يُنْجِزُ مَوْعُودِي وَ يَتَّقِي دِينِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»:

«دوست من و وزیرم و جانشینم در خاندانم، و بهترین کسی که او را بعد از خود می‌گذارم که وعده‌های مرا وفا کند، و دین مرا ادا نماید، علی بن ابیطالب عليه السلام است». (۳)

۴- این حدیث با تفاوت مختصری از سلمان فارسی نیز نقل شده است. (۴)

۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی از علمای قرن پنجم هجری، در کتاب «ما نَزَلَ مِنْ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۶۸، حدیث ۵۱۰.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۷۰، حدیث ۵۱۱. ۳. همان مدرک، صفحه ۳۷۴، حدیث ۵۱۶.

۴. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۷، حدیث ۱۱۵.

القرآن فی علیّ» مضمون حدیث اسماء بنت عمیس را، از ابن عباس نقل می‌کند، و در پایان آن ابن عباس می‌گوید: بعد از این تقاضای پیامبر ﷺ شنیدم منادی صدا می‌زد: «یا أَحْمَدُ قَدْ أُوتِيتَ مَا سَأَلْتَ»: «ای احمد آنچه را از خدا می‌خواستی به تو داده شد!»^(۱)

۶- فخر رازی در تفسیر کبیر خود، این حدیث را به شکل مبسوط‌تری از ابوذر غفاری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند تا آنجا که می‌گوید: هنگامی که علی علیه السلام انگشتر خود را به سائل داد و پیامبر ﷺ این صحنه را مشاهده کرد، عرض داشت: «خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه‌ام را گشاده کن... و وزیری از خاندانم برای من قرار بده ... و او را در کار من شریک گردان، تو قرآن ناطق نازل فرمودی که قبول دعای او را بازگو می‌کند، خداوندا! من محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر و برگزیده توام، سینه‌ام را گشاده فرما و کار را بر من آسان ساز، و از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان، پشتم را به وسیله او قوی و محکم کن».

ابوذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبر ﷺ پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾** را بر پیامبر ﷺ نازل کرد.^(۲) اسناد و طرق این روایت، و کتبی که در آن نقل شده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، تنها به قسمتی از آن اشاره شد.

محتوای آیه و احادیث «وزارت»

این احادیث به وضوح می‌گوید: پیامبر ﷺ دعایی کرد و - خداوند دعای او را همچون دعای موسی مستجاب کرد، - دعایش این بود که وزیری از خاندانش برای او

۱. ملحقات احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۸.

۲. تفسیر فخر رازی جلد ۱۲، صفحه ۲۶ (ذیل آیه ۵۵ سوره مائده).

قرار داده شود که در کار او شریک گردد، و پشت پیامبر ﷺ با همکاری او قوی شود؛ درست همانند هارون نسبت به موسی علیه السلام.

همان گونه که اشاره شد مسلم است که منظور شرکت در امر نبوت نبوده چون بعد از پیامبر اسلام ﷺ که خاتم انبیاء بود، پیامبری وجود نداشت. و نیز معلوم است که منظور تنها شرکت در امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و تبلیغ دین نیست، چرا که این وظیفه همه مسلمانان است. زیرا همه باید امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و همه باید در حد توان خود تبلیغ اسلام و ارشاد جاهل نمایند.

بنابراین منظور، مقام خاصی است غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی امر به معروف؛ آیا این مسأله چیزی جز رهبری الهی و وزیر بودن از سوی خداوند می تواند باشد؟ و نتیجه مستقیم این امر، آن است که او بعد از پیامبر ﷺ جانشین بلافصل وی خواهد بود.

به تعبیر دیگر وظایفی وجود دارد که کار همه افراد نیست؛ و آن حفظ آئین الهی از هر گونه تحریف و انحراف، و همچنین تفسیر مجملات و مبهمات که برای افراد در محتوای آئین رخ می دهد؛ و رهبری امت در غیبت پیامبر ﷺ و بعد از او و کمک مؤثر در پیشبرد اهداف او است؛ که همه آنها در کلمه «وزیر» خلاصه می شود. (۱)

این همان چیزی است که پیامبر ﷺ از خداوند درباره علی علیه السلام خواست، و خدا دعای او را مستجاب کرد.

از اینجا پاسخ وسوسه های بعضی از مفسران که قبول این گونه فضائل را درباره علی علیه السلام تحمل نمی کنند روشن می شود.

آنها سعی دارند که شرکت در کار پیامبر را به معنی امر به معروف و ارشاد تفسیر

۱. «وزیر» از ماده وزر به معنی بار سنگین است و از آنجا که «وزیر» بار سنگی از مسئولیت های مختلف بر دوش می کشد، این واژه بر او اطلاق شده است.

کنند. (۱)

در حالی که می‌دانیم این وظیفه همه مسلمانان است و نیاز به تعیین «وزیر» از سوی خدا ندارد.

۱۰ و ۱۱ - آیات سوره احزاب

در سوره «احزاب» آیاتی است که به گفته گروهی از مفسران درباره علی علیه السلام نازل شده، و یا نظر به فداکاری‌های بی نظیر او دارد.

در آیه ۲۳ این سوره می‌خوانیم: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

و در آیه ۲۵ همین سوره (یعنی دو آیه بعد) می‌فرماید: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾: «و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) باز گرداند بی آن که نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا توانا و شکست ناپذیر است».

می‌دانیم جنگ «احزاب» از مهمترین غزوات اسلامی بود، زیرا همان گونه که از نامش پیدا است، مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام بر ضد مسلمانان محسوب می‌شود؛ و تمام گروه‌هایی که با پیشرفت آئین اسلام منافعشان به خطر افتاده بود، دست به دست هم دادند تا کار اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را یکسره کنند؛ و برای همیشه فکرشان راحت شود!

هفده آیه از سوره «احزاب» شرح اوضاع این جنگ را می‌دهد؛ دقایق بسیار و ریزه کاری‌های فراوان در آنها بیان شده و وضع گروه‌های مختلف مسلمین را با دقت و ظرافت در این میدان شرح می‌دهد.

در این میدان لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت؛ جمیت انبوه دشمن، و کمی لشگریان اسلام در برابر آنها - مورخان تعداد لشگر احزاب را ده هزار نفر، و لشگر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند - به علاوه آمادگی دشمن از نظر تجهیزات جنگی و کمی تجهیزات مسلمین به مشکلات این جنگ می‌افزود. دو آیه بالا از همین هفده آیه است.

در شواهد التنزیل در ذیل آیه اول با سند خود از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «فینا نَزَلَتْ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ». آیه «رجال صدقوا» ... درباره ما نازل شده است. سپس فرمود: «فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُتَنَطِّرُ»: «آن کس که در انتظار (شهادت است) به خدا سوگند منم». (۱)

و نیز از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» ناظر به علی علیه السلام و حمزه و جعفر علیه السلام است و جمله: «و مِنْهُمْ مَن يَتَنَطَّرُ» که در انتظار شهادت در راه خدا بود، «فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَزَقَ الشَّهَادَةَ»: «به خدا سوگند شهادت نصیب او شد». (۲)

همین معنی در صواعق ابن حجر و فصول المهمه ابن صباغ مالکی، و الکشف و البیان نیشابوری ۹ نیز نقل شده است. (۳)



۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۷.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۸.

۳. علی فی الکتاب و السنه، ۲۱۸.

در مورد آیه دوم بحث از این هم گسترده‌تر است؛ زیرا بسیاری از محدثان و مفسران گفته‌اند «كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»: «خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت» اشاره به علی علیه السلام و ضربه بسیار مؤثری است که بر پیکر عمر بن عبدود زد و مسلمانان را از جنگ با کفار بی‌نیاز نمود.

از جمله کسانی که این موضوع را نقل کرده‌اند عبدالله بن مسعود است؛ هنگامی که آیه فوق را می‌خواند در تفسیر آن می‌گفت: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» «بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام». (۱)

حاکم حسکانی چندین حدیث به همین مضمون از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند. (۲)

و نیز از ابن عباس نقل می‌کند که هنگامی که آیه «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» را خواند. گفت: «كَفَا هُمُ اللَّهُ الْقِتَالَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، حِينَ قَتَلَ عَمْرُوبَ بْنَ عَبْدِوَدَةَ»: «خداوند مؤمنان را در روز خندق به وسیله علی بن ابی طالب در آن زمان که عمر وین عبدود را کشت بی‌نیاز ساخت. (۳)

و نیز از حدیث صحابی معروف حدیث مفصلی درباره پیکار علی علیه السلام با عمرو بن عبدود و کشتن او نقل کرده، سپس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَشِّرْ يَا عَلِيُّ! فَكَوُزِنَ الْيَوْمُ عَمَلُكَ بِعَمَلِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ بَيْتٌ مِنْ بُيُوتِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَقَدْ دَخَلَهُ عِزُّ بِقَتْلِ عَمْرُو»: «بشارت باد بر تو ای علی! اگر این کار تو را امروز با عمل امت محمد صلی الله علیه و آله مقایسه کنند عمل تو بر اعمال آنها، برتری خواهد داشت؛ زیرا خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان نبود مگر اینکه به خاطر قتل عمرو بن

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳، حدیث ۶۲۹.

۳. همان مدرک، صفحه ۵، حدیث ۶۳۳.

۲. همان مدرک حدیث ۶۳۰ - ۶۳۲.

عبدود عزّتی در آن وارد شد». (۱)

همین مضمون را از ابن حکیم از جدش از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند. سیوطی در الدر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن مسعود نقل می‌کند که وقتی آیه فوق را می‌خواند در (توضیح آن) چنین می‌گفت: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»: «بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۲)

همین معنی را علامه شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّة نقل کرده است. (۳)

گروه دیگری که نقل نام و کتابشان به طول می‌انجامد نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

قابل توجه اینکه مضمون این آیات با شرحی که در بالا گفته شد این است که در آن میدان بسیار خطرناک جنگ احزاب، که آخرین تیر ترکش دشمن و سخت‌ترین توطئه مشرکان بر ضدّ اسلام بود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرمان خدا عامل پیروزی مسلمین گشت. آری او مجری اراده پروردگار و یکی از اسباب پیروزی مسلمانان در این جنگ بود، این فضیلتی است که برای هیچ یک از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دیده نمی‌شود. آیا سزاوار جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی است که یک عمل او بر تمام عمل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برتری دارد، یا افراد دیگر؟!

سؤال

در اینجا ممکن است گفته شود در آیه ۹ این سوره که اشاره اجمالی به داستان جنگ «احزاب» دارد آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»: «ای کسانی که

۱. همان مدرک، صفحه ۷، حدیث ۶۳۴.

۲. الدر المنثور، جلد ۵ صفحه ۱۹۲.

۳. ینابیع المودّة، صفحه ۹۴.

ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشگرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ما با دو طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشگریانی که آنها را نمی‌دیدید (و بدین وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا است»^(۱)

مطابق این آیه، یکی از عوامل شکست لشکر احزاب، تند باد شدیدی بود که بر آنها مسلط شد؛ و عامل دیگر جنود و لشگریان نامرئی خدا (فرشتگان الهی) بنابراین چگونه می‌توان گفت: عامل پیروزی، علی علیه السلام بوده است؟

پاسخ این سؤال این است که پیروزی در یک جنگ می‌تواند عوامل متعددی داشته باشد، عامل نظامی، عامل طبیعی، عامل معنوی و غیر اینها؛ و در این میدان سه عامل بدون شک دست به دست هم دادند که تأثیر هیچ کدام را نمی‌توان انکار کرد، کشته شدن عمر و بن عبدود بزرگترین سردار لشکر احزاب به دست توانای علی علیه السلام و وزش تندباد، و لشکر فرشتگان، در تمام مواردی که چند عامل برای ایجاد یک حادثه دست به دست هم می‌دهند، آن حادثه را می‌توان به هر یک از آنها و یا همه آنها نسبت داد.

۱. سوره احزاب، آیه ۹.

۱۲- آیه بینة و شاهد

در آیه ۱۷ سوره «هود» می‌خوانیم: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»:

«آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن شاهی از سوی (خدا) آمده، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها (حق طلبان) به او ایمان می‌آورند».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل روایات متعددی که بالغ بر ۱۶ روایت می‌شود در ذیل این آیه آورده است و هم گواهی می‌دهد که منظور از شاهد در آیه فوق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، از جمله از انس بن مالک نقل می‌کند که منظور از جمله «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ»: «آیا آن «کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد» محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و منظور از جمله «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»: «علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد، او بود که زبان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی اهل مکه به هنگام شکستن پیمان آنها شد».^(۱)

در حدیث دیگری از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» گفت «هُوَ عَلِيٌّ خَاصَّةً»: «او فقط علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است».^(۲)

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۳.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۸۲، حدیث ۳۸۷.

و نیز از زاذان (یکی از اصحاب و یاران خاص علی علیه السلام) از علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «اگر مسند قضاوت برای من فراهم شود و من بر آن بنشینم در میان اهل تورات به توراتشان، و در میان اهل انجیل به انجیلشان، و در میان اهل زبور به زبورشان، و بین اهل قرآن به قرآن داوری خواهم کرد؛ آن چنان داوری که به سوی خدا صعود کند! به خدا سوگند آیه‌ای در شب یا روز، در بیابان یا کوه، در صحرا یا دریا نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم که در چه ساعتی نازل شد! و درباره چه کسی نازل گردید... کسی سؤال کرد چه آیه‌ای درباره تو نازل شده است ای امیر مؤمنان؟ فرمود:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾، محمد صلی الله علیه و آله بر بینه پروردگارش بود

و من شاهد و گواهی او بودم که به دنبال او گام بر می‌دارم. ^(۱)

سیوطی در تفسیر الدر المنثور نیز روایات متعددی در همین زمینه آورده است از جمله در روایتی از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ طَائِفَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ»: «هیچ مردی از مردان قریش نیست مگر اینکه بخشی از قرآن درباره او نازل شده است». کسی از حضرتش پرسید: درباره شما چه نازل شده است؟ فرمود: «آیا سوره هود را نمی‌خوانی» می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و من شاهد و گواهی از اویم». ^(۲)

سپس چند حدیث دیگر به همین مضمون آورده است. ^(۳)

در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه حدیث ابن ابی حاتم و ابن مردویه از علی علیه السلام

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۴.

۲. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴ (ذیل آیه مورد بحث).

۳. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴ (ذیل آیه مورد بحث).

درباره نزول این آیه در مورد وجود مقدس آن حضرت نقل می‌کند، و نیز همین معنی را در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که فرمود: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» من هستم، «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ» علی عَلِيٌّ است، می‌گوید: بعضی از شیعه به این احادیث برای خلافت علی عَلِيٌّ بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استدلال کرده‌اند، زیرا در این آیه علی عَلِيٌّ شاهد شمرده شده و در آیه «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^(۱) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شاهد و گواه معرفی شده است و نشان می‌دهد که مقام علی عَلِيٌّ هم‌تراز مقام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان امت است، چون خداوند می‌فرماید: «وَيَتْلُوهُ» یعنی علی عَلِيٌّ به دنبال او می‌آید، اشاره به این است که او خلیفه بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

سپس می‌گوید: این خبر صحیح نیست، و بعد روایتی نقل می‌کند که منظور از شاهد، زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.^(۲)

مفسر المنار که او هم در تعصب نسبت به شیعه و مسائل مربوط به امامت علی عَلِيٌّ کمتر از آلوسی در روح المعانی نیست؛ در تفسیر آیه سخت به دست و پا می‌افتد و خود را در تکلفات عجیبی گرفتار می‌سازد؛ از جمله اینکه می‌گوید: ظاهرترین معنی آیه این است که «بینه» اشاره به علم یقینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نبوت خویش است، و شاهد همان قرآن است، و از سعید بن جبیر نقل می‌کند که «بینه» قرآن و «شاهد» جبرئیل، و «یتلوه» به معنی تلاوت کردن قرآن است بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. سپس می‌گوید: در روایت ضعیفی آمده است که شاهد زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که قرآن را بر مردم تلاوت می‌کرد، و در روایت ضعیف دیگری که شیعه آن را نقل کرده آمده است که شاهد علی عَلِيٌّ است.^(۳)

متأسفانه همیشه پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها مانع مهمی بر سر راه فهم آیات

۱. سوره احزاب، آیه ۴۵، و سوره فتح، آیه ۸.

۲. روح المعانی، جلد ۱۲ صفحه ۲۸.

۳. المنار، جلد ۱۲، صفحه ۵۳.

قرآن و روایات مشهور اسلامی بوده است، و در اینجا چند نکته حائز اهمیت است:

۱- شگفت آور است درباره حدیثی که این همه طرق مختلف در کتب معروف و مشهور اهل سنت دارد گفته شود آن یک روایتی است که شیعه آن را نقل می‌کند، آیا مفسر المنار این همه روایاتی را که در الدر المنثور و شواهد التنزیل و حتی روح المعانی در مورد تفسیر شاهد به علی علیه السلام آمده است ندیده، و می‌گوید: این روایت را فقط شیعه نقل کرده، یا باید گفت هر روایتی که به نفع مکتب شیعه باشد، روایات شیعی است، هر چند ده‌ها نفر از روات اهل سنت آن را نقل کرده باشند؟!

۲- جمعی از مفسران اهل سنت این تفسیر را که منظور از شاهد زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌پذیرند - مفهومی که در هیچ کجای قرآن دیده نمی‌شود - در حالی که المنار آن را یک روایت ضعیف می‌شمرد، شاید او به این حقیقت توجه کرده است که تفسیر «شاهد» به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله، و همچنین «یتلوه» را به «تلاوت» قرآن تفسیر کردن، بسیار پر تکلف است.

زیرا معنی مجموع جمله این می‌شود: «آیا کسی که دلیل روشنی یعنی قرآن از سوی پروردگارش داشته و زبانش آن را تلاوت می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد ... مانند کسی است که چنین نیست» مفهوم این سخن آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد و گواه خویشتن است، آیا مدعی می‌تواند شاهد خویش باشد؟ یا باید شاهد و گواه شخص دیگری باشد؟ مگر قرآن را پیامبر نیاورده، چگونه زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد قرآن است؟ مگر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از خود او است؟، چگونه می‌توانیم جزء وجود کسی را شاهد و گواه خودش قرار دهیم؟! کسی که نخواهد به واقعیت‌ها اعتراف کند به این بیراهه‌ها کشیده خواهد شد.

۳- اینکه گفته‌اند منظور از «شاهد» «جبرئیل» است در حالی که هیچ کس از مردم این شاهد را نمی‌بیند و از وجود او خبر ندارد، چگونه با مفهوم شهادت سازگار

است؟ آیا مجبوریم شعری بگوئیم که در قافیه آن گرفتار شویم؟

۴- عجیب تر این که آلوسی در روح المعانی می‌گوید: منظور از «بینه» قرآن است، و «شاهد» همان جنبه اعجاز آن می‌باشد.

در حالی که «بینه» بودن قرآن تنها از طریق اعجاز آن است، و قرآن بدون جنبه‌های اعجاز نمی‌تواند «بینه» محسوب شود، بنابراین «بینه» و «شاهد» یکی خواهد بود و این با محتوای آیه سازگار نیست.

۵- تفسیر «بینه» به «علم یقینی باطنی پیامبر ﷺ به نبوت خویش، و سپس تفسیر «شاهد» به قرآن مجید آن هم از عجائب است زیرا مفهوم واژه «بینه» را باید قبل از هر چیز در خود قرآن جستجو کرد، «بینه» در قرآن مجید ۱۹ بار، و «بیتات» که جمع آن است ۵۲ بار، به کار رفته، و معمولاً به معنی معجزه یا کتب آسمانی و قرآن مجید آمده است، نه به معنی علم باطنی فطری ضروری.

بنابراین اگر بخواهیم تکلفات را کنار بگذاریم، «بینه» در آیه فوق به معنی قرآن است که معجزه جاویدان پیامبر اسلام ﷺ می‌باشد، و «شاهد» به معنی شخصی غیر از پیامبر ﷺ است که گواهی بر حقانیت آن بدهد، اما آنها که از این تفسیر که به حقانیت مذهب شیعه منتهی می‌شود، وحشت دارند، حاضراند هر گونه تکلف را برای کنار زدن این تفسیر مرتکب شوند، تا پیشداوری‌های آنها خلاف از آب در نیاید.

۱۳- آیه صدیقون

در آیه ۱۹ سوره «حدید» می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»: «کسانی که به خدا و پیامبران‌شان ایمان آوردند، آنها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان!»

در شواهد التنزیل از بان ابن لیلی از پدرش، چنین نقل می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنُ آلِ يَاسِينَ، وَحَزْبِيلُ (حَزْقِيلُ) مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الثَّالِثُ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ»:

«رسول خدا ﷺ فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یاسین، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب عليه السلام سومین نفر آنها که از همه آنان افضل و برتر است.»^(۱)

این حدیث در کتاب فضائل احمد حنبل، و معرفة الصحابه ابونعیم، و مناقب ابن مغزلی نیز آمده است.^(۲)

در همان کتاب شواهد التنزیل چهار حدیث دیگر به همین مضمون از طرق دیگر نقل کرده است.^(۳)

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۳، حدیث ۹۳۸.

۲. تعلیقات و حواشی محمودی بر شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۴.

۳. همان مدرک، حدیث ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲.

در کتاب ینابیع المودّة» شیخ سلیمان قندوزی، حدیث فوق از مسند احمد و ابونعیم و ابن مغزلی و موفق خوارزمی، از ابولیلی و ابو ایوب انصاری نقل شده است. که این هر دو گفتند پیامبر خدا ﷺ فرمود: «الْصُّدَيْقُونَ ثَلَاثَةٌ، حَبِيبُ النَّجَّارِ ... وَ حِزْقِيلُ الْمُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ ... وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ.»^(۱)

در کنز العمال نیز همین معنی از ابن عباس نقل شده است.^(۲)

احقاق الحق نیز این حدیث را از کتب مختلف و از طرق مختلف نقل کرده است.^(۳)

گر چه احادیث فوق به طور مستقیم سخنی درباره مسأله خلافت نمی گوید، ولی اثبات مقام صدیق امت بودن برای علی علیه السلام چنان فضیلتی است که هر گاه در کفّه ترازوی مقایسه او با دیگران گذارده شود برتری آشکاری را نشان می دهد که او را از همه شایسته تر برای مقام خلافت پیامبر معرفی می کند.

عجب اینکه مطابق این روایات کثیره، صدیق این امت علی علیه السلام است، اما گروهی این لقب را به دیگران داده اند، درست است که در ذیل این ایه روایتی نقل کرده اند که صدیقون هشت نفرند، از جمله ابوبکر و علی علیه السلام. ولی این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، علی علیه السلام را صدیق این امت معرفی می کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که عمومیت مفهوم آیه، تضادی با روایات فوق ندارد زیرا بارها گفته ایم که این گونه روایات ناظر به فرد اکمل است، یعنی می گوید: کاملترین مصداق «صدیق»، در امت اسلامی علی علیه السلام است، کسی که بسیار صادق و راستگو بود، و قبل از تمام مردان امت ایمان آورد و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله نمود

۱. ینابیع المودّة، صفحه ۱۲۴ باب ۴۲.

۲. کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۱، حدیث ۳۲۸۹۷.

۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۴۳.

و پیامبر ﷺ عنوان «صدیق» در امت اسلامی به او داد.
در تفسیر آیه بعد نیز مطالب فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود.

۱۴- آیه نور

در آیه ۲۷ سوره «حدید» می‌خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفُوكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره ای دو چندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

در شواهد التنزیل از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل می‌کند که مراد از جمله «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» حسن و حسین علیهما السلام است - که خداوند به علی علیه السلام مرحمت فرمود - و منظور از «يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»، علی بن ابی طالب علیه السلام است (که نور امت اسلام و مایه هدایت آنها است).^(۱)

ابن عباس این سخن را از خود نگفته است، زیرا در حدیث دیگری در همان کتاب با سند خود از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در تفسیر «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» فرمود: «منظور حسن و حسین علیهما السلام است» و در تفسیر «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»، فرمود: «منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است». ^(۲)

در همان کتاب از ابوجعفر الباقر علیه السلام در تفسیر همین آیه نقل می‌کند که فرمود:

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۷، حدیث ۹۴۳.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۴.

«مَنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ نُورٌ»: «کسی که به ولایت علی علیه السلام تمسک جوید نور و روشنایی دارد»^(۱) (دقت کنید).

و در تأیید این معنی از ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَا يُحِبُّ أَهْلَ بَيْتِي عَبْدٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورًا حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضَ»: «به خدا سوگند هیچ بنده‌ای اهل بیت مرا دوست نمی‌دارد مگر اینکه خداوند عزوجل (در قیامت) نوری به او می‌دهد تا در کنار حوض کوثر نزد من آید».^(۲)

در «کنز العمال» از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ»: «منم بنده خا و برادر رسول خدا، و منم صدیق اکبر، و این سخن را بعد از من (جز من) کسی نمی‌گوید، مگر دروغگوی افترا زننده و من هفت سال قبل از مردم (با رسول خدا) نماز می‌خواندم».^(۳)

اشاره به اینکه نخستین کسی که تصدیق پیامبر خدا کرد (از مردان) من بودم، بنابراین این شایسته عنوان «صدیق اکبر» منم.

در همان کتاب از معاذ عدویّه نقل شده است که می‌گوید از علی علیه السلام بر منبر بصره چنین شنیدم که می‌فرمود: «أَنَّ الصَّدِيقَ الْأَكْبَرَ آمَنْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤْمِنَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَسْلَمْتُ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ»: «منم صدیق اکبر (چرا که) ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از آنکه او مسلمان شود»!^(۴)

به هر حال این فضیلتی است از برترین فضائل و دارنده ان از هر کس برای

خلافت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شایسته‌تر است

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۶.

۲. همان مدرک، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۷.

۳. کنز العمال، جلد ۱۳ صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۶۳۸۹ (چاپ مؤسسه الرساله - بیروت).

۴. همان مدرک، صفحه ۱۶۴، حدیث ۳۶۴۹۷.

علامه امینی (ره) بحث بسیار مشروحی در مورد ایمان آوردن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نخستین نفر از مردان، در جلد سوم الغدیر آورده، و مدارك بسیار گسترده‌ای از معروفترین کتب دانشمندان اهل سنت در آنجا نقل کرده و حتی اشعار زیادی از شعرای اسلامی را نیز به عنوان شاهد آورده است.^(۱)

ما بعداً فصلی تحت عنوان نخستین مسلمان خواهیم داشت و بسیاری از مسائل گفتنی در آنجا خواهد آمد (انشاء الله).

۱. الغدیر، جلد ۳، از صفحه ۲۲۱ - ۲۴۱.

۱۵ - آیه انذار

در آیه ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره «شعرا» می‌خوانیم: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾:

«نخست خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر».

این آیات داستان معروفی دارد که تقریباً همه مورخان اسلامی آن را نوشته‌اند. در تفسیر این آیه روایتی دیده می‌شود که به گفته طبرسی در مجمع البیان نزد خاص و عام مشهور است؛ و نیز به گفته حاکم حسکانی در شواهد التنزیل (براء بن عازب) می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ بنی عبدالمطلب را که چهل نفر بودند جمع کرد و غذایی برای آنها فراهم ساخت و فرمود: «به نام خدا نزدیک شوید و بخورید» سپس ظرفی از شیر آوردند و فرمود: «به نام خدا بنوشید»، فردا نیز آنها را دعوت کرد و غذا و نوشیدنی فراهم ساخت، سپس آنها را انذار و بشارت داد، و فرمود: «من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، اسلام بیاورید و اطاعت کنید تا هدایت شوید»، سپس فرمود: «وَمَنْ يُّؤَاخِئِنِي (مِنْكُمْ) وَ يُؤَاخِئِنِي يَكُونُ وَ لِيٍّ وَ وَصِيٍّ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ يَقْتَضِي دِينِي ...»: «چه کسی از شما حاضر است با من برادری کند و مرا یاری نماید و بعد از من وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد، و دین مرا ادا کند؟»

همه خاموش ماندند، این سخن را سه بار تکرار فرمود و همچنان همه خاموش

بودند، ولی علی علیه السلام می فرمود: «من این کار را می کنم»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو خواهی بود».

جمعیت برخاستند و به ابوطالب می گفتند: برو اطاعت فرزندت (علی) را کن که محمد صلی الله علیه و آله او را امیر تو ساخت. (۱)

در حواشی شواهد التنزیل این حدیث از عبدالله بن عباس و همچنین از ابورافع نیز نقل شده است.

و از خصائص نسائی نقل می کند که ربیعه بن ناجذ می گوید: مردی به علی علیه السلام عرض کرد به چه سبب تو وارث (پسر عمویت، پیامبر) شدی؟ نه عمومی تو، - که قاعدتا بر تو مقدم است -؟ علی علیه السلام در پاسخ او داستان یوم الانذار را نقل فرمود تا آنجا که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ اَنْ يَكُونَ اَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَاِثْمِي»، «کدامیک از شما با من بیعت می کنید که برادر و دوست و وارث من باشید». هیچ کس برنخواست، من برخاستم در حالی که از همه کوچک تر بودم، فرمود: «بنشین»، تا مرتبه سوم شد - و کسی جز من پاسخ نگفت - پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به دست من زد، سپس فرمود: «به این سبب پسر عمویم را وارث خود ساختم نه عمویم را». (۲)

طبری مورخ معروف نیز همین حدیث را به طور مشروح و مفصل نقل کرده و در ذیل آن می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «اِنَّ اَهْلَ اَخِي وَ وَاِثْمِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمِعُوا لَهُ وَ اطِيعُوهُ»، «این برادر من و وصی من و خلیفه در میان شما است؛ سخنان او را بشنوید و از او اطاعت کنید» جمعیت برخاستند و خندیدند در حالی که به ابوطالب می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله دستور داد فرمان فرزندت را بشنوی و

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱ صفحه ۴۲۰ (باتلخیص) و مجمع البیان، جلد ۷ و ۸ صفحه ۲۰۶.

۲. تعلیقات شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۳.

اطاعت کنی! (۱)

سپس طبری همین مضمون را به طرق دیگر نقل کرده است:

از نکات جالب و شنیدنی اینکه همین طبری مورخ و مفسر بزرگ اهل سنت که در تاریخ خود داستان یوم الانذار را به این صورت نقل کرده؛ هنگامی که وارد تفسیر می‌شود - توجه داشته باشید طبری غیر از تاریخ، تفسیر مفصلی دارد که در ۳۰ جلد نگاشته شده - و به این آیه می‌رسد و داستان مزبور را نقل می‌کند و می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «أَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَكَذَا وَكَذَا...» علی ﷺ عرض کرد، «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزَيْرُكَ...» پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَكَذَا وَكَذَا». (۲)

همان گونه که ملاحظه می‌کنید این مفسر معروف به جای «وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ» - علی ﷺ وصی من و خلیفه من در میان شما است - تعبیر به کذا و کذا - چنین و چنان خواهد شد - می‌کند، و این کار را دو بار تکرار کرده، مبادا تعبیر «وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي» به دست پیروان مکتب اهل بیت ﷺ بیفتد، و آن را سندی بر خلافت علی ﷺ معرفی کنند، و پیش‌داوری‌های تعصب آل‌ود طبری و سایر طبری‌ها خدشه دار شود!

آیا این است معنی رعایت امانت در نویسندگی، و نقل احادیث پیامبر ﷺ؟ آیا او فکر نمی‌کرد روزی عبارت تاریخ او را در برابر عبارت تفسیرش می‌گذارند؛ و با هم مقایسه می‌کنند؛ و به قضاوت می‌نشینند؟ باید توجه داشت که طبری در این کار، تنها نیست، و از این گونه کارها فراوان کرده و می‌کند.

آلوسی در روح المعانی نیز این روایت را به طور ناقص و دست و پا شکسته نقل

۱. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳ (چاپ بیروت).

۲. تفسیر جامع البیان طبری، جلد ۱۹، صفحه ۷۵، ذیل آیه ۲۱۴ سوره «شعراء».

کرده سپس می‌افزاید: شیعه به بعضی از این روایات برای مقصود خود در امر خلافت استدلال کرده‌اند، ولی باید آن روایت را تأویل و تفسیر کرد و یا گفت ضعیف یا مجعول است!^(۱)

راستی پیش‌داوری‌های این مفسر معروف عجیب است، می‌گوید: چون این روایت به نفع شیعه تمام می‌شود یا باید آن را توجیه کرد؛ یا ضعیف شمرد؛ یا مجعول دانست؛ یعنی: پایه قضاوت بر واقعیت‌های تاریخی و قرآن و حدیث نیست، پایه اصلی بر پیش‌داوری‌های قبلی است؛ و هر چیز مخالف آن باشد باید چشم بسته توجیه و تضعیف شود.

بدیهی است با این طرز تفکر اگر تمام انبیاء و کتب آسمانی جمع شوند نمی‌توانند در فکر کسی که دارای این طرز فکر است نفوذ کنند و تغییری ایجاد نمایند.

احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب خود که معروف به مسند احمد است داستان یوم الانذار را آورده، تا آنجا که می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی تضمین می‌کند دیون مرا آدا و وعده‌های مرا وفا کند و با من در بهشت باشد و چانشین من در اهلیم باشد»، سرانجام علی رضی الله عنه پذیرفت و عرض کرد: «من این کار را می‌کنم». (۲)

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: اما خبر وزارت - اشاره به همین حدیث است که وزیر بودن علی رضی الله عنه را تثبیت می‌کند - را طبری در تاریخ خود از عبدالله بن عباس از علی بن ابیطالب رضی الله عنه نقل نموده است که وقتی آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد پیامبر ﷺ و علی رضی الله عنه را فرا خواند ... سپس داستان را به طور مبسوط نقل کرده

۱. روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۱۹ صفحه ۱۳۵).

۲. مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۱۱۱ (با کمی تلخیص).

تا آنجا که پیامبر ﷺ فرمود: «قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُؤَاظِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ!» «خداوند به من دستور داده که شما را به سوی (آئین) او بخوانم کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد ...»

علی عليه السلام عرض کرد: «أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ» «ای رسول خدا من وزیر و یاور تو در این کار خواهم بود ...» پیامبر ﷺ فرمود: «هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ» «این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است». (۱)

توجه داشته باشید در این روایت و بعضی از روایات سابق، تعبیر به «خلیفتی فیکم» (خلیفه من در میان شما) آمده، و از آن معلوم می‌شود که تعبیر به اهل در روایات دیگر نیز به همین معنی است. (دقت کنید).

ابن اثیر (۲) در کتاب کامل خود نیز این جریان را به طور مشروح آورده است - و حتی مشروح‌تر از بسیاری از محدثان و مورخان - تا آنجا که می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «أَيُّكُمْ يُؤَاظِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ» «کدام یک از شما مرا یاری در این کار می‌کند تا برادرم و وصی و جانشینم در میان شما باشد؟ و بعد از آن که همه جواب منفی دادند یا ساکت شدند، علی عليه السلام عرض کرد: «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ» پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمِعُوا لَهُ وَاطِيعُوا». (۳)

جالب اینکه در این حدیث نیز تعبیر به «خلیفتی فیکم» «جانشین من در میان شما» شده است؛ و در واقع این یکی از معجزات پیامبر ﷺ است که در آن روز که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۰.

۲. ابن اثیر از مورخان معروف است که در قرن هفتم می‌زیسته و تاریخ او در ۱۳ مجلد می‌باشد.

۳. کامل، جلد ۲، صفحه ۶۳ (طبع دارالصادر بیروت).

علی علیه السلام سیزده سال بیشتر نداشت چنین جمله‌ای را قاطعانه به او گفت. چه کسی می‌توانست پیش بینی کند که این کودک سیزده ساله در آینده یکی از بزرگترین مردان جهان بشریت خواهد شد و سزاوار است جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله گردد؛ و همه سخن او را بشنوند و سر بفرمان او نهند. و باز جالب اینکه: این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله هم در اوائل دعوتش در «یوم الازدار» بیان کرد، و هم در ماه‌های آخر عمر مبارکش در غدیر خم. آیا این سخن بهترین دلیل بر امامت علی علیه السلام نیست؟

۱۴- آیه مرج البحرين

در آیه ۱۹ تا ۲۲ سوره «الرَّحْمَن» می خوانیم: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ - بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ - فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ - يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾: «خداوند دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ در میان آن دو مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند). پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود.».

در تفسیر این آیه، سخن بسیار گفته‌اند؛ و در تفسیر نمونه بحث‌های فراوانی در این زمینه آورده‌ایم؛ گاه گفته شده است: منظور از دو دریا، دو دریای آب شیرین و شور است؛ که در بسیاری از مناطق در کنار هم هستند بی آنکه با هم مخلوط گردند؛ و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه‌های آب شیرین به دریا می‌ریزد به خوبی دیده می‌شود.

تفسیر جالب دیگری که برای این دو دریا شده است، جریان گلف استریم و رودهای عظیم دریایی است؛ که در بسیاری از اقیانوس‌های جهان در حرکت است؛ و آب‌های گرم مناطق استوایی را به سوی مناطق قطبی می‌برد؛ و گاه حتی رنگ آن با رنگ آب‌های اطراف مختلف است؛ و عجب اینکه: عرض آن گاه به یکصد و پنجاه کیلومتر و عمق آن به چند صد متر، و گاه سرعت آن در یک روز به ۱۶۰ کیلومتر می‌رسد! و تفاوت درجه حرارت آن با آب‌های مجاور، ۱۰ تا ۱۵ درجه است!

این جریان آب‌های گرم بادهای گرمی به وجود می‌آورد و حرارات خود را به اطراف می‌دهد و هوای کشورهای مناطق شمالی زمین را که در مسیر آن هستند مطبوع و قابل تحمل می‌کند و اگر این جریان‌های دریایی نبود، زندگی در آن کشورها، بسیار سخت و شاید غیرقابل تحمل بود.

البته گلف استریم نام یکی از این جریان‌ها و رودهای دریایی است؛ و در آب‌های پنج قاره جهان نظیر آن دیده می‌شود؛ و عامل اصلی این حرکت تفاوت درجه حرارت آب‌های مناطق استوایی زمین و مناطق قطبی است.

شرح بیشتر در این باره و درباره تفسیر آیات فوق را در جلد ۲۳ تفسیر نمونه، صفحه ۱۳۱ مطالعه فرمائید.

از آنجا که آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد؛ گاه هم تفسیر مادی برای آن وجود دارد و هم تفسیر معنوی؛ در روایات اسلامی تفسیر معنوی این دو دریا به علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، و تفسیر معنوی لؤلؤ و مرجان به حسن و حسین علیهما السلام شده است. در شواهد التنزیل از سلمان فارسی در تفسیر آیه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» چنین نقل شده است که منظور علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است سپس می‌افزاید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْظُورُ مِنْهُمَا مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام است.^(۱)

همین معنی از ابن عباس و از ضحاک در طریق دیگری نقل شده است.^(۲)

در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عباس آمده است که منظور از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» «حُبٌّ دَائِمٌ لَا يَنْقَطِعُ وَلَا يَنْفَدُ»: «محبّت، دائمی است که قطع نمی‌شود و پایان

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۰۹ (حدیث ۹۱۹).

۲. همان مدرک، صفحه ۲۰۸.

نمی‌گیرد»، و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام است (۱). در حدیث دیگری از ابن عباس تعبیر روشنتری درباره «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» آمده و آن اینکه منظور «وُدٌّ لَا يَتْبَاغَضَانِ» یعنی «در میان آن دو بزرگوار آن چنان محبت و دوستی است که هر گونه بغض و کینه‌ای را دور می‌کند!» (۲) در واقع «برزخ» به معنی مانع میان دو چیز است، در اینجا همان محبت و دوستی است که مانع از هر گونه بغی و تعدی و تجاوز می‌شود.

سیوطی نیز در تفسیر روایی الدر المنثور بعد از آنکه روایات مربوط به تفسیر ظاهری آیه را بیان می‌کند، محتوای احادیث پیشین را از ابن عباس و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده، می‌گوید: ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر آیه «مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل کرده که منظور علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است سپس می‌افزاید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ» منظور حسن و حسین علیهما السلام است. (۳) همین معنی را انس بن مالک نیز نقل کرده است. (۴)

جالب اینکه: آلوسی مفسر معروف، در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه روایت فوق را از ابن عباس و ایاس بن مالک و همچنین از طریق طبرسی سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل می‌کند: چنین می‌افزاید: آنچه من فکر می‌کنم این است که اگر این روایات، صحیح باشد؛ ارتباطی به تفسیر ندارد، بلکه تأویلی است همانند تأویلات صوفیان! نسبت به بسیاری از آیات. البته هر کدام از علی و فاطمه (رضی الله عنهما) در نزد من از اقیانوس کبیر از نظر علم و فضل، بزرگتراند، و همچنین هر کدام از حسنین (رضی الله عنهما) بی‌نهایت زیباتر و جالبتر از لؤلؤ و

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۰.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۳۰.

۳ و ۴. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۳.

مرجان‌اند. (۱)

اعتراف صادقانه او نسبت به مقام این بزرگواران در خور تحسین است؛ مشروط بر اینکه هدفش از میان بردن ارزش روایات فوق نباشد!

آلوسی گویا فراموش کرده است که این حدیث با طرق متعدد از پیامبر ﷺ نقل شده است و پیامبر اکرم ﷺ حق دارد تأویل آیات را بیان بفرماید؛ و مقایسه آن با تأویل‌های بی مدرک و ساخته افکار منحرف صوفیان مقایسه بسیار ظالمانه‌ای است که دور از شأن یک عالم می‌باشد.

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر فضیلت فوق العاده و جلالت عظیم برای علی علیه السلام و همسرش و فرزندان حسن و حسین علیهم السلام می‌کند، چرا که علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را تشبیه به دو اقیانوس عظیم نموده؛ اقیانوسی که نشانه عظمت خداوند و منبع برکات، و مبدأ علوم دانش‌ها بسیار و نشانه بارز اخلاق کریمه و، جود و سخاوت پاکی و عصمت است. و فرزندانشان را به جواهرات گران‌بها و بی‌مانندی تشبیه می‌کند که در دل اقیانوس پرورش یافته و به خارج می‌رسند؛ حسن و زیبایی، و جمال ظاهر و باطن، و علم و تقوا و فضیلت، و پاکی و عصمت همه در آن درج است.

درباره چه کسی در اسلام این همه فضائل دیده می‌شود، و چه کسی شایسته‌تر برای جانشینی پیامبر ﷺ از علی علیه السلام و فرزندان او است، و چه ساده از کنار این همه فضائل گذشته‌اند.

۱. روح المعانی، جلد ۳۷، صفحه ۹۳ (ذیل آیات مورد بحث).

۱۷- آیه نجوی

در سوره «مجادله» آیه ۱۲ و ۱۳ آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبر ﷺ نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است. آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.».

از قرائن موجود در این دو آیه، و همچنین از شأن نزول‌هایی که بسیاری از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و قرطبی در تفسیرالجامع لاحکام القرآن و آلوسی در روح المعانی و غیر آنها آورده‌اند چنین استفاده می‌شود که گروهی از مسلمانان - و به گفته جمعی از مفسران گروهی از اغنیاء و ثروتمندان - برای کسب موقعیت نزد مردم در هر موضوع کوچکی با

پیامبر ﷺ به نجوی و سخنان در گوشی می پرداختند بی آنکه به این حقیقت توجه داشته باشند که وقت پیامبر ﷺ با ارزش تر از آن است که برای مسائل کم ارزش یا بی ارزش در اختیار یک فرد قرار گیرد؛ به علاوه این کار مایه ناراحتی مستضعفان و موجب امتیازی برای اغنیاء بود؛ و گاه ایجاد بدبینی می کرد.

نخستین آیه از دو آیه بالا نازل شد؛ به مسلمانان دستور داد: اگر می خواهید با پیامبر ﷺ نجوی کنید، قبل از این کار، صدقه ای در راه خدا بدهید این دستور آزمون جالبی به وجود آورد و سنگ محکی بود برای مدعیان قرب به پیامبر ﷺ. همگی جز یک نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و آن یک نفر کسی جز امیرمؤمنان علی رضی الله عنه نبود.

در اینجا آنچه لازم بود روشن شود؛ و مسلمانان بفهمند و عبرت گیرند روشن شد؛ و درس لازم را گرفتند.

کمی بعد آیه دوم نازل شد و این حکم را نقض کرد و معلوم شد حب مال در دل بعضی از علاقه به نجوی با شخص پیامبر ﷺ بیشتر است، و نیز معلوم شد این نجواها غالباً درباره مسائل غیر ضروری بوده، و به منظور سبک موقعیت اجتماعی بصورت می گرفته است.

در اینجا روایات متعددی وارد شده است که تنها کسی که به این آیه در قرآن مجید عمل کرد، علی رضی الله عنه بود.

در شواهد التنزیل از مجاهد از علی رضی الله عنه چنین نقل شده است که فرمود: «إِنَّ فِي الْقُرْآنِ لآيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا بَعْدِي وَ هِيَ آيَةُ النَّجْوَى، قَالَ كَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ، فَكُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُنَاجِيَ النَّبِيَّ ﷺ تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ مِنْهُ ثُمَّ نُسِخَتْ»: «در قرآن آیه ای است که هیچ کس قبل از من و نه بعد از من، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، و آن آیه نجوی است، من دیناری داشتم، آن را به ده درهم فروختم،

هر زمانی می‌خواستیم با پیامبر ﷺ نجوی کنم، درهمی را صدقه می‌دادم، سپس این آیه نسخ شد». (۱)

در روایت دیگری از ابویوب انصاری نقل شده که این آیه درباره علی رضی الله عنه نازل شده، و علی رضی الله عنه ده بار با پیامبر ﷺ نجوی کرد، و در هر بار یک دینار صدقه می‌داد. (۲)
باز در همان کتاب در حدیث دیگری از مجاهد آمده است که در قرآن آیه‌ای است که جز علی بن ابیطالب رضی الله عنه به آن عمل نکرده تا زمانی که نسخ شد، و آن آیه «یا ایُّهَا الذِّینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ...» است؛ او با رسول خدا ﷺ نجوای کرد و یک دینار صدقه داد. (۳)

در آن کتاب روایات متعدد دیگری در این زمینه نقل شده که بالغ بر ده روایت می‌شود!

سیوطی در تفسیرش روائی الدر المنثور این روایت را از طرق متعدد (بیش از هفت طریق) بیان کرده است؛ مخصوصاً از حاکم نیشابوری با اعتراف به اینکه این حدیث، حدیث صحیحی است از علی رضی الله عنه نقل می‌کند که در قرآن مجید آیه‌ای است که هیچ کس قبل یا بعد از من به عمل نکرده و نخواهد کرد. سپس ادامه حدیث را به همانگونه که در بالا از شواهد التنزیل آوردیم ذکر نموده است (۴) در همان کتاب از گروه زیادی از راویان اخبار از علی رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ درباره تعیین مقدار این صدقه با علی رضی الله عنه به مشورت پرداخت - «فرمود: دینار را چگونه می‌بینی؟ عرض کرد: «مردم توانائی آن را ندارند» فرمود: نصف دینار چطور؟ عرض کرد: توانایی آن را هم ندارند؛ فرمود پس چه اندازه باشد خوب است، فرمود: «شعیره» (به اندازه وزن

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۳۱، حدیث ۹۵۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۴۰، حدیث ۹۴۶.

۳.

۴. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۸۵.

یک جو طلا) پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْتَ لَزَهِيدٌ»: «مقدار آن ار کم گفتم»، چیزی گذشت که آیه «ءَأَشْفَقْتُمْ...» نازل شد و حکم سابق نسخ شد؛ علی ؑ می فرماید: «به وسیله من خداوند از این امت تحفیف داد و بار آنها را سبک کرد.»^(۱)

در اینجا حدیث جالبی است که برسوئی در تفسیر روح البیان از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل می کند که می گفت: «كَانَ لِعَلِيِّ ؑ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ لَوْ كَانَتْ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ تَزْوِيجُهُ فَاطِمَةَ ؑ وَ إِعْطَاؤُهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَ آيَةَ النَّجْوَى»: «علی ؑ سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر از گروه شتران سرخ مو بود (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گران بهاترین اشیاء به کار برده شده و به صورت ضرب المثلی به هنگام بیان اشیاء بسیار نفیس ذکر می شد).

نخست تزویج پیامبر ﷺ فاطمه زهرا ؑ را به علی ؑ و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی.»^(۲)

زمخشری نیز آن را در «کشاف» آورده است^(۳)

همچنین قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن»^(۴)

و طبرسی در «مجمع البیان»^(۵)

در واقع «عبدالله بن عمر» انگشت روی سه مسأله حساس گذاشته است فاطمه ؑ که به گفته پیامبر «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»: «بانوی تمام جهانیان از اولین تا آخرین بود» همتایی جز علی ؑ نداشت که او ابر مرد تاریخ بشر بعد از پیامبر ﷺ بود.

مدرک.

همان

۱.

۲. تفسیر روح البیان، جلد ۹، صفحه ۴۰۶.

۳. کشاف، جلد ۴، صفحه ۴۹۴ (ذیل آیات مورد بحث).

۴. تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۴۷۲.

۵. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۵۲ (ذیل آیات مورد بحث).

مسأله دادن پرچم به دست علی علیه السلام در روز جنگ خیبر و او را به لقب «كَرَّارُ غَيْرٍ فَزَّارٍ» مفتخر ساختن بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری از پیش نبردند و پیروزی چشم‌گیری که از این طریق حاصل شد یک فضیلت بی‌مانند‌گیر است، همچنین وجود آیه‌ای در قرآن که تنها علی علیه السلام به آن عمل کرده است.

عجب اینکه بعضی اصرار دارند که این فضیلت را کم رنگ کرده، بلکه فضیلت بودنش را به کلی انکار کنند! و طبق معمول به سراغ عذرهای مختلف و دلائل سست و بی پایه‌ای بروند.

گاه می‌گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند! و گاه می‌گویند وقت کافی نداشتند چون آیه به زودی نسخ شد! و گاه می‌گویند دیگران فکر می‌کردند اگر اقدام به صدقه و نجوی کنند موجب ناراحتی فقراء و وحشت اغنیا می‌گردند؛ و فقرا توانائی ندارند مثل آن را انجام دهند و اغنیا که توانائی دارند اگر آن را ترك کنند مورد ملامت قرار می‌گیرند. بنابراین عمل نکردن دیگران به این آیه سلب فضیلتی از آنها نمی‌گردد. (۱)

ولی این مفسران بزرگ گویا آیه دوم را به هنگام این بهانه تراشی‌ها اصلاً فراموش کرده‌اند؛ زیرا قرآن نجوی کنندگان پیشین را که بعد از نزول حکم صدقه آن را ترك کردند مورد ملامت و سرزنش قرار داده؛ و می‌گوید: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾: «آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟!». (۲)

سپس قرآن این کار را همانند یک گناه می‌شمرد و با جمله ﴿وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾ آنها را مشمول توبه الهی قرار می‌دهد؛ و برای جبران این عمل بد دستور به اقامه

۱. تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۹، صفحه ۲۷۲ و تفسیر روح المعانی جلد ۲۸، صفحه ۲۸.

۲. سوره مجادله، آیه ۱۳.

نماز و ادای زکات و اطاعت خدا و پیامبر میدهد.

اگر وقت کوتاه بوده جای سرزنش و ملامت نیست؛ و نیازی به توبه الهی ندارد. و اگر هدف آنها کمک به جلب قلب فقرا و دفع وحشیت اغنیا بوده کاری در خور تشویق و قدردانی است؛ پس چرا خداوند آنها را سرزنش می‌کند و سخن از توبه به میان می‌آورد. پس با توجه به این آیه به خوبی روشن می‌شود که کار آنها ناپسند بوده است.

حقیقت این است هنگامی که مسائلی پیش می‌آید که با پیشداوری‌های این برادران سازگار نیست؛ همه چیز حتی آیات قرآن به فراموشی سپرده می‌شود، در حالی که پیش چشم آنها است.

باز در اینجا بعضی برای کم رنگ کردن این فضیلت می‌گویند: فاصله میان آیه نجوی و نسخ آن فقط یک ساعت بود؛ به همین دلیل بزرگان صحابه موفق به عمل کردن به آن نشدند؛ اینها نیز از همان گروه فراموش‌کارانند. که توجه به لحن آیه ناسخ نکرده‌اند، آیه‌ای که گروهی از اصحاب را ملامت می‌کند که چرا از ترس فقر، صدقه را ترک کردند و از نجوا چشم پوشی نمودند؛ و هم اکنون خداوند توبه آنها را می‌پذیرد.

اگر فاصله میان این دو تنها یک ساعت بوده جایی برای این گفتگوها نخواهد بود، بنابراین مناسب، روایتی است که می‌گوید: فاصله میان آن دو، ده روز بوده است.^(۱)

سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه این کار فضیلت

۱. در تفسیر روح المعانی، این قول از مقاتل که معاصر منصور دوانیقی که و از شاگردان تابعین است، نقل شده است.

محسوب می‌شود؟ آیا همانطور که بعضی از مفسران صاحب تعصب گفته‌اند نه عمل کردن به آن فضیلتی بوده، و نه ترك آن منفعتی؟
یا آن گونه که در روایات اسلامی آمده که علی علیه السلام آن را افتخار بزرگی برای خویش می‌شمرد؛ و عبدالله بن عمر آن را فضیلتی همسنگ ازدواج با بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام و فتح خیبر قلمداد می‌کرد؟

پاسخ

این سؤال از بحث‌های گذشته روشن شد، و اضافه می‌کنیم بهترین راه برای یافتن پاسخ این سؤال همان مراجعه به خود قرآن و دقت در آیه ناسخ (آیه دوم) است، این آیه نشان می‌دهد که خداوند می‌خواسته با این دستور، مسلمین را آزمایش کند که آیا حاضرند برای انجام نجوی با پیامبر صلی الله علیه و آله که مدعی بودند به خاطر مصالح مسلمین انجام می‌گرفته، چیزی خرج کنند، و صدقه‌ای در راه خدا بدهند؟ در اینجا تنها یک نفر از عهده این آزمایش الهی بر آمد، و او علی بن ابی طالب علیه السلام بود، آیا این افتخار بزرگی نیست؟
به تعبیر دیگر، سایر افراد مشمول ملامت و سرزنش و توبه موجود در این آیه شدند؛ تنها کسی که این ملامت و سرزنش و توبه متوجه او نشد علی علیه السلام بود.
راستی چرا بعضی از دانشمندان حقایقی با این وضوح و روشنی را انکار می‌کنند؟! شما بگویید چرا؟!!

۱۸- آیه سابقون

در سوره «واقع» می‌خوانیم: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ - أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - فِي جَنَّاتٍ

التَّعِيمِ - ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ - وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»:

«و (سومین گروه) پیشگامان پیشگام اند، - آنها مقربانند. در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند). (۱۲) گروه زیادی (از آنها) از اتمهای نخستین اند - و اندکی از اتمهای آخرین».^(۱)

در شواهد التنزیل حاکم حسانی از ابن عباس چنین نقل شده:

«السُّبَّاقُ ثَلَاثَةٌ، سَبَقَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ إِلَى مُوسَى، وَ سَبَقَ صَاحِبُ يَاسِينَ إِلَى عِيسَى، وَ سَبَقَ عَلِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ»: «پیشگامان (در ایمان) سه نفرند، یوشع پیشگام نسبت به (ایمان به) موسی علیه السلام بود، صاحب یاسین (حبیب نجار) نسبت به عیسی علیه السلام، و علی علیه السلام نسبت به رسول خدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیشگام بود».^(۲)

در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر این آیه را پرسیدم، فرمود: «حَدَّثَنِي جَبْرَائِيلُ بِتَفْسِيرِهَا، قَالَ ذَاكَ عَلِيٌّ وَ شَيْعَتُهُ إِلَى الْجَنَّةِ»: «از جبرئیل تفسیر این آیه را پرسیدم گفت: آن اشاره به علی علیه السلام و شیعیان او است که پیشگام در رفتن به بهشت هستند!»^(۳)

این دو تفسیر، منافاتی با هم ندارد، چرا که علی علیه السلام، هم پیشگام در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و هم پیشگام در رفتن به بهشت است، و در واقع این دو ارتباط و پیوند ناگسستنی با یکدیگر دارد.

در همین کتاب، چندین حدیث دیگر در این باره نقل شده است.

در تفسیر الدر المنثور نیز دو روایت از ابن عباس در این زمینه نقل شده، در یکی از آنها ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل می‌کنند که یوشع بن نون (نخستین کسی بود که) به موسی علیه السلام ایمان آورد؛ و مؤمن آل یاسین

۱. سوره واقعه، آیه ۱۰ - ۱۴.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۳، حدیث ۹۲۴.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶، حدیث ۹۲۷.

به عیسی علیه السلام، و علی بن ابی طالب علیه السلام پیشگام در ایمان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود.^(۱) در همان کتاب حدیث دیگری نیز به همین مضمون نقل می‌کند.^(۲) از کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند ابن مغازلی (طبق نقل ابن بطریق) در کتاب العمده و سبط بن جوزی در تذکرة و ابن کثیر در تفسیر خود و ابن حجر در صواعق و علامه شوکانی در فتح القدير و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع الموده است.^(۳)

این نکته نیز قابل توجه است که قاضی روزبهان که در مسائل مربوط به امامت و خلافت، تعصب خاصی دارد و کتابش به نام ابطال نهج الحق گواه بر این معنی است. هنگامی که در مقام پاسخ‌گویی از علامه حلی در مورد این آیه بر می‌آید - زیرا علامه در کتاب خود از طریق اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کند: «سَابِقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «پیشگام این امت در ایمان، علی بن ابیطالب علیه السلام است» - او در کتاب خود به نام ابطال نهج الحق در پاسخ سخن علامه چنین می‌گوید: «این حدیث در روایات اهل سنت آمده است، ولی به این عبارت: «سُبَّاقُ الْأُمَّةِ ثَلَاثَةٌ: مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ حَبِيبُ النَّجَّارِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، سپس می‌افزاید: شک نیست که علی علیه السلام پیشقدم در اسلام بود. و سابقه و فضائل بیشماری داشت، ولی اینها دلیل بر نص بر امامت (بلافاصل) او نمی‌شود».^(۴)

ولی باید توجه داشت که هیچ‌کس نمی‌گوید این احادیث به تنهایی به معنی نص بر امامت بلافاصل علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ بلکه هدف این است هنگامی که این آیات و روایات را در کنار هم بچینیم می‌بینیم علی علیه السلام شاخص‌ترین و بارزترین فرد

۱. الدر المنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴. ۲. الدر المنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴.

۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴ - ۱۲۰.

۴. احقاق الحق عبارت او را عینا در جلد سوم صفحه ۱۲۱ آورده است.

از امت اسلامی بود که لایق این مقام شد، و هیچ کس در این میدان به پای او نیز نمی‌رسد.

آیا با وجود این همه فضائل غیر قابل انکار سزاوار است دیگران را بر او مقدم بشمریم، و با وجود او به سراغ دیگری برویم؟!

﴿﴾

این بحث را با ذکر ده نکته تکمیل می‌کنیم:

۱- منظور از «قلیل من الاخرین» کیست؟

در ادامه آیات گذشته قرآن مجید، پس از آنکه مقام والای سابقون و پیشگامان را بر می‌شمرد که آنها مقربان درگاه الهی هستند و جایگاهشان در باغهای پر نعمت بهشتی است می‌افزاید: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ قَلِيْلٌ مِنَ الْاٰخِرِيْنَ»^(۱): «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین» «واقعه» حاکم حسکانی در شواهد التنزیل چندین روایت، از محمد بن فرات و محمد بن سهل و علی بن عباس از جعفر بن محمد رضی الله عنه نقل می‌کند که در تفسیر آیه «وَقَلِيْلٌ مِنَ الْاٰخِرِيْنَ» فرمود: «منظور علی بن ابی طالب رضی الله عنه است». (۲)

بدیهی است مفهوم این آیه این نیست که بهشتی این امت منحصر به او است، بلکه مقام والای پیشگام بودن در ایمان، مقامات والایی را در بهشت و در جوار قرب الهی می‌طلبد که ویژه علی بن ابی طالب رضی الله عنه (بعد از پیامبر اسلام) است، به همین دلیل در آیات بعد از این سوره که مقامات و نعمت‌های گروه دیگری از بهشتیان (اصحاب الیمین) را بیان می‌فرماید، در آخر کار می‌گوید: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ

۱. سوره واقعه، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۸ (احادیث ۹۳۲ - ۹۳۵).

الْآخِرِينَ»: «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین». روشن است که اصحاب یمین گرچه بهشتی هستند اما به پای مقربین از سابقین نمی‌رسند.



۲- نخستین مسلمان که بود؟

این بحث مهمی است که «اول من آمن» (نخستین کسی که به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آورد و دست بیعت در دست او گذاشت) که بود؟ تمام امت اسلامی متفق‌اند که از میان زنان، خدیجه کبری رضی الله عنها نخستین نفر بود و اما از میان مردان، با اینکه عده‌ای اصرار دارند مسأله را پیچیده و قابل بحث و گفتگو قرار دهند از مطالعه مجموع احادیث و تواریخ تردیدی برای یک ناظر بی طرف باقی نمی‌ماند که نخستین فرد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. او اولین کسی بود که تصدیق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کرد، و نخستین کسی بود که با او بیعت نمود؛ و نخستین کسی بود که با او نماز خواند و رکوع و سجود بجا آورد. شواهد و دلائل این مسأله در تمام منابع اسلامی وجود دارد که در ذیل به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم:

حداقل هیجده نفر از صحابه با طرق مختلف این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که علی رضی الله عنه نخستین مردی بود که اسلام را پذیرا گشت و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند:

۱- ابوسیع خدری که از معاریف صحابه است می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بر پشت علی رضی الله عنه زد و فرمود: «یا علی لَكَ سَنَعُ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ فِيهِنَّ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا بِاللَّهِ...»:

«ای علی! تو هفت ویژگی داری که هیچ کس نمی‌تواند در مورد آنها در روز قیامت با تو گفتگو کند: نخست اینکه تو اولین کسی هستی که ایمان به خدا آوردی (و اسلام را پذیرا گشتی) ... (۱)»

۲- عایشه می‌گوید: فاطمه دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این حدیث را برای من نقل کرد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «زَوْجُكَ أَغْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمًا وَ أَقْدَمَهُمْ سَلْمًا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا!»: «تو را به همسری مردی در آوردم که علمش از همه مؤمنان بیشتر، و در پذیرش اسلام از همه آنها مقدمتر و حلمش از همه فزونتر است.» (۲)

۳- عمر بن خطاب - ابن عباس می‌گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت نام علی عَلِيٌّ را به بدی نبرید من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او اموری شنیدم که اگر یکی از آنها در آل خطاب بوده باشد برای من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند: من و ابوبکر و ابوعبیده با جمعی از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم که به در خانه ام سلمه رسیدیم و علی عَلِيٌّ بر در خانه ایستاده بود، گفتیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌خواهیم؛ فرمود الآن بیرون می‌آید پیامبر بیرون آمد به سوی او رفتیم تکیه بر علی بن ابیطالب کرد و با دست بر شانه او زد و فرمود: «إِنَّكَ مُخَاصِمٌ، أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا وَ أَغْلَمُهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِهِ وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ أَرَأْفَهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَ أَعْظَمُهُمُ الرَّزِيَّةَ»: «با تو، به مخاصمه بر می‌خیزند، (اما) تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی، و از همه به ایام الله داناتری؛ و نسبت به عهد الهی باوفاتری؛ از همه بهتر تقسیم عادلانه می‌کنی؛ و نسبت به رعیت از همه مهربانتری؛ و مصیبت تو نیز از همه بزرگتر است.» (۳)

۱. این حدیث را ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء جلد ۱، صفحه ۶۶ آورده.

۲. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق در ترجمه امام علی عَلِيٌّ (جلد ۱، صفحه ۲۴۴، طبع بیروت) نقل می‌کند.

۳. کنز العمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۱۷ (طبع بیروت مؤسسه الرسالۃ).

این حدیث مسائل زیادی را بازگو می‌کند که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است.

۴- معاذ بن جبل از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که به علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «تَخْصِمُ النَّاسَ بِسَمْعٍ وَلَا يُحَاجُّكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ أَنْتَ أَوْلُهُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ...»:

«تو با مردم به هفت چیز محاجه می‌کنی؛ و هیچ کس از قریش در آن هفت چیز نمی‌تواند به گفتگو با تو برخیزد - و ادعای برابری کند - تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی...» (۱)

۵- اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دخترش فاطمه عَلِيَّةُ فرمود: «زَوْجَتُكَ أَقْدَمَهُمْ سَلَامًا وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا»: «تو را به همسری مردی در آوردم که در اسلام از همه پیشگامتر، و حلمش از همه عظیمتر، و علمش از همه بیشتر است.» (۲)

۶- سلمان فارسی می‌گوید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَوْلَكُمْ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْخَوْصِ أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته و او علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.» (۳)

۷- ابوسخیله می‌گوید من و سلمان حج بجا آوردیم، و بر ابوذرا وارد شدیم، مدتی که خدا می‌خواست نزد او ماندیم، هنگامی که حرکت ما نزدیک شد گفتم ای ابوذرا! من اموری می‌بینم که حادث شده و می‌ترسم در میان مردم اختلافی واقع شود؛ اگر

۱. این حدیث را شهاب الدین حسینی شافعی در کتاب «توضیح الدلائل» صفحه ۱۷۱ آورده است (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۵).

۲. تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۴۵، طبع بیروت.

۳. این روایت را محمد بن ابی بکر در کتاب «الجوهرة»، صفحه ۸ - طبع دمشق - آورده، و نویسنده کنز العمال نیز بدون ذکر سند آن را نقل کرده است - جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶، طبع مؤسسه الرساله - بیروت.

چنین شود چه دستوری به من می‌دهی؟! گفت:

«أَلَمْ يَكُنْ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَأَشْهَدُ أَنَّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْكَبِيرُ، وَهُوَ الْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»:

از کتاب خداوند عزوجل، و علی بن ابی طالب جدا مشوا! من گواهی می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: علی اول کسی است که من ایمان آورده، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او «صدیق اکبر»، و «فاروق» یعنی جداکننده حق از باطل است. (۱)

۸- عبدالرحمن عوف در حدیثی در ذیل آیه السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ می‌گوید آنها ده نفر از قریش بودند: كَانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلَامًا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: «نخستین کسی از آنها که اسلام را پذیرفت علی بن ابی طالب ﷺ بود». (۲)

۹- جمال الدین ابوالحجاج در کتاب «تهذیب الکمال» از «ابورافع» (از یاران پیامبر ﷺ) نقل می‌کند: «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيُّ ﷺ»: «نخستین کسی که از مردان اسلام آورد علی ﷺ بود». (۳)

۱۰- انس بن مالک خادم رسول خدا ﷺ از آن حضرت نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرُوداً عَلَيَّ الْخَوْضِ أَوْلَاهَا إِسْلَاماً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»: «نخستین فرد این امت که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود

۱. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۶ (طبع دمشق دارالفکر) (مطابق نقل احقاق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۲) - این حدیث را کنز العمال از جمله «انّ هذا اول من آمن بي تا آخر جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶، حدیث ۳۲۹۹۰ آورده است.

۲. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷ (نوشته امام محمد بن مکرّم معروف به ابن منظور).

۳. تهذیب الکمال، جلد ۳، صفحه ۸۵ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۷).

- نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱)
- ۱۱- ابن عباس - می گوید علی علیه السلام چهار ویژگی دارد که برای احدی نیست: هُوَ أَوَّلَ عَرَبِيٍّ وَعَجَمِيٍّ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...: «او نخستین فرد از عرب و عجم است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز گذارد». (۲)
- و در جای دیگر می گوید: «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: نخستین کسی که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود». (۳)
- ۱۲- نسایی محدث معروف در کتاب السنن از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»: «نخستین کسی که به پیامبر ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود». (۴)
- ۱۳- ابو احمد جرجانی شافعی، در کتاب الکامل فی الرجال از مالک بن الحوریث نقل می کند که می گوید: «كَانَ عَلِيُّ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الرِّجَالِ وَخَدِيجَةُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النِّسَاءِ»: «علی علیه السلام نخستین کسی از مردان بود که اسلام آورد و خدیجه نخستین کسی از زنان بود که ایمان آورد». (۵)
- ۱۴- لیلی الغفاریه، زنی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مجروحان جنگی را مداوا و پرستاری می کرد می گوید: من با علی علیه السلام به میدان جنگ بصره آمدم هنگامی که عایشه را در برابر آن حضرت دیدم شک و تردید در من پیدا شد نزد او آمدم، و از او پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی درباره علی علیه السلام شنیده ای؟ گفت: آری! سپس
-
۱. این حدیث را ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم هجری در کتاب خود: تاریخ حلب، صفحه ۲۹۵ آورده است.
۲. المختار فی مناقب الابرار، صفحه ۱۶ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۷).
۳. این حدیث از حسام الدین حنفی در کتاب آل محمد صلی الله علیه و آله، صفحه ۱۷۴ آمده است.
۴. احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۵.
۵. الکامل فی الرجال، جلد ۶، صفحه ۲۳۷۸ - طبع دارالفکر بیروت.

عایشه داستانی نقل کرد در ضمن آن داستان، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرد که فرمود: «إِنَّهُ أَوَّلُ النَّاسِ بِإِسْلَامٍ»: «علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نخستین کسی است که به من ایمان آورده است». (۱)

۱۵- احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب مسندش در حدیثی نقل می‌کند که مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ (صحابی معروف) می‌گوید روزی در خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «برویم از فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ - که بیمار است - عیادت کنیم؛ هنگامی که به خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ رسیدیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او احوال پرسی کرد»، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد: «اندوه من زیاد، و فقرم شدید، و بیماریم طولانی شده ...» (پیامبر برای دلداری او در برابر این مشکلات) فرمود: «أَوْ مَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا»: «آیا خشنود نمی‌شوی که من تو را به همسری مردی در آوردم که از همه در امتم در اسلام پیشگام‌تر، و علمش از همه بیشتر و حلمش عظیم‌تر است». (۲)

قابل توجه اینه همین حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد ۳، صفحه ۲۵۷) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (جلد ۱، صفحه ۲۳۲) و الهیثمی در مجمع الزوائد (جلد ۹، صفحه ۱۰۱) و متقی هندی در (کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۵) و گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند.

۱۶- عبدالله بن صامت (ثابت) از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: روزی وارد بر رسول خدا شدیم و گفتیم «مَنْ أَحَبُّ أَصْحَابِكَ إِلَيْكَ؟ فَإِنْ كَانَ أَمْرُ كُنَّا مَعَهُ، وَإِنْ كَانَتْ نَاسِئَةً كُنَّا دُونَهُ، قَالَ هَذَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْدَمُكُمْ سَلْمًا وَ إِسْلَامًا»: «محبوبترین یاران تو نزد تو کیست؟ که اگر حادثه‌ای (برای تو) واقع شود، با او باشیم، و هر گاه خطری پیش آمد

۱. این حدیث را محمد بن مکرّم انصاری در کتاب مختصر تاریخ دمشق (جلد ۱۷، صفحه ۱۱۹) نقل می‌کند.

۲. مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۶ (چاپ دارالصادر).

در راه او فداکاری کنیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: آن شخص همین علی علیه السلام است که اسلام و تسلیمش از همه جلوتر بود.^(۱)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که عبدالله بن ثابت و همراهانش در جستجوی کسی بودند که بعد از پیامبر ﷺ از همه شایسته‌تر برای امامت و ولایت باشد، و پیامبر ﷺ علی علیه السلام را برای همین منظور معرفی فرمود.

۱۷- بریده یکی دیگر از یاران آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز داستانی شبیه داستان معقل بن یسار دارد و در پایان آن می‌خوانیم صلی الله علیه و آله که پیامبر اکرم فاطمه زهرا علیها السلام را دلداری دارد و فرمود: «خداوند شوهری به تو داده است که در پذیرش اسلام از همه پیشگام‌تر، و علمش فزونتر، و علمش برتر است» سپس می‌افزاید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاللَّهِ إِنَّ إِبْنَيْكَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»: «به خدا سوگند دو پسر آقایان جوانان اهل بهشت اند».^(۲)

۱۸- امام علی بن ابی طالب ۷- این معنی را خودش در سخنانش که مورد قبول همگان است نیز نقل کرده است، در کتاب الجوهره نوشته محمد بن ابی بکر انصاری می‌خوانیم که علی علیه السلام بر منبر بصره فرمود: «أَنَّ الصُّدَيْقُ الْأَكْبَرَ، آمَنْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤْمِنَ أَبُو بَكْرٍ، وَاسْلَمْتُ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ»: «صدیق اکبر منم، ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان بیاورد، و اسلام آوردم پیش از آنکه او اسلام بیاورد».^(۳)

۱. این حدیث را احمد بن مردویه در کتاب مناقب نقل کرده است (احقاق الحق، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۶).

۲. انی حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق (جلد ۱، صفحه ۲۴۲ طبع بیروت) آورده است، ولی ذیل آن در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام فقط در ارجح المطالب نوشته علامه المرت سری (صفحه ۱۰۷ و ۳۹۶) آمده است.

۳. الجوهره، صفحه ۸ (طبع دمشق) همین معنی را گروه دیگری نیز نقل کرده‌اند مانند ابواحمد جرجانی در کتاب الكامل فی الرجال (جلد ۳، صفحه ۱۱۲۳) و توضیح الدلائل (صفحه ۱۷۱) و مختصر تاریخ دمشق و غیر

شیخ محمد بن مکرم انصاری نیز در کتاب خود مختصر تاریخ دمشق از آن حضرت چنین نقل می‌کند فرمود: «أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ»: «من نخستین کسی هستم که اسلام آورد». (۱)

در نهج البلاغه نیز در موارد متعددی روی این مطلب تکیه شده است، از جمله آن حضرت در جمله ۱۳۱ می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالصَّلَاةِ»: «خداوندا! من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشتم؛ و پیام تو را شنیدم و اجابت کردم؛ هیچ کس جز رسول خدا ﷺ در نماز خواندن بر من پیشی نگرفت». (۲)

به نظر می‌رسد در این بحث کمی از روش خود در این تفسیر خارج شدیم و سخن به درازا کشید؛ ولی اهمیت مسأله ایجاب می‌کرد که گسترده‌تر از آن بحث کنیم.

به هر حال این روایات را با روایتی که ابن هشام در تاریخ خود معروف به سیره نبویه آورده است پایان می‌دهیم با اعتراف به این حقیقت که مطالب ناگفته هنوز در این باب بسیار است.

او نقل می‌کند در آغاز اسلام هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید پیامبر ﷺ برای ادای نماز به بعضی از دره‌های مکه می‌رفت و تنها علی بن ابی طالب به صورت پنهانی همراه او بود ... روزی پدرش ابوطالب گفت: فرزندم این چه دینی است که تو بر آن هستی؟ گفت: ای پدر! من به خدا و رسول خدا ﷺ و آنچه را از سوی او آورده ایمان آوردم، و با او نماز خواندم؛ ... ابوطالب گفت: آگاه باش که او تو را جز به خیر و

۱. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۱۱۸.

آنها.

۲. این معنی در خطبه ۷۱ و ۱۹۲ نیز آمده است.

نیکی فرا نخوانده است؛ هرگز از او جدا مشو!»^(۱)



ایمان آوردن علی علیه السلام به عنوان نخستین نفر به قدری روشن است که جمعی از شعرای معروف نیز در اشعارشان آنرا به عنوان یکی از افتخارات علی علیه السلام ذکر کرده‌اند.

یکی از آنان درباره او می‌گوید:

«أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقَبْلِنَاكُمْ - وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ؟» «آیا او نخستین کسی نیست که به سوی قبله شما نماز گزارد و از همه مردم به قرآن و سنت آگاه‌تر بود»؟!^(۲)

و دیگری می‌گوید: «فَهَذَا وَ فِي الْإِسْلَامِ أَوَّلُ مُسْلِمٍ - وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ صَامَ وَ هَلَّلَا»:
«او نخستین مسلمان در (جهان) اسلام است؛ و نخستین کسی است که نماز خواند و روزه گرفت و لا اله الا الله گفت»!

مرحوم علامه امینی در الغدير بیش از ده نفر از شعرا را نقل می‌کند که در لابلای اشعارشان این معنی را سروده‌اند.^(۲)

و نیز شایان توجه اینکه علامه امینی در همان کتاب بیش از یکصد حدیث از «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و صحابه و تابعین و مورخان و محدثان دیگر نقل می‌کند که همگی گواهی می‌دهد بر این که علی علیه السلام نخستین نفر از مردان بود که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورد.

تنها یک سؤال!

در اینجا سؤال معروفی است که از همان قرون نخستین اسلام، در میان بعضی از

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۳ (طبع داراحیاء التراث العربی).

۲. الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۳۱ - ۲۳۳.

بهانه جویان مطرح بوده است، و آن اینکه درست است علی علیه السلام نخستین مردی است که اسلام را پذیرفت؛ ولی آیا اسلام یک کودک ۱۰ ساله و نابالغ پذیرفته است؟ و اگر زمان بلوغ او را معیار بگیریم جمع دیگری اسلام را قبل از او پذیرا شده بودند.

پاسخ

در اینجا مناسب است گفتگوئی را که میان مأمون خلیفه عباسی که با یکی از علماء معروف اهل سنت در عصر او به نام اسحاق صورت گرفت بیاوریم (این حدیث را ابن عبدربه در عقد الفرید آورده است).

مأمون به او گفت آن روز که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث شده از تمام اعمال چه عملی افضل بود؟

اسحاق گفت: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی علیه السلام در اسلام پیشی گرفته باشد؟

اسحاق: علی علیه السلام اسلام آورد در حالی که کم سن و سال بود و احکام الهی بر او جاری نمی شد!

مأمون: آیا اسلام علی علیه السلام به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را نپذیرفت؟ چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را که به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟!

اسحاق پاسخی نداشت که بدهد. ^(۱)

مرحوم علامه امینی «ره» بعد از نقل این داستان از العقد الفرید می افزاید: ابوجعفر اسکافی معتزلی متوفای سال ۲۴۰ در رساله خود می نویسد که همه مردم می دانند که علی علیه السلام افتخار پیشگامی به اسلام را داشت پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه ایمان آورد، و می فرمود «من هفت سال قبل از

۱. عقد الفرید، جلد ۳، صفحه ۴۳ (با تلخیص).

دیگران نماز خواندم!» و پیوسته می‌فرمود: «من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم، و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است، و ما کسی را در گذشته نیافته‌ایم که اسلام علی علیه السلام را سبک بشمرد، یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودک خردسال بود، عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر نشست و ایمان آورد.» (۱)

کوتاه سخن این که: اولاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اسلام علی علیه السلام را پذیرفت و کسی که اسلام او را در آن سن و سال معتبر نداند در واقع ایراد بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گیرد. ثانیاً: در روایات معروفی که قبلاً به آن اشاره شد در داستان یوم الدار آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله غذائی آماده کرد و بستگان نزدیکش را از قریش دعوت نمود و آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: نخستین کسی که دعوت او را برای دفاع از اسلام بپذیرد برادر و وصی او و جانشین او خواهد بود؛ هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت جز علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت: «من تو را یاری می‌کنم و با تو بیعت می‌نمایم»؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «تو برادر و وصی من و جانشین منی» (۲).

آیا کسی باور می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که در آن روز نیز به حد بلوغ نرسیده بود و به گفته بهانه جویان اسلامش پذیرفته نبود به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید، تا آنجا که سران شرک از روی تمسخر به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی.

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد به فرض که پدرش هم مسلمان نباشد از او جدا

۱. الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۳۷.

۲. اسناد این روایت را به طور مشروح در ذیل حدیث یوم الدار آوردیم.

می‌شود و در زمره مسلمین قرار می‌گیرد.

ثالثاً: از قرآن مجید استفاده می‌شود که حتی بلوغ شرط نبوت نیست و برخی از پیامبران در طفولیت به این مقام رسیدند. چنانکه درباره یحیی می‌فرماید: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾: «و ما در کودکی فرمان (نبوت) به او دادیم»^(۱)

و در داستان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز آمده است که به هنگام کودکی با صراحت گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾: «من بنده خدا هستم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است»^(۲)

فراتر از همه اینها همان است که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را پذیرفت حتی در یوم الدار او را به عنوان برادر و وصی و وزیر و جانشین خویش معرفی فرمود. به هر حال روایاتی که می‌گوید علی عَلَيْهِ السَّلَام نخستین کسی بود که دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفت فضیلتی بی‌مانند برای آن حضرت در بر دارد که هیچ‌کس در آن با او برابری ندارد؛ و به همین دلیل او شایسته‌ترین فرد امت برای جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۲.

۲. سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۰.

۱۹- آیه اُذُن وَاَعِيَّة

در آیه ۱۲ سوره (حافه) می خوانیم: ﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ﴾: «تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوشهای شنوا آن را دریابد (و درک کند) سیوطی در الدر المنثور از شش طریق از بریده صحابی معروف از رسول خدا ﷺ نقل می کند که به علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُذْنِيكَ وَلَا أُقْصِيكَ، وَأَنْ أُعَلِّمَكَ وَ أَنْ تَعِيَ، وَ حَقُّ لَكَ أَنْ تَعِيَ، فَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ»: «خداوند به من امر فرموده که تو را به خود نزدیک سازم و دور نکنم، و تو را تعلیم دهم، و تو نگهداری کنی، و شایسته تو است که چنین باشی، در این هنگام این آیه نازل شد ﴿وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ﴾ «گوشهای شنوا آن را دریابد (رک کند).» (۱)

در همان کتاب از ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر ﷺ به او فرمود. ... (سپس همان مضمون حدیث بریده را ذکر می کند و در پایان آن می افزاید «فَأَنْتَ أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ لِعِلْمِي»: «تو گوشهای نگهدارنده علم و دانش منی.» (۲)

و باز در همان کتاب از پنج طریق از «مَكْحُولٌ» (یکی از خدمتکاران پیامبر ﷺ) نقل می کند، هنگامی که آیه ﴿وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ﴾ نازل شد پیامبر ﷺ فرمود: «از پروردگارم تقاضا کرده ام که این گوش شنوا و نگهدارنده را گوش علی علیه السلام قرار دهد» مکحول می گوید: پس از آن علی علیه السلام می فرمود: «سخنی از رسول خدا ﷺ نشنیدم که

آن را فراموش کنم».^(۱)

و نیز زمخشری در کشف حدیث اخیر را نقل کرده، بی آنکه بر آن ایرادی بگیرد.^(۲) جمعی دیگر از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر^(۳) و آلوسی در روح المعانی^(۴) و برسوئی در روح البیان^(۵) و قرطبی در تفسیر جامع^(۶) همگی ذیل آیه مورد بحث حدیث اخیر را نقل کرده‌اند.

طبری نیز در تفسیر خود، این حدیث و بعضی از احادیث دیگر را در این زمینه آورده است.^(۷)

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل سیزده حدیث در ذیل این آیه ذکر کرده است که از راویان مختلف نقل شده، و سلسله سند آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی می‌شود، تعدادی از این احادیث از مکحول خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه و آله، و بعضی از بریده و بعضی از شخص علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بعضی از جابر بن عبدالله انصاری است که نمونه‌های آنها را در ذیل مطالعه می‌فرمائید.

در حدیثی از ابوالدنیاز از علی رضی الله عنه می‌خوانیم هنگامی که آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! من از خدا تقاضا کردم که مصداق آن را گوش تو قرار دهد» (آنچه را می‌شنوی حفظ کنی و بکار بندی و منتشر سازی).^(۸)

در حدیث دیگری از مکحول می‌خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» را تلاوت فرمود رو به سوی علی رضی الله عنه کرد و گفت: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ»: «از خدا خواسته‌ام که این گوش‌های نگهدارند را گوش‌های تو قرار دهد»، علی رضی الله عنه

۲. کشف، جلد ۴، صفحه ۶۰۰. ۳. فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۰۷.

۴. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۴۳. ۵. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶.

۶. قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶. ۷. طبری، جلد ۲۹، صفحه ۳۵.

۸. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۷۱.

می‌گوید: «بعد از آن هر چه از پیامبر ﷺ شنیدم هرگز فراموش نکردم»^(۱)

در حدیث دیگری از بریده اسلمی مضمون حدیثی را که در آغاز نقل کردیم عیناً آورده است^(۲) و بالاخره از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر از خدا تقاضا کرد که (مصدق اتم آن را) گوش‌های علی رضی الله عنه قرار دهد و این خواسته پیامبر انجام شد.^(۳)

نویسنده کتاب فضائل الخمسه این حدیث را علاوه بر آنچه گفته شد از کنز العمال و نورالابصار و مجمع الزوائد الهیثمی، و اسباب النزول واحدی نیز نقل کرده است^(۴)



نتیجه

با توجه به آنچه در سابق در مورد شرائط امامت و ولایت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم که پیشوایان الهی باید بهره کافی و سهم بسیار عظیمی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند رهبری امت را بر عهده بگیرند؛ و خلق خدا را در امر دین و دنیا هدایت نمایند؛ و تعلیمات اسلام و قوانین الهی را حفظ کنند و قرآن و سنت را پاسداری نمایند و با توجه به اینکه علی رضی الله عنه تنها کسی از امت است که مطابق روایات فوق که در تفسیر آیه مزبور وارد شده دارای چنین موقعیت و موهبت بود به خوبی ثابت می‌شود که هیچ کس از او لایق‌تر برای احراز مقام امامت و خلافت نبود.

۱. همان مدرک، صفحه ۲۷۷ (حدیث ۱۰۱۵).

۲. همان مدرک، صفحه ۲۸۲ (حدیث ۱۰۲۲).

۳. همان مدرک، صفحه ۲۸۰ (حدیث ۱۰۱۹).

۴. فضال الخمسه، جلد ۱، صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱.

۴- آیه محبت

در آیه ۹۶ سوره «مریم» می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾: «به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دلها) قرار می‌دهد».

این آیه به خوبی دلالت دارد که ایمان و عمل صالح سرچشمه محبوبیت در میان توده‌های مردم است.

آری ایمان و عمل صالح جاذبه‌عجیبی دارد که دل‌ها را همچون آهن ربا به سوی خود جذب می‌کند، حتی افراد ناپاک و آلوده نیز از پاکان و صالحان لذت می‌برند.

در تفسیر این آیه شریفه روایات زیادی در منابع معروف اهل سنت به وسیله راویان متعدد از شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که این آیه درباره علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است. بارها گفته‌ایم که نزول آیه در شأن کسی به معنی آن است که مصداق اتمّ و اکمل آن آیه، او است، و منافاتی با گستردگی مفهوم آیه ندارد.

در اینجا به سراغ منابع اسلامی می‌رویم و گوشه‌هایی از این روایات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در شواهد التنزیل روایات متعددی از براء بن عازب و ابورافع و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و محمد بن حنفیه با طرق مختلف نقل می‌کند که این آیه درباره علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است که محبت او را در دل هر فرد با ایمانی جای داده است.

در حدیثی از ابوسعید خدری آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود:
 «يَا أَبَا الْحَسَنِ! قُلْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً»:
 «ای ابوالحسن! بگو خداوندا! برای من نزد خودت عهد و پیمانی ^(۱) قرار ده، و محبت
 مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن».

در این هنگام آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا»
 نازل شد، سپس افزود: «لَا تَلْقَى رَجُلًا مُؤْمِنًا إِلَّا فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»:
 «به همین جهت فرد با ایمانی را ملاقات نمی‌کنیم مگر اینکه در دل او محبت
 علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ است». ^(۲)

در حدیث دیگری از جابر بن عبدالله همین معنی با تفاوت بسیار کمی دیده
 می‌شود. ^(۳)

و نیز همین مضمون از براء بن عازب از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است. ^(۴)
 و نیز همین معنی از محمد بن حنفیه (به چند طریق) نقل شده با این تفاوت که
 در این روایات محبت ذریه و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز در کنار محبت او قرار گرفته است. ^(۵)
 در این کتاب به طور کلی حدود بیست روایت که همگی این معنا را تعقیب
 می‌کند به طرق گوناگون آمده است.

سیوطی در الدر المنثور نیز با طرق مختلف خود این حدیث را از براء بن عازب و
 از ابن عباس نقل کرده است ^(۶).

زمخشری در تفسیر کشاف این روایت را در ذیل آیه شریفه نقل کرده است که

۱. این تعبیر اشاره به آیه ۸۷ همین سوره است که در مسأله شفاعت می‌گوید: «أَنهَا مَالِكُ شَفَاعَتِ نَيْسَتَنْد
 مگر کسی که نزد خداوند عهد و پیمانی دارد».

۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۶۵، حدیث ۵۰۴.

۳ و ۴. همان مدرک، صفحه ۳۵۹، حدیث ۴۸۹ و ۴۹۰.

۵. همان مدرک، صفحه ۳۶۶ و ۳۶۷ (احادیث ۵۰۵ - ۵۰۹).

۶. الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۲۸۷.

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «از خداوند بخواه که در نزد خودش عهد و پیمانی برای تو (جهت شفاعت) قرار دهد و برای تو در سینه مؤمنان مودت و محبت بیفکند، و در اینجا بود که آیه فوق نازل شد»^(۱)

عین همین مضمون را قرطبی مفسر معروف در تفسیرش آورده، و همچنین کشاف، ایرادی هم بر آن نگرفته^(۲)

و از شخصیت‌های معروفی که این حدیث را در ذیل آیه نقل کرده‌اند سبط ابن جوزی در تذکره^(۳) و محب الدین طبری^(۴) و ابن صباغ مالکی در الفصول والمهمه^(۵) و هیثمی در الصواعق^(۶) و ابن صبان در اصعاف الراغبین^(۷) که نام آنها در کتب مبسوط در مورد امامت و ولایت آمده است.

تنها کسی که در میان مفسران معروف موضع منفی در مقابل این حدیث گرفته است آلوسی در روح المعانی است که مطابق معمول حدیث را نقل می‌کند سپس سعی می‌کند آنرا کم رنگ یا بی رنگ سازد.

او بعد از آنکه حدیث بالا را از براء بن عازب نقل می‌کند، و با حدیث محمد بن حنفیه تأیید می‌نماید، می‌گوید: معیار در تفسیر آیه عموم لفظ است نه خصوص سبب نزول.^(۸)

بارها گفته‌ایم و بار دیگر هم می‌گوئیم: هیچ کس نمی‌گوید شأن نزول، مفهوم گسترده آیات را محدود می‌سازد بلکه شأن نزول مصداق، اتم و اکمل آیه است.

۱. کشاف، جلد ۳، صفحه ۴۷.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۲۰۰ (ذیل آیه مورد بحث).

۳. تذکره، صفحه ۲۰، ۴. ذخائر العقبی، صفحه ۸۹.

۵. فصول المهمه، صفحه ۱۰۶، ۶. صواعق المحرقة، صفحه ۱۷۰.

۷. اصعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار چاپ شده، صفحه ۱۱۸.

۸. روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۰.

به تعبیر دیگر: آنچه در این روایات درباره علی علیه السلام آمده و اینکه محبت او را خداوند در دل‌های جمیع مؤمنان قرار داده درباره هیچیک از امت محمد صلی الله علیه و آله دیده نمی‌شود؛ و این فضیلتی است بسیار والا برای امیرمؤمنان علی علیه السلام که احدی با او در این فضیلت برابری ندارد. آیا چنین کسی که خداوند قلوب تمام مؤمنان را آکنده از مودت و محبت او ساخته از همه شایسته‌تر برای منصب الهی امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟

آیه منافقان

در آیه ۳۰ سوره «محمد» ﷺ می‌خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَتَعَرَّفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...» «و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت».

این آیه در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیه قبل آمده بود.

این آیه درباره منافقان و نشانه‌های آنها است؛ می‌گوید: اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم و حتی در چهره‌های آنها علامت می‌گذاریم تا با مشاهده آن، آنها را بشناسی.

سپس می‌افزاید هر چند هم اکنون نیز می‌توانی آنان را از طرز سخنانشان بشناسی چرا که هر جا سخن از جهاد است آنها سعی در کناره‌گیری از آن و تضعیف روحیه مردم دارند؛ و آنجا که سخن از نیکان و پاکان و پیشگامان در اسلام است سعی در لکه‌دار نمودن آنها را دارند.

و اینجا است که در حدیث مشهوری از ابوسعید خدری می‌خوانیم که در تفسیر جمله «وَتَعَرَّفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» می‌گوید: «بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: «آنها را از طریق عداوت با علی بن ابیطالب - و سخنان کینه‌توزانه‌ای که نسبت به آن حضرت دارند - می‌توان شناخت»!

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از سه طریق نقل کرده است. ^(۱)

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۷۸ (حدیث ۸۸۳ - ۸۸۵).

سیوطی نیز در تفسیر الدر المنثور این حدیث را از ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری نقل کرده است. (۱)

و در روایت دیگری از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفت: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بِبُعْضِهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»: «ما در زمان رسول خدا ﷺ منافقان را تنها به وسیله بغض و عداوتشان با علی بن ابیطالب ﷺ می‌شناختیم. (۲) راویان این حدیث و کتاب‌هایی که در آن نقل شده منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، جابر بن عبدالله انصاری و ابوذر غفاری نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

از جمله ابن عبدالبر در استیعاب این حدیث را از جابر نقل می‌کند (۳). و محب الدین طبری در الریاض النضره از ابوذر چنین نقل می‌کند: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِتَكْذِيبِهِمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلَاةِ وَبُعْضِهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»: «در زمان پیامبر ﷺ منافقان را تنها به سه چیز می‌شناختیم: تکذیب خدا و پیامبر ﷺ، و تخلف از نماز (جماعت) و بغض و عداوت نسبت به علی بن ابیطالب ﷺ. (۴)

در صحیح ترمذی که از منابع دست اول اهل سنت است نیز این حدیث از دو طریق از ابوسعید خدری و ام سلمه نقل شده است. (حدیث ام سلمه تفاوت منحصری با حدیث فوق دارد). (۵)

ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق، همین مضمون یا شبیه آن را گاه از ابوسعید خدری و گاه از جابر بن عبدالله و گاه از عباده بن صامت و گاه از محبوب بن ابی الزناد نقل کرده است. (۶)

۱ و ۳. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۶۶. ۳. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۶۴.

۴. الریاض النضره، صفحه ۲۱۴.

۵. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۵ (حدیث شماره ۳۷۱۷).

۶. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۰ و ۳۷۱، طبع دارالفکر (دمشق).

در حدیث عبادة ابن صامت آمده است: «كُنَّا نُبَوِّزُ أَوْلَادَنَا بِحُبِّ عَلِيِّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا رَأَيْنَا أَحَدًا لَا يُحِبُّ عَلِيَّ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا وَ أَنَّهُ لَغَيْرِ رُشْدِهِ!»؛ «ما وضع فرزندان خود را با محبت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روشن می ساختیم؛ هنگامی که کسی را می دیدیم علی ابن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست ندارد می دانستیم از ما نیست.» و در حدیث محبوب بن ابی الزناد: از زبان طائفه انصار آمده است: «إِنْ كُنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ بِبُغْضِهِ عَلِيَّ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: «هر گاه کسی بغض و عداوت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را داشت می فهمیدیم فرزند پدر خود نیست.» (۱)

این روایت را که بسیار وسیع و گسترده است با حدیثی که از شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده پایان می دهیم.

روز خیبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان مفصلی درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و در ضمن آن فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّهِ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ وَلَا يُعِدُّ عَنْ هُدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ!»؛ «ای مردم فرزندان خود را با محبت او بیازمائید، زیرا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دعوت به گمراهی نمی کند، و از هدایت دور نمی شود، کسی که او را دوست دارد از شما است، و کسی که بغض و عداوت او را داشته باشد از شما نیست.» (۲)

انسان هنگامی که در این روایات و روایت گذشته که در ذیل دو آیه از قرآن آمده دقیق می شود با شخصیتی روبرو می گردد که علاقه و عشق به او نشانه ایمان، و مخالفت و عداوت نسبت به او نشانه کفر و نفاق است. این در جایی است که این روایات از گذرگاه زمانهایی گذشته که حکومت هائی همانند حکومت بنی امیه دوستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را سخت در مضیغه گذارده؛ و دشمنانش همه جا مصدر امور بودند؛ و حتی سب و لعن او در مجالس عمومی مایه قرب به حکومت و مراکز قدرت بود.

۱. همان مدرک.

۲. مختصر تاریخ ابن عساکر، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۱.

راستی انسان تعجب می‌کند که این هم فضائل بی مانند که شرق و غرب جهان را فرا گرفته و کتب روایت و تفسیر و تاریخ را پر کرده؛ چگونه توانست از چنگال این دشمنان سرسخت بگذرد و امروز به دست ما برسد.

این نیست جز یک مشیت و امداد الهی برای روشن نگه‌داشتن نور حق در تمام قرون و اعصار و اتمام حجت نسبت به خلافت و ولایت علی علیه السلام بر تمام نسل‌ها.

آیه ایذا.

در آیه ۵۷ سوره «احزاب» می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»: «آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است».

بدیهی است کسی نمی‌تواند به ذات پاک خداوند زیان و آزاری برساند. بنابراین منظور از ایذاء خداوند - همانگونه که مفسران هم گفته‌اند - همان کفر و الحاد است که خداوند را به خشم می‌آورد؛ و تأکیدی است بر مجازات کسانی که پیامبر و مؤمنان را آزار می‌دهند؛ چرا که آزار آنها بمنزله آزار خدا است.

در اینجا در روایات متعددی که از طرق برادران اهل سنت و از طرق اهل بیت علیهم‌السلام رسیده می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «ای علی علیه‌السلام! هر که تو را آزار برساند مرا آزار رسانده است» به این ترتیب آزار او هم سنگ آزار، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که به علی علیه‌السلام می‌فرمود: «مَنْ أذَاكَ فَقَدْ أَذَانِي»: «کسی که تو را آزار دهد مرا آزار داده است». (۱)

و در حدیث دیگری از ابن ابی سلمه از ام سلمه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: «أَنْتَ أَخِي وَ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸ (حدیث ۷۷۷).

حیبی، من آذاک فَعَدُّ آذَانِي»: «تو برادر و حیب منی، هر کس تو را آزار دهد مرا آزار داده است!»^(۱)

سپس می‌افزاید: همین معنی از گروه دیگری مانند عمر و سعد بن ابی وقاص و ابوهریر و ابن عباس و ابوسعید خدری نقل شده است.^(۲)

و نیز در حدیث دیگری از علی بن ابیطالب رضی الله عنه نقل می‌کند در حالی که به موی خود اشاره کرده و در دست گرفته بود فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را برای من بیان کرد، در حالی که موی خود را به دست گرفته بود» و فرمود: «مَنْ آذَى شَعْرَةً مِنْكَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»: «کسی که یک موی تو را آزار برساند مرا آزار رسانده، و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده، و کسی که خدا را آزار رساند لعنت خدا بر او باد».^(۳)

احادیثی که در بالا ذکر شد تنها اشاره به این می‌کند که آزار علی رضی الله عنه آزار پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ ولی در آن استناد به آیه فوق نشده؛ در حالی که در بعضی از روایات، این استناد با صراحت آمده است؛ از جمله حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین در حدیثی که صحیح و معتبر است از ابن عباس نقل می‌کند: مردی از اهل شام در برابر او سب و دشنام به ساحت مقدس علی رضی الله عنه داد، ابن عباس گفت: «يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَذَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» «لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَيًّا لَأَذَيْتَهُ»: «ای دشمن خدا! تو با این سخنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار رساندی» چنانچه قرآن می‌فرماید «آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است» اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸ (حدیث ۷۷۸).

۲. همان مدرک، صفحه ۹۷، (حدیث ۷۷۶).

۳. همان مدرک، صفحه ۹۹.

تو او را آزار داده بودی»^(۱).

این حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرک نقل کرده و تصریح می‌کند که حدیث صحیح است.^(۲)

سیوطی در الدر المنثور نیز روایت ابن عباس و استناد او را به آیه شریفه فوق نقل کرده است.^(۳)

و نیز در کتاب مستدرک الصحیحین از عمرو بن شاس، حدیث مفصلی نقل می‌کند که در ذیل آن آمده است: عمرو بن شاس می‌گوید: من در مسجد پیامبر ﷺ از علی علیه السلام به خاطر رفتاری که در سفر یمن با من داشت شکایت کردم؛ این سخن به گوش رسول خدا ﷺ رسید، صبح‌گاهان که همراه جمعی از یاران پیامبر ﷺ وارد مسجد شدم، حضرت نگاه تندی به من کرد و فرمود: "ای عمرو! به خدا سوگند مرا آزار دادی! عرض کردم: ای رسول خدا! پناه به خدا می‌برم از اینکه به تو آزار برسانم، فرمود: آری «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي»؛ «هر کس به علی علیه السلام آزار رساند مرا آزار رسانده است».

حاکم نیشابوری پس از ذکر این حدیث تصریح می‌کند که حدیث صحیح و معتبری است.^(۴)

قابل ملاحظه اینکه: نویسنده مختصر تاریخ دمشق حدیث بالا را به ضمیمه چند حدیث دیگر، از جابر و سعد بن ابی وقاص و عمرو بن شاس در کتاب خود آورده است؛ و همه آنها نشان می‌دهد که آزار رساندن به علی علیه السلام آزار به پیامبر ﷺ است.^(۵)

۱. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۱، (طبع دارالمعرفة بیروت).

۲. تلخیص المستدرک که در ذیل مستدرک الصحیحین چاپ شده (جلد ۳، صفحه ۱۲۲).

۳. الدر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۲۰.

۴. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ - در تلخیص ذهبی نیز عیناً این حدیث آمده است.

۵. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۲.

این احادیث متضافره و گسترده که بسیاری از آنها از احادیثی است که دانشمندان اهل سنت تصریح به صحت سند آن کرده‌اند به خوبی نشان می‌دهد که علی علیه السلام همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ عشق به او عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله، و محبتش، محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایذاء و آزار او، ایذاء و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله است

آیا با این حال تردیدی باقی می‌ماند در این که علی علیه السلام برترین فرد امت بعد از رسول خدا و شایسته‌ترین فرد امت برای امامت و ولایت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟

۳۳ - آیه انفاق

در آیه ۲۷۴ سوره «بقره» می‌خوانیم: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: «کسانی که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه اندوهگین می‌شوند».

بدون شک مفهوم آیه؛ کلی و جامع است؛ و تشویق به انفاق در راه خدا در اشکال مختلف است؛ آشکارا و پنهان، در شب و روز، و به کسانی که انفاق می‌کنند بشارت عظیمی می‌دهد: هم پاداششان را که نزد پروردگارشان بزرگ است و هم خوف و اندوهی از گذشته و آینده نخواهند داشت؛ ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که فرد شاخص آن علی علیه السلام است.

زیرا در شأن نزول این آیه، روایات بسیاری وارد شده که نشان می‌دهد نخستین بار درباره علی علیه السلام نازل گشت.

ابن عباس می‌گوید: این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد او فقط چهار درهم داشت؛ درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را آشکارا، و درهمی را پنهان در راه خدا انفاق کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما حَمَلَكَ عَلَى هَذَا؟» «چه چیز تو را بر این کار واداشت؟». عرض کرد: «حَمَلَنِي عَلَيْهَا رَجَاءٌ أَنْ أَسْتَوْجِبُ عَلَى اللَّهِ مَا وَعَدَنِي»: «برای این بود که وعده‌ای را که خدا به من داده است استحقاق پیدا کند».

رسول خدا ﷺ فرمود: «أَلَا ذَلِكْ لَكَ»: «آگاه باش که این وعده درباره تو تحقق یافت»، در این هنگام آیه فوق نازل گشت.

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به اضافه هفت حدیث دیگر! به همین مضمون از طرق مختلف آورده است.^(۱)

سیوطی در الدر المنثور از طرق متعدّد، همین مضمون را از ابن عباس نقل می‌کند، که این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده چهار درهم داشت، درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را پنهان و درهمی را آشکارا انفاق کرد، و این آیه نازل شد.^(۲)

معنی این حدیث آن است که علی علیه السلام برای جلب خشنودی خداوند مسأله انفاق از هر دری وارد می‌شد؛ اولاً: آنچه در بساط داشت در راه خدا انفاق کرد، ثانیاً در شب و در حال مختلف (پنهان و آشکار) انفاق کرد، و در روز نیز در دو حالت مختلف (پنهان و آشکار) انفاق نمود؛ این ایثار و اخلاص آمیخته با اشتیاق فراوان برای جلب رضای خداوند از هر طریق ممکن، مقبول درگاه الهی واقع شد و آیه شریفه نازل گشت.

از کسانی که روایت فوق را نقل کرده‌اند، محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی^(۳) و سبط بن جوزی در تذکر^(۴) و علامه گنجی در کفایة الطالب^(۵) و مفسّر معروف قرطبی در تفسیرش^(۶) و گروهی دیگر این حدیث را به عین همان عبارت یا با تفاوت مختصری در کتاب‌های خود آورده‌اند.

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۹ - ۱۱۵.

۲. الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۳۶۳. ۳. ذخائر العقبی، صفحه ۸۸.

۴. تذکرة الخواص، صفحه ۱۷. ۵. کفایة الطالب، صفحه ۱۰۸.

۶. تفسیر قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۱۱۵ (ذیل آیه مورد بحث).

شبلنجی در نورالابصار^(۱) و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع الموده^(۲) نیز آن را ذکر کرده‌اند.

نویسنده فضائل الخمسه در کتاب خود این حدیث را از گروه دیگری نیز نقل می‌کند از جمله ابن اثیر در اسد الغابه^(۳) و ابن حجر در الصواعق المحرقة^(۴) و واحدی در اسباب النزول^(۵).

این احادیث را با جمله‌ای از ابن ابی الحدید معتزلی پایان می‌دهیم:

او به هنگام برشمردن صفات والای علی علیه السلام هنگامی که به مسأله جود و سخاوت می‌رسد، بعد از اشاره به آیات سوره «هل آتی» می‌گوید:

«وَرَوَى الْمُفَسِّرُونَ أَنَّهُ لَمْ يَمْلِكْ إِلَّا أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ، فَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمٍ لَيْلًا، وَبِدِرْهَمٍ نَهَارًا، وَبِدِرْهَمٍ سِرًّا، وَبِدِرْهَمٍ عَلَانِيَةً، فَأَنْزَلَ فِيهِ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...»:

«مفسران نقل کرده‌اند که علی علیه السلام فقط چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکار انفاق کرد، و خداوند این آیه را درباره او نازل فرمود.»^(۶)

این تعبیر نشان می‌دهد که مسأله در میان مفسران مورد اتفاق یا لااقل مشهور است.

۱. نورالابصار، صفحه ۱۰۵.

۲. ینابیع الموده، صفحه ۹۲.

۳. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

۴. الصواعق المحرقة، صفحه ۷۸.

۵. اسباب النزول، صفحه ۶۴ (بنابه نقل فضائل الخمسه) جلد ۱، صفحه ۳۲۱ و ۳۲۲.

۶. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۱ (ضمن مقدمه‌ای که در شرح حال مولی علی علیه السلام آورده است).

۲۴- آیه محبت

در آیه ۵۴ سوره «مائده» می‌خوانیم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند؛) خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می‌دهد؛ و فضل و احسان خداوند، گسترده و (او به همه چیز) داناست.».

این آیه به روشنی می‌گوید: پشت کردن گروهی از تازه مسلمانان به اسلام لطمه‌ای بر اساس آن وارد نمی‌کند. خداوند به گروهی از اهل ایمان که دارای چند ویژگی هستند، مأموریت دفاع از آیین مقدس را سپرده است؛ کسانی که هم خدا را دوست می‌دارند و هم خدا آنها را دوست می‌دارد.

کسانی که در برابر مؤمنان متواضع و خاضع‌اند و در برابر دشمنان اسلام و کافران سرسخت و شجاع.

کسانی که پیوسته در راه خدا پیکار و جهاد می‌کنند و هرگز از ملامت، ملامت‌کنندگان، ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند.

آری جمع شدن این صفات در فرد یا افرادی، یک فضل الهی است و هر کسی شایسته آن نیست.

بدون شک مفهوم این آیه مانند بسیاری از آیات گذشته وسیع و گسترده است، ولی از روایات اسلامی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است به خوبی استفاده می‌شود که علی علیه السلام برترین و بالاترین مصداق این آیه بود.

فخر رازی هنگامی که به تفسیر این آیه می‌رسد؛ و اقوالی از مفسران در مورد تطبیق این آیه نقل می‌کند، در پایان بحث می‌گوید:

جماعتی گفته‌اند این آیه درباره علی علیه السلام نازل شد، سپس به دو دلیل برای تقویت این قول استدلال می‌کند، نخست اینکه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر پرچم را به دست علی علیه السلام داد، فرمود: «لَا دَفْعَ الرَّايَةَ عَدَا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: «من پرچم را فردا به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند».

سپس می‌گوید: این همان صفتی است که در آیه بالا به آن اشاره شد، و دلیل دیگر اینکه آیه ۶ بعد از آن، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» که در حق علی علیه السلام نازل شده است. بنابراین سزاوارتر این است که بگوئیم آیه ما قبل نیز در حق او است» (پایان کلام فخر رازی).^(۱)

استدلال فخر رازی به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر اشاره به حدیث معروفی است که در بسیاری از کتب مشهور درباره علی علیه السلام نقل شده و یکی از بزرگترین فضائل آن حضرت محسوب می‌شود. زیرا مطابق این حدیث در آن روز بعد از ناکامی عده‌ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر، شب هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ

يُجِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ، لَا يَزُجُّ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ!»: «به خدا سوگند فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر ﷺ را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ پی در پی حمله می‌کند و هرگز نمی‌گریزد و از میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب (مسلمانان) می‌کند. سپس فرمود: «علیؑ کجاست؟»، عرض کردند: بیمار است، و چشم او درد می‌کند و - وقادر بر جنگ نیست - فرمود: «او را خبر کنید علیؑ آمد و پیامبر ﷺ در چشم او دمید - یا از آب دهان خود بر آن مالید - چشم مبارکش خوب شد، پرچم را به دست او سپرد و فردا در یک حمله برق آسا خیبر را فتح کرد». (و این پیشگوئی عجیب پیامبر ﷺ در مورد او تحقق یافت).

این حدیث را علاوه بر فخر رازی بسیاری از محدثان و مورخان (با تفاوت مختصری در تعبیرات) در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک الصحیحین در سه مورد به آن اشاره می‌کند: نخست در حدیثی از ابن عباس نقل می‌کند که گروهی نزد او تعبیرهای نامناسبی در باره علیؑ کردند، او سخت عصبانی شد و گفت: «اف بر آن مردمی که دربارهٔ مردی این گونه سخن می‌گویند که بیش از دوازده فضیلت دارد که برای هیچ کس مانند آن نیست، سپس فضائل علیؑ را یک یک برشمرد و نخستین آن همین داستان جنگ خیبر بود. (۱) در حدیث دیگری از عامر فرزند سعد ابی وقاص نقل می‌کند که روزی معاویه به پدرم سعد گفت: «چرا سب علی بن ابی طالب نمی‌کنی؟!» او در جواب گفت: من هر گاه سه چیز را که رسول خدا ﷺ دربارهٔ او فرمود به خاطر می‌آورم و از سب و دشنام او خودداری می‌کنم، همان سه چیزی که اگر یکی از آنها برای من بود نزد من محبوبتر از شتران گرانقیمت سرخ موی بود!

۱. المستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

معاویه از آن سه چیز سؤال کرد.

سعد بن ابی وقاص نخست اشاره به جریان حدیث کساء کرد، سپس اشاره به حدیث منزلت در داستان جنگ تبوک که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و سرانجام اشاره به داستان جنگ خیبر نمود، که پیامبر ﷺ فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ»: «پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خداوند با دست او، قلعه‌های خیبر را خواهد گشود»، سپس سراغ علی علیه السلام را گرفت و با آب دهان مبارکش چشم او را شفا داد، و پرچم را به او سپرد؛ من هر گاه یکی از این سه حدیث را به خاطر می‌آورم نمی‌توانم او را سب و دشنام دهم؛ به خدا سوگند معاویه سکوت کرد و یک کلمه به او نگفت تا از مدینه خارج شد. (۱)

در حدیث سوم از عبدالله بن بریده اسلمی نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در خیبر این جمله را فرمود: ... سپس داستان را با اضافاتی علاوه بر آنچه گذشت بیان می‌کند. (۲)

از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند که آیه فوق در رَحَقَّ عَلِيٍّ نازل شده است، «ثعلبی» در تفسیرش (بنابر آنچه در مناقب عبدالله الشافعی وارد شده است) در ذیل آیه فوق می‌گوید: إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «این آیه درباره نقل شده». (۳)

همچنین علامه «ثعلبی» (بنا به نقل ابن بطریق در کتاب العمدة) نیز در ذیل این آیه تصریح می‌کند که درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است. (۴)

نویسنده کنز العمال نیز آن را در کتاب خود از سعد (بن ابی وقاص) نقل می‌کند،

۱. تلخیص المستدرک که در حاشیه المستدرک چاپ شده است، جلد ۳، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. المستدرک، جلد ۳، صفحه ۴۳۷.

۳. مناقب، صفحه ۱۶۰ مخطوط (بنابه نقل احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۴۸).

۴. العمدة، صفحه ۱۵۱ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۸).

و در حدیث دیگری از «عامر بن سعد» همین معنی را با اضافاتی آورده است. (۱)
این احادیث و آنچه شبیه آن در کتب معروف اهل سنت و پیروان مکتب
اهلبیت علیهم السلام آمده است، خبر از فضیلتی می‌دهد که به گفته سعد بن ابی وقاص شبیه
و ماندی ندارد، و اگر تنها این فضیلت در کسی بوده باشد همین افتخار برای او بس
است.

آیا سزاوار است که با بودن چنین کسی در میان امت، ما تصوّر کنیم امکان دارد
جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به غیر او سپرده شود؟!



این نکته نیز در تأکید مفهوم آیه مودت قابل توجه است که از روایاتی که در کتب
معروف و مشهور آمده است استفاده می‌شود که علی علیه السلام نه تنها مورد علاقه
پیامبر صلی الله علیه و آله و لطف پروردگار بود؛ بلکه محبوبترین مخلوقات نزد آنها بود.
شاهد این سخن، حدیث معروف طیر است.

در کتاب المستدرک علی الصحیحین چنین می‌خوانیم که انس خادم معروف
پیامبر صلی الله علیه و آله که بعد از آن حضرت عمری طولانی داشت بیمار شده بود، محمد بن
حجاج به اتفاق گروهی به عیادت او رفتند، سخن از هر دری به میان آمد، تا به نام
مبارک علی علیه السلام رسید، فرزند حجاج نسبت به آن حضرت اهانت کرد، انس برآشفتم،
گفت این مرد کیست؟ مرا بنشانید، او را نشانند، گفت: ای فرزند حجاج! چرا
عیبجویی و اهانت نسبت علی بن ابی طالب می‌کنی، قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به
حق مبعوث کرد، من خادم آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم - و هر روز یکی از جوانان انصار آن
حضرت را خدمت می‌کردند - در آن روز نوبت من بود، ام ایمن مرغ (بریانی) برای آن

۱. کنز العمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۲ و ۱۶۳ (حدیث ۳۶۴۹۵ و ۳۶۴۹۶) (طبع مؤسسه الزسالة بیروت).

حضرت آورد و در برابر او گذاشت فرمود: «ای ام ایمن، این پرنده را از کجا آورده‌ای؟»
گفت: من خودم این پرونده را صید کردم و برای شما درست نمودم، در اینجا
پیامبر ﷺ عرضه داشت: «اللَّهُمَّ جَنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَالْيَّ، يَا كُلُّ مَعِيَ مِنْ هَذَا
الطَّيْرِ»: «خداوندا! محبوبترین خلقت، نزد تو و نزد مرا بیاور تا با من از این پرنده
بخورد!»

در این هنگام در خانه به صدا درآمد، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای انس بین چه
کسی پشت در است»، من پیش خود گفتم: خدایا او را یکی از انصار قرار بده - تا
افتخاری برای ما طایفه انصار بوده باشد - ولی هنگامی که در را گشودم دیدم
علی رضی الله عنه بر در است. به او عرض کردم: رسول خدا ﷺ فعلاً مشغول انجام کاری است؛
برگشتم و بر سر جای خود ایستادم، چیزی نگذشت که باز صدای درآمد، رسول
خدا ﷺ فرمود: «ای انس برو و هر کسی هست بگو وارد شود تو اولین کسی نیستی
که علاقه به قوم خود دارد، آن شخص از انصار نیست!» من رفتم و او را وارد کردم،
پیامبر ﷺ فرمود: ای انس پس مرغ رابه او نزدیک کن»، من آن را نزد پیامبر ﷺ و
علی رضی الله عنه گذاشتم و هر دو از آن خوردند.

پسر حجاج گفت: ای انس! خودت حاضر بودی و این جریان را دیدی؟
انس گفت: آری، فرزند حجاج گفت: «من با خدا عهد می‌کنم که بعد از این به
علی رضی الله عنه خرده نگیرم، و هر گاه بدانم کسی به او خرده می‌گیرد، صورت او را زشت
می‌کنم» (آبروی او را خواهیم برد).^(۱)

همین حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرک که در حاشیه المستدرک چاپ
شده آورده است.

علاوه بر آنچه گفته شد، حدیث فوق که به عنوان حدیث طیر در منابع مختلف

۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۱ (طبع دارالمعرفة بیروت).

اسلامی معروف شده، در کتب زیادی آمده است. به طوری که مرحوم علامه امینی می‌گوید: حدیث طیر حدیثی است متواتر و صحیح که در برابر تواتر و صحتش ائمه حدیث خاضع‌اند.

موفق بن احمد که مردی فقیه و محدثی بزرگ و خطیبی توانا و ادیبی شاعر بود در کتاب مناقب، این حدیث را آورده است. (۱)

و از او مهمتر ترمذی محدث معروف در کتابش که به عنوان صحیح ترمذی مشهور است، از انس بن مالک نقل می‌کند که نزد پیامبر ﷺ طیری بود، عرضه داشت: «اللَّهُمَّ أَتَيْتَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرُ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ»: «خداوندا! محبوبترین خلقت را بفرست تا با من از این طیر بخورد؛ پس علی ﷺ آمد و با او تناول کرد». (۲)

علامه گنجی شافعی در کفاية الطالب بعد از نقل این حدیث می‌گوید: در این حدیث دلالت واضحی است که علی ﷺ محبوبترین خلق خدا (بعد از پیامبر اسلام) بود؛ و بهترین دلیل بر این مطلب این است که خداوند دعای پیامبر ﷺ را مستجاب کرد ... بنابراین از بهترین وسائل تقرب در درگاه الهی، محبت علی بن ابی طالب، و محبت کسانی است که او را دوست دارند. (۳)

علامه نسایی از علمای قرن سوم هجری، در کتاب معروفش خصائص نیز این حدیث را با اضافاتی نقل می‌کند. (۴)

از جمله دانشمندان دیگری که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند سبط بن جوزی در تذکره در اسدالغابه و ابن مسعود شافعی در مصابیح السنه و محبت الدین

۱. مناقب، صفحه ۶۷.

۲. صحیح ترمذی، جلد ۱۳، صفحه ۱۷۰ (طبع الصاوی مصر).

۳. کفاية الطالب، صفحه ۵۹ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۳۱۹).

۴. الخصائص، صفحه ۵ (طبع تقدّم مصر).

طبری در ذخائر العقبی و شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع الموده، و گروه دیگری که ذکر نام و شرح کلمات آنها به طول می‌انجامد، هستند. از نکاتی که شاید برای بعضی موجب تعجب شود این است که ابن اثیر در اسدالغابه هنگامی که حدیث طیر را از چند طریق نقل می‌کند در یکی از طرق حدیث که از انس بن مالک نقل شده، می‌گوید: نخست ابوبکر آمد، و انس او را باز گرداند سپس عثمان آمد و انس او را بازگرداند - در روایت دیگری که در خصائص نسائی نقل شده به جای عثمان نام عمر آمده است - بعد علی رضی الله عنه آمد، و به او اجازه داد.

ابن اثیر در پایان این حدیث می‌گوید: ذکر نام ابوبکر و عثمان در این حدیث جداً عجیب است. ^(۱)

و عجب‌تر این که بعضی از محدثان اهل سنت که خواسته‌اند از کنارچنین فضیلت بی‌مانندی ساده بگذرند و چشم را به روی حقایق ببندند، در سند این حدیث تردید کرده‌اند، مانند ابن کثیر دمشقی نویسنده البدایة و النهایة که بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «وَفِي الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ هَذَا الْحَدِيثِ نَظْرٌ وَإِنْ كَثُرَتْ طُرُقُهُ!»: «در دل من نسبت به صحیح بودن این حدیث شکی است هر چند طرق این حدیث، کثیر و فراوان است!» ^(۲)

در حالی که این حدیث متواتر که در منابع بسیار معروف به طور گسترده آمده است هیچ مشکلی از نظر سند و دلالت ندارد جز اینکه با پیش‌داوری‌های بعضی هماهنگ نیست، و مرحوم علامه امینی بعد از ذکر این عبارت جمله جالبی دارد؛ می‌گوید: «با وجود اجتماع تمام شرائط صحت در این حدیث اگر باز هم در قلب کسی

۱. اسدالغابه، جلد ۴، صفحه ۳۰ (طبع داراحیاء التراث العربی بیروت).

۲. البدایة و النهایة، صفحه ۳۵۳.

شک و تردیدی نسبت به آن باشد، اشکال در قلب او است نه در این حدیث!»

۲۵- آیه مسئولون

در آیه ۲۴ سوره «صافات» درباره ظالمان می خوانیم: که در قیامت به فرشتگان عذاب، خطاب می شود: (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) «آنها را (در کنار دوزخ) نگهدارید که باید مورد بازپرسی قرار گیرند.»

در اینکه آنها از چند چیز سؤال می شوند، در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی گفته اند از بدعت هایی که گذارده اند؛ بعضی دیگر گفته اند: از اعمال زشت و خطاهایشان، و بعضی افزوده اند از توحید و لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^(۱)

مانعی ندارد که همه اینها در مفهوم آیه جمع باشد. ولی در روایات متعددی وارد شده است که: منظور سؤال از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ این روایات در منابع معروف اسلامی آمده است.

از جمله در شواهد التنزیل، به دو طریق از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که در تفسیر این آیه فرمود: «عَنْ وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»: «از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال می کنند.»^(۲)

و در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله «إِذَا

۱. مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۴۴۱ (ذیل آیه مورد بحث).

۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ (حدیث ۷۸۶ و ۷۸۷).

كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَوْقَفَ أَنَا وَعَلِيٌّ عَلَى الصَّرَاطِ فَمَا يَمُرُّ بِنَا أَحَدٌ إِلَّا سَلَّنَاهُ عَنِّي وَلَايَةَ عَلِيٍّ، فَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ، وَإِلَّا الْفَقِينَاهُ فِي النَّارِ! وَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾:

«هنگامی که روز قیامت می‌شود؛ من و علی علیه السلام بر صراط متوقف می‌شویم هر کس از کنار ما می‌گذرد؛ از ولایت علی علیه السلام از او سؤال می‌کنیم، هر کس داشته باشد - از صراط می‌گذرد - و الا او را در آتش می‌افکنیم! و این است معنی آیه ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾. (۱)

حاکم حسانی در کتاب مذکور، این حدیث را از طرق دیگری نیز نقل کرده است. ابن حجر نیز در کتاب صواعق، این حدیث را از ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۲)

از دیگر کسانی که حدیث فوق را نقل کرده‌اند احمد حنبل (یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت) در کتاب مسند است؛ او نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که: در روز قیامت از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال می‌شود. عزالدین حنبلی در کشف الغمه (۳) و آلوسی در تفسیر خود (۴) و سبط بن جوزی در تذکره (۵) و ابونعیم اصفهانی در کفایة الخصام (۶) و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّه (۷) و گروهی دیگر که ذکر نام آنها و کتبشان به طول می‌انجامد، نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

جالب اینک: در بعضی از این روایات، علاوه بر ولایت علی علیه السلام ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است (۸).

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ حدیث ۷۸۸.

۲. الصواعق، صفحه ۸۹. ۳. کشف الغمه، صفحه ۹۲.

۴. روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث. ۵. تذکره، صفحه ۲۱.

۶. کفایة الخصام، صفحه ۳۶۱. ۷. ینابیع المودّه، صفحه ۲۵۷.

۸. علی فی الکتاب و السنّه، جلد ۱، صفحه ۲۲۹.

این نکته نیز جالب است که تمام روایات بالا از منابع معروف و کتب مشهور اهل سنت و راویان مورد قبول آنها نقل شده است، اما با این حال آلوسی هنگامی که این روایت را نقل می‌کند؛ می‌گوید: «رَوَى بَعْضُ الْإِمَامِيَّةِ عَنْ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يُسْأَلُونَ عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ»: «بعضی از امامیه از ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند: که سؤال از ولایت علی علیه السلام می‌شود»، و همچنین این روایت را (امامیه) از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند. (۱)

با کمال تعجب ولایت سایر خلفاء را از پیش خود به آن اضافه می‌کند! این مفسر متعصب فکر می‌کند هر حدیثی که درباره فضائل علی علیه السلام است باید راویانش به طور حتم از امامیه و شیعه باشند؛ گویی پیش‌داوری‌های مذهب‌پیش اجازه نمی‌دهد باور کند که در منابع معروف اهل سنت این احادیث این چنین گسترده نقل شده است، و نیز گویی باور نمی‌کند که آیندگان کلمات او را می‌خوانند و بر او خرده می‌گیرند که راویان این حدیث امامیه نیستند بلکه غالباً بزرگان اهل سنت‌اند.

به هر حال مفهوم این احادیث و همچنین آیه مزبور این نیست که در روز قیامت تنها از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال می‌شود چرا که روز قیامت روز سؤال از همه کارها، و همه نعمت‌ها، و همه مسئولیت‌ها است. منظور این است یکی از مهمترین اموری که از آن سؤال می‌شود ولایت این بزرگوار است؛ و بی شک ولایت در اینجا به معنی یک دوستی ساده و معمولی که هر فرد با ایمان باید نسبت به دیگران داشته باشد نیست؛ چرا که این امر (ولایت) یکی از فروع عادی دین، بلکه منظور فراتر از این مسأله چیزی که در ردیف مهمترین ارکان اسلام و پایه‌های دین است.

آیا این موضوع چیزی غیر از مقام رهبری و خلافت الهیه بعد از پیامبر اسلام ﷺ می تواند بوده باشد؟!

آری علی بن ابیطالب علیه السلام کسی است که ولایتش از مهمترین ارکان اسلام و از مهمترین شرایط ایمان است؛ و در ردیف اول اموری است که در قیامت از آن سؤال می شود.

چگونه چنین نباشد در حالی که با تمام عداوتی که دشمنان در حق او داشتند و فضائلش را کتمام می کردند - و الآن هم کتمان می کنند - و دوستانش نیز از ترس شکنجه های دشمن، فضائلش را مخفی می کردند با این حال فضائل و افتخارات او تمام کتب حدیث را پر کرده؛ و شخصیت والایش در آیات قرآن مجید می درخشد!

این سخن را با حدیث معروفی از ابن عباس که در بسیاری از منابع اسلامی نقل شده پایان می بریم؛ می گوید: «ما نَزَلَ الْقُرْآنُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ إِلَّا عَلَيَّ سَيِّدُهَا وَ شَرِيْفُهَا وَ أَمِيرُهَا، وَ مَا أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا قَدْ عَاتَبَهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، مَا خَلَا عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام فَإِنَّهُ لَمْ يُعَاتَبْ بِشَيْءٍ وَ مَا نَزَلَ فِي أَحَدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا نَزَلَ فِي عَلِيٍّ عليه السلام... نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عليه السلام ثَلَاثًا ثَمَاءً آيَةً!»: «در قرآن مجید خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در هیچ آیه ای نازل نشده مگر اینکه علی عليه السلام سید و شریف و امیر (و مصداق اتم و اکمل) است؛ احدی از اصحاب رسول خدا ﷺ نبود مگر اینکه خداوند او را در قرآن عتابی کرده؛ جز علی بن ابیطالب عليه السلام که خدا هرگز او را در چیزی عتاب نکرد! ... در کتاب خدا (قرآن مجید) آنچه درباره علی عليه السلام نازل شده (از فضائل و مدائح) درباره هیچکس نازل نشده است ... سیصد آیه قرآن مجید درباره علی عليه السلام نازل شده است!»^(۱)

این حدیث - یا بخش اول آن - از گروه زیاد دیگری نیز نقل شده است؛ مانند

۱. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۸، صفحه ۱۱، طبع دارالفکر.

حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، محبّالدین طبری در ذخائر العقبی، علامه گنجی شافعی در کفایة الطالب، سبط بن جوزی در تذکره، شبلنجی در نورالابصار، هیثمی در صواعق، سیوطی در تاریخ الخلفاء و قندوزی در ینابیع المودّه.^(۱) این بود بخشی از آیاتی که در باره علی علیه السلام در قرآن مجید نازل شده است، که ما از میان آنها تعدادی را گلچین کردیم.

۱. برای آگاهی بیشتر از این منابع به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷۶ مراجعه فرمائید.

امامان دوازده گانه

اشاره

گر چه مذهب شیعی منحصر به «امامیه اثنی عشریه» نیست و شعب و فرق دیگری مانند زیدیه که تنها به چهار امام عقیده دارند، و اسماعیلیه که هفت امامی هستند و بعضی دیگر وجود دارند. ولی بی شک معروفترین و مشهورترین آنها شیعیان دوازده امامی هستند که قسمت مهمی از مسلمانان را در سراسر جهان تشکیل می‌دهند. در بعضی از کشورها مانند ایران و عراق و بحرین اکثریت قاطع دارند، و در بعضی دیگر گروه عظیمی را تشکیل می‌دهد مانند غالب کشورهای اسلامی.

شیعیان دوازده امامی مراکز علمی بزرگی دارند که ده‌ها هزار عالم و طالب علم در آن مشغول به تحقیق و تدریس و فراگرفتن علوم اسلامی می‌باشند. ده‌ها هزار کتاب از سوی علمای شیعه درباره عقائد اسلامی و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و فلسفه و رجال و درایه و تاریخ اسلام تألیف و چاپ و منتشر شده است.

مرحوم محقق عالیقدر شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه که اخیراً در ۲۶ جلد به چاپ رسید، نام ده‌ها هزار کتاب از کتب علمای شیعه را با ذکر مؤلفین آنها و شرح کوتاهی درباره هر یک ذکر کرده. و روشن می‌سازد که تا چه مقدار دانشمندان و علمای شیعه به علوم اسلامی خدمت کردند؛ و چگونه

تصانیف بسیار گرانبهایی در همه فنون اسلامی و علوم بشری از خود به یادگار گذاردند.

خوب است کسانی که این حقایق را باور ندارند از مراکز علمی تشیع در مناطق مختلف جهان دیدن کنند؛ طلاب و فضلاء و علمای آنها را که در علوم مختلف اسلامی مهارت بسیار دارند از نزدیک ببینند؛ و کتابخانه‌های آنها را که مملو از کتب علمی این دانشمندان، و همچنین کتب علمی دانشمندان اهل سنت است، مورد بررسی قرار دهند.

فقها و متکلمان و مفسران قرآن و نویسندگان زبردست و گویندگان و حافظان قرآن را که بسیار فراوانند از نزدیک ملاحظه کنند.

متأسفانه سانسور شدیدی که بر بسیاری از محافل خبری اسلامی و همچنین غالب کتابخانه‌های معروف کشورهای اسلامی حاکم است؛ تاکنون اجازه نداده است که محققان بی طرف اهل سنت پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و علماء و آثار علمی آنها را به روشنی بشناسند.

در اینجا کتابخانه‌ها مملو از کتاب‌های علمای اهل سنت در کنار کتاب‌های علمای شیعه است و هیچ تفاوتی میان آنها از نظر حضور در کتابخانه‌ها دیده نمی‌شود و هیچ کس هم خطری از این نظر بر مذهب خود احساس نمی‌کند، ولی کتابخانه‌های برادران اهل سنت غالباً شکل دیگری دارد و از ده‌ها هزار اثر معروف علمی شیعه در آنجا چیزی دیده نمی‌شود؛ یا فقط مقدار کمی وجود دارد!

به هر حال امیدواریم روزی فرا برسد که محققان با بی نظری کامل آنچه را که در بالا گفته شد مورد دقت و بررسی قرار دهند و جمعیت شیعه امامیه را آن چنان که هستند - نه آن چنان که دشمنانشان می‌گویند یا از بلندگوهای استعمار به گوش می‌رسد - بشناسند، و به یقین آن روز شاهد برخوردهای تازه‌ای در جهان اسلام با

پیروان این مکتب خواهیم بود؛ و دنیای اسلام از تفاهم و انسجام بهتری برخوردار خواهد شد.

از اصل سخن دور نشویم، در آیات قرآن، اشاراتی به ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام دیده می‌شود و با کمک روایاتی که در منابع معروف اسلامی در تفسیر این آیات وارد شده، این اشارات روشن تر و آشکارتر می‌گردد.

این آیات متعدّد است و در ذیل، تنها به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: بخشی از این آیات در آغاز بحث از ولایت و امامت علی علیه السلام گذشت، از جمله:

۱- آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»^(۱) به شهادت محتوایش، و همچنین روایاتی که در شرح و تفسیر آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع معروف اسلامی آمده است، مفهومش عام است یعنی علاوه بر علی علیه السلام سایر ائمه معصومین علیهم السلام، مخصوصاً امام حسن و امام حسین علیهم السلام را که به نام آنها این روایات تصریح شده است شامل می‌شود.

۲- آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۲) نیز اشاره اجمالی به همه امامان معصوم دارد و در روایات متعددی که از سعید بن جبیر و ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است تصریح شده که منظور از «قربوی» در این آیه، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان آنها است، و در بعضی تصریح به نام امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز شده است.

برای توضیح بیشتر به شواهد التنزیل و سایر منابعی که هنگام شرح این آیه ذکر کردیم، مراجعه فرمائید.^(۳)

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. در شواهد التنزیل، شش روایت به طرق مختلف در این زمینه آورده است (جلد ۲، صفحه ۱۳۰-۱۳۴).

۳- آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) نیز همین گونه است؛ زیرا این آیه مفهوم عامی دارد که هر زمانی را شامل می‌شود، بنابراین در هر عصر و زمانی باید مصداقی از «اولوالامر» باشد، فردی معصوم و پاک از گناه (چرا که اطاعت مطلق و بی قید و شرط جز در مورد معصومان مشروع نیست).

اضافه بر این در بعضی از روایات معروفی که در منابع اهل سنت آمده تصریح به نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام شده است.

۴- آیه ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۲) نیز چنانکه قبلاً شرح دادیم، مفهوم عامی دارد که هر عصر و زمان را شامل می‌شود؛ و دلیل بر این است که در هر عصر و زمانی صادق معصومی وجود دارد - زیرا دستور به همراهی و تبعیت مطلق و بی قید و شرط، جز در مورد معصومین مفهومی ندارد - به علاوه بعضی از روایات که در شرح این آیه وارد شده است، صادقین را به محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله تفسیر کرده است.^(۳)

و از آنجا که این آیات و روایات مربوط به آن، در آغاز این مباحث به طور مشروح آمده است از تکرار آن خودداری می‌کنیم و به سراغ آیات فضیلت می‌رویم.

بار دیگر تأکید می‌کنیم که آیات فضیلت به عنوان آیاتی که دلالت مستقیم بر امامت و ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، مطرح نمی‌شود. بلکه هدف آن است که روشن شود هر یک از آنها برترین افراد عصر خود بوده‌اند، و چون در هر عصر و زمانی طبق آیات گذشته باید «اولوالامر» و امام معصوم علیه السلام باشد، آنها مصداق این معنی بوده‌اند:



۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

۱- آیه صلوات و درود

در آیه ۵۶ سوره «احزاب» می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و (در برابر او امر او) کاملاً تسلیم باشید».

در این آیه مقام پیامبر اسلام ﷺ به عالی‌ترین وجه ترسیم شده است؛ چرا که هم خداوند متعال و هم تمام فرشتگان مقرب او بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند و هم دستور داده شده است همه مؤمنان بدون استثناء بر او رحمت و درود و سلام بفرستند. چه مقامی از این بالاتر؟ و چه عظمتی از این بیشتر؟

درست است که در این آیه، سخنی از آل پیامبر ﷺ به میان نیامده است، ولی در روایات بسیاری می‌خوانیم که وقتی اصحاب و یارانش از حضرتش سؤال کردند: چگونه درود و صلوات و سلام بر شما بفرستیم، پیامبر اکرم ﷺ «آل» را در کنار خود قرار داد و تمام رحمت و درودی که از خداوند برای او تقاضا می‌شد، برای «آلش» نیز تقاضا می‌شد. این قرینه است بر اینکه صلوات و درود خداوند و ملائکه نیز تعمیم دارد، هم شامل پیامبر ﷺ و هم شامل «آل» او می‌شود؛ و این یک مسأله ساده نیست، بلکه نشان می‌دهد که آنها مقاماتی دارند تالی پیامبر ﷺ و مأموریتی دارند در جهاتی شبیه مأموریت او، و گر نه این همه مقام تنها به خاطر خویشاوندی، غیر ممکن است.

اکنون به سراغ بخشی از این روایات که در معروفترین منابع اهل سنت آمده است، می‌رویم.

۱- در صحیح بخاری از ابوسعید خدری نقل شده است که ما عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام بر تو معلوم است، چگونه صلوات بر تو بفرستیم؟ فرمود: «قُولُوا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»: «بگوئید خداوند! درود بفرست بر محمد ﷺ بنده ات و رسولت؛ همان گونه که درود بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستادی و برکت بفرست بر محمد ﷺ و بر آل محمد ﷺ، آن گونه که برکت فرستادی بر ابراهیم». (۱)

در همان کتاب و همان صفحه این حدیث به طور کاملتری از کعب بن عجزه (یکی از صحابه معروف) نقل می‌کند که به رسول خدا ﷺ عرض کردند: چگونه سلام بر تو را دانسته‌ایم، اما صلوات بر تو چگونه باید باشد؟ فرمود: بگوئید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (۲)

توجه داشته باشید که بخاری این احادیث را ذیل آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ...» ذکر می‌کند.

۲- در صحیح مسلم که دومین منبع حدیث معروف برادران اهل سنت است از ابی مسعود انصاری نقل شده که پیامبر ﷺ نزد ما آمد و ما در مجلس سعد بن عباده بودیم، بشیر فرزند سعد عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند به ما دستور داده بر تو صلوات بفرستیم، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر ﷺ نخست سکوت کرد، سپس فرمود: در بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (۳)

۱. صحیح بخاری، جلد ۶، صفحه ۱۵۱ (طبع دارالجیل بیروت).

۲. همان مدرک.

۳. صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۳۰۵، حدیث ۶۵ (طبع احیاء التراث العربی، بیروت).

معنی است).

سپس حاکم به دنبال آن، حدیث ثقلین، و به دنبال آن، حدیث ابوهریره را نقل می‌کند که پیامبر ﷺ نگاه به علی ع و حسن و حسین ع کرد و فرمود: «أَنَا حَرْبُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ»: «من با هر کس که با شما از در جنگ در آید، اعلان جنگ می‌دهم، و با هر کسی که با شما در صلح باشد در صلح». ^(۱)

محمد بن جریر طبری نیز در تفسیر خود در ذیل همین آیه، روایت فوق را با کمی تفاوت از موسی بن طلحه از پدرش نقل کرده است و در روایت دیگری همان را از ابن عباس روایت کرده، و در روایت سوّمی از زیاد، از ابراهیم، و در روایت چهارمی از عبدالرحمن بن بشرین مسعود انصاری ^(۲)

بیهقی نیز در کتاب معروف سنن روایات متعدّدی در این زمینه نقل کرده که بعضی از آنها وظیفه مسلمانان را در موقع نماز، و هنگام تشهد روشن می‌سازد. از جمله در حدیثی از ابی مسعود، عقبه بن عمرو نقل می‌کند که مردی آمد و خدمت پیامبر ﷺ نشست، و ما نیز نزد او بودیم، عرض کرد: ای رسول خدا! کیفیت سلام بر تو را می‌دانیم، ولی هنگامی که نماز می‌خوانیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر ﷺ سکوت کرد، تا آنجا که ما فکر کردیم ای کاش این مرد چنین سؤالی را نمی‌کرد، سپس فرمود: «إِذَا أَنْتُمْ صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ فَقُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

سپس از ابو عبدالله شافعی نقل می‌کند که این حدیث صحیحی است که درباره

۱. همان مدرک، صفحه ۱۴۹.

۲. تفسیر جامع البیان (طبری)، جلد ۲۲، صفحه ۳۲ (چاپ دارالمعرفه بیروت).

صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ در نمازها سخن می‌گوید. ^(۱) بیهقی احادیث متعدّد دیگری نیز در زمینه چگونگی صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ به طور مطلق، یا در نماز، آورده؛ مخصوصاً در حدیثی از کعب بن عجره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که: «أَنَّه كَانَ يَقُولُ فِي الصَّلَاةِ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»: «پیامبر ﷺ در نماز خود چنین می‌فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ...» ^(۲)

از این حدیث روشن می‌شود که حتی خود پیامبر ﷺ در نمازهایش این صلوات را می‌فرستاد.

بیهقی در ذیل یکی از روایاتی که در آن سخن از نماز به میان نیامده می‌گوید: این روایات نیز ناظر به حال نماز است؛ زیرا جمله «قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ»: «ما می‌دانیم چگونه سلام بر تو بفرستیم»، اشاره به سلام در تشهد است (السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) بنابراین مراد از «صلوات» نیز همان فرستادن «صلوات در تشهد» است. ^(۳)

و به این ترتیب مسلمانان مأموران همان گونه که به عقیده تمام فرق مسلمین، سلام بر پیامبر ﷺ را به صورت «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» در تشهد نماز بگویند مأموران که صلوات بر پیغمبر ﷺ را نیز در تشهد بگویند.

هر چند در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت در اینجا مختصر اختلافی دیده می‌شود؛ شافعی و حنبلی‌ها می‌گویند: صلوات بر پیامبر ﷺ در تشهد دوم واجب

۱. سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

۳. سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۴۷.

است؛ در حالی که مالکی‌ها و حنفی‌ها آن را سنت می‌دانند.^(۱) ولی طبق روایات فوق بر همه واجب است.

به هر حال کتاب‌هایی که روایات مربوط به صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (به طور مطلق یا در خصوص تشهد نماز) در آن نقل شده بیش از آن است که در این مختصر بیان شد. آنچه در بالا آمد؛ نمونه‌ای از این روایات و این کتب است. این روایات را گروهی از صحابه مانند ابن عباس، طلحه، ابوسعید خدری، و ابوهریره، ابو مسعود انصاری، بریده، ابن مسعود، کعب بن عجره و شخص علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده‌اند. نکته‌ای که مایه شگفتی بسیار است این است که دانشمندان اهل سنت - علی رغم این همه تأکیداتی که در روایات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به اضافه کردن «آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» وارد شده، همیشه (جز در موارد بسیار نادر) «آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» را حذف می‌کنند، و می‌گویند: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»!

و از آن عجیب‌تر اینکه: در کتب حدیث، حتی در ابوابی که روایات فوق در مورد اضافه کردن «آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» نقل می‌شود، هنگامی که نام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در لابلاهی همین احادیث ذکر می‌کنند؛ می‌گویند: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»! (بدون اضافه آل) و ما نمی‌دانیم چه عذری در پیشگاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مخالفت صریح با دستور آن حضرت دارند؟

مثلاً بیقهی در عنوان همین باب می‌نویسد «باب الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» و همچنین در بعضی دیگر از منابع معروف حدیث. انتخاب این عنوان خواه از سوی مؤلفان این کتب باشد و یا محققان بعد، با توجه به آنچه در ذیل آن آمده، بسیار عجیب و متناقض است. این بحث را با دو حدیث دیگر پایان می‌دهیم:

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ (طبع دار الفکر).

۱- ابن حجر در صواعق چنین نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُتْرَاءَ، قَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبُتْرَاءُ، قَالَ: تَقُولُونَ: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَتُمْسِكُوْنَ، بَلْ قُولُوا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ»: «هرگز بر من صلوات بریده و ناقص نفرستید، عرض کردند صلوات بریده و ناقص چیست؟ فرمود: «این که بگوئید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَمْسَاكُ كُنَيْدٍ وَ اَدَامَةُ نَدِيْدٍ، بَلْ كِه بْكَوَيْدِ: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ.» (۱)

این حدیث نشان می‌دهد که حتی کلمه «علی» نباید میان «محمد» و «آل محمد» جدایی بیفکند باید گفت: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ.»

۲- سمهودی در الإشراف علی فضل الأشراف، از ابن مسعود انصاری نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ»: «کسی که نماز بخواند که در آن بر من و بر اهلبیتم صلوات نفرستد نمازش قبول نیست.» (۲)

و ظاهراً امام شافعی که در آن
شعر معروفش، ناظر به همین روایت است
که می‌گوید

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ
«ای اهل بیت رسول الله ﷺ محبت شما، از سوی خداوند در قرآن واجب شده
است. در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش

۱. صواعق، صفحه ۱۴۴.

۲. سمهودی در الإشراف، صفحه ۲۸ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۰).

باطل است».^(۱)

آیا کسانی که چنین مقامی را دارند که نامشان در کنار نام پیامبر ﷺ در نمازها به عنوان یک فریضه الهی باید ذکر شود می توان همسنگ دیگران شمرد، و با وجود آنان جایی برای غیر آنان در مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبر ﷺ باقی می ماند؟ کدام فرد منصف می تواند دیگران را بر آنان - با این همه مقام و فضیلت - ترجیح دهد؟ آیا اینها همه بطور مستقیم، مسئله ولایت و خلافت را روشن نمی سازد؟ داوری با شماست.



۲- آیه نور و بیوت

در آیه ۳۶ تا ۳۸ سوره «نور» که به دنبال آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آمده است، می خوانیم: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَالْأَصَالِ - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ - لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَزُرُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ :

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده (دیواره های) آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین در امان باشد)؛ و در آنها نام خدا برده شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او گویند، مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها دگرگون می شود، (آنها چنین می کنند) تا خداوند آنان را به

۱. در کتاب نفیس الغدير انتساب این اشعار را به امام شافعی از «شرح المواهب زرقانی»، جلد ۷، صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد، و از فضل خود بر (پاداش) آنها بیفزاید؛ و خداوند به هرکس بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد)

بعد از آنکه خداوند در آیه ۳۵ این سوره، نور الهی را با بیان مثال دقیق و ظریف و زیبایی، شرح می دهد؛ در آیات بعد از آن به جایگاه این نور پرداخته می فرماید: «این نور در خانه هایی است که دارای ویژگی های زیر است: دیوارهای بلند و غیرقابل نفوذ دارد تا از دسترس شیاطین و هوسبازان دور باشد.

دیگر اینکه مردانی از آن پاسداری می کنند که برنامه آنها یاد خدا و تسبیح او در هر صبح و شام است؛ مردانی که زرق و برق دنیای مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند، مردانی که پیوند مستمر آنها با خداوند از طریق نماز، و پیوند مستمرشان با خلق خدا از طریق زکات برقرار است.

مردانی که از روز رستاخیز و حساب و کتاب اعمال بیمناک اند، و این بیم آمیخته با امید، پیوسته آنها را در مسیر حق نگه می دارد؛ و خداوند به چنین مردانی پاداشی بی حساب مرحمت می کند.

درست در تعبیرات بالا دقت کنید و ببینید چقدر عظمت این خانه های الهی و پاسدارانش در این آیات توصیف و ترسیم شده است. سپس به روایات زیر دقت فرمایید:

سیوطی در تفسیر الدر المنثور از انس بن مالک و بریده (دو نفر از صحابه پیامبر ﷺ) نقل می کند هنگامی که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: «أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ»: «این خانه هایی که در این آیه توصیف شده کدام است ای پیامبر خدا!».

پیامبر ﷺ فرمود: «بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ!»: «خانه های پیامبران است».

ابوبکر برخاست و عرض کرد: «هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا لَبِيتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؟!»، «این خانه از آنها است، خانه علی و فاطمه» علیه السلام؟

فرمود: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»: «آری این از برترین آنها است». ^(۱)

شبهه همین معنی را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابوبرزه (یکی دیگر از صحابه) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است، بی آنکه نام شخص خاصی را ببرد، بلکه چنین است «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبَيْتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْهَا؟ قَالَ مِنْ أَفْضَلِهَا»: «گفته شد آیا خانه علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام از آنها است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از برترین آنها است!» ^(۲) و بعد از ذکر این روایت، روایت سابق را نیز با دو طریق از انس بن مالک و بریده نقل کرده است. ^(۳)

جالب اینکه آلوسی در روح المعانی با اینکه تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام را با بی میلی تعقیب می‌کند در اینجا بعد از آنکه روایت اول را از انس بن مالک و بریده نقل می‌کند؛ می‌افزاید: «وَهَذَا إِنْ صَحَّ لَا يَتَّبَعِي الْعُدُولُ عَنْهُ»: «اگر این روایت صحیح باشد سزاوار نیست (در تفسیر آیه) از آن عدول کنیم» (و به تعبیر دیگر بهترین سخن در تفسیر آیه است که منظور از آن، بیوت انبیاء می‌باشد که از بهترین آنها خانه علی و فاطمه علیهما السلام است). ^(۴)

گروهی دیگر از بزرگان اهل سنت نیز این روایت را در کتب خود آورده‌اند. به یقین این روایات، شامل علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام می‌شود؛ همچنین فرزندان فاطمه علیها السلام از نسل حسین علیه السلام: «یعنی امامان معصوم» مشمول این آیه‌اند، چرا که همان راه و برنامه را ادامه می‌دهند.

۱. الدر المنثور، جلد ۵، صفحه ۵۰.

۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۱۰، حدیث ۵۶۶.

۳. همان مدرک، حدیث ۵۶۷ و ۵۶۸.

۴. روح المعانی، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۷ ذیل آیه مورد بحث.

آری خانه آنها هم طراز خانه‌های انبیاء است؛ خانه‌ای است که نور الهی همیشه در آن تابان است؛ و از دستبرد شیاطین محفوظ است، بلکه از برترین آنها محسوب می‌شود، و به یقین ساکنان این خانه نیز از برترین انسان‌ها هستند و در فضیلت همانند انبیاء الهی می‌باشند.

اینها اموری است که به آسانی از روایات فوق می‌توان فهمید، آیا با این حال مقدم داشتن دیگران بر آنها جفا نیست؟



۳- صراط مستقیم

در ششمین آیه سوره «احمد» که شبانه روز در نمازها می‌خوانیم عرضه می‌داریم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: «ما را به راه راست هدایت کن».

راهی که ما را به تو و به آنچه موجب رضای تو است برساند، راهی جدای از راه کسانی که غضب تو آنها را فرو گرفته، و همچنین جدای از راه گمراهان.

خدایا ما را هم به این راه هدایت فرما؛ و هم در این راه ثابت و پایدار و برقرار دار. بی شک «صراطِ مُسْتَقِيم» مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد و لذا بعضی آن را به معنی اسلام و بعضی قرآن، و بعضی پیامبر ﷺ و امامان راستین و بعضی به آیین الله، و بعضی به معنی راه و روش انبیای الهی تفسیر کرده‌اند که هر کدام از اینها می‌تواند بخشی از مفهوم وسیع آیه را تشکیل دهد.

ولی در روایات متعددی که به طرق مختلف از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است انگشت روی یکی از بارزترین مصادیق آن گذاشته شده؛ زیرا صراط مستقیم به راه و روش علی بن ابیطالب عليه السلام و یا محمد و آل محمد عليهم السلام تفسیر شده است.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نقل می‌کند که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيًّا وَرَوْجَتَهُ وَابْنَاتَهُ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فِي أُمَّتِي، مَنْ اهْتَدَى بِهِمْ هُدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»:

«خداوند علی علیه السلام و همسرش (فاطمه زهرا علیها السلام) و فرزندان او را حجت‌های الهی بر خلقتش قرار داده، و آنها درهای علم در امت من هستند؛ هر کس به وسیله آنها هدایت شود، به صراط مستقیم هدایت شده است. (۱)»

و در حدیث دیگری از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند که به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «أَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ!»: «تو راه روشن و صراط مستقیم و رهبر مؤمنان هستی». (۲)

و نیز در حدیث سوّمی از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌گفت: «قُولُوا - مَعَاشِرَ الْعِبَادِ - إِهْدِنَا إِلَى حُبِّ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ!»: «ای بندگان خدا بگوئید خدایا ما را هدایت به محبت پیامبر و اهل بیتش کن». (۳)

و در حدیث چهارمی از ابوبریده در ذیل این آیه نقل می‌کند که گفت: «منظور صراط محمد صلی الله علیه و آله و آل او است». (۴)

این حدیث را علامه ثعلبی در تفسیرش نیز آورده است. (۵)
شیخ عبیدالله حنفی در کتاب ارجح المطالب نیز آن را از ابوهیریه نقل کرده است. (۶)

در حدیث پنجمی که در شواهد التنزیل آمده از عبدالرحمن بن زید از پدرش در تفسیر آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» می‌کند که گفت: «هُوَ النَّبِيُّ وَمَنْ مَعَهُ وَ عَلِيٌّ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۸۹.

۲. همان مدرک، حدیث ۸۸.

۳. همان مدرک، حدیث ۸۷.

۴. همان مدرک، روایت ۸۸.

۵. تفسیر ثعلبی بنا به نقل کفایة الخصام، ص ۳۴۵.

۶. همان مدرک، روایت ۸۸.

۷. در ارجح المطالب، صفحه ۸۵، طبع لاهور.

بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ شَيْعَتُهُ».^(۱)

در منابع شیعه و پیروان مکتب اهل بیت نیز روایات متعددی در این زمینه وارد شده از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» آمده است که فرمود: «يَعْنِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ ذُرِّيَّتَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»: «مقصود محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ذریه او است».^(۲)

به این ترتیب بارزترین و روشنترین مصادیق «صراط مستقیم»، راه پیامبر و علی علیه السلام و فرزندان معصوم او از نسل فاطمه زهرا علیها السلام است که هر کس دست به دامن ولای آنها زند و در خط آنها حرکت کند، قدم در راه مستقیمی گذارده است که او را به خدا نزدیک، و از گمراهی و انحراف دور می‌سازد.



۴- وسیله پذیرش توبه آدم علیه السلام

در آیه ۳۷ سوره «بقره» آمده است که: «آدم علیه السلام پس از «ترك اولی» «کلماتی از سوی پروردگارش دریافت داشت؛ (و با آن توبه کرد). و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پزیر و مهربان است.» «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

در اینکه این کلمات، که خداوند به آدم علیه السلام برای توبه القاء نمود چه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است. گروهی آن را اشاره به همان چیزی می‌دانند که در آیه

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۶۶، حدیث ۱۰۵.

۲. نورالتقلین، جلد ۱، صفحه ۲۳، حدیث ۱۰۱ (برای آگاهی بیشتر نسبت به این احادیث به تفسیر نور الثقلین و برهان مراجعه فرمایید).

۲۳ سوره «اعراف» آمده: «قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا انْفُسنا وَ انْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ»: «آن دو (آدم و حوّا عليهما السلام) گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین. از زیانکاران خواهیم بود».

بعضی آن را اشاره به دعاها و نیایش‌های دیگر، و از جمله دعای یونس هنگامی که در شکم ماهی زندان بود یعنی جمله «سُبْحانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» دانسته‌اند. ولی در روایات متعددی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا صحابه نقل شده، آن کلمات سوگند دادن خداوند به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده است.

سیوطی در الدر المنثور در ذیل همین آیه از ابن عباس نقل می‌کند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: منظور از این کلماتی که آدم عليه السلام از خداوند دریافت داشت و با آن توبه کرد چه بود؟ فرمود: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام إِلَّا تُبَّتَ عَلَيَّ قَتَابَ عَلَيْهِ»: «او خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند و تقاضا کرد که مرا ببخش و خداوند توبه او را پذیرفت».^(۱)

و نیز در همان کتاب از علی عليه السلام نقل می‌کند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره تفسیر این آیه سؤال کردم؛ فرمود: «... خدا به آدم عليه السلام دستور داد بگو: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحانَكَ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفِرْ لِي اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ سُبْحانَكَ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فَهؤُلاِئِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَى اَدَمُ عليه السلام»:

«بگو خداوندا! من تو را به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می‌خوانم، منزّی، معبودی جز تو نیست؛ من بد کردم به خویشتن ستم روا داشتم؛ مرا ببخش که تو غفور و

رحیمی. خداوندا! من تو را به حق محمد و آل محمد می خوانم، تو منزهی، معبودی جز تو نیست، من بد کردم و به خویشتن ستم نمودم توبه مرا بپذیر که تو تواب و از این روایت به خوبی معلوم می شود که منافاتی میان تفسیرهای سه گانه بالا نیست و همه این کلمات در دعای آدم علیه السلام جمع بوده است.

ابن مغزلی در کتاب مناقبش همین معنی را از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کلماتی که آدم علیه السلام از پروردگارش دریافت داشت و خداوند توبه او را پذیرفت، سؤال شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام إِلَّا مَا تُبَتَّ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيْهِ»:

«از خدا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام درخواست کرد که توبه مرا بپذیر، و خداوند توبه او را پذیرفت». (۱)

همچنین علامه قندوزی در ینابیع الموده و بیهقی در دلائل النبوة، و بدخشی در مفتاح التّجّاح، و عبدالله شافع در مناقب این حدیث را نقل کرده اند. (۲)

گرچه بسیاری از کتب، این سند این حدیث را به ابن عباس منتقی کرده اند ولی راوی آن منحصر به ابن عباس نیست، زیرا در الدر المنثور از دیلمی در مسند الفردوس با سندی که به علی علیه السلام منتهی می شود؛ همین معنی را نقل می کند که علی علیه السلام می فرماید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کردم تا آنجا که می گوید: «خداوند به آدم علیه السلام تعلیم داد که او را به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بخواند تا توبه اش پذیرفته شود». (۳)

این معنی در منابع اهل بیت علیهم السلام و منابع اهل سنت از امام صادق علیه السلام نیز نقل

۱. مناقب ابن مغزلی، مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۱۰۲.

۲. همان مدرک.

۳. الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۶۰ (با تلخیص).

شده و روایات آن متعدّد و طرق آن متنوع است. (۱)

این حدیث را نباید فضیلت ساده‌ای پنداشت و به سادگی از کنار آن گذشت که آدم علیه السلام هنگامی که می‌خواهد از ترک اولای خود توبه کند - و این نخستین ترک اولایی بود که واقع شده - از سوی خداوند مأمور می‌شود که خدا را به حقّ محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله یا به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بخواند، تا توبه او پذیرفته شود.

زیرا این معنی درباره هیچ کس جز آنها وارد نشده است و مقامی است والا مخصوص آنها؛ و این نشان عظمت فوق العاده خمسه طیبه و پیامبر و اهل بیت او و امامان معصوم علیهم السلام است.

با این حال چگونه می‌توان کسی را شایسته‌تر از آنها برای خلافت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و چگونه می‌توان دیگران را بر آنها ترجیح داد.

آیا با وجود این گونه مدارك، جای تعجب است، که امامت در دودمان پیامبر و آل محمد صلی الله علیه و آله تا دامنه قیامت باقی باشد؟!



۵- بهترین حسنات

در آیه ۸۹ سوره «نمل» می‌خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مَنْ فَزَعِ يَوْمَئِذٍ آمْنُونَ»: «کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز در امانند».

باز در اینجا «حسنه»، مفهوم گسترده‌ای دارد که همه حسنات را در برمی‌گیرد؛ و

۱. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۸۶ - نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۷ به بعد - بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۱۹ به بعد.

بشارت می دهد هر کسی حسنه‌ای انجام دهد، خداوند پاداشی بهتر از آن به او می دهد. و یکی از آثار مهم آن ایمنی از ترس و وحشت روز محشر است که بزرگترین وحشتها است.

ولی در بعضی از روایات محبت اهل بیت پیامبر ﷺ به عنوان یکی از بارزترین و مهم ترین مصداق حسنه در این آیه معرفی شده است و نشان می دهد که این محبت از بهترین وسایل امنیّت در یوم المعاد است.

در شواهد التنزیل چندین روایت در ذیل این آیه به همین مضمون نقل شده که منظور از «حسنة» در آیه فوق محبت اهل بیت ﷺ است.

از جمله از ابو عبدالله جدلی از علی ﷺ نقل می کند که حضرت به او فرمود: «آیا می خواهی تفسیر آیه ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا...﴾ را برای تو بگویم؟» او می گوید: عرض کردم: آری، فدایت شوم، امام ﷺ فرمود: «الْحَسَنَةُ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ بُغْضُنَا»: «حسنة محبت ما اهل بیت ﷺ، و سيئه كینه و عداوت ما است» سپس آیه را تلاوت فرمود. (۱)

همین معنی را در حدیث ۵۸۲ و ۵۸۷ نقل کرده است با این تفاوت که در ذیل حدیث سوم آمده است: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِالسَّيِّئَةِ الَّتِي مَنْ جَاءَ بِهَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!»: «آیا تو را خبر دهم از سيئه‌ای که هر کس آن را انجام دهد خداوند او را به رو در آتش جهنم می افکند؟، آن كینه و عداوت اهل بیت ﷺ است» سپس امیرمؤمنان ﷺ آیه دوم را تلاوت فرمود: «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ». (۲)

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۵، حدیث ۵۸۱.

۲. سورة نمل، آیه ۹۰ و همان مدرک.

و در حدیث دیگری از ابوامامه باهلی^(۱) نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيُّ ﷺ فَرْعُهَا، وَ فَاطِمَةُ لِفَاهُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا، وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِعُضُنٍ مِنْ أَعْصَائِهَا نَجَا، وَ مَنْ زَاغَ هَوَى، وَ لَوْ أَنَّ عَابِدًا عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ خَرِيئِهِ فِي النَّارِ»:

«خداوند پیامبران را از درختان (ریشه‌های) متعددی آفرید، و من و علی را شجره واحده، من ریشه آن هستم، و علی ﷺ شاخه آن، و حسن و حسین ﷺ میوه‌های آن، و شیعیان ما برگ‌های آن هستند، پس هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویزد نجات می‌یابد، و هر کس منحرف گردد سقوط می‌کند؛ و اگر عبادت کننده‌ای خدا را یک هزار سال، و سپس یک هزار سال دیگر، باز هم یک هزار سال دیگر، عبادت کند، و محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند!»^(۲)

علامه قندوزی نیز مضمون حدیث اول را از علی ﷺ نقل می‌کند، و حدیث به اینجا ختم می‌شود، که فرمود: «الْحَسَنَةُ حُبُّنَا وَالسَّيِّئَةُ بُغْضُنَا»: «حسنه محبت ما است و سیئه کینه و عداوت ما».^(۳)

در همان کتاب از ابن کثیر از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود (آیه): «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: «کسی که حسنه‌ای انجام دهد ده برابر برای او خواهد بود» درباره همه مسلمین است، اما آن حسنه‌ای که اگر کسی آن را بجا آورد بهتر از

۱. ابوامامه باهلی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ بود و وفات او را در سنه ۸۱ نوشته‌اند و او آخرین کسی است که در شام بدرود حیات گفت (اسدالغابه، در ماده صَدِيَّة) ولی در الکنی و الالقاب وفات او در سال ۸۶ نوشته شده و نام او صدی بر وزن رجیل است و هم او بود که معاویه مراقبینی بر او گمارده بود که به سوی علی ﷺ نرود.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، حدیث ۵۸۸.

۳. یَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ، صفحه ۹۸.

آن به او داده می‌شود و از وحشت روز قیامت در امان است آن ولایت و محبت ما (اهلبیت پیامبر ﷺ) است. (۱)

گروهی از مفسران و ارباب حدیث گر چه مسأله مودت اهل بیت را به عنوان یک حسنه بزرگ در ذیل آیه مورد بحث نیاورده‌اند، ولی در ذیل آیه ۲۳ «شوری» ﴿وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾: «هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می‌افزاییم». مضمون احادیث فوق را نقل کرده‌اند.

از جمله سیوطی در الدر المنثور از ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفت: «الْمَوَدَّةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ»: «منظور از آن دوستی آل محمد ﷺ است». (۲)

آلوسی در روح المعانی در ذیل این آیه ۲۳ سوره «شوری» بعد از آن که می‌گوید بعضی از مفسران گفته‌اند منظور از «حسنة» مودت ذوی القربای رسول الله ﷺ است می‌گوید: این معنی از ابن عباس و سدی نقل شده، سپس می‌افزاید: محبت آل رسول از اعظم حسنات است و تحت عنوان «حسنة» در این آیه در ردیف اوّل وارد می‌شود. (۳)

احادیث شبیه احادیث فوق در کتب دیگر نیز آمده است که نقل همه آنها به طول می‌انجامد.

این بحث را با حدیثی درباره محبت اهل بیت - هر چند در ذیل آیه وارد نشده است - پایان می‌دهیم:

شبلنجی در نورالابصار حدیثی از پیامبر ﷺ نقل کرده، و تصریح می‌کند که حدیث صحیحی است و در ضمن آن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ

۱. همان مدرک.

۲. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.

۳. روح المعانی، جلد ۲۵، صفحه ۳۱.

قَلْبَ رَجُلٍ، أَلَا يَمَانٌ حَتَّى يُجِيبُهُمْ (أَهْلِيَّتِي) لِقْرَائَتِهِمْ مِنِّي: «به خدا سوگند ایمان در دل کسی وارد نمی‌شود تا اهل بیت مرا به خاطر قرابتشان با من دوست بدارد». (۱)

این نکته نیز حائز اهمیت است که یک محبت عادی و معمولی هرگز نمی‌تواند وسیله نجات از وحشت روز قیامت گردد؛ و یا یکی از شرائط ایمان بوده باشد.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که محبت اهل بیت اشاره به مسأله مهم و بنیادین ولایت و امامت است که سبب بقاء دین و ادامه خط نبوت و حفظ ایمان است.



از مجموع آنچه به صورت اشاره در آیات فوق آمده و به طور صریح در روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، آمده است؛ این نکته روشن می‌شود که آل محمد ﷺ و اهل بیت ﷺ مخصوصاً علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ مقام بسیار والای دارند زیرا: کسانی هستند که مؤدت آنها اجر و پاداش رسالت است؛ و نماز بدون درود و صلوات بر آنها باطل است، موقعیت آنها به عنوان صراط مستقیم شناخته شده است.

آدم برای رهایی از خشم الهی که به خاطر ترك اولی دامنگیرش شده بود خدا را به نام‌های آنها سوگند داد و توبه کرد تا توبه‌اش پذیرفته شد!

و بالاخره مؤدت آنها حسنه‌ای است که هر فرد با ایمانی را از ترس و وحشت قیامت رهایی می‌بخشد.

آری کسانی که دارای این اوصاف فوق العاده ممتاز هستند و عظمت مقام آنان در روایات معروف اهل سنت و منابع مشهور اهل بیت ﷺ آمده است؛ هرگز با دیگران برابری ندارند. در نتیجه با وجود آنها نمی‌توان به سراغ دیگران رفت، و به

یقین این محبت و مؤدت مقدمه است برای مسأله ولایت و رهبری که تداوم خط رهبری پیامبر ﷺ است.

و نیز کسانی که در روایات متواتر ثقلین در کنار قرآن قرار گرفته‌اند، و این دو به عنوان دو وسیله نجات‌بخش از گمراهی معرفی شده‌اند؛ دو وسیله‌ای که تا دامنه قیامت در میان امت اسلامی باقی خواهند ماند و مسلمانان باید به آن دو پناه ببرند. و کسانی که به عنوان کشتی نجات، و ستارگان فروزان هدایت معرفی شده‌اند از همه برترند، اوصافی که در غالب منابع معروف و مشهور فریقین آمده است. آری اعتقاد ما این است که پیامبر اکرم ﷺ به دنبال اشاراتی که در آیات قرآن مجید در این زمینه آمده است با سخنان خود حجت را بر همه مسلمانان تمام کرد؛ و این مسلمانانند که باید دور راز تعصب‌ها و پیش‌داوری‌ها راه نجات خود را برگزینند. یعنی دست به دامن آل محمد ﷺ زنند و با هدایت و رهبری آنها به سرمنزل مقصود و سعادت برسند، و آنها که این همه اشارات و تصریحات را با آن همه مدارک مستند نادیده می‌گیرند یا توجیه و تأویل و تفسیر به رأی می‌کنند خود باید پاسخگوی آن باشند.



تصریح به نام امامان اهل بیت علیهم السلام

این نکته نیز شایان ذکر است که در بعضی از روایات که در منابع اهل سنت آمده نام تمام «امامان دوازده گانه» نیز به طور کامل برده شده، یعنی بعد از علی ﷺ امام حسن، سپس امام حسین، بعد، امام علی بن الحسین، سپس امام محمد بن علی الباقر، و بعد جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، بعد علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی التقی، بعد علی بن محمد النقی، سپس حسن بن

علی العسکری و بعد محمد بن الحسن المهدی علیه السلام آمده است!
از جمله سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودّه دو حدیث در
این زمینه نقل کرده است:

حدیث اوّل را از فرائد السمطین با سندی که به ابن عباس می‌رسد نقل می‌کند
که یک نفر یهودی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سؤالات مختلفی درباره اسلام و تعلیمات
اسلامی کرد، و از جمله درباره وصی پیامبر سؤال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین وصی
خویش را علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و بعد ائمه نه
گانه دیگر را هر کدام را با اسم نام برد.

مرد یهودی ایمان آورد، و تصریح کرد که من نیز در کتب انبیای پیشین، و در
کتاب موسی علیه السلام دیده‌ام که نخستین جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله داماد او است و
دومین و سومین آنها دو برادر از فرزندان او هستند و نه نفر دیگر از اولاد سومین
پیشوا می‌باشند. (۱)

حدیث دوم در حدیث دیگری از مناقب از جابر بن عبدالله انصاری نیز داستانی
مشابه همین داستان نقل می‌کند که نام «امامان دوازده گانه» امامیه یک یک با
صراحت در آن آمده است؛ و چون این دو حدیث طولانی بود ما به طور خلاصه به
آن اشاره کردیم. (۲)

نباید فراموش کرد روایات زیادی در سابق نقل کردیم که دلالت بر «امامان
دوازده گانه» به طور اجمال داشت، هر گاه بار دیگر به آن بحث مراجعه کنید و آن
روایات معتبر و مشهور را که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده در نظر بگیرید
خواهد دید که هیچ تفسیر صحیح و قابل ملاحظه‌ای برای ائمه اثنی عشر (یا خلفاء
و امراء اثنی عشر) جز آن که شیعه می‌گوید ارائه نشده است؛ و همه در تفسیر عدد

۲. همان مدرک، صفحه ۴۴۲، باب ۷۶.

۱. ینابیع المودّه، صفحه ۴۴۰، باب ۷۶.

دوازده گانه درباره خلفای پیامبر ﷺ متحیر مانده‌اند.

این روایات که در معتبرترین منابع حدیث نقل شده به اندازه‌ای قوی است که قابل انکار نیست، تنها تفسیر صحیحی که برای آن وجود دارد همان تفسیری است که امامیه ذکر کرده است.

به امید آن روز که پیش‌داروی‌ها را کنار بگذاریم و بررسی تازه و مستقلی روی روایات و آیات قرآنی در زمینه امامت و خلافت رسول خدا ﷺ انجام دهیم؛ شاید دریچه‌های تازه‌ای به روی همگان گشوده شود.

الامام المهدي ۷

بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان تصور می‌کنند اعتقاد به قیام مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او مخصوص شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه تمام فرق اسلامی بدون استثناء، ظهور مردی از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در آخر الزمان به نام «مهدی» علیه السلام که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند پذیرفته‌اند، و روایات آن را در کتب خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند.

کتاب‌های فراوانی در این زمینه به وسیله دانشمندان اهل سنت و علمای شیعه نگاشته شده است که به قسمتی از آن در بحث‌های آینده اشاره می‌شود.

این روایات از روایات متواتر و قطعی است که همه محققان اسلامی - صرف نظر از مذهب خاص خود - آن را پذیرفته‌اند. تنها عده محدودی مانند ابن خلدون و احمد امین مصری در صدور این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله تردید کرده‌اند؛ و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها از این کار ضعف روایات نبوده بلکه شاید فکر می‌کردند که روایات مربوط به قیام مهدی علیه السلام مشتمل بر خارق عاداتی است که به سادگی نمی‌توانند آن را باور کنند.

این در حالی است که متعصب‌ترین فرق اسلامی یعنی وهابی‌ها نیز آن را پذیرفته، و به متواتر بودن احادیث آن اعتراف کرده‌اند.

شاهد این مدعا بیانیه‌ای است که چند سال قبل از طرف «رابطة العالم الاسلامی» که شدیداً زیر نفوذ وهابیان و دولت سعودی است، در پاسخ سؤالی که از آنها درباره

ظهور حضرت مهدی علیه السلام شده بود صادر گردید.

این بیانیه در پاسخ یکی از اهالی کنی «به نام ابومحمد و به امضای دبیر کل «رابطة العالم الاسلامی» محمد صالح القزار بود، در این بیانیه آمده است که:
ابن تیمیه مؤسس مذهب وهابیان احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را نیز پذیرفته است سپس به رساله‌ای که پنج تن از علمای معروف حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند می‌پردازد:

در قسمتی از این رساله می‌خوانیم:

«به هنگام ظهور فساد در جهان و نشر کفر و ظلم، خداوند جهان را به وسیله «مهدی» علیه السلام پر از عدل و داد می‌کند آن‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ او آخرین خلیفه راشدین دوازدهگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق کتب صحاح از آن خبر داده است ...

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب علیه السلام، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عمّار بن یاسر، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، ثوبان، قره بن ایاس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابوامامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه.
اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند، افراد زیاد دیگری غیر آنها نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه درباره ظهور مهدی علیه السلام نقل شده است که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایت پیامبر شمرد، زیرا این مسأله از مسائلی نیست که بتوان با اجتهاد، پیرامون آن سخن گفت (بنابراین صحابه این مطالب را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند).

سپس می‌افزاید: این دو مطلب - روایات پیامبر ﷺ و روایت صحابه که در اینجا در حکم حدیث است - در بسیاری از متون معروف اسلامی و کتب اصلی حدیث اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است.

از جمله سنن ابی داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو، مسند احمد، و ابن لیلی، و براز، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی، و دار قطنی و ابونعیم، و خطیب بغدادی، و ابن عساکر و غیر آنان.

سپس می‌افزاید: این مطلب آن اندازه اهمیت دارد که بعضی از دانشمندان اسلامی کتاب‌های مخصوص در زمینه اخبار مهدی ﷺ تألیف کرده‌اند از جمله ابونعیم اصفهانی در اخبار المهدی ﷺ، ابن حجر هیثمی در القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر ﷺ، شوکانی در التوضیح فی تواتر، جاء فی المنتظر و الرجال و المسیح و ادریس عراقی مغربی در کتاب المهدی ﷺ و ابوالعباس ابن عبدالمؤمن المغربی در کتاب الوهم المکنون فی الرد علی بن خلدون.

بعد اضافه می‌کند: گروهی از دانشمندان بزرگ اسلام از قدیم و جدید در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث درباره مهدی ﷺ در حدّ تواتر است (و به همین دلیل قابل انکار نیست).

از جمله از سخاوی در کتاب فتح المغیث محمد بن احمد سفاوینی در کتاب شرح العقیده و ابوالحسن الابری، در مناقب الشافعی و ابن تیمیه در کتاب فتاوایش، و سیوطی در الحاوی و ادریس عراقی در کتاب خود و شوکانی در التوضیح و محمد جعفر کنانی در نظم التنامر.

و در پایان این بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته، احادیث مهدی ﷺ را مورد ایراد قرار دهد؛ ولی بزرگان دین و دانشمندان اسلام گرفتار او را در کرده‌اند؛ و بعضی مانند ابن عبدالمؤمن کتاب ویژه‌ای در رد او نوشته‌اند.

کوتاه سخن این: که حافظان حدیث و بزرگان دین تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه السلام مشتمل بر احادیث صحیح و حسن که در مجموع متواتر است. و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است، و این جزء عقائد اهل سنت و جماعت است، و هیچکس جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند! ^(۱)

اشاره به این نکته نیز لازم است که به اعتقاد گروهی از محققین، اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام منحصر به مسلمانان نیست، بلکه سایر پیروان مذاهب نیز همواره در انتظار مصلحی بزرگ برای جهان هستند. و در منابع مختلف آنها، این معنی یادآوری شده است، و شرح بیشتر آن را باید در کتبی که درباره ظهور مهدی علیه السلام نوشته شده است مطالعه کرد. ^(۲)

اکنون با توجه به روش مباحث کتاب که بر محور تفسیر موضوعی دور می‌زند به سراغ آیاتی می‌رویم که به این ظهور بزرگ اشاره می‌کند:

۱- حکومت صالحان در زمین

در سوره «انبیاء» می‌خوانیم: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ:**

«در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.» - در این، پیام روشنی است برای گروه عبادت‌کنندگان (پروردگار).»

این آیات، به دنبال آیاتی که پاداش اخروی صالحان را بیان می‌کند قرار گرفته؛ و

۱. از نامه مورخ ۲۱ یوما ۱۹۷۶ که به امضاء مدیر مجمع فقه اسلامی محمد منتظر کنانی رسیده است، این رساله نتیجه بحث نامبرده و چهار نفر دیگر از فقهای معروف حجاز: شیخ صالح بن عثیین، و شیخ احمد محمد جمال، و شیخ احمد علی، و شیخ عبدالله خیاط.

۲. در این زمینه می‌توانید به کتاب انقلاب جهانی مهدی علیه السلام مراجعه فرمائید.

در واقع بیانگر پاداش دنیوی آنان است و پاداش بسیار مهمی که زمینه ساز سعادت و اجرای احکام الهی و صالحان و نجات جامعه انسانی است.

با توجه به اینکه «ارض» به طور مطلق تمام کره زمین و سراسر جهان را شامل می‌شود - مر اینکه قرینه خاص در میان باشد - این آیه بشارتی است در زمینه حکومت جهانی صالحان، و از آنجا که این معنی در گذشته تحقق نیافته است؛ باید در آینده در انتظار آن بود؛ و این همان چیزی است که به عنوان «حکومت جهانی مهدی» از آن یاد می‌کنیم.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه می‌گوید: «ما این وعده را در کتب انبیاء پیشین نیز نوشته‌ایم، اشاره به اینکه این وعده تازه نیست بلکه امری است ریشه‌دار که در مذاهب دیگر نیز آمده است.

منظور از «زبور» به احتمال قوی همان «زبور داود» است که مجموعه‌ای از مناجات‌ها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر می‌باشد که در کتب عهد قدیم (کتب وابسته به تورات) به عنوان «مزامیر داود» از آن یاد شده است.

جالب اینکه در همین کتاب مزامیر داود - با تمام تحریفاتی که در کتب عهد قدیم به مرور زمان صورت گرفته - باز این بشارت بزرگ دیده می‌شود.
در مزمور ۳۷ جمله ۹ می‌خوانیم:

«... زیرا که شیران منقطع می‌شوند و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، و حال آنکه است که شریر نیست می‌شود، هر چند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد شد!»

و در جمله یازدهم همین «مزمور» آمده است: «اما متواضعان وارث زمین شده و از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد».

و نیز در همین «مزمور» در جمله ۲۷ همین معنی با عبارت زیر آمده است:

«زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد اما ملعونان وی منقطع خواهند شد!»

و در جمله ۲۹ آمده است: صدیقان وارث زمین شده، ابداً در آن ساکن خواهند شد.»

روشن است تعبیراتی مانند «صدیقان»، «متوکلان»، «متبرکان» و «متواضعان» اشاره به همان «مؤمنان صالحان» است که در قرآن آمده.

منظور از «ذکر» در آیه فوق نیز به اعتقاد بسیاری از مفسران تورات است و آیه ۴۸ سوره انبیاء، به آن گواهی می‌دهد: *وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ*: «ما به موسی و هارون چیزی که وسیله جدایی حق از باطل و روشنایی و یادآوری پرهیزگاران بود بخشیدیم».

بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «ذکر»، «قرآن» است، و از «زبور» تمام کتب انبیای پیشین است (بنابراین معنی آیه چنین می‌شود ما در تمام کتب انبیای پیشین علاوه بر «قرآن» این بشارت را داده‌ایم ...).

به هر حال این بشارت در پاره‌ای از ملحقات تورات مانند کتاب «اشیاء نبی» نیز آمده است چنانکه د فصل یازدهم این کتاب می‌خوانیم:

«ذلیلان را به عدالت حکم، و برای مسکینان زمین به راستی تبیه (و مایه بیداری ۹ خواهد بود.

کمر بند کمرش عدالت

و وفا نطق میانش خواهد بود

و گرگ با بره سکونت داشته

و طفل کوچک شبان ایشان خواهد بود ...

زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهایی که دریا را فرو می‌گیرند پر خواهد شد!

و در خود تورات نیز اشاره هایی به این معنی دیده می شود از جمله در فصل ۱۳ شماره ۱۵ آمده است: «زمین را به یکی از اولاد ابراهیم می دهیم اگر کسی غبار زمین را بشمارد ذریت او را خواهد شمرد!»!

و در فصل ۱۷ جمله ۲۰ آمده است: او (اسماعیل) را برکت دادم و او را بارور گردانیده (فرزندانش را) به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور به وجود خواهد آورد و او را امت عظیمی خواهد داد!»!

از جمله دوازده سرور به وجود خواهد آورد که نشان می دهد امامان و پیشوایان دوازده گانه همه از فرزندان او هستند. (توجه کنید).

و در فصل ۱۸ جمله ۱۸ آمده است: جمیع اقوام دنیا در او متبرک خواهند بود. و تعبیرات و اشارات دیگری از این قبیله که ذکر همه آنها به طول می انجامد.



در روایات اسلامی - علاوه بر اشاره روشنی که در آیه فوق نسبت به قیام مهدی علیه السلام شده - نیز این مسأله به طور صریح آمده است، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل همین آیه از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

«هُمُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»: «آنها - بندگان صالحی را که خداوند در این آیه بعنوان وارثان زمین ذکر فرموده است - یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند».

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است:

«قَالَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ» منظور از این آیه «مهدی (قائم) علیه السلام و یاران او هستند».

شک نیست که بندگان صالح خدا ممکن است بخشی از حکومت روی زمین را در اختیار بگیرند، همانگونه که در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضی از اعصار دیگر واقع شد، ولی قرار گرفتن حکومت تمام روی زمین در اختیار صالحان تنها در عصر مهدی علیه السلام

صورت می‌گیرد، و روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه رسیده است در سر حد تواتر است.

شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب التاج الجامع للاصول - کتابی که اصول پنجگانه معروف اهل سنت در آن گردآوری شده و تقریظ‌های مهمی از علمای الأزهر بر آن نوشته‌اند - در کتاب مزبور چنین آورده است:

«إِشْتَهَرَ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ سَلْفًا وَخَلْفًا أَنَّهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَا بُدَّ مِنْ ظَهْوَرِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مُسَمًّى الْمَهْدِي يَسْتَوْلِي عَلَى الْمَمَالِكِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ يَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ يَعْدِلُ بَيْنَهُمْ وَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ»:

«در میان همه دشمنان امروز و گذشته مشهور است که در آخر الزمان به طور یقین مردی از اهل بیت علیهم‌السلام ظاهر می‌شود که بر تمام کشورهای اسلامی مسلط می‌گردد؛ و همه مسلمانان از او پیروی می‌کنند و در میان آنها عدالت را اجرا می‌نماید و دین را تقویت می‌کند».

سپس می‌افزاید: «وَقَدْ رَوَى أَحَادِيثُ الْمَهْدِي جَمَاعَةً مِنْ خِيَارِ الصَّحَابَةِ، وَ أَخْرَجَهَا أَكْبَرُ الْمُحَدِّثِينَ: كَابِي دَاوُدَ، وَ تَرْمِذِي، وَ ابْنُ مَاجَةَ، وَ الطَّبْرَانِي، وَ أَبِي يُعْلَى وَ الْبِزَارِ وَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ الْحَاكِمُ (رض)».

احادیث مهدی علیه‌السلام را گروهی از اصحاب خوب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده و بزرگان اهل بیت علیهم‌السلام مانند ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابویعلی و البزار و امام احمد و حاکم (رض) در کتابهای خود آورده‌اند. (۱)

حتی ابن خلدون که معروف به مخالفت با احادیث مهدی علیه‌السلام است نیز شهرت این احادیث را در میان همه دانشمندان اسلام نتوانسته است انکار کند. (۲)

۱. التاج الاجامع للاصول، جلد ۵، صفحه ۳۴۱ (این مطلب بصورت پاورقی در آن صفحه آمده است).

۲. ابن خلدون، صفحه ۳۱۱ (چاپ بیروت).

از کسان دیگری که تواتر این اخبار را در کتاب خود آورده‌اند محمد شبلینجی دانشمند معروف مصری در کتاب نور الابصار است می‌گوید:

«تَوَاتُرُ الْأَخْبَارِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا»:

«اخبار متواتری از پیامبر ﷺ به ما رسیده است که مهدی ﷺ از خاندان او است و تمام روی زمین را پر از عدالت می‌کند».

این تعبیر در بسیاری از کتب دیگر نیز آمده است تا آنجا که شوکانی از علمای معروف اهل سنت در کتابی که پیرامون تواتر احادیث مربوط به مهدی ﷺ و خروج دجال و بازگشت مسیح نوشته بعد از بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به مهدی ﷺ می‌نویسد: «هَذَا يَكْفِي لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ ذِكْرٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَقَلِيلٌ مِنَ الْإِنصَافِ»:

«آنچه گفته شده برای کسانی که یک ذره ایمان و یک جو انصاف دارند کافی است»! (۱)

خوب است در اینجا حداقل چند روایت نخبه که در معروفترین منابع اسلامی آمده است به عنوان مشت نمونه خروار بیاوریم:

۱- احمد حنبل از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب مسند خود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَمْتَلَأَ الْأَرْضُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، قَالَ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِثْرَتِي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا»:

«قیامت برپا نمی‌شود تا آن زمانی که زمین پر از ظلم و ستم گردد؛ سپس مردی از عثرت یا اهل بیت ﷺ من قیام می‌کند و زمین را پر از قسط و عدل می‌سازد آن گونه که ظلم و ستم آن را پر کرده بود» (۲).

۲- همین معنی را حافظ ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود با مختصر

۱. نقل از کتاب التاج، جلد ۵، صفحه ۳۶۰ (چاپ داراحیاء التراث العربی).

۲. مستدرک احمد، جمله ۳، صفحه ۳۶.

تفاوتی نقل کرده است. (۱)

۳- ترمذی محدث معروف به سند صحیح (طبق تصریح منصور علی ناصف در التاج) از عبدالله از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي إِسْمَهُ إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي يَمَلًا الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»: «اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر یک، خداوند آن یک روز را چنان طولانی می‌کند که مبعوث کند مردی را از من یا از اهل بیت من - تردید از راوی روایت است و مفهوم و محتوا یکی است - که اسم او اسم من، و اسم پدرش، اسم پدر من است (۲) زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است. (۳)

شبهه همین حدیث را با مختصر تفاوتی حاکم نیشابوری در مستدرک آورده و در پایان آن می‌گوید: این حدیث صحیحی است هر چند بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده‌اند. (۴)

۴- و نیز در صحیح «ابی داود» از ام سلمه نقل شده است که می‌گوید: من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم چنین می‌فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عَشْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ»: «مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از خاندان من است از فرزندان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام». (۵)

۵- حاکم نیشابوری در مستدرک، حدیث مشروح‌تری در این زمینه از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «يَنْزِلُ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ، لَمْ يُسْمَعْ بَلَاءٌ أَشَدُّ مِنْهُ، حَتَّى تَضِيقَ عَنْهُمْ الْأَرْضُ الرَّحْبَةَ، وَحَتَّى يَمَلَّأَ

۱. سنن ابی داود، جلد ۴، صفحه ۱۵۲.

۲. بعضی از بزرگان علما تصریح کرده‌اند که صحیح در اینجا، اسم ابیه اسم ابنی (اسم پدرش اسم فرزند من است) و به این ترتیب با نام مبارک حضرت مهدی به عقیده شیعه (محمد بن الحسن العسکری) کاملاً موافق

است. ۳. التاج، جلد ۵، صفحه ۳۴۳.

۴. المستدرک، جلد ۴، صفحه ۵۵۸. ۵. صحیح ابی داود، جلد ۲، صفحه ۲۰۷.

الْأَرْضِ جَوْرًا وَظُلْمًا، لَا يَجِدُ الْمُؤْمِنُ مَلْجَأً يَلْتَجِئُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنْ عِترَتِي، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ، لَا تَدْخِرُ الْأَرْضُ مِنْ بَدْرِهَا شَيْئًا إِلَّا أَخْرَجْتَهُ، وَلَا السَّمَاءُ مِنْ قَطْرِهَا شَيْئًا إِلَّا صَبَّهَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا»:

«در آخر زمان بلای شدیدی بر امت من از سوی سلطان آنها وارد می شود؛ بلایی که شدیدتر از آن شنیده نشده! تا آنجا که زمین وسیع و گسترده، بر آنها تنگ می شود، و تا آنجا که زمین پر از جور و ظلم می گردد؛ و مؤمن پناه گاهی برای پناه جستن به آن از ظلم نمی یابد در این هنگام خداوند متعال مردی از عترتم را مبعوث می کند که زمین را پر از عدل و داد کند؛ آن گونه که از ظلم و ستم پر شده بود. ساکنان آسمان (فرشتگان) از او خشنود می شوند؛ و همچنین ساکنان زمین، زمین تمام بذرهای خود را بیرون می فرستد و بارور می شود؛ و آسمان تمام دانه های باران را بر آنها فرو می بارد (و همه جا را سیراب و پربرکت می کند)».^(۱)

حاکم بعد از ذکر حدیث می گوید: این حدیث صحیح است هر چند بخاری و مسلم آن را در کتاب خود نیاورده اند.

و این گونه احادیث از راویان مختلف، در منابع مشهور، فراوان است و نشان می دهد که سرانجام حکومت جهانی به دست با کفایت مهدی علیه السلام برپا می شود؛ و همه جا پر از عدل و داد می گردد؛ و مضمون آیه فوق، «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» تحقق می یابد.

آیه سوره نور

در آیه ۵۵ این سوره می خوانیم: «وَعَدَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

۱. المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۴۶۵ (طبع حیدرآباد دکن).

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۰﴾:

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، بر ایشان پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (بگونه ای) که فقط مرا می‌پرستند و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها همان فاسقانند.»

در این آیه با صراحت به مؤمنان صالح بشارت داده شده است که سرانجام حکومت روی زمین را در دست خواهند گرفت؛ و دین اسلام فراگیر خواهد شد، و ناامنی‌ها و وحشت‌ها به آرامش و امنیت مبدل می‌گردد؛ شرک از سراسر جهان برچیده می‌شود؛ و بندگان خدا با آزادی به پرستش خدای یگانه ادامه می‌دهند؛ و نسبت به همگان اتمام حجت می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر کسی بعد از آن بخواهد راه کفر را بپوید مقصر و فاسق خواهد بود. (مخصوصاً در بخش آخر آیه دقت کنید).

گر چه این امور مهم که مورد وعده الهی بوده است در عصر پیامبر اکرم ﷺ و زمان‌های بعد از آن در مقیاس نسبتاً وسیعی برای مسلمین جهان تحقق یافت و اسلام که روزی در چنگال دشمنان چنان گرفتار بود که مجال کمترین ظهور و بروزی به آن نمی‌دادند؛ و مسلمانان دائماً در ترس و وحشت به سر می‌بردند؛ سرانجام نه فقط شبه جزیره عرب بلکه بخش‌های عظیمی از جهان را فرا گرفت و دشمنان در تمام جبهه‌ها شکست خوردند؛ ولی با این حال حکومت جهانی اسلام، که سراسر دنیا را فراگیرد و شرک و بت پرستی را بکلی ریشه کن سازد، و امنیت و

ارامش و آزادی و توحید خالص را همه جا گسترش دهد هنوز تحقق نیافته پس باید در انتظار تحقق آن بود.

این امر مطابق روایت متواتره که قبلاً به آن اشاره شد در عصر قیام مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت؛ بنابراین یکی از مصادیق این آیه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و اعصار مقارن آن حاصل شد و شکل وسیعترش در عصر قیام مهدی علیه السلام خواهد بود؛ و این دو با هم منافاتی ندارد، و این وعده الهی در هر دو مرحله باید تحقق یابد.

منظور از استخلاف و جانشین شدن در اینجا همان جانشینی از اقوام کافر پیشین است که حکومت آنها زائل می شود و حکومت حق بجای آن می نشیند نظیر آنچه در آیه ۱۴ سوره «یونس» آمده است: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾: «سپس شما را پس از ایشان جانشینان آنها در روی زمین قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید».

شبهه همین معنی در آیه ۶۹ و ۷۴ سوره «اعراف» آمده است.

بنابراین، کسانی - مانند فخر رازی - که پنداشته اند آیه دلیل روشنی بر صحت خلافت خلفای چهارگانه نخستین است چرا که آنها بودند که جانشین و خلیفه پیامبر شدند؛ و وعده الهی در عصر آنان تحقق پیدا کرد؛ گرفتار اشتباهی شده اند. زیرا آیه فوق ناظر به خلافت پیامبر نیست بلکه خلافت و جانشینی اقوام پیشین است آن گونه که در آیات سه گانه بالا آمد و آن گونه که در آیه ۱۳۷ سوره «اعراف» آمده است: ﴿وَأَوْزَيْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا﴾:

«و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت».

بدیهی است بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند و بر سراسر آن کشور وسیع پر برکت (مصر و اطراف آن) حاکم گشتند.

به هر حال آیه، بشارت و نوید حکومت مؤمنان صالح را بر سراسر جهان می‌دهد که در مقیاس وسیعی در عصر پیامبر اسلام ﷺ و بعد از آن تحقق یافت. هر چند همه جهان را فرا نگرفت؛ ولی نمونه‌ای از تحقق این وعده الهی بود. اما به صورت حکومت جهانی بر تمام روی زمین، هنوز تحقق نیافته و مصداق نهایی آن با فراهم شدن زمینه‌ها به مشیت الهی با حکومت حضرت مهدی ﷺ تحقق خواهد یافت که طبق روایات پیامبر ﷺ و سایر معصومین ﷺ تمام دنیا را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و ما در انتظار این وعده قرآنی هستیم. روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع مختلف نقل شده نیز این واقعیت را تأیید می‌کند.

از جمله مفسر معروف قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن ذیل این آیه از سلیم بن عامر از مقداد بن اسود نقل می‌کند که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ما علی ظُهرِ الأرضِ بَیتُ حَجْرٍ وَلَا مَدْرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللهُ کَلِمَةَ الْإِسْلَامِ»: «هیچ خانه‌ای از سنگ یا گل بر صفحه زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند».^(۱)

و در تفسیر روح المعانی از امام علی بن الحسین ﷺ چنین نقل شده است که در تفسیر این آیه فرمود: «هُمُ وَاللَّهُ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنَّا وَهُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ لَوْ لَمْ يَتَّقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَّ رَجُلٌ مِنْ عِترَتِي إِسْمُهُ إِسْمَاءُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»:

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۶۹۲.

«آنها به خدا سوگندشعیان ما هستند؛ خداوند این کار را بر دست مردی از ما انجام می‌دهد؛ و او مهدی عجله الله این امت است. و او همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که نام او نام من است حاکم زمین شود و آنرا پر از عدل و داد می‌کند؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد».

این حدیث را با مختصر تفاوتی در بسیاری از منابع اهل بیت علیهم السلام می‌توان یافت. گرچه آلوسی در روح المعانی این حدیث را با نظر موافق ارزیابی نکرده؛ ولی در ذیل آن می‌گوید: از طرق ما، پاره‌ای از روایات وارد شده که مؤید این معنی است - هر چند ما بر آن تکیه نمی‌کنیم - مانند چیزی که عطیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پس از تلاوت این آیه فرمود: «اهل البیت هیئنا»: «اهل بیت علیهم السلام در اینجا هستند.» و اشاره به سوی قبله فرمود. ^(۱)

قرطبی حدیث دیگری نیز در این زمینه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زُویْتُ لِي الْأَرْضُ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَ مَغْرِبَهَا وَ سَبَّغْتُ مِلْكَ أُمَّتِي مَا زُويَ لِي مِنْهَا»: «زمین برای من گردآوری شد؛ و تمام مشارق و مغارب آن را دیدم و به زودی حکومت امت من بر تمام آنچه در نظر من جمع و پیچیده شد (بر تمام روی زمین) استقرار خواهد یافت.» ^(۲)

از آنچه گفتیم پاسخ بسیاری از ایرادات مخالفان بر منطق پیروان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه روشن می‌شود.

توضیح این که: همان گونه که گفتیم تحقق این وعده الهی مراحل دارد: یک مرحله از آن در مورد مؤمنان صالح در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد؛ و بعد از فتح مکه و سیطره اسلام بر جزیره العرب، مسلمانان در سایه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله امنیت نسبی

۱. روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

پیدا کردند و حاکم بر بخش عظیمی از منطقه شدند و آنچه در شأن نزول این آیه آمده است تحقق یافت.

(در شأن نزول این آیه در بسیاری از تفاسیر، از جمله اسباب النزول، مجمع البیان، فی ظلال، و قرطبی (با تفاوت مختصری) آمده است هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز از آنها استقبال نمودند، تمامی عرب بر ضد آنان قیام نمودند آن چنان که ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند؛ شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح برخیزند؛ ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی می پرسیدند تا کی این حالت ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی خواهد رسید که شب را با خیال راحت استراحت کنیم و از هیچ کس جز خدا نترسیم؟! آیه فوق نازل شد و بشارت داد که چنین زمانی فرا خواهد رسید).

مرحله دیگر آن، در زمان خلفا واقع شد که اسلام بخش های عظیمی از جهان را زیر بال و پر خود گرفت و امنیت و آرامش بیشتر برای مسلمین فراهم گشت. ولی مرحله سوم و نهایی یعنی: عالمگیر شدن اسلام و حاکمیت بر کل جهان توأم با امنیت و آرامش و پیروزی سپاه توحید بر لشکر شرک هنوز تحقق نیافته؛ و تنها در عصر قیام مهدی علیه السلام صورت خواهد پذیرفت. و این معانی سه گانه که سلسله مراتب یک واقعیت است هیچ منافاتی با هم ندارد.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که این وعده الهی مخصوص افرادی است که دارای ایمان و عمل صالح باشند و به یقین در هر عصر و زمانی این دو شرط تحقق یابد مرحله ای از این حاکمیت الهی برای مسلمین فراهم خواهد شد و در نقطه مقابل هر گاه شکستی رخ دهد و مسلمین در چنگال دشمنان ناتوان و خوار گردند باید دانست که آن دو اصل که دو شرط وعده الهی است به فراموشی سپرده شده: ایمان ها ضعیف گشته، و عمل ها آلوده گردیده است!



۳- آیه ظهور حق

در آیه ۳۳ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾: «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان ناخشنود باشند.»

قابل توجه اینکه این آیه، بعد از آیه ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَىٰ اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾: «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.»

در این آیات نیز همانند آیه سابق، خداوند وعده غلبه و پیروزی اسلام را بر تمام ادیان جهان داده است. در اینکه منظور از پیروزی اسلام بر تمام ادیان چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده‌اند.

فخر رازی پنج تفسیر در اینجا ذکر می‌کند که پاسخی است بر سؤالات مربوط به چگونگی این غلبه:

۱- منظور، غلبه نسبی و موضعی است چرا که اسلام در هر منطقه‌ای بر هر دین و آیینی پیروز شده است.

۲- منظور پیروزی بر ادیان در جزیره العرب است.

۳- منظور، آگاه ساختن پیامبر ﷺ از جمیع ادیان الهی است (در اینجا جمله «لیظهر» به معنی آگاه ساختن تفسیر شده).

۴- منظور، پیروزی و غلبه منطقی است؛ یعنی خداوند منطق اسلام را بر سایر

ادیان پیروز می‌گرداند.

۵- منظور، پیروزی نهایی بر تمام ادیان و مذاهب به هنگام نزول عیسی علیه السلام و قیام مهدی علیه السلام است که اسلام جهان‌گیر خواهد شد.

بی شک تفسیر آیه به پیروزی منطقی آن هم به صورت وعده‌ای بر آینده مفهوم درستی ندارد؛ زیرا پیروزی منطقی اسلام از همان آغاز آشکار بود؛ به علاوه ماده ظهور و اظهار ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ به طوری که از موارد استعمال آن در قرآن مجید استفاده می‌شود؛ به معنی غلبه خارجی و عینی است چنانکه در داستان اصحاب کهف می‌خوانیم: ﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ﴾: «اگر آنان به شما دسترسی پیداکنند سنگسارتان می‌کنند». (۱)

و در آیه ۸ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾ «چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه رعایت خویشاوندی با شما را می‌کنند، و نه پیمان را؟!»

بدیهی است نه بت پرستان قوم اصحاب کهف، و نه بت پرستان مکه هرگز پیروزی منطقی بر خدا پرستان نداشتند؛ غلبه آنها تنها غلبه خارجی بود. بنابراین منظور از غلبه اسلام بر تمام ادیان، غلبه خارجی و عینی است نه غلبه منطقی و ذهنی.

این غلبه - همان گونه که نظیر آن در بحث گذشته آمد - مراحل مختلفی دارد: یک مرحله آن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد؛ و مرحله وسیعتر آن در قرون بعد، و مرحله نهایی به هنگام قیام مهدی علیه السلام حاصل می‌شود چرا که آیه شریفه سخن از غلبه اسلام بر تمام ادیان بدون هیچ قید و شرط می‌گوید. و غلبه مطلق و بی قید و شرط در صورتی به طور کامل تحقق می‌یابد که سراسر روی زمین را فراگیرد. همان گونه که در روایت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ

بَيْتٍ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ: «هیچ خانه‌ای بر صفحه روی زمین باقی نمی‌ماند - نه خانه‌هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه‌هایی که از کرک و مو بافته‌اند - مگر اینکه خداوند کلمهٔ اسلام را در آن وارد می‌کند».^(۱)

شبهه همین معنی در تفسیر الدر المنثور از سعید بن منصور و ابن منذر و بیهقی در سننش از جابر بن عبدالله نقل شده است که در تفسیر این آیه گفت: «لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ صَاحِبٌ مِلَّةٍ إِلَّا الْإِسْلَامُ»: «این معنی تحقق نمی‌یابد مگر آن زمانی که هیچ یهودی و نصرانی صاحب مذهب و ملت نخواهند بود مگر اسلام - همگی در سایهٔ اسلام قرار خواهند گرفت و همه جا سخن از سلام و کلمه توحید و عظمت خداوند یکتا است -»^(۲) آری در آن روز بزرگ این وعده بزرگ تحقق می‌یابد و:

همه جا نعمهٔ قرآن و دعا خواهد شد

همه جا غلغل تسبیح و ثنا خواهد شد

بانگ تکبیر ز هر بام و دری برخیزد

عیش دجال مبدل به عزا خواهد شد

عالم آن گونه که از ظلم و ستم برگشته

پر ز انوار عدالت همه جا خواهد شد

اهرم خیمه ز اطراف جهان برچیند

همه جا مظهر انوار خدا خواهد شد!

همین معنی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق نقل شده است، فرمود: «وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا، حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»: «به خدا سوگند هنوز مضمون این آیه (در مرحلهٔ نهایی) تحقق نیافته است؛

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.

و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که حضرت قائم علیه السلام خروج کند و به هنگامی که او قیام نماید کافری نسبت به خداوند در تمام جهان باقی نمی‌ماند.^(۱)

این نکته نیز حائز اهمیت است که جمله «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» در سه سوره از قرآن آمده است: اول سوره «توبه» آیه ۳۳ (چنانکه گذشت) دوم سوره «فتح» آیه ۲۸، سوم سوره «صف» آیه ۹.

این تکرار نشان می‌دهد که قرآن مجید با تأکید هر چه بیشتر این مسأله را پی‌گیری کرده است.

در حدیث دیگری که در منابع اهل سنت از ابوهریره نقل شده است می‌خوانیم: منظور از جمله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، خروج عیسی بن مریم علیه السلام است (و می‌دانیم خروج عیسی بن مریم علیه السلام طبق روایات اسلامی به هنگام قیام مهدی علیه السلام است).^(۲)

این بحث را با حدیث دیگری از قتاده مفسر معروف نقل شده است به پایان می‌بریم؛ او در تفسیر این آیه می‌گوید: «الْأَدْيَانُ سِتَّةٌ: الَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ هَادُوا، وَالصَّابِئِينَ، وَالنَّصَارَى، وَالْمَجُوسَ، وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، فَالْأَدْيَانُ كُلُّهَا تَدْخُلُ فِي دِينِ الْإِسْلَامِ»: «در عالم شش دین وجود دارد: الذین آمنوا (مسلمانان)، یهود، ستاره پرستان، نصاری، مجوس و مشرکان، همه این ادیان داخل در اسلام می‌شوند».^(۳)

روشن است که این معنی به طور نهایی هنوز تحقق نیافته، و جز در عصر قیام مهدی علیه السلام حاصل نمی‌شود.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که منظور از میان رفتن آیین یهود و مسیحیت به طور کامل نیست؛ بلکه منظور حاکمیت اسلام بر همه جهان است (دقت کنید).

۱. نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۱۲.

۲. الدر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.

۳. همان مدرک.



آثار انتظار ظهور مهدی علیه السلام

بعضی از ناآگاهان چنین پنداشته‌اند که انتظار ظهور مهدی علیه السلام بر اساس آیات و روایات فوق، ممکن است سبب رکود و عقب ماندگی، یا فرار از زیر بار مسؤولیت‌ها، و تسلیم در برابر ظلم و ستم گردد. چرا که اعتقاد به این ظهور بزرگ مفهومی قطع امید از اصلاح جهان قبل از او و حتی کمک کردن به گسترش ظلم و فساد است تا زمینه ظهور آن حضرت فراهم گردد!

این سخنی است که سالها است بر سر زبان مخالفان و منکران قیام مهدی علیه السلام است و ابن خلدون به آن اشاره کرده است، در حالی که مطلب کاملاً برعکس است و انتظار این ظهور بزرگ آثار بسیار سازنده‌ای دارد، که در ذیل به طور فشرده می‌آوریم تا معلوم شود آنها که چنین قضاوت کرده‌اند قضاوت عجولانه و حساب نشده‌ای است در برابر مسأله‌ای که هم در قرآن مجید به آن اشاره شده و هم در احادیث متواتره که در کتب معروف اهل سنت و منابع مشهور شیعه آمده و با صراحت مطرح شده است.



حقیقت انتظار و آثار سازنده آن

سخن در این بود که آیا ایمان به ظهور مهدی علیه السلام با آن برنامه جهانی که عالم را پر از عدل و داد می‌کند و ریشه‌های ظلم و ستم را قطع می‌نماید اثر سازنده تربیتی دارد یا آثار منفی؟

آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می‌برد که از وضع

موجود خود غافل می‌گردد و تسلیم هر گونه شرایطی می‌کند؟
و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع
است؟

آیا ایجاد تحرك می‌کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیت‌ها؟!

و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کنند؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و
آن این که سازنده‌ترین دستورات و عالیترین مفاهیم هر گاه بدست افراد ناوارد یا
نالایق یا سوء استفاده چی بیفتند ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه‌ای
بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه‌های بسیار
دارد و مسئله «انتظار» بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به
اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی‌های احتمالی نه‌رها و کانال‌های میان
راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث «انتظار» مستقیماً به سراغ اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون
روایاتی را که روی مسئله «انتظار» تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از
هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

۱- کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه می‌گوئید درباره کسی که دارای ولایت
پیشوایان است و «انتظار ظهور» حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا
می‌رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ - ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً - ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ»: «او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مبارزاتش همراه بوده است».^(۱)

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۲- در بعضی «بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: «همانند شمشیر زنی در راه خدا».

۳- و در بعضی دیگر «كَمَنْ قَارَعَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِهِ»: «همانند کسی است که در خدمت پیامبرش با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد»!

۴- در بعضی دیگر «بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا تَحْتَ لُؤَاءِ الْقَائِمِ» «همانند کسی که زیر پرچم قائم علیه السلام بوده باشد».

۵- و در بعضی دیگر «بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»: «همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند».

۶- و بعضی دیگر «بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ»: «همانند کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شود».

این تشبیهات هفت‌گانه که در مورد انتظار ظهور مهدی علیه السلام در این شش روایت وارد شده روشن‌گر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله «انتظار» از یک سو، و «جهاد»، و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

۷- در روایت متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

۱. محاسن برقی طبق نقل بحار الانوار، چاپ قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر ﷺ و در بعضی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»: «بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است». (۱)

و در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ می‌خوانیم «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ». (۲)
این حدیث اعم از اینکه «انتظار فرج» را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مسلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می‌سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه‌گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«انتظار» معمولاً به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است؛ از بیماری و فراق فرزندن ناراحت‌اند و برای وضع بهتری می‌کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد: بیگانگی با وضع موجود و تلاش برای وضع

۱. کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۷.

۲. کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

بهتر.

بنابراین مسئله «انتظار» حکومت حق و عدالت «مهدی علیه السلام» و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر نفی و نصر اثبات عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهترین بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از: ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خودسازی و خودیاری و جلب آمادگی‌های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می‌بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی «انتظار» به معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می‌شود. اکنون می‌فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده‌اند که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می‌زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است؛ انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر مقدمات و نتیجه شباهت دارد، هر دو جهاداند و هر دو

آمادگی می‌خواهند و خودسازی، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی‌تواند یک فرد غافل و بی‌خبر و بی‌تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند. همچنین کسی که سلاح در دست دارد و در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می‌جنگد، آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی «انتظار ظهور مهدی (ع)» به توضیح زیر توجه کنید.

انتظار یعنی آماده باش کامل

یعنی اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون سنگران است؟

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می‌گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می‌برد و روح انقلاب در آنها می‌دهد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می‌کند.

زیرا چگونگی «انتظار» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک‌نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسایل پذیرایی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و

.

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می‌کشند در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحوّل را دارند که وسیعترین و اساسی‌ترین انقلاب‌های انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلاب‌های پیشین جنبه منطقه‌ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان‌ها را شامل می‌شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

نخستین فلسفه - خودسازی فردی

چنین تحوّل قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظری‌ها، کوتاه بینی‌ها، کج فکری‌ها، حسادت‌ها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد. ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاک و روحی پاکتر و برخوردار از شهامت و آگاهی کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می‌توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری

کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان از لوث آلودگی‌ها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می‌برد حتماً به حالت آماده باش کامل در می‌آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می‌آورد، سنگرهای لازم را می‌سازد؛ آمادگی رزمی افراد خود را بالا می‌برد.

روحیه افراد خود را تقویت می‌کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه‌ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید دروغ می‌گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی‌ها شوخی نیست کارساده‌ای نمی‌تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردان بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست‌ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است.

و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق‌ترین برنامه‌های اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این معنای انتظار واقعی ایا هیچکس می‌تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

فلسفه دوم - خود یاری‌های اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که که انتظارش را می‌کشند یک برنامه فردی نیست، برنامه‌ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوشش‌ها و تلاش‌ها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی‌تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعیفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید؛ و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند. زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه‌ای امکان پذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می‌کوشند وظیفه خود می‌دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی، و این است فلسفه آن همه فضیلت‌ها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

فلسفه سوم - منتظران راستین در فساد محیط حل نمی‌شوند

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی علیه السلام دارد حل نشدن در مفاصد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگی‌ها است.

توضیحی این که هنگامی که فساد فراگیر می‌شود و اکثریت یا جمع کثیری را به

آلودگی می‌کشاند گاهی افراد پاک در یک بن بست سخت روانی قرار می‌گیرند؛ بن‌بستی که از یأس اصلاح سرچشمه می‌گیرد.

گاهی آنها فکر می‌کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست؛ و تلاش و کوشش برای پاک نگاه داشتن خویش بیهوده است؛ این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حافظ کنند و همرنگ جماعت شدن را موجب رسوایی بدانند!

تنها چیزی که می‌تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهایی است؛ تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می‌بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش، یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده؛ حتی مهمتر از بسیاری از گناهان، فلسفه‌اش در حقیقت همین است که گناه کار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی‌بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد، و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت! من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!، بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آنرا برای خود خریده‌ام دیگر از چه می‌ترسم؟! و مانند این منطق‌ها ...

اما هنگامی که روزنه امید برآید و گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می‌کند.

به همین دلیل امید را می‌توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیط‌های فاسد گرفتاراند، بدون امید نمی‌توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که «انتظار ظهور» مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می‌شود امید ظهورش بیشتر می‌گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند؛ آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مایوس نمی‌شوند بلکه به مقتضای وعده وصل چون شود نزدیک * آتش عشق تیزتر گردد و وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوشش آنها برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می‌گردد.



از مجموع بحث‌های گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اثر تخییری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود - همانگونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده‌اند و جمعی از موافقان مسخش - اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تأیید می‌کند این است که در ذیل آیه

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را، به آنان خواهد داد» از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه «هُوَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ»: «مهدی علیه السلام و یاران او هستند». (۱)

۱. بحار الانوار قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۴.

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «نَزَلَتْ فِي الْمَهْدِيِّ»: «این آیه درباره مهدی علیه السلام نازل شده است».

در این آیه مهدی علیه السلام و یارانش به عنوان «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» «کسانی که از شما ایمان آورده و کارها یشایسته انجام داده‌اند» معرفی شده‌اند، بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون ایمان مستحکم که هرگونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان‌پذیر نیست. و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نوید شرکت در حکومت او بخود دهند؛ نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند؛ و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند. نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند.

و نه افراد سست و بی‌حال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذاشته و در برابر مفسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

این است اثر سازنده قیام مهدی علیه السلام در جامعه اسلامی.

خداوندا! دیدگان ما را به جمالش روشن کن، و ما را از یاران وفادار و سربازان

فداکارش قرار ده!

پایان جلد نهم پیام قرآن

ربیع الثانی سال ۱۴۱۵

مطابق با مهرماه سال ۱۳۷۳

